خلاصة معراج

السعاده

بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبه نفس است و آن عبارتست از [illegible]	حکمت است و آن علم بحقایق اشیا است کما هو	یقین است و آن عبارتست از اعتقاد ثابت مطابق با واقع
وجد است و آن عبارتست از [illegible]	واردات است و آن افکاری است [illegible]	[illegible] و آن [illegible]
[illegible] و آن عبارتست از [illegible]	وقت است از ضرورت [illegible] حق جل جلاله	[illegible] و آن عبارتست از [illegible]
رجاست و آن عبارتست از امیدوار [illegible] تفضیل	[illegible] و آن عبارتست از [illegible]	[illegible] و آن [illegible]

وفاست و آن عبارتست از [illegible]	حسن ظن [illegible]	حلم است و آن عبارتست از [illegible]
عفو است و آن عبارتست از عفو [illegible]	وقار است و آن عبارتست از [illegible]	حسن خلق است و آن عبارتست از [illegible]
نصیحت است و آن عبارتست از [illegible]	[illegible] نفس است و آن عبارتست از [illegible]	تواضع است و آن عبارتست از [illegible]
[illegible] و آن عبارتست از [illegible]	[illegible] و آن عبارتست از [illegible]	[illegible] و آن عبارتست از [illegible]
عفت است و آن عبارتست از [illegible]	زهد است و آن عبارتست از [illegible]	[illegible] و آن عبارتست از [illegible]

قناعت و آن عبارتدر آز [illegible] اکتفا [illegible]	[illegible] و آن عبارتدر [illegible]	سخاوت و آن عبارتدر [illegible]
[illegible] و آن عبارتدر آنکه شخص [illegible]	[illegible] بنمودن مال [illegible]	امانت و دیانت
ایکی نوع دن کلام [illegible]	خاموشلق [illegible]	اکرام و احترام [illegible]
عدالت و آن عبارتدر [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] والدین [illegible]	صلهٔ رحم	[illegible] والدین [illegible]

[illegible] و آن عبارتدر [illegible]	[illegible] و آن عبارتدر [illegible]	[illegible]
ایکی نوع دن [illegible]	اصلاح [illegible]	ایکی نوع دن [illegible]
ایکی نوع دن [illegible]	ایکی نوع دن [illegible]	[illegible]
صدق [illegible]	محبت [illegible]	اخلاص و آن عبارتدر [illegible]
[illegible] و آن عبارتدر [illegible]	ضعیف [illegible]	قصر امل و آن عبارتدر [illegible]

بسم الله تعالى شأنه

فهرست صفات حميده

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	محبت جميع مخلوقات [illegible]	رضا [illegible]
[illegible]	[illegible]	شكر [illegible]
صبر [illegible]	[illegible]	وفا [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

دنائت: و آن عبارت از آنست که طمع و حرص [illegible] طلب [illegible] کند	کوچک دلی [illegible]	عجلت و شتاب بکاری در امور
وهن: و بد دلی [illegible]	غضب است: و آن عبارت است از [illegible]	تهور است: و آن عبارت است از [illegible]
غلظت و درشتی و تند خوئی	سنگدلی [illegible]	عداوت و [illegible] بود
عجب است: و آن عبارت از آنکه [illegible]	تکبر است: و آن عبارت است از آنکه [illegible]	[illegible] و آن [illegible] با آبا و اجداد [illegible]
بغی است: و آن عبارت است از [illegible]	[illegible] و آن عبارت است [illegible]	عصبیت است: و آن عبارت است [illegible]

کتمان حق است	[illegible] و آن عبارت از [illegible]	محبت دنیای دنیه
[illegible]	حرص است: و آن عبارت است از [illegible]	طمع است: و آن عبارت است از توقع [illegible]
بخل است: و آن عبارت است از [illegible]	اکل حرام است	خیانت است: و آن [illegible]
[illegible]: و آن عبارت است [illegible]	مردم آزار است	سخن [illegible] است
حسد: و آن عبارت است از [illegible] زوال [illegible]	اهانت: و آن [illegible]	ظلم است: و آن عبارت است از [illegible]

دوری [illegible]	گناهان کبیره [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] و در صد [illegible]
[illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]	[illegible]
[illegible] و آن عبارت است از [illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]
[illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible] از اعمال خود [illegible]
کفران نعمت است و آن عبارت است از [illegible]	[illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]
[illegible] است	قذف و آن عبارت است از [illegible]	[illegible] و آن عبارت است از [illegible]
عقوق الوالدین	قطع رحم است	دروغ گفتن است
[illegible] است	نمامی سخن‌چینی است	[illegible] است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی هدانا سواء الطریق و جعل لنا التوفیق خیر رفیق و الصلوة و السلام
علی محمد و آله هداة الامة الی التحقیق و ثقات الاقتداء بالتصدیق اما بعد چنین گوید عبد
ذلیل حقیر عاصی عفی الله تعالی عنه و عن والدیه که چون خداوند حکیم بمقتضای
حکمت کامله بالغه و قدرت شامله واسعه خود جل و عظم شانه قامت قابلیت نوع
انسان را در مقام وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و بتشریف
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ سرافراز فرمود و بمیامن وَ نَفَخْتُ فِيهِ
مِنْ رُوحِي از سایر حیوانات و نباتات و جمادات ممتاز و علم افراز نمود
و او را در سلطنت بجمیع قوی و جوارح داد و نفس بهیمی را در تحت تصرف و انقیاد
او درآورد و فرش عز و علا کرد حواس را سر بر خط فرمان وی نهاد تا آنکه
طاغیان قوی سرکش طبیعت را در تحت اطاعت و انقیاد خود درآورد

سبب

بکسب اخلاق حمیده و صفات پسندیده طنطنه کوس کرامت بگوش سکان
صوامع جبروت رساند و در مضمار سعادت گوی سبقت از ملائکه ملکوت
رباید پس بحکم محکم عقل و نص مستفیض نقل بر یک از افراد ساکنین منهج
و طالبین طریقه رشاد لازمست که اولا از آئینه گیتی نمای دل زنگ رذایل را
زایل سازد و بعد از آن او را هم بحسب الصواب بحلل فضایل مایل سازد
و از آنکه صفات حسنه و دفع صفات خبیثه متصور و مقدور نه چه بدون
تخلیه صفات خبیثه تحلی صفات حسنه حاصل نگردد و انعکاس نقش خیر در
نفس خبیث صورت نبندد و درو شستن و شوئی کرم آنکه بخرابات حرام
نگردد نتوان در خراب آلوده و این خود ظاهر و روشن و ثابت و
معین است که کسب صفات ارجمند و دفع صفات ناپسند موقوفست بر
شناختن آنها و بیان نقایص بیمه طب علمیست که تعبیر از آن بعلم اخلاق و حکمت خلقیه
نمایند از آنجا که هر یک از حکما و عرفا تالیفاتیکه در علم اخلاق کرده اند
که بهترین علوم و ارفع کمالات و انفس ارمغان اهل عالم طبیعت و نفوس
است باطناب و تطویل کشیده اند این ذره بیمقدار را این خیال افتاد
که کتاب معراج السعاده که از تالیفات عالم فاضل احمد بن محمد مهدی بن
ابی ذر اسکنه الله تعالی فی الجنات مختصر کند تا آنکه بسهولت و آسانی بهره
طالبین طریقه رشاد راه نجات و توشه معاد حاصل شود و بمضمون مبارکه انه

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ حضرتش با تقصیر را لطف مغفرت
یاد و شاد فرمایند شعر غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحب دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعائی درضمن این
خیال روزها که بتلاوت کلام الله مجید ربانی مشغول بود و بملاحظه شریف
لا قراءة الا لمن تدبر تفکر و تدبر در معانی آیات مینمود و دید که آنچه
حکما و عرفا تصنیف و تالیف نموده اند همه قطره ایست از این بحر معانی و آیات
کلام مجید ربانی بل رشحه من رشحات سحابه شعر هیچکس از پیش خود چیزی نشد
هیچ آهن خنجر تیزی نشد هیچ قنادی نشد استاد کار تا که شاگرد شکر
ریزی نشد لهذا بمضمون آیه وافی هدایه لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب مبین مشغول بجمع نمودن آیات متعلق کلام الله بحسن که دلالت میکرد بر صفات
حمد و مجد و ممدوحه شد تا آنکه متمسک بحدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی بوده و نیز حدیثی که عبد الله
مسعود از آنحضرت روایت نماید که قرآن خوان نعمت خدای تعالی است که آن
جمع نمایند کار او دعوت فرموده پس از خوان احسان خدای تعالی بهره مند شوید
و هر چند توانید فائده آنرا فرا گیرید چه آن ریسمانی محکم است که هر کس دست در او زند
هرگز از رحمت واسعه خدای تعالی محروم نشود لهذا اکثر و عمده در مقصود و الله
الموفق و المعین بدانکه خداوند تبارک و تعالی از برای روح در مملکت بدن

از اعضاء و جوارح و حواس و قوی ظاهره و باطنه لشکر بسیار و خدم بیشمار
قرار داده وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ که ذکر آنها موجب طول کلام
و تعداد آنها از حد حصر بیرون است در بیان آن زبان قلم ابکم و عاجز است و بجهت
هر یک خدمتی و شغلی مقرر فرموده و در میانه ایشان قوی اربعه که عقل و شهوت
و غضب و وهم باشد سرداران آن لشکر قرار داده فرمود و سایر قوی فرمان
بران و زیردستان این چهار قوه اند شان عقل ادراک تمیز حقایق امور
و فرق ما بین خیر و شر در دار آمر بافعال حسنه و نهی نمودن از صفات مذمومه
و فائده قوه شهویه بقای بدنست که آلت تحصیل کمال نفس است زیرا که ترتیب بدن
چندروزی در این دار دنیا موقوفست باکل غذا و شرب و نکاح و تناسل
و احتیاج آنها بقوه شهویه روشن است و ثمره قوه وهمیه فهمیدن امور
جزئیه است و دانستن دقائق امور که بآنها بمقاصد صحیحه میرسند شغل قوه غضبیه
آنست که دفع مضرتهای خارجه را از بدن نموده و هرگاه قوه شهویه و وهمیه
اراده سرکشی نموده قدم از جاده اطاعت عقل برون نهند ایشانرا مقهور نموده
در تحت تسلط و اقتدار عقل آورد بدانکه ممکنست از قوی ظاهره و باطنه را
غیر از این چهار قهرمان و سردار خیال فرمانروائی یا اندیشه سروری نباشد
بلکه جمیعا محکوم حکم این چهار قوه اند اما این چهار سرهنگ یکی از آنها که عقل است
وزیر پادشاه است که روح باشد در تدبیر است که روح از مقتضای خود باید

تجاوز ننموده مطیع اوامر و نواهی او باشد با حسن کفایت و کاردانی امر
مملکت منتظم و مضبوط و پادشاه از تهیه قرب حضور پروردگار بهمه دست آسان باشد
دویم که شهوت است مانند عامل خراج طماع است و دروغگو و فضول است و عقل که
وزیر است گوید شهوت مخالف آن کند و همیشه طالب آنست که راه ره زند
و او را محکوم حکم خود نموده مانند بهایم و چهارپایان او را غرق لجه شهوت کرده
بهر جا امر فرماید از مشتهیات اکل و شرب بدون آنکه در ارتکاب آن از عقل
که وزیر است مشورت نموده و صواب و فساد آنرا فهمیده متابعت او نماید
سیم که غضب است شحنگی آن شهر مشهور است تند و تیز و بی باک و شریر همه کار او
بستن و کشتن و زدن و شکستن و ظلم و ایذا و عداوت و بغض را طالب است
در صدد آنست که راه و جرأت زده با آنچه او اشاره کند بدون آنکه در ارتکاب
آن از عقل مشورت کند فرمان او را اطاعت کند چهارم که وهمست شغل آن مکر و حیله
و خدعه و فریب و فتنه و خیانت و تلبیس است میخواهد روح که پادشاه است
مطیع و منقاد او باشد تا هر چه فرمان دهد از فریفتن و شیطنت و افساد
و خدعه و مکر بدون آنکه از عقل که وزیر است مشورت نموده اطاعت او نماید
پس بسبب اختلاف این قوای اربعه و چهار سرهنگ پیوسته مملکت بدن میدان محاربه
آنهاست گاهی در آنجا آثار فرشتگان و اعمال قدسیان ظاهر شود و زمانی
افعال بهایم و چهارپایان از آن هویدا میگردد و دمی عرصه مشغول سباع و آثار

آن

آن از آن ظاهر شود و لحظه مظهر ابلیس لعین شود و همیشه چنین است تا غلبه کلی
از برای یکی از این قوی حاصل شود و دیگران مقهور فرمان و حکم او گردند
پس اگر چنانچه ان شاء الله تعالی قوه عاقله بر سایر قوی غالب شود و سایر قوی را
مطیع و منقاد خود نموده و چون هر یک از قوی تهذیب و پاکیزگی بهم خواهد رسید
و هر یک را فضیلتی که مخصوص آنست حاصل خواهد شد پس از تهذیب و پاکیزگی
قوه عاقله صفت حکمت پیدا شود و از تهذیب قوه شهویه عفت حاصل شود
و از تهذیب قوه غضبیه شجاعت بهم خواهد رسید و از تهذیب قوه واهمه
ملکه عدالت ظاهر شود و الا اگر غلبه بجهت دیگران باشد آثار آن در آنجا ظاهر شود
مملکت خراب و دوران امر معاش و معاد اختلال بهم میرساند و صاحب آن
داخل در زمره بهایم یا سباع یا جنود ابلیس لعین شود نعوذ بالله من
ذلک هو الخسران المبین و شکی نیست که در مقابل هر صفت نیکی صفت بدیست
که ضد آنست پس معلوم شود که اجناس رذایل نیز چهار اند اول جهل که ضد حکمت است
دویم جبن که ضد شجاعت است سیم شره که ضد عفت است چهارم جور که ضد
عدالت است و لکن این بحسب مودی نظر است قاعده کلیه این است که
اوصاف حمیده حکم وسط دارند انحراف از آنها بطرف افراط یا تفریط
هر کدام باشد مذموم و از اخلاق رذیله است پس اجناس رذایل هشت خواهند بود
دو رذیله که ضد حکمت است یکی جربزه است که عبارت از بکار فرمودن فکر در

زاید از آنچه سزاوار است و عدم ثبات فکر در موضعی معین و این از طرف افراط است
و دیگری بلاهت است و آن معطل بودن قوه فکریه است و کار نفرمودن
در قدر ضرورت یا کمتر از آن و این در جانب تفریطات و دو رذیله که
ضد شجاعت‌اند یکی تهور است که بی‌تفکر رو آوردن است بامور که عقل حکم باحتراز
از آن میکند و این از طرف افراطات و دیگری جبن و آن بی‌تفکر رو گردانیدن است
از چیزها که نباید رو گردانید و این از جانب تفریطات و دو رذیله که
ضد عفت‌اند یکی شره است که عبارت است از غرق شدن در لذات جسمیه بدون
ملاحظه احکام شریعت مقدسه یا حکم عقل و این افراط است و دیگری خمود است
و آن بی‌حرکتی ماندن قوه شهویه است بقدری که ترک نماید آنچه از برای حفظ بدن
یا بقاء نسل ضرورت است و این تفریطات و دو رذیله که ضد عدالت‌اند یکی از آنها
ظلم است که عبارت است از تصرف نمودن در حقوق و اموال مردم بدون حق و
این افراطات است و دیگری تمکین ظالم از ظلم بر خود است بطریق خواری و ذلت
با وجود قدرت بر دفع آن و این تفریطات است مخفی نماناد آنچه مذکور شد از
اخلاق ذمیمه همچنانکه از برای فضایل مذکوره انواع فضایل بسیار است که
مندرج و در تحت آنها هستند همچنین از برای هر یک از رذایل نیز انواع بسیار است
که مندرج در آن و ناشی از آنها هستند مثل آنکه از جربزه حاصل میشود مکر و
حیله و از بلاهت پیدا میشود حمق و جهل مرکب و از تهور ناشی میشود بی‌پروائی

دیگر و سرکشی و عجب و از جبن که طرف تفریط آن بود هم میرسد دنائت و ضرع و
و از شره متولد میشود حرص و بی‌شرمی و بخل و ریا و حسد و از خمود که طرف
تفریط آن بود حاصل میشود قطع نسل و امثال اینها و علمای علم اخلاق تفصیل
آنها را ذکر نموده‌اند و طریقه معالجه آنها را بیان فرموده‌اند لکن چون مقصود منظور در
حقیر سراپا تقصیر در این کتاب بنای اختصار است لهذا آنها را با معالجه آنها
بنوع اختصار ذکر میکنیم که ان شاء الله الرحمن طالبان خصوصاً خواص و دیگران
شناخته و بتفضل و عنایت پروردگار بآن عمل نموده و از این اجتناب لازم
دانند و ان شاء الله تعالی بفیض دنیا و آخرت فایز شوند و حقیر کثیر التقصیر والذنب
حقیر را بدعای مغفرت یاد کنند والله الموفق والمعین بدانکه این کتاب
مشتمل است بر یک باب و پنج مقام و دو فصل باب اول در تفصیل انواع
اخلاق و بیان شرافت فضایل و کیفیت اکتساب هر یک و شرح مفاسد صفت
رذایل و بیان معالجه آنها پیش از این دانستی که قوی انسانیه که مبدأ صفات
و اخلاق دارند چهار اند قوه عاقله و عامله و غضبیه و شهویه و دانستی که کمال قوه
عامله انقیاد و اطاعت است از برای عاقله در استعمال سایر قوی و در
اعمال حسنه و عدالت عبارت از آنست و نقص آن از عدم انقیاد است
پس هرگاه سایر قوی بمرتبه کمال باشد عدالت حاصل و اگر چنانچه ناقص باشد
عدالت منتفی خواهد بود و تحقق و انتفاء عدالت تابع کمال و نقص سایر قوی است

و عدالت امریست جامع جمیع صفات کمالیه پس از برای عدالت و کسب آن بخصوصه
کیفیتی خاص و بجهت ضدش که جور است معالجه مخصوصه نیست و از برای قوه عامله
صفات کمالیه مخصوصه که تعلق بسایر قوی نداشته باشد نیست بلکه جمیع صفات
مخصوصه از فضایل و رذایل متعلق است یا بقوه عاقله یا غضبیه یا شهویه یا بدو
قوه از این قوی یا سه قوه و تفصیل آنها را در چهار مقام ذکر نمائیم و از برای
صفت عدالت اگرچه طریقه خاصی در اکتساب آن و معالجه مخصوصه از برای
ازاله ضد آن نیست و با اکتساب سایر فضایل عدالت حاصل و با ازاله رذایل ضد آن
زایل میشود و لکن چون خود عدالت مستلزم جمیع ملکات فاضله بلکه جامع
جمیع آنهاست و اشرف فضایل و کمالات است ابتدا اشرف و فضایل آن را هم
در یک مقام علاحده بیان میکنیم پس این باب مشتمل است بر پنج مقام باین ترتیب
مقام اول در بیان آنچه متعلق است بقوه عامله که عبارتست از عدالت مقام
دویم در ذکر و بیان اخلاق و صفاتیکه متعلق است بقوه عاقله مقام سیم در بیان
اخلاق و صفاتیکه متعلق است بقوه غضبیه مقام چهارم در شرح ملکات متعلقه
بشهویه مقام پنجم در تفصیل و تبیین اوصاف متعلقه بدو قوه یا سه قوه از
قوای ثلاث و در هر مقامی از این مقام آخر صفات رذیله که متعلق بآن مقام
عنوان میکنیم و در ذیل آن عنوان علامات و اقسام و اسباب و مضرت و علاج
آن صفت را و ضد آنرا از صفات حسنه و علامات و منفعت و تدبیر تحصیل آنرا

بیان

مقام اول در بیان صفت عدالت

بیان میکنیم مقام اول در بیان آنچه متعلق است بقوه عامله و آن عبارتست از
عدالت بدانکه صفت عدالت افضل فضایل و اشرف کمالات است چگونه
چنین نباشد و حال آنکه صفت عدالت ملکه ایست حاصل در نفس انسان که
بسبب آن قادر میشود بر تعدیل جمیع صفات و افعال و نگاه داشتن قوی را
در وسط و رفع نزاع و مخالفت فیمابین قوی مخالفه انسانیه بنحویکه اتحاد و محبت
و یگانگی و الفت در میان همه حاصل شود پس جمیع اخلاق فاضله و صفات
حسنه مترتب بر عدالت میشود و باین سبب افلاطون الهی فرموده است که چون
بجهة انسان صفت عدالت حاصل شد نورانی و روشن می شود و بواسطه آن
جمیع اجزای نفس او هر جزئی از اجزای دیگر کسب نور و ضیا و تلألؤ میکند و دیده
های نفس گشوده میشود و متوجه میشود بجا آوردن آنچه را امر نموده اند و خواسته اند
بر نحو افضل پس سزاوار قرب بساط حضرت آفریدگار مبدء کل جل عظم شانه
میشود و غایت تقرب در نزد ملک الملوک بجهة او حاصل میشود و از خواص
عدالت این است که شان آن الفت در میان اشیاء متخالفه است و غبار نزاع را
می نشاند و گرد مخالفت را از چهره کارفرمایان مملکت نفس می شوید و در
مستقر دارد جمیع قوی را بحد وسط پس دانستی که حقیقت عدالت آنست که عقل که
کارفرمای بدن و خلیفه خدای تعالی است غالب شود بر سایر قوتها تا هر یک را بکاری که
باید بدارد تا نظام مملکت انسانی فاسد نشود پس واجب است بر هر انسانی که

عقل که حاکم از جانب خدای تعالی است سعی نماید که بسیار قوی او غالب شود
تا اینکه اخلاق قوی را بر طرف کند و همه را بصراط مستقیم که جهت آن گفتگو شده
اندازد و بدانکه عدالت یا در اخلاق و افعال است یا در عطاها و قسمت اموال
یا در معاملات میان مردمان یا در حکمرانی و سیاست ایشان و در هر یک از اینها
عادل کسی است که میل بیکطرف روا ندارد و افراط و تفریط نکند و سعی نماید
در مساوات و هر امری را در حد وسط قرار دهد و شکی در این نیست که امری که
بر شناختن وسط در این امور و دانستن طرف افراط و تفریط را در این امور
پس علم باین امور نهایت اشکال را دارد و کار هر کس نیست بلکه موقوفست
بمیزان عدلی که بواسطه آن زیاده و نقصان شناخته شود و همچنانکه موقوف
شناختن هر ورقی که زیاده و نقصان در او نباشد میزان و پس میزان عدل در
این امور نیست مگر شریعت حقه الهیه و طریقه سنیه نبویه صلی الله علیه و آله که از
سرچشمه وحدت حقیقیه صادر شده پس آن میزان عدالت در جمیع چیزها
و متکفل بیان جمیع مراتب حکمت عملیه است پس عادل واقعی و ثابت حکیمی باشد
دانا بقواعد شریعت الهیه و عالم بنوامیس نبویه صلی الله علیه و آله مقام دویم در
بیان اخلاق و صفاتی است که متعلق بقوه عاقله است و ذکر اجناس
رذایلی که متعلق بآن قوه است یکی در طرف افراط و دیگری در طرف تفریط
و در تحت آنها انواع چندی است پس هر جنس را با ضد آنها که حد وسط

مقام دویم در بیان اخلاق و صفات متعلق بقوه نفس عاقله

در بیان جربزه است صفت جربزه

ذکر میکنیم و بعد از آن شرح انواع از آنها مینمائیم پس در این مقام دو مطلب است
مطلب اول در بیان دو جنس رذیله و ضد آنها پس اول از آنها جربزه است
که باعث خروج از حد اعتدال است در فکر و موجب آنست که ذهن بجائی نه
ایستد بلکه دایم در ایراد شبهات و استخراج امور دقیقه غیر مطابق با
واقع باشد و از جمله لوازم او اینست که در حق قرار نگیرد تا باشد که در مباحث
عقلیه و علوم الهیه منجر بکفر و الحاد و فساد عقیده شود و گاه کار بجائی میرسد که
صاحب آن انکار همه اشیا و نفی همه حقایق و همه چیزها را میکند چنانچه طایفه
سوفسطائیه در علوم شرعیه و در مسائل عملیه منجر بوسواس شود و علاج این صفت
رذیله خبیثه آنست که چون آدمی قبح آنرا بر خود و فهمید که این باعث باز
ماندن از مراتب علم و عمل و محرومی از فیض معارف و سعادات است و آدمی را
بدرجه هلاکت میرساند لازمست رجوع نماید باستدلالات معتمده علمای
مشهورین متبحرین و ذهن با ستقامت سلیقه و افهام مستقیمه و خواهی نخواهی خود را
بر مقتضای ادله معتبره در نزد آنها بدارد و نگاه دارد اعتقادات و اعمال آنها
نماید و بداند بعد از اینکه جمعی غفیر و جمعی کثیر از علمای اعلام و صاحبان افهام
مستقیم را این طریقه نباشد و ذهنهائی در این مسلک کند لامحاله از اعوجاج
سلیقه و اعتبار ذهن او نیست شبهه پس نفس خود را بتکلیف از این طریقه بدارد
تا اینکه عادت کند بثبات و اطمینان و در تعلیم علوم تعلیمیه مانند حساب و هندسه

در بیان جهل بسیط

وهیئت جهلیت تمام دارد و در حصول استعدادات ذهن بسیار نادر اتفاق
می افتد که کسی در این علم صاحب ید باشد و سلیقهٔ او مستقیم نباشد دوم
جهل بسیط است و آن از طرف تفریط است جهل بسیط عبارتست از خالی
بودن نفس از علم و اتصاف آن بجهل بدون اینکه چنین داند که میداند یعنی
بر او مشتبه نشده باشد و اعتقاد دانستن را نداشته باشد و در ابتدای امر
این صفت مذموم نیست بلکه ممدوح است زیرا که آدمی تا جهل خود را درک نکند و نداند
که نمیداند در صدد تحصیل علم بر نمی آید ولیکن ماندن در این مقام و باقی ماندن
بر جهل و ثبات بر آن از رذائل عظیمه است که دفع آن لازم و بقای آن از
از جملهٔ مهلکات است و کسی که باین صفت متصف باشد باید سعی در ازالهٔ آن کند
و تامل کند در قبح جهل و حکم عقل باینکه در حقیقت جاهل انسان نیست و اگر چه او را
اورا انسان گویند لیکن شباهت صوری است که با انسان دارد زیرا که انسان
در سایر چیزها که بجز علم و دانش است از جمیعت غضب و شهوت و بصر و سمع
و صوت و غیر اینها با سایر حیوانات شریکست و فضیلت انسان بر سایر بعلم و معرفت است
پس اگر جاهل از نادانسته باشد حیوانی خواهد بود بصورت انسان با این جهت است
که اگر جاهل شخص عامی در مجلس مباحثهٔ علما و محاورات ایشان حضور بهم رساند و از
قول ایشان چیزی نفهمد با چهارپایان نسبت بایشان فرقی ندارد و جمیع این امر را
فهمیده تامل نماید که چه قدر کسی را این بلا آمده است که آدمی از حد و دانستن خارج

در بیان مدح و ثنای صفت علم

و در زمرهٔ بهایم داخل کند و بعد از آن تتبع نماید در آیات و اخباری که در
مذمت جهل و نادانی رسیده است و تأمل و اجتهاد و جهد نماید در ازالهٔ آن قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
در بعضی از احادیث آن را موجب دخول در نار فرموده اند از حضرت رسول صلعم
مرویست که شش طایفه بجهت شش خصلت قبل از محاسبه داخل در نار خواهند شد
یکی از ایشان صحرانشینان و دیگر قری و مواضعی که از علم خالی است بجهت جهل و
نادانی که دارند بعد از آن متذکر شرافت علم شود و ملاحظه کند آنچه در شرافت
آن رسیده است چنانچه مذکور خواهد شد پس ضد این صفت که ضد اعتدال است
حکمت است که علم بحقایق اشیاست شکی در این نیست که صفت علم افضل
اوصاف کمال و اشرف نعوت جلال و جمال است بجهت آنکه انسان است بواسطهٔ علم
انسان بشرف قرب پروردگار میرسد و بسبب آن داخل در زمرهٔ ملائکهٔ مقربین
و عباد الله میشود و جمیع ملل و ادیان در این متفقند که بدون علم محرم حرم الهی نمیتوان شد
و قدم بر بساط قرب آفریدگار نمیتوان گذاشت آیات و اخبار در ستایش
آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ
فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا یعنی هر کرا که او را عطا کرده شد علم و دانشمندی
بتحقیق که خیر بسیار باو عطا کرده شده از جملهٔ علوم معرفت خدای تعالی است
که باعث و سبب ایجاد عالم است چنانچه در حدیث قدسی وارد است

كُنتُ كَنزاً مَخفِيّاً فَخَلَقتُ الخَلقَ لِكَي أُعرَف يعني گنجي بودم
خواستم كه شناخته شوم پس مخلوقات را خلق كردم تا مرا بشناسند يعني بجهت
نوع انسان غرض بعضي است اول و فروتر از عالم چارپايان و آخر پيشتر
از اقليم فرشتگان و در حق بعضي فرموده أُولَئِكَ كَالأَنعَامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِيلاً
يعني نيستند ايشان مگر مانند چارپايان بلكه پست تر و گمراه ترند و يا بجهت آنست
كه كفار ميگويند يَا لَيتَنِي كُنتُ تُرَاباً و در شان بعضي ديگر ميفرمايد
لَولَاكَ لَولَاكَ لَمَا خَلَقتُ الأَفلَاكَ فرد اي نقد اصل و فرع ندانم چه
گوهري كز آسمان تو برتر و از خاك كمتري از حضرت خاتم پيغمبران و سيد
انس و جان صلي الله عليه و آله مرويست كه با ابي ذر رضي الله تعالي عنه فرمودند كه
نشستن ساعتي در مجلسي كه در آن گفتگوي علم باشد بهتر و محبوبتر است در نزد خداوند
از بيداري هزار شب كه در هر شبي هزار ركعت نماز بجا آورند و محبوبتر است از هزار
جهاد در راه خداي تعالي و از دوازده هزار ختم قرآن و از عبادت يكسال كه
روزهاي آنرا روزه بدارد و شبهاي آنرا احيا بدارد و نيز فرمودند هر كس
بيرون رود از خانه خود بقصد اخذ نمودن مسئله از مسائل علميه هر قدمي كه بر ميدارد
خداوند عالم مينويسد بجهت او ثواب پيغمبري از پيغمبران و ثواب هزار شهيد از
شهداي جنگ بدر و نيز هر حرفي كه از عالم بشنود يا اينكه بنويسد شهري در بهشت
باو عطا ميفرمايد و نيز طالب علم را خداي تعالي دوست ميدارد و ملائكه دوست ميدارند

پيغمبران

١٠٣

در بيان [illegible]

و پيغمبران دوست ميدارند و دوست نميدارد اهل علم را مگر اهل سعادت
پس فرمودند خوشا حال طالبان علم و فرمودند علما ورثه انبيا هستند و فرمودند
نظر كردن بروي عالم بهتر است از آزاد نمودن هزار بنده مطلب دويم
در بيان ساير انواع رذائلست كه از دو جنس مذكور يعني جربزه و جهل بسيط
ناشي ميشود و از متعلقات قوه عاقله اند صفت اول جهل مركب و آن
عبارتست از اينكه كسي چيزي را نداند يا اينكه خلاف واقع را بداند و چنان داند
كه حق را يافته است پس او نميداند و نميداند كه نميداند و اين صفت بدترين صفتهاي
خبيثه است چنانكه گفته اند رباعي آن كس كه نداند و بداند كه نداند او باز
خر خويش بمنزل برساند هر كس كه نداند و نداند كه نداند در جهل مركب ابد الدهر
بماند و رفع اين صفت خبيثه در نهايت صعوبت است و از صفات كفار است
قال الله تبارك و تعالي في محكم كتابه الكريم وَسَوَاءٌ عَلَيهِم ءَأَنذَرتَهُم
أَم لَم تُنذِرهُم لَا يُؤمِنُونَ خلاصه معني اينكه يكسانست بجهت ايشان خواه
بيم دهي ايشان را يا بيم ندهي ايمان نميآورند و در مقام ديگر ميفرمايد وَلَو نَزَّلنَا
عَلَيكَ كِتَاباً فِي قِرطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيدِيهِم لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِن هَذَا إِلَّا سِحرٌ مُبِينٌ خلاصه معني اينكه اگر فرو
فرستيم بر تو كتابي را در كاغذي پس مس نمايند او را بدستهاي خود هر آينه گويند آنكه
كافر شدند نيست اين مگر جادوئي هويدا بدانكه اطبا از رواج اعتراف [illegible] از اين جهت

اش نموده اند از اینجا است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرموده‌اند که من
از معالجه اکمه و ابرص عاجز نشدم لکن از معالجه احمق عاجزم و سبب آن این است که
آدمی تا آنکه نداند جاهل است بنقصان خود نمیخورد و در صدد تحصیل علم بر نمی‌آید
پس در ضلالت و گمراهی باقی میماند علاج این صفت مهلکه آن است که آدمی
خود را از عصبیت و تقلید خارج کند و بعضی از مطالب و مستدلات خود را
بر جمعی از مهره فن یا مستقامت سلیقه و ذهن عرض نماید هر گاه آنها تصدیق نمودند
از جهل مرکب برست و الا که ایشان تخطئه نمودند و او خود هم ملتفت شد علاجا
مرض خواهد بود صفت دویم شک و حیرت است و آن عبارت است از عاجز بودن
نفس از تحقیق حق و رد باطل در مطالب و علامات آن ظاهر است غالباً آنکه
منشأ این تعارض ادله است و اما ضرر آن پس شکی در این نیست که شک و حیرت در
مطالب متعلقه بایمان موجب هلاکت و خبث نفس است چنانچه الله تعالی در کلام
فی محکم کتابه الکریم لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم
یعنی همیشه بنای ایشان آن بنائی که بنیاد نهادند آن را از اغراض فاسده سبب
شک و نفاق در دلهای ایشان مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان
بحیثیتی که قابلیت دریافتن چیزی در آن نماند و نیز در مقام دیگر میفرمایند
وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون یعنی در شک افتاد
دلهای ایشان پس ایشان در شک خود سرگردانند بلکه از اخبار چنان مستفاد میشود

در بیان دویم صفت حیرت و شک

که با شک از دنیا بیرون رفتن موجب کفر است و سعی نمودن در ازاله آن از
واجبات است علاج این صفت خبیثه آن است که تأمل نماید که اجتماع دو طرف نقیض و ارتفاع
هر دو از محالات است پس البته یکی از شقوق متصوره از دو مطلب در واقع و
نفس الامر صحیح و ثابت و تتمه باطل است بعد از آن دامن سعی و اجتهاد در
و استقصای تمام و تفحص کامل از ادله مناسب با مطلب بکار آورد تا آنکه یقین
بحقیت یک طرف حاصل نماید هرگاه کسی قاصر در فهم ادله و تحصیل آن نباشد بکار
مواظبت کند بر طاعات و عبادات و اوقات را صرف قرائت قرآن و
شنیدن احادیث نماید و مجالست با اهل ورع و تقوی نماید و با ارباب
یقین و صلحا معاشرت کند و تضرع و زاری بدرگاه خدای تعالی نماید تا آنکه
بسبب ضیا و نورانیت اینها ظلمت شک برطرف و مرتبه یقین حاصل شود
اگرچه چنانچه شک در غیر متعلقه بایمان باشد هر چند موجب کفر نشود در رفع آن
واجب نباشد و لکن شکی در این نیست که مطلق یقین در هر چیزی موجب کمال و
صفای نفس است و سعی در تحصیل آن با وجود امکان هر چند امر سهل در نظر نباشد
مستحسن و مطلوب است و ضد این دو صفت جهل مرکب و شک و حیرت صفت یقین است
و آن عبارت است از اعتقاد ثابت جازم مطابق با واقع و این اول مرتبه یقین است
و نامیده شده است بعلم الیقین مرتبه دویم عین الیقین است و آن عبارت
از مشاهده مطلوب و دیدن او بچشم بصیرت مرتبه سیم حق الیقین است

در بیان سیم و ضد آن صفت یقین است

و انقیادیست از اینکه در میان عاقل و معقول وحده معنویه ربط حقیقی حاصل شود
بنحویکه عاقل ذات خود را رشحه از سحاب فیض معقول و مرتبط با و ببیند و آناً فآناً
اشراقات انوار او را در خود مشاهده کند مانند یقین نمودن بسوزش آتش
بداخل شدن در آن چنانچه خدای تعالی در سوره مبارکه اشاره فرموده اند
بسم الله الرحمن الرحیم الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر
کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون
علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین
الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم
خلاصه معنی اینست که مشغول گردانید شما را مفاخرت بر یکدیگر به بسیاری قبیله و عشیره
از ذکر آخرت و طاعت پروردگار تا اینکه آمدید بگورستان نه چنین است
که همت عاقل مصروف دنیا شود و آخرت را فراموش کند زود باشد که بدانید خطای
کار خود را و مشاهده اهاویل و شداید عظیم نمائید باز و چنین نیست باید از
این کار ایستید زود باشد که بدانید خطای تکاثر را چون قدم در دروازه مرگ نهید
و ساحت قبر در آئید و مشاهده عذاب نمائید و اهوال منکر و نکیر و فشار قبر را
دریابید و نیز نه چنین و مبالغه میفرمایند نه چنانست اگر چنانچه بدانید دانستن یقین
یعنی ببینید دیدن چشم به بینید دوزخ آتش برافروخته بچشم یقین بعد از آن مشاهده کنید
پس در آن روز پرسیده شوید از نعمتهائیکه بآن مشغول شدید و از آنجا دست حرص و ظلم دراز کشیدید

پیکه

۱۶

و در شرح آن

بدانکه امور دینیه و متعلق آن یا اینکه از اجزاء ایمانست مانند وجود سبحانه و تعالی
و صفات کمالیه او و مباحث متعلقه نبوت و امامت و احوال نشأه آخرت
چنانچه خدای تعالی میفرمایند ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون یا اینکه او را در ایمان مدخلیتی نیست چون حالت موریکه
ایمان بدون آنها تمامست و جاهل بآنها از ارباب اسلامست همچنانکه بآن
اشاره شد مطلق یقین خواه در امور متعلقه بدین باشد یا اینکه غیر دین یقین
انسان از اکمل و شاهد روح حسن و جمالست و وصول بسعادات دارین باعث
دخول در حصن محکم و اثر امور شریف اکسیر اکبر و کبریت احمر است شریف است که
قامت قابلیت هر کس بآن آراسته شد محرم خلوتخانه انس گردید قریب که
تارک هر بنده که بآن زینت یافت قدم در حرم قدس نهاد و قال الله تبارک و تعالی
أفمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر
اولوا الالباب خلاصه معنی اینست که آیا کسی که میداند آنچه فرستاده شد بسوی تو
آن حق است مثل کسی است که کور باشد جز این نیست که پند میگیرند صاحب خردها
و نیز در مقام دیگر میفرمایند قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل
تستوی الظلمات و النور خلاصه معنی اینست که بگو ای حبیب من صلی الله علیه و آله
آیا برابر هستند تاریکیهای شرک و انکار و روشنائی توحید و معرفت تا اینکه

برابر باشد با غنا که پرستنده صنم است و غنا که پرستنده خدای نخوت است
بدانکه از برای تعیین علاماتی هست که صاحب مرتبه یقین بآن ها شناخته میشود
اول آنکه در امور خود و غیر پروردگار التفات با حدی نکند و مقاصد و مطالب
خود را بغیر از خدای تعالی از احدی نخواهد و اعتماد و نظر از خداوند تبارک و تعالی
بکسی نباشد آنکه حول و قوه بجز حول و قوه خدای تعالی نداند و هر قدرتی بجز از
قدرت پروردگار در نظر او هیچ اعتبار ندارد دوم آنکه در جمیع اوقات در
نهایت ذلت و انکسار در خدمتگذاری پروردگار بوده روز و شب مشغول
بجا آوردن خدمت او و پنهان و آشکار در بندگی و اطاعت او و عملی
اوامر شریعت حقه را امتثال و از جمیع نواهی اجتناب کند خلوت خاطر را
از غیر یاد او خالی نماید و خانه دل را از غیر یاد او بپردازد و دل را از غیر یاد خدا
فراموش و زبانش بجز از ذکر او آنچه فراموش شود از یقین بعظمت پروردگار
و قدرت او سبحانه دائم در مقام وحشت و اضطراب خواهد بود چنانکه از
اصحاب یقین از انبیاء و مرسلین و اولیاء و کاملین در خوف و شوق آنچه
رو میداد و حکایات ایشان از تزلزل و تغیر و اضطراب و وله و تعجب و استغراق
چه در حال نماز و چه در غیر آن مشهور است و کتب تواریخ و قصص از ذکر آن
مشحون است غشهای سید اولیا صلوات الله و سلامه علیه در اوقات مناجات
با قاضی الحاجات مکرر گشته و تغیر رنگهای آن بزرگوار در هنگام نماز در

بیان

بیان اهل اسلام متواتر شده بلکه معلوم است کسی که یقین بخدا و بعظمت و جلال او
داشته باشد و او را بر خفایای امور خود مطلع داند چگونه معصیت او را بجا آورد
و در حال اشتغال بعبادت او و ایستادن در حضور او وحشت و خشیت و
انفعال و خجلت بجهة او حاصل نشود سیم آنکه مستجاب الدعوات بلکه باید
صاحب کرامات بوده باشد زیرا که هر قدر یقین آدمی زیاد شود خیلی بجهة او
غالب میشود و باین سبب قوه تصرف در جمیع مواد کاینات که از شان
مجردات است بجهة او حاصل میشود چنانکه مرویست که چون سید انس و جان و چهره بهتر
انبیاء خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله خبر میدادند از شان یقین در حضرت آن عالی
مقدار ذکر شد که حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام بر روی آب راه
میرفت آن بزرگوار فرمودند که اگر چنانچه یقین او زیادتر بود در روی
هوا نیز میرفت پس از این حدیث شریف چنان معلوم و مستفاد میشود که هر گاه
که یقین بالاتر است قدرت او بر کرامات و خارق عادات بیشتر است
صفت سیم شرکت و آن عبارت از اینکه آدمی غیر از خدای تعالی دیگری را هم
مصدر امری و منشاء اثری داند و چنین داند که بجز از پروردگار از کسی دیگر
امری متمشی میشود پس اگر چنانچه باین عقیده آن غیر را عبادت و بندگی
نماید آن از شرک عبادت گویند و الا که او را عبادت ننماید لیکن او را اطاعت
کند در چیزی که رضای خدای تعالی در آن چیز نیست آن را شرک طاعت گویند

در بیان مرتبت ضعف و ملکه [illegible]

و او را شرک جلی و دویم را شرک خفی گویند و اشاره باین شرکت کلام خدای تبارک و تعالی **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ** یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدای تعالی مگر اینکه مشرک اند شبهه در این نیست که شرک اعظم اسباب هلاک و موجب خلود در آتش و عذاب دردناک است قال الله تبارک و تعالی **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ** یعنی هر کس شرک بیاورد بخدای تعالی عظم شأنه بتحقیق که حرام نموده است خدای تعالی بر او بهشت را و جایگاه او در آتش دوزخ است و نیست جهت ستمکاران یاری کننده کافی و در مقام دیگر می فرماید **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ** یعنی بدرستیکه خدای تعالی نمی آمرزد آنانیکه شرک آورند باو و میامرزد آن گناهی که غیر از شرک بوده باشد خواه صغیره و خواه کبیره بر آن کس که خواهد از روی تفضل خود پس هر که شرک آورد بخدای تعالی پس هر سیئه که بیاید از آن کس در پیش خدای تعالی بزرگی و ضد این صفت که توحید است و آن عبارتست از اینکه خدای تعالی را منزه داشتن از ترکیب خارجی و عقلی و صفات او را عین ذات او دانستن و واجب الوجود را منحصر نمودن در خدای تعالی و نفی شریک کردن از او در صفت واجب کردن کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ**

در بیان [illegible] توحید

سـ

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

در این کتاب که گفتگو از این قسم توحید می شود و گفتگو می شود در توحید در تأثیر که عبارت از نفی مؤثر در وجود در انحصار نمودن در خدای تعالی و نفی شریک کردن از حق تعالی نمودن و چنین دانستن که فاعلی و منشأ اثری غیر از او نیست و از برای این توحید همچنانکه گفته اند چهار مرتبه است قشر قشر و قشر و لب و لب لب مرتبه اول که قشر قشر است آنست که آدمی بزبان کلمه توحید را بگوید ولکن دل او از معنی آن غافل بلکه یعنی او را منکر باشد مانند توحید منافقین فایده بر آن مترتب نمی شود مگر اینکه در دنیا صاحب آنرا از شمشیر محافظت میکند مرتبه دویم که قشر است آنستکه اعتقاد قلبی نیز بکلمه توحید داشته باشد و تکذیب این کلمه نکند چنانکه اکثر عوام مسلمین چنین هستند و توحید ایشان باعث صفای قلب و شرح صدر نشود لکن صاحب خود را از عذاب آخرت محافظت میکند اگر معاصی باعث ضعف عقاید نشود مرتبه سیم که لب باشد عبارتست از اینکه این معنی برای او منکشف و ظاهر گردد بنوری که از جانب حق سبحانه و تعالی تجلی کند بر دل او اگر چه در عالم خیر های بسیار ملاحظه نماید لکن همه را از یک مصدر می بیند و کل را از واحد مطلق ملاحظه میکند و این مقام مرتبه مقربین است مرتبه چهارم که لب لب باشد آنست که آدمی غیر یک موجود نبیند و شریکی بجز خدای تعالی در وجود قرار ندهد و این مرتبه را اهل توحید فنا فی الله و فناء فی التوحید گویند زیرا که صاحب آن خود را فانی دانسته

و این مرتبه غایت فصول توحید است چنان تصور نکنی که صاحب این مرتبه ممکن نیست که
با وجود آفتاب و زمین و سایر مخلوقات بسیار که موجود است منحصر نمودن در
یکی معقول نه زیرا که هرگاه که دل شهود استغراق در لجه عظمت و جلال واحد
احد حق و غلبه انوار جمال و کمال وجود مطلق صاحب شود و اشعه اشراقات نور
واجب الوجود در آن احاطه کند و آتش شوق و محبت و انس در کانون ضمیرش
برافروخته شود و سایر موجودات صفحه از نظر بصیرتش غایب شوند و کلی از
غیر یک وجود غافل شود فرد نگویم در آن کس نظر باز رفتی * ولی غیر آن کس ندیدم زنی
در آن مرتبه ممکن یکی نور بود که از غیر او دیده ها کور بود * همچنانکه کسی
مشغول باشد بمکالمه سلطانی و مستغرق ملاحظه سطوت او شود و بسیار میشود که از
مشاهده غیر او غافل شود همچنین عاشقی که محو جمال معشوق باشد غیر او در نمی بیند
همچنانکه ستاره گان در روز موجودند لکن چون نور آنها در جنب نور خورشید
مضمحل است بنظر نمی آیند پس از اینجا معلوم میشود که کسی که غیر از یک وجود ملحوظ
نظر اوست در مرتبه توحید ناقص و مستور نور وجود صرف در وجود او
منعکس نیست فرد تا نکشند اختران از ما نهان * دان که نهانست خورشید جهان
فصل بدانکه علامت ترقی از مرتبه اول و دوم توحید و رسیدن در وصل مرتبه
سیم آنست که در جمیع امور خود باید توکل بر خدای تعالی کند و امور خود را بالکلیه بخدا
واگذارد و دیده را از جمیع وسایط بپوشاند زیرا که غیر از آنکه برادر دشمن شد

که بغیر از خدای تعالی احدی منشأ و مصدر هیچ امری نیست و فهمید که مبدأ هر موجودی
و منشأ هر فعلی از خلق و رزق و عطا و منع و غنا و فقر و مرض و صحت و عزت
و ذلت و حیات و موت و غیر اینها از حق سبحانه و تعالی است و اوست منفرد و
مستقل در این امور و انباز و شریکی که با اوست دیگری در هیچ امری ملحوظ نظرش نشود
بلکه بیم او از خدای تعالی و وثوق و اعتماد بر اوست پس کسی که این مرتبه
حاصل نشده دل او از شوایب شرک خالی نیست پس بسیار کسانی اند که بعضی
ملتفت بوسایط ظاهریه میگردد و مثل آنکه آمدن باران اعتماد نموده در
میکنند و از وزیدن بادهای موافق مطمئن بسلامتی کشتی میشود و از حدوث بعضی از
نظرات کواکب و اتصالات شان امیدوار و بیم بحدوث بعضی از حوادث مینماید
و از ملاحظه قدرت بعضی از مخلوقات از قهر او خائف و بلطفش امیدوار میشود
پس کسی که ابواب معارف بر او گشوده شده و امر عالم بر او کما هو حقه منکشف گردیده
میداند که آسمان و زمین و ماه و خورشید و ستاره گان و ابر و باد و باران و
حیوان و انسان و غیر اینها از سایر مخلوقات همگی مقهور امر پادشاهی فرد
و مسخر یک وجود بی نظیرند و در قبضه قدرت او مسخر و اسیرند چون روز عرفان شد حال بر
آمدن باران چه نفع تواند رسانید و اگر چه کشتی غرق دریا در حال اضطرار ابدا موافق
چه تواند نمود هر که او بر خاک افکند که تواند برداشت شعر بلند آن سر که او
خواهد بلندش * نژند آن دل که او خواهد نژندش * گرت عزت دهد

مکن و گریه چشم حسرت باز مکن مبادا اینکه او کس را که کند خاک راه شدن
کار تست و سزاوار است اگر خواهد ترا به ساحل نجات برساند یا در مخالف بحر نقمت
غرق تواند کرد و اگر انبار ترا آباد خواهد چون باران گندم تواند داد و اگر آنکه او از
آسمان باراند هم تواند و در رحمت باز نهد پس التفات آدمی بعضی از وسایط
در نجات و عزت و متوسل شدن بیکی از آنچه مذکور گشته آیت تکیه کی بر باده
امر گشتن کسی باید پس پشیمان شده کاتب را امر نماید که منشور عفو او نوشته
ارسال نماید استحقاق نماید از خلاصی زبان را بمدح و ثنای کاغذ و قلم یا کاتب گشاید
و گوید اینها اگر نبودی مرا نجات میسر نبودی کسی که داند که آنچه در
کاغذ نوشته شده از قلم بوده و قلم خود مسخر دست کاتب بوده و کاتب را رای
آن نداشت که بدون اذن پادشاه چیزی نویسد بجز شکر پادشاه نکند و
بغیر از ثنای او نگوید و منت از غیر او نکشد پس در این مثل است که جمیع مخلوقات
از ماه و خورشید و آسمان و ستاره کان و کوه و باد و باران و نباتات و حیوانات
همگی چون قلم در دست کاتب و کاتب در دست سلطان مقهور و مسخرند
بلکه این از باب مثالست که سزاوار است گفته شود خاک بر فرق من و
تمثیل من قلم کی نیست و کاتب کیست و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
دیده حق بین کو که چشم حق شناس کجاست اگر موری در کاغذ که در دست
کاتب است و او را مینویسد که نماید از تنگی چشم و خوردی حدقه نمی بیند

نگرد پس قلم را که کاغذ را سیاه میکند و نور بصرش از آن امداد و پس کلک کاتب با
دست او را نه بیند چه جای اینکه خود کاتب را بخورد پس خیال تصور میکند این همه
نقش بدیع از قلم سر میزند مخفی نماناد که مراد از آنچه مذکور شد آنست که کسی که از
مرتبه توحید ترقی نموده باشد میداند که منشا جمیع آثار و مصدر همه افعال
خداوند متعالست و دیگری مصدر امری نتواند شد و این در غیر حرکات
و افعال انسانست زیرا که فی الجمله هر کس حس هشیاری در افعال خود می‌بیند و
اجماع و آیات و اخبار در آن صریحست که اختیار تام و اقتدار با استقلال
نداشته باشد بلکه اختیار او همین در امور تکلیفیه و امور خیر و شر باشد که خداوند حکیم
بجهه مصالح چند که خود با آنها داناتر است چند روزی زمام اختیار را
در این امور بدست خود انسان داده و در این عالم ابتلا و امتحان فرستاده
انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا پس انسان هم
مختار است و هم مجبور اختیار او در امور تکلیفیه و خیرات و شرور و جبار او
در غیر اینها از خواب و ممات و عزت و ذلت و بیماری و صحت و فقر و غنا
و امثال اینها و محقق است که مراد همین است از حدیث مشهور که وارد است
لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين یعنی که انسان نه
جبر مطلق است و نه تفویض مطلق بلکه امریست متوسط در میان این دو امر و معلوم شد

که مراد از امر بین الامرین چنین اختیار امکانی بوده باشد زیرا که انسان اگرچه مختار
و قادر باشد لکن اختیار و قدرتش مانند وجودش خود از او نبود مَتاعُ البَیتِ
یُشبِهُ بِصاحِبِ البَیتِ یعنی اسباب خانه بصاحب خانه میماند وجود انسانی وجود
امکانیست که نه بمانند وجود صرفست که وجود داخلی باشد و نه عدم صرفست
بلکه وجودیست مشوب بعدم و عدمیست مشوب بوجود پس همچنین قدرتیکه
خدای تعالی در انسان موجود فرمانده نه قدرت و اختیار صرفست و نه تعدی
صرف زیرا که اختیار و قدرت صرف مخصوص خدای تعالیست و عین وجود تعدی است
پس چگونه میشود که جهه دیگری ثابت باشد پس اختیاری که در انسان ثابت شد پس
نه اختیار صرف نیست بلکه امریست در میان اختیار مطلق و نفی اختیار محض
و میتوان شد که مراد از امر بین الامرین قدرت و اختیاری باشد که منوط
و بسته باختیار غیر است زیرا که انسان اگرچه مختار باشد اما اختیار او از دیگری
و آن دیگر قادر است بر سلب اختیار او و شکی نیست که چنین اختیاری اگرچه از جهه
اختیاری بالاتر است ولیکن از اختیار مطلق فروتر در جمیع این وجوه نیز توجه داد
بدانکه ثبوت اختیار بهر یک از این سه معنی که انسان منافاتی با اختیار مطلق در
جمیع امور که خدای تعالی ندارد بلکه همچنانکه اختیار ثبوت نفی اختیاری
فی الجمله از برای انسان ثابت اختیار منزه از شائبه نفی اختیاری در خالق مراد در
که خدای تعالی است یَهدِی مَن یَشاءُ وَ یُضِلُّ مَن یَشاءُ و استبعادی ش

در آنکه در امری کسی را چنین اختیار باشد با وجود اختلاف در اختیار و کار از
این معلوم میشود که در جمیع افعال و احوال خود چشم از وسائط پوشیدن و
متوسل شدن بصاحب اختیار مطلق منافات با ثبوت نوع اختیاری از
برای انسان ندارد زیرا که انسان اگر در بعضی افعال اختیار باشد فی الجمله اما قدرت
خدای تعالی پیش برد کاملتر است پس بهر کسی لازمست که در هر امریکه او را
نوع اختیاری است بحکم شریعت مطهره اختیار و قدرت خود را فی الجمله
بکار برده در توفیق اتمام آن استمداد از حضرت پروردگار نماید و در
آنچه از تحت قدرت او بیرونست امید از تفضل و کرم آفریدگار داشته باشد فصل بعضی از
عرفا گفته اند که خدای تعالی بقدرت کامله خود گوشی قرار داده در حق
دلهای آگاه و اصحاب [illegible] پرورده که در آنها ندای [illegible] موجودات را که
تسبیح و تقدیس آنها را شنیدند و گواهی ایشانرا با مکان در عجز خود استماع نموده
گویا توده نیز با آنکه نه عربیست و نه عجمی و نه متضمن با یک دو آواز و نه مشتمل بر حروف
و الفاظ است آن را نمیتوان شنید مگر بگوش هوش و سمع ملکوتی و این
نوع مکالمه را که ذرات وجود با ارباب قلوبست مناجات میگویند
و از برای آن نهایت و انجامی نیست زیرا که منبع آن از دریای محیطیست که از
برای آن انتهائی نیست کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و اعظم خطابه
لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی

وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً چونکه گفتگوی ایشان از اسرار ملک و
ملکوت است و هر کس محرمیت آن ندارد و ملکه فهو سینه آزاد کافت و هر کس با هیچه
با هر کس تکلم در میابند و آنیان نیز آنچه میشنوند با غیر نگویند آری هر گز شنونده
که محرم اسرار سلطان در مقام افشای راز او بر آید و در کوچه و بازار با آنچه
میان او و سلطان گذشته زبان گشاید اگر چنانچه اظهار اسرار روا بودی
محرم اسرار حضرت پروردگار رسول مختار بهر از افشای اسرار بیقدر نفرمودی
و حیدر کرار صلوات الله و سلامه علیه را مخصوص با آن نفرمودی علاوه بر اینکه
این اسرار معانی چند هستند که الفاظ با سوته حروف صوتیه طاقت و تحمل
آنها را ندارند و نمیتوان با این قالب در آورد و هر کس با کسی مشغول گفتگو گشت با آن ملکوتی
آشنا باشد صفت چهارم خواطر نفسانیه و وساوس شیطانیه است

قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّیْطَانِ وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ
خلاصه معنی اینکه ای کسانی که ایمان آورده اید متابعت نکنید گامهای ابلیس لعین را
و متابعت نمائید او را بدرستی که امر میکند او بکار زشت و ناپسند و نیز در
مقام دیگر میفرماید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ
مَلِکِ النَّاسِ إِلٰهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ
الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله پناه میگیرم بپروردگار آدمیان که مالک امور ایشان
و مدبر و پادشاه آدمیان و معبود و مهربان است از شر دیو وسوسه کننده
و باز پس رونده و پنهان شونده یعنی عادت او آنست که چون بنده خدا را
یاد کند آن ملعون باز پس جهد و بگریزد و چون بنده از ذکر حق تعالی غافل شود
بوسوسه آید آن ملعون وسوسه کننده آن کس است که وسوسه میکند در سینه های
مردم و هنگامی که از ذکر خدای تعالی غافل شوند و آن کس که وسوسه میکند بر دو نوع است
جن و انس کقوله تعالی در خبر است که حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی
درخواست کرد که موضع شیطان لعین را در فرزندان حضرت آدم بوی بنماید حق
تبارک و تعالی وی را اطلاع داد ابلیس لعین را دید چون کرمی که سرش مانند مار بود
هر وقت آن بنده بذکر خدای تعالی بود سر باز پس میزد و چون از ذکر
حق تعالی غافل میشد او را مانند لقمه در دهان میگرفت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم اللعین بدانکه آدمی هرگز از فکری و خیالی خالی نمیباشد بلکه پیوسته محل خطور
خواطر و ورود خیالات و افکار است اگر چه گاهی است که آن کس ملتفت نیست آنچه
در خاطر او میگذرد و این خصوص دل مانند خانه ایست که از اطراف و جوانب درها
بر او گشوده باشند یا اینکه حوضی که از نهرهای بسیار آب بر آن جاری نمایند یا خانه
که درهای شمار بجهة او باشد و از آن درها اشخاص مختلفه داخل آنجا شوند
یا آنکه آئینه در مکانی منصوب باشد و صورتهای بسیار در مقابل آن بگذرند

پس دل که لطیفه ایست از لطایف الهیه پیوسته معرکه تاختن خیالات و افکار است
تا آنکه قطع علاقه نفس از بدن شود و از گزیدن مار و عقرب طبع فارغ شود
چون هر فکر و خیالی را منشائی و سببی ضرور است پس منشأ خیالات ردیه و افکار
باطله ابلیس لعین است و باعث خواطر محموده ملک است و اشاره باین نسبت است
کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله فی القلب لمّتان لمّة
من الملک ایعاد بالخیر و تصدیق بالشر و لمّة من شیطان ایعاد بالشر و تکذیب
یعنی در دل آدمی دو نوع از افکار وارد میشود یکی از جانب ملک است و آن
افکاریست که عزم بر امور خیر است و تصدیق بر امور واقعه حقه و دیگری از
ابلیس لعین و آن خواطریست که متضمن بر امور شر و تکذیب خیر است پس چون تمیزت
این صفت مهلکه را دادی لازمست در صدد معالجه آن بر آئی و نفس خود را از
چنگ آن برهانی پس اگر چنانچه وسوسه در فعل معصیتی و قصد گناهی باشد تأمل
نمائی در سوء خاتمه امور و بدی عاقبت معصیت در دنیا و آخرت و حقوق پروردگار
عالم را یاد آوری و یاد آوری اعمال را از ثواب و عقاب در نظر آوری و ملاحظه
نمائی که نگاه داشتن خود را از آنچه ابلیس لعین ترا امر بآن میکند و صبر بر آن
بمراتب آسان تر است از تحمل نمودن عذاب پروردگار و سوختن در
آتشی که هر گاه شراره از او بزمین افتد نباتات و جمادات را در هم سوزد
پس چون این امور را متذکر شوی بمشیت و فضل الهی شامل احوالت شود و نور

معرفت

دربیان علاج ضد خاطر محموده است

معرفت و ایمان آن طور را از وسوسه باز دارد و الا که از اینها بمعالجه نشود
علاج آن بذکر و فکر و مجاهده و ترک نمودن شهوات و هواهای نفسانیه است
و ضد این صفت خاطر محموده است و آن افکار حسنه ایست که عقلا و شرعا
مستحسن و ممدوح باشد و آن بر شش قسمت و در این مقام اشاره میشود بشرافت
تفکر در عجایب صنایع خدای تعالی و تدبر در آثار و قدرت پروردگار
و کیفیت و فضیلت آن اما تفکر کردن در عجایب صنایع پروردگار پس شرافت
آن امریست که بر هر کس ظاهر است زیرا که تفکر عبارتست از آنکه از راه دل
دلالات آفاق و انفس سیر کنی و از آنها بآفریننده آنها پی بری و او را
شناسی و قدرت شامله و عظمت کامله او را بدانی چنانچه خداوند کریم رحیم
بآن اشاره میفرماید قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظیم خطابه انّ
فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات
لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی
جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا
باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا من تدخل النار فقد اخزیته
و ما للظالمین من انصار یعنی بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمینها و آنچه در
اوست از امور عجیبه و انواع اشیاء غریبه و آمد و شد شب و روز باینکه
اختلاف آنها در نور و ظلمت یا نقصان و زیادتی حرارت نشانهاست بر وجود

صانع و یکتائی او و کمال علم و قدرت و عظمت او مر صاحبان خرد را که در آن
تفکر کنند و از آن بصانع آن پی برند و اولوا الالباب کسانی هستند
که از روی اخلاص یاد کنند خدای تعالی را در حالیکه ایستاده باشند و در حالتی که
نشسته باشند و در آن زمان که افتاده باشند بپهلوی خود و مختصر اینکه دائما در فکر
و ذکر پروردگار باشند و تفکر و تدبر میکنند بر وجه استدلال بر وجود صانع در
آفرینش آسمانها و زمینها و میگویند ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوقات را
باطل و عبث پاک و پاکیزه ای از آنکه چیزی را باطل بیافرینی پس نگاهدار ما را بلطف
و عنایت خود ما را از عذاب دوزخ بجهت تقصیری که در طاعت تو نمودیم و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة
یعنی تفکر کردن در یکساعت بهتر است از عبادت نمودن یکسال و اگر بمرتبه رسد
تفکر بکسی که خدای تعالی او را مخصوص توحید و معرفت نموده باشد و بر درجه
دیگر میرسد که بهتر از عبادت صرف نمودن فکر است در خدای تعالی و قدرت او سبحانه
مراد تفکر کردن در خدای تعالی فکر نمودن در صنایع و قدرت او سبحانه و تعالی شانه
و جلاله است نه در ذات مقدسش زیرا که تفکر نمودن در ذات ممنوع است شعر
بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا چون فضیلت تفکر در آفاق و انفس را
دانستی بدانکه در هر موجودی مشاهده عجایب صنع پروردگار میتوان کرد حقیر
سرا پا تقصیر در این موضع اشاره میکنم بقلیلی از حکمتهای الهی و عجایبی که در ضعف حیوانات

پشه

پشه و زنبور است هر چند زبان بیان از رقم آن عاجز و ابکم است و اساتید علما و
اعاظم حکما در بیان عجایب صنایع خدای تعالی هر چند سعی و جهد نموده اند
و در بحر فکرت غوطه خورده و کتب و دفاتر ساخته و پرداخته اند نسبت بانچه
در واقع و نفس الامر است تهی دست مانده اند لکن بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله
میگوئیم اما پشه پس فکری در او و تامل کن که با وجود آن خردی جثه خداوند کریم
جل و عظم شانه او را بصورت فیل که بزرگترین حیوانات خلق فرموده و بهمان
خرطومی چون خرطوم فیل قرار داده و جمیع اعضائیکه در فیل است در آن
خلق فرموده علاوه دو شاخ و دو بال اعطا فرموده و دو پای از کشیده
و دو چشم و دو گوش آن را شکافته و سر و شکم بجهت او قرار داده و این جثه ضعیف را
منقسم فرموده باعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه و در باطن او موضع غذا مقرر
فرموده و حواس باطنیه خلق فرموده و جمیع قوائیکه در محافظت بدن ضرورت است
از غاذیه و جاذبه و دافعه و ماسکه و هاضمه و نامیه باو عطا فرموده و او را
قید اینکه خون حیوانات دلالت نموده و بالش عطا فرموده که بآنها طلب غذا
پرواز کند و خرطوم باو عطا فرموده که آن خون را بالا بکشد و خرطوم او را
باریکی مجوف فرموده تا اینکه خون صاف از آن بالا رود و او را مکیدن و فرو بردن
تعلیم فرموده و او را از دشمنی انسان آگاه فرموده و تعلیم او فرموده که چون انسان دست
خود را حرکت دهد قصد تو دارد پس او را فرار آموخته و گوش او را چنان نموده

که همه کف دست را از هم میشنود و راه فراز میکرد و چون دست
ساکن شد باز معاودت میکند و با دو دست حدقه عطا نموده که مواضع عدسی ای
خود را ببیند و بسمت آن پرواز نماید چون حدقه کوچک بود و مثل جفن و مژه
در آن نبود که گرد و غبار از او محافظت نماید تعلیم او فرمود که با دو دست خود گرد
و غبار را از حدقه دور اندازد و صیقل دهد پس باین جهت است که حیوانات کوچک مانند پشه
و مگس علی الاستمرار دستهای خود را بحدقه میزنند این قدر قلیلی است از بدایع صنع پروردگار
در پشه اگر جماعت اولین و آخرین جمع شوند که احاطه بجمیع عجایب ظاهریه و باطنیه او
نمایند عاجز شوند و اما زنبور عسل قدری تفکر کن که چگونه خداوند حکیم از آب دهان او
موم و عسل آفرید که یکی از آنها نور و ضیا و دیگری مرهم و شفا است و آنرا
تعلیم فرمود که از گل و شکوفه ها غذای خود را بردارد و از نجاسات و کثافات دوری
[illegible] و حکمت آنکه ایشان پادشاهی قرار داد و هیبت او را از بسیاری ممتاز
کرد و همه را مطیع فرمود و او را عدالت و سیاست آموخت و حرز و خواه
همه گرداند تا آنکه یکی از ایشان اگر در خانه نگاه [illegible] که هر کدام نجس باشد از دخول در
خانه منع نماید و او را [illegible] شد و با او وحی نمود که در بلندیها و کوهها و درختها از برای خود
خانه بنا کنند تا آنکه از آفات محفوظ باشند نظر کن در شکل خانهای ایشان که همه مسدس بنا می
نمایند [illegible] اگر مستدیر باشد در بیرون خانه خلل و فرجه بهم رسیدی و اگر مربع بودی
زوایای آن در اندرون خالی بودی پس شکل مسدس را اختیار کرد که [illegible]

مواضع

در بیان [illegible] صفت [illegible]

مواضع خارجه و داخله آن ضایع نماند فسبحان الله من خالق الحکیم الخبیر العلیم اللطیف
البصیر قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ
أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ
أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
آب و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
صفت نجم مکر و حیله نمودن و آن عبارتست از رسیدن بمطلوبات شهویه و غضبیه
و مراد از آن در اینمقام جستن راههای پنهانی است بجهة اذیت رسانیدن بمردم
و بکار بردن آن از تلبیس و غدر و خیانت گویند و از برای صفت خبیثه مکر
مراتب نهایات و اقسام مختلفه است بعضی از آن چندان پنهانی ندارد و هر کسی را
که اندک شعوری باشد آنرا میفهمد و لکن بعضی از آن چنان پوشیده و پنهان است که
زیرکان با آن برنمیخورند گاهی کسی را دیدی که اظهار دوستی و محبت با دیگری مینماید و آن
مسکین را غافل نموده هلاک کند و زمانی تدبیر از آن و امید دارد که اظهار امانت
و دیانت کند تا آنکه مردم او را امین دانند و مال خود را با او بامانت یا معامله
یا شرکت دهند و او صرف خود نماید گاهی کسی را امید دارد که اظهار تقوی نماید
تا آنکه مردم او را امام و پیشوای خود قرار دهند و غیر اینها مخفی نماند که صفت مکر

از مهلکات عظیمه است آفات و آثار بسیار در مذمت آن وارد است و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه اول مکری که در روی زمین شد مکر ابلیس لعین است و معصیت مکر بیشتر است از اذیت
رسانیدن در آشکار و علانیه زیرا که کسی که مطلع شود بر اینکه دیگری در مقام اذیت
اوست احتیاط میکند و بسا باشد دفع اذیت از خود کند لکن علاج مکر و حیله بسیار اشکالی میباشد
ملکه اغلب آنست که مکار ناپاک مقصد خود را بلباس حق و صداقت می‌آراید و در مقام
احسان و خیرخواهی بر می‌آید مسکین بیننده غافل از خباثت باطن او بیخبر است تا اینکه
بهلاکت میرسد از اینجهه است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریم خود در تهدید
و مذمت ماکرین میفرمایند أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ
بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ خلاصه معنی اینکه
آیا ایمن شدند کسانیکه مکر نمودند به بدیها اینکه فرو برد ایشان را خدای تعالی بزمین یا اینکه
بیاید ایشان را از عذاب از جائیکه نمیدانند و در مقام دیگر میفرمایند أَمْ يُرِيدُونَ
كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ خلاصه معنی اینکه اراده دارند
مکری پس ایشانکه کافر شدند ایشانند مکر کننده گان از آنجهت است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمودند که از ما نیست هر کس که مکر کند با مسلمانی و مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمودند که اگر نه آن بود که عاقبت مکر آتش است من از زیرکترین مکاران بودمی
طریقه معالجه و خلاصی از این صفت خبیثه متوجه آنست که آدمی تفکر کند در عاقبت و نتیجه
خاتمت آن شود و بداند که صاحب آن در آتش سوزان و قرین و همنشین با ابلیس است

علاوه

بعلاوه این همه که آفات و آثار ما ظهور است و تجربه و اعتبار بر آن گواه است
و بال بر مکر و حیله بصاحب آن بر میگردد چنانکه قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه
و عظم خطابه اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ
خلاصه معنی آیه مبارکه اینکه من حفر بئرا لاخیه وقع فیه یعنی هر کس چاهی بجهه برادر خود بکند
خود در آن افتد ان شاء الله تعالی و ضد مکر و حیله خیرخواهی برادران ایمانی است و نیکی
نمودن با ایشان آفات و آثار در مدح و ثنای آن بسیار است عقل بر آن شاهد
و گواه است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً
يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا خلاصه معنی اینکه هر کس در خواست
نماید در حق کسی نیکو که بآن حقی ثابت شود و نفعی بکسی برسد باشد مر آن شفیع را بهره از
ثواب آن شفاعت و از آنجمله دعای مؤمن است در حق مؤمن غایب چنانچه حضرت رسول فرمودند
که هر کس در غیبت دعا کند در حق مؤمنی مستجاب شود دعای او و ملکی که با او است او را
گوید در حق تو است آنچه دعا نمودی برادر مؤمن خود را و هر کس درخواست نماید
در خواستنی بد که بدان حقی از کسی فوت شود و ضرری بکسی وارد شود مر او را نصیبی
از آن و خدای تعالی بر همه چیز توانا و صاحب قدرت است پس اگر چنانچه نیکی نماید جزای
نیک بیند و اگر بدی کند جزای آن بشما رسد مقام سیم در بیان صفات رذیله
و اخلاق جمیله که متعلق است بقوه غضبیه و آنچه خبر و دلیل متعلق باین قوه و ثنای آنها است

در بیان ضد مکر و خیرخواهی مؤمنین

مقام سیم در بیان صفات رذیله و اخلاق جمیله متعلق بقوه غضبیه است

و صفت خبیثه است و هر کدام متضمن صفات چندی می‌باشند و آن چه یکی تهور است
و یکی جبن اما تهور که طرف افراط شجاعت است عبارتست از احتراز ننمودن از
آنچه باید احتراز نمود و انداختن خود در مهالکی که عقلا و شرعا ممنوع باشد پس شکی در
این نیست که این صفت از مهلکات دنیویه و اخرویه است و آیات و اخبار در وجوب حفظ
نفس از حد حصر متجاوز است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وَلَا تُلْقُوا
بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ خلاصه معنی آنکه نیندازید خود را به دستهای خود در هلاکت حق
این است هر که صاحب این صفت باشد خود را از آنچه عقل حکم به احتراز آن می‌کند نگاه ندارد
و محافظت نکند از آن چنانچه خونی خالی نیست چگونه چنین نباشد و حال آنکه کسی که احتراز
نکند از موضعی که ظن هلاکت باشد و هلاک شود به حکم شریعت مقرر است باعث قتل خود شده است
و به هلاکت ابدیه و شقاوت سرمدیه گرفتار شده است پس کسی که متصف باشد
به این صفت لازم است اولا مفاسد آن را در دنیا و آخرت نظر آورد و بعد از آن هر گاه که
بخواهد بکند ابتدا در آن تأمل کند هر گاه عقل و شرع تجویز آن نماید مرتکب شود و الا فلا
و تا باشد که معالجه این صفت موقوف بر این باشد که از بعضی چیزها که احتراز از آن
لازم نیست احتراز کند تا اینکه به حد وسط برسد و اما جبن که در طرف تفریط واقع است
عبارتست از این است که از چیزهایی که نباید حذر نماید حذر کند و این صفت در نهایت خباثت و موجب
هلاکت است از آنچه است که خداوند تبارک و تعالی در مذمت منافقین و کفار می‌فرماید
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ لا

در بیان مرض صفت جبن و تهور است

در بیان مرض صفت جبن و تهور است

یقا

يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ خلاصه معنی آنکه
هر آینه شما که مؤمن هستید ترس و خوف شما در دلهای منافقان و کفار بیشتر است از
ترس از خدای تعالی یعنی از شما بیشتر می‌ترسند تا از خدای تعالی می‌ترسند این ترس و خوف ایشان از شما
به سبب این است که ایشان گروهی هستند که نمی‌دانند عظمت خدای تعالی و شدت
عقوبت خدای تعالی را و اگر نه بیشتر از خدای تعالی می‌ترسیدند نه از شما و کارزار نمی‌کنند یهود
و اهل نفاق با شما در حالیکه مجتمع باشند به جهت جدال مگر در دهها استوار به خندق و حصار
و بروج مستحکم و یا از پس دیوارها تیر و سنگ و امثال آنها را به این سبب که جرأت
بیرون آمده روی بروی با شما جنگ کنند بدانکه آدمی که به این صفت متصف خار و زبون گاهی
ذلیل و ناگوار می‌گردد و مردم در مال و جان او طمع می‌کنند و ظلمه دست تسلط بر او
می‌گشایند و صاحب صفت جبنیه رذیله مضطرب و بی‌ثبات و کسل و راحت‌طلب می‌شود
و به این جهت از جمیع سعادات باز می‌ماند و انواع فضایح و رسوائی را متحمل می‌شود و دشنام
و فحش را از خود می‌پسندد و به این نکرا را باد می‌دهد از آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که سزاوار مؤمن نیست که بخیل و جبان باشد و فرمودند که خداوندا پناه می‌برم
از بخل و پناه می‌برم به تو از جبن کیفیت معالجه این صفت در صفت خوف که از لوازم جبن و
از آثار آن است بیان می‌شود و ضد این دو جنس صفت شجاعت است که عبارتست از
اطاعت قوه غضبیه از برای قوه عاقله آنکه بترسد از چیزی که باید بترسد و حذر نماید
از چیزهایی که باید حذر کرد و این صفت شریف و افضل صفتهای کمالیه است و کاملترین ملکات

در بیان ضد این دو صفت شجاعت

انبیا بیابت و کسی که این صفت را نداشته باشد در حقیقت از زنان است و از مردی بی بهره
نشان ایمان است که خداوند تبارک و تعالی انبیا و اولیا و مؤمنین را باین صفت
وصف و مدح میفرمایند وَكَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ كَثِیرٌ فَمَا وَهَنُوا
لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ
الصَّابِرِینَ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
وَإِسْرَافَنَا فِی أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِینَ
فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْیَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ
خلاصه معنی اینست که بسا از پیغمبران که کارزار نمودند با ایشان سپاهیان بسیار از پیروان
و عابدانی که با ایشان بودند سستی نکردند در جهاد با کفار بدانچه با ایشان رسید
از کفار در راه خدای تعالی در جهاد و ضعیف نشدند در حرب و فروتنی و اظهار عجز ننمودند
بلکه در حرب ثابت قدم بودند و صبر و ایستادگی تمام در جنگ میکردند بعون الله تعالی و نصرت
یافتند و خدای تعالی دوست میدارد صبر کنندگان را و نبود گفتار ایشان مگر اینکه
عرض کردند پروردگارا بگذر از حد در گذشتن ما را در کار خود یعنی در گذر از
افراط ما را در معصیت و تقصیر ما را در طاعت و ثابت دار قدمهای ما را و یاری ده
ما را بر گروه کافران پس عطا فرمود خدای تعالی ایشان را پاداش این جهان یعنی نصرت
بر دشمنان و یافتن غنیمت و پاداش آن جهان یعنی مغفرت و نعیم رضوان و
خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه

منقول

مشغولست که مؤمن از کوه محکمتر است زیرا که از کوه سنگ میبرند و از دین مؤمن
هیچ نمیبرند و همین خبر مشهور کافی است در مدح این صفت شریفه که تفرقه
با وجود یکه کافر بودند بجهت این صفت که در ایشان بود معذب نمی شوند و رستم بجهت
صفت شجاعت انوشیروان بجهت صفت عدالت حاتم بجهت صفت سخاوت و رستم که
شیر بیشهٔ شجاعت و شاه سریر ولایت امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه فرمود
باصحاب خود رضی الله تعالی عنهم که یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ لَمْ تُقْتَلُوا تَمُوتُوا
وَالَّذِی نَفْسُ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ بِیَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّیْفِ عَلَى
الرَّأْسِ أَهْوَنُ مِنْ مَیْتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ یعنی ای مردمان بترسید که اگر شما ها کشته نشوید میمیرید
قسم بآن خدائیکه جان پسر ابی طالب در دست اوست که هزار ضرب شمشیر بر سر
آسانتر است و گوارا تر از اینکه آدمی در فراش و بستر بمیرد و صفاتیکه در طرف
افراط و تفریط و مخفیه اند بسیارند صفت اول خوف و آن عبارتست از دل
نگرانی و متألم بودن بسبب ناخوشی که تحقق آن محتمل باشد و تألم و تشویش امریکه
یقین باشد حصول آن باطنون هر چند این را خوف گویند لکن چون این نیز از
ضعف نفس است در ضمن خوفست جبن آنست که در او دلیری ضرورت
پس کسی که در شب بخانه تنها نخوابد جبن دارد و خوف ندارد زیرا که با در آنجا
نخوابیده است المی ندارد و بدانکه خوف بر دو قسمت یکی ممدوح و مستحسن و آن خوف
از خدای تعالی و از گناه خود است چنانچه خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریم خود

در بیان پنجم صفت خوف

اشاره میفرمایند بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم
ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة
عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس
سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید

خلاصه معنی آنکه ای مومنان خطاب است بجمیع مکلفات از مرد و زن و مومن
و کافر و بنده و آزاد بترسید از پروردگار خود و عذاب او بدرستی جنبانیدن
قیامت مر زمین را باشد چیز بزرگ و پر هول و پر هیبت روزیکه بینید آن
زلزله را غافل شود از هیبت او هر زن شیر دهنده از آن فرزندیکه شیر میداد او را
یعنی با وجود شفقت مادری هر زن شیرخوار چون زلزله قیامت واقع شود از دهشت و
هول آن بسیار از او چون فرزند خود بکشد و از او غافل شود و او را فراموش نماید
و با دنیا و در گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب از جانب مغرب [illegible]
آورده که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود و ندائی از آسمان برسد که یا ایها الناس
اتی امر الله یعنی ای مومنان حکم خدای تعالی بوقوع آمد و قیامت در رسید پس فزعی
عظیم در میان خلایق پدید آید و ببینید هر زن آبستن که حمل خود را بیاندازد از
از غایت دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد و ببینی ای بیننده همه مردم را
و هول آن روز در حالیکه مستان باشند یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شود

و حال آنکه نباشد ایشان مستان از روی حقیقت ولکن عذاب خدای تعالی سخت است
بجهة هول و دهشت آن مدهوش مانند از عمران بن حصین مرویست که این آیه که
در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق مومنان در این شب راه میرفتند حضرت رسول صلعم
نفرمود تا توقف نمودند آنحضرت این آیه مبارکه را باواز بلند با ایشان خواندند همه
در گریه افتادند که در هیچ وقت اینقدر گریه نکرده بودند چون روز شد اصحاب زین از
اسپان نگرفت و طعام نپختند و خیمه نزدند جمعی گریه مینمودند بعضی غمگین و محزون
بودند و سر در مقام فکر نهادند بعضی در مدح جمعی از مومنین میفرمایند رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة و
ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار

خلاصه معنی آنکه

مردانیکه از غایت استغراق در عبادت و اتقیا و اوامر او سبحانه و تعالی مشغول [illegible]
نمیدارد ایشان را خرید و فروش از یاد و ذکر خدای تعالی و بپای میدارند نماز را و میدهند
زکوة را و میترسند ایشان با وجود مداومت طاعت و استغراق در عبادت از
روزیکه بگردد در آن دلها یعنی از خوف وقوع آن متحیر و مدهوش شوند دلها
عقل بیرون میروند و دیدها از دیدن باز مانند لیجزیهم الله احسن ما عملوا
ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب
یعنی کسانیکه موصوفند بصفت جزا دهد خدای تعالی ایشان را آنچه آن بهترین کردار

یعنی بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوبه و می‌افزاید ایشان را از فضل و
افزونی خود چیزها که وعده نداده باشد از برای اعمال ایشان و در خواطر ایشان خطور
نموده باشد و خدای تعالی روزی می‌دهد آن را که می‌خواهد بدون حساب یعنی فراخی روزی ترتیب
که از روی تفضل کرامت فرماید و با حساب نفرماید دویم خوف مذموم است و آن
بر چند نوع است اول خوف او از امری باشد که البته وقوع خواهد یافت و دفع آن
قوه بشر نیست پس شکی در این نیست که خوف از چنین چیزی از جهل و نادانی است و منجر بالم اجلی
که دل آدمی را مشغول نماید و او را از کار دنیا و آخرت باز دارد و فایده دیگر بر آن
مترتب نمی‌شود و شخص عاقل مثل این امر از خود نمی‌پسندد و خود در انقضای الهی و
مقدرات خداوندی راضی نمی‌نماید تا راحت حال و سعادت مآل که نصیب او حاصل شود
دویم خوف او از امری باشد که وجود او احتمالی باشد و ممکن باشد وقوع یابد و
واقع نشدن آن در دست آن شخص نباشد این خوف نیز مانند خوف اول خلاف مقتضای عقل و
از نادانی و جهالت است زیرا که علاج آن در دست آدمی نیست و مع ذلک در این
نوع احتمال می‌رود که آن امر به وقوع نیاید و هر لحظه فلک اگر شری و گردد کار مهربان تا
الطاف خدا از حد بیرون است و از نهایت افزون سیم خوف او از امری باشد
که علاج آن در دست آن شخص باشد اما سبب آن هنوز یافت نشده باشد و از آن
ترسد که اگر فلان امر از او سر زند فلان اثر بر آن مترتب شود علاج آن آنست که
مراقب احوال خود باشد که این امر از او سر نزند و مرتکب عملی که عاقبت آن مستحسن نشود

چهارم

چهارم خوف او از چیزهائی باشد که طبع از آن بی سببی وجهی وحشت می‌کند
مثل جن و میت خصوص در شب و حالت تنهائی پس بر عاقل لازم است اندک تامل نماید
که کسی که در زنده گی او را از او تمیز رسیده یا قوت و قدرتی که داشت بلکه از حرب
و مجادله با او پروا نمی‌نمودی چگونه از بدن بی‌حس و حرکت او خوف می‌کنی که اگر دیده
و شنیده که مرده بر زنده حمله نموده باشد و بر او غالب شده باشد و چون بچه
و بچه سبب در مقابل تو می‌آید و خود را به تو می‌نماید و اگر هم نمود بچه قدرت دشمن و عداوت
در صدد ایذا و اذیت تو بر می‌آید و اگر خواهد چه بر آید بکدام قوت بر تو غالب شود
آفریننده انسان اشرف ممکنات و اگر اینها مطیع و منقاد او نیند که چه اشرف ممکنات از
موجودی ضعیف الوجود ناقص القوه پست فطرت خوف می‌کند پس صاحب این صفات از
در شبهای بسیار تاریک تنهائی در مواضع موحشه صبر نماید تا آنکه این خوف به تدریج از
او زایل شود پنجم خوف او از مرگ است و منشا این خوف سستی اعتقاد و جهل به مبدء
و معاد است و چنین کسی از زمره کفار و از دایره اسلام بر کنار است و علاج
این تحصیل عقاید و استحکام آنها به دلایل و براهین قطعیه است و طاعات و عبادات
و مجاهدات تا آنکه یقین از برای او حاصل شود که مرگ نیست مگر آنکه نفس جامه بدن را
از خود دور کند و قطع علاقه از بدن نماید و بداند که آدمی همیشه در بهجت و راحت و نعمت
یا آنکه در عذاب و نقمت خواهد بود و علاوه بر این العیاذ بالله اگر چنانچه فرض نمایم
که آدمی به مرگ معدوم صرف می‌شود این امری نیست که باعث فزونی خوف و سبب تشویش باشد

زیرا که عدم را المی نمی باشد و از چیزی متأثر نمی شود و این خوف نیست مگر از غفلت و
جهل پس انسان کامل همیشه طالب مرگست چنانچه مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
میفرماید والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه
یعنی بخدا قسم انس پسر ابیطالب بمرگ و اشتیاق مردن بیشترست از انس طفل شیرخوار
به پستان مادر آری زیرا که عقل کامل باشد میداند که مرگ آدمی را از ظلمات الطبیعت
میرهاند و بعالم نور و بهجت میرساند و از محل الم و مرض و خوف و بیم و قهر و احتیاج
فارغ و در منزل الصحة و امن و غنا متمکن میگرداند و از همنشینی منافقین و اشرار و
ظالمین دور میسازد و در مرافقت سکان عالم قدس و مقربان خلوتخانه انس منیع
و مسرور میسازد و هم جانی خسته و دست و پا شکسته از تو بگیرد و زندگانی حقیقی و
حیات ابدی تو میسر شد فرد ای جان بستاند و صد جان دهد آنچه در وهم تو
نیاید آن دهد پس از آنچه گفتیم معلوم شد که خوف سبب کلی از جهات مذکوره رای
ندارد و شخص عاقل نباید آنرا بخود راه دهد چنانچه خداوند تبارک و تعالی در مدح مقربان درگاه
خود و مدح ایشان میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون یعنی بدرستیکه دوستان خدای تعالی نیست ترسی بر ایشان و نه
ایشان اندوهناک شوند و در مقام دیگر بجهة ارشاد عباد میفرماید انما ذلکم
الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین خلاصه معنی آنکه
جز این نیست که ابلیس لعین میترساند دوستان خود را پس مترسید ای مؤمنان از ایشان

ونترسید

در بیان مدح و ثنای طمأنینه قلب

و نترسید از من اگر باشید مؤمنان و ضد این صفت جبن اطمینان قلبست
و آن عبارتست از قوه قلب و مضطرب نشدن در محل حوادث و مطمئن بودن
و عنایت پروردگار عالم و شکی در این نیست که این صفتی است خوب و فضیلتی است
مرغوب و صاحب آن در نظرها مکرم و محترم کسی که از این صفت خالی است و از
چیزهائیکه مذکور شد خائف و ترسان است نام مرد بر آن نهادن ننگ مردان و در زمره
مردان بودن وی اعارست پس کسی که خود را در زمره مردان شمارد لازمست
تحصیل این صفت نماید و قوه قلب را کسب کند چون شاخ ضعیف از هر بادی نلرزد
و مانند گیاه خشک هر نسیمی او را باضطراب در نیاورد بلکه مانند کوه پا بر جا و محکم باشد
و بداند که صاحبان قلوب قویه و نفس مطمئنه را در دلها هیبتی و حشمتی می باشد
چنانچه خداوند تبارک و تعالی در مدح مؤمنین میفرماید الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله
و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و
اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم خلاصه معنی آنکه گفتند ایشان را مردم
بدرستیکه مکیان اتفاق نمودند و جمع شدند بجهة کشتن شما پس بترسید از ایشان که شما را
طاقت حرب با ایشان نیست چه شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیارند و
با قوت و صحت تن پس افزود ایشان را ایمان و گفتند کافیست ما را خدای تعالی و نیکو
کارگذاریست حضرت پروردگار پس بازگشتند بنعمتی از خدای تعالی و زیادتی تقرب در

نزد خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و نزد بندگان ایشان گرامی تا ملکه ثبات رسد
و بکرامت برگشتند و پیروزی نمودند و خوشنودی خدای تعالی را که رستگاری دنیا
و آخرت است و خدای تعالی صاحب فضل بزرگ است و در مقام دیگر در مقام ارشاد
عباد می‌فرمایند یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله
کثیرا لعلکم تفلحون خلاصه معنی اینکه ای کسانی که ایمان آورده اید چون ملاقات کنید گروهی را
پس ثابت باشید و یاد کنید خدای تعالی را بسیار شاید رستگار شوید پس طریق تحصیل این صفت
تأمل نمودن است در مقامات مذکوره و اندک اندک خود را در محل و مواضع خوف و بیم
نگاه داشتن و در مخاوف و محل خطر صبر نمودن تا اینکه بتدریج ملکه حاصل شود و در قلب
قوه و طمأنینه پیدا شود صفت دویم ایمنی از مکر الله است و آن عبارت است از اینکه
آدمی از عذاب الهی و امتحانات خداوندی ایمن شده و از عظمت و جلال او غافل شده
و در دل اندیشه مواخذه او را نداشته باشد و این صفت از مهلکات عظیمه است و
آیات و اخبار در مذمت آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و اعظم خطابه
افأمن اهل القری ان یأتیهم بأسنا ضحی و هم یلعبون افأمنوا مکر الله
فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون خلاصه معنی اینکه آیا ایمن شدند اهل دهها
اینکه بیاید ایشان را عذاب ما هنگام چاشت و ایشان بازی میکردند آیا پس ایمن شدند از مکر خدا آگاه باشید
پس ایمن نمیشود از مکر خدای تعالی مگر گروه زیان کاران بدانکه سبب این صفت جهل
یا غفلت از عظمت حضرت رب العزه و جهل با بلاء و امتحانات الهیه است یا اینکه عدم اعتقاد

در بیان صفت دویم ایمنی از مکر الله

بمحاسبه روز قیامت و جزا دادن اعمال از نیک و بد یا اینکه اعتماد بسعت
رحمت و رأفت او سبحانه و تعالی است یا اینکه خاطر جمعی و طمأنینه بطاعت
و عبادت خود پس این صفت از هر یک از اینها که ناشی شده باشد از صفات
مهلکه و موجب نکال دنیا و آخرت است و باعث آن یا کفر است یا جهل است یا غرور
و هر یک از اینها راهی است که امر اهلاک میکند و نیز متواتر ثابت شده
که طایفه فرشتگان و خیل پیغمبران از مکر خداوندی خائف و ترسان بودند بنحوی که
مرویست که خاتم انبیا اشرف ممکنات صلی الله علیه و آله و جبرئیل امین سلام الله علیه
از خوف خدای تعالی گریستند خدای تعالی بایشان وحی فرستاد که چرا میگریید
و حال اینکه من شما را ایمن نموده ام عرض نمودند که از مکر تو ایمن
نشدیم پس از این حدیث شریف معلوم میشود که بنده خدا در هیچ حال نباید از
امتحان و آزمایش خدای تعالی غافل شوند بنحوی که انبیا و ملائکه ایمن نبودند و
مواخذه و عذاب خداوندی را فراموش نمایند و معالجه این صفت تحصیل ضد آن که خوف
از خدای تعالی است میباید کرد و چنانکه مذکور شد پس تحصیل آن از چهار قسم ممکن میشود
اول اینکه سعی نماید در تحصیل یقین و قوه ایمان بخدای تعالی و در روز جزا و بهشت و دوزخ
و حساب و عقاب و چون یقین درست بایمان تحصیل نمود به بهشت و
و از دوزخ خائف و ترسان میشود و این باعث و سبب میشود که در دنیا صبر کند
بر مشقت و زحمت و چون قوه صبر و تحمل پیدا شد او را امید از مجاهده و طاعت

در بیان طریق تحصیل صفت خوف از خدای تعالی

و عبادت و ذکر خدای تعالی و از طاعت و عبادت و سبب ذکر و فکر او پروردگار
و معرفت او سبحانه حاصل میشود و معرفت و انس باعث محبت بخدای تعالی و رضا
بمقدرات او میشود دوم اینکه پیوسته متفکر احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب بوده
مرگ را در پیش نظر بدارد و صعوبت عالم برزخ را تصور نماید و مؤاخذه روز قیامت و نصب الصراط را حاضر
سازد و احوال اهل عرصه محشر چون گنهکاران را استماع کند و اخبار آنکه در سؤال
شداید روز حساب وارد است ملاحظه کند سوم اینکه احوال خائفان از خدای تعالی
مشاهده کند و حکایات خوف انبیا و اولیا را گوش نماید و ملاحظه نماید که خوف
ایشان از پروردگار عالم بچه مرتبه بود و تفکر کار خود کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که هیچ وقت جبرئیل امین نزد من نیامد مگر آنکه از خوف خدای تعالی لرزان
و مرتعش بود روزی آنحضرت از جبرئیل پرسیدند که چرا میکائیل را هرگز خندان
نمی‌بینم عرض نمود که از روزی که آتش جهنم را خدای تعالی خلق فرموده است میکائیل نخندیده
روایت است که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام که خلعت خلیلی در بر داشت از فکر آتش
در بر بود چون بنماز ایستادی صدای دل او بقدر یک میل راه رفتی و حضرت داود
ترک اولی سرزده بود بر خود نوحه نمود و حضرت یحیی معصوم علی نبینا و علیه السلام هرگاه
بنماز ایستادی چنان گریستی که درخت و کلوخ از گریه او بگریه در آمدی پدر بزرگوارش
حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام بر حال او گریه نمودی تا بیهوش شدی آنقدر از
خوف خدای تعالی گریه نمود تا آنکه از اشک چشمش گوشت روی مبارکش ریخت و

دندانهای

۳۴

دندانهای مبارکش از زیر پوست نمایان شد خوف و فکر و اشک حضرت خاتم و
خلاصه موجودات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بمثابه بود که قد مبارکش خم
شده بود چنانکه چون راه رفتی مردم گمان کردی که نزدیک بود در افتد و آنکه شنیده
که مولای متقیان امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه شبی چندین مرتبه از خوف خدای تعالی
بیهوش شدی اگر فقرات مناجات آن عالیمقدار و عبارات دعای سید الساجدین
امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه را شنوی خواهی دانست که خوف و
خشیت ایشان بچه مرتبه بود و بعد از آنکه خوف ایشان با مرتبه عصمت باین مرتبه باشد
امثال ما گناهکاران چگونه باید باشیم چهارم آنکه تامل کند که فهمیدن قضا و قدر
الهی و ادراک کنه امور خارج از قوه بشریت است هیچکس را از آنچه در پس پرده است خبر نیست
پس حکم نمودن بآنچه می‌بیند از ظن و تخمین غلط است چه بسا قطع بعضی از لطایف و آنها خود
خورسند شدن نیست مگر از بی‌خردی بلکه اگر جمیع خیرات که کسی
جمع باشد و از دنیا با ثمره مستجمعه باشد و بالکلیه در خدمت و بندگی پروردگار عالم
مشغول باشد خاتمه امر خود را نمیداند و از آخر کار خود بی‌خبر دارد و چگونه از خود
مطمئن میشود که دفعه حال او برنگردد و احوال او متبدل نشود و حال آنکه گفته اند
گردش دل الهی شدیدتر است از گردش آب که جوشان در دیگ و پروردگار
مقلب القلوب میفرمایند ان عذاب ربهم غیر مامون خلاصه کلام آنکه
کسی از آدمیان از عذاب الهی ایمن نیست اما اینجا ره بجا و خاطر جمع و مطمئن بودن

در بیان مذمت یأس از روح الله

باید بر حال خود گریه و نوحه نمود صفت سیم یأس از روح الله است و آن عبارتست از

نا امید بودن از رحمت خدای تعالی و این صفت از جمله مهلکات عظیمه بلکه گناهان

کبیره است و خداوند جل شانه عظم شانه به نهی صریح از آن فرموده کما قال الله تبارک و تعالی

فی کتابه و اعظم خطابه **یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا**

من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا خلاصه معنی آنکه ای کسانیکه اسراف

نموده اید بر نفسهای خود و ستم نموده اید بر خود از رحمت پروردگار مایوس نشوید

و در مقام دیگر در مذمت این صفت میفرمایند **و من یقنط من رحمة الله**

الا الضالون یعنی کیست که از رحمت خدای تعالی نا امید شود مگر گمراهان و نیز

میفرمایند **و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله**

الا القوم الکافرون خلاصه معنی آنکه نا امید نشوید از رحمت خدای تعالی

بدرستی که نا امید نشود از رحمت خدای تعالی مگر گروه کافران و مرویست که مردی از

بسیاری گناه اینقدر خائف شده بود که از آمرزش خود مایوس بود حضرت امیر مؤمنان

و مولای متقیان صلوات الله و سلامه علیه با او فرمودند ای مرد مایوس بودن از رحمت خدا تعالی بدتر است از

گناهی که کرده روزی حضرت سید انس و جان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله فرمودند

که اگر بدانید آنچه را که من میدانم کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست و به بیابانها

و صحراها خواهید رفت و بر سینهای خود خواهید زد و پناه به پروردگار عالم خواهید برد

جبرئیل امین از جانب پروردگار جلیل نازل شد و عرض کرد پروردگار عالم جل شانه عظم شانه میفرماید

در بیان مدح و صفت رجا که ضد یأس است

که بندگان مرا از من مایوس مکن مرویست که شخصی بود در بنی اسرائیل که مردم را

از رحمت خدای تعالی مایوس میکرد و بسیار میترسانید روز قیامت خدای تعالی باو

خطاب فرمود که من امروز تو را از رحمت خود مایوس میکنم همچنانکه بندگان مرا

از من مایوس مینمودی چون معلوم شد که در مذمت صفت یأس که بالاترین گناهان کبیره است

امید وار نباشد او را دوست نمیدارد پس بر کسی لازمست که از این صفت خبیثه مذمومه

اجتناب لازم داند و علاج این صفت خبیثه ضد آنست که آنرا رجا گویند آیات و اخبار در

مدح و ثنای آن بسیارست قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم **نبئ**

عبادی انی انا الغفور الرحیم یعنی خبر ده ای حبیب من و برگزیده من محمد صلی الله علیه و آله

بندگان مرا که من آمرزنده و مهربانم و در مقام مدح این صفت و صفات مؤمنین و بیان اینکه آن

میفرمایند **ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله**

اولئک یرجون رحمة الله و الله غفور رحیم خلاصه معنی آنکه

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و آنانکه هجرت کردند و جهاد کردند در راه خداوند

تبارک و تعالی آن گروه امید دارند رحمت خدای تعالی را و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست

بدانکه رجا عبارتست از انبساط و سرور دل که انتظار امر محبوبی است و انبساط را

در رجا گویند که آن بسیاری از اسباب رسیدن بمحبوب را تحصیل کرده باشد

مثل انتظار گندم از برای کسی که تخم بهتر را در زمین قابلی که آب داشته باشد

بپاشد و آنرا در وقت خود آب دهد اما توقع خرمنی که هیچیک از اسباب آنرا

آباده نموده باشد ازرا رجا گویند بلکه غرور و حماقت نامند مثل آنکه انتظار کند کسی که تخم او را در زمین شوره زار که آب بدان نرسد زرع کند باشد و اگر حاصله کسی که بعضی از اسباب آنرا تحصیل کرده باشد و بعضی را تحصیل ننموده باشد که تحصیل همه ممکن بوده باشد او را تمنی و آرزو گویند مثل آنکه تخم در زمین قابل افکند اما در آب دادن کوتاهی کند

چون این را دانستی بدانکه دنیا مزرعهٔ آخرتست و دل آدمی حکم زمین را دارد و ایمان چون تخمست و طاعات چون آبی است که زمین را بآن سیراب باید نمود و دل از اخلاق ذمیمه و معاصی پاک نمودن بمنزله پاک نمودن زمینست از خار و خاشاک و سنگ و کلوخ و گیاهی که زرع را فاسد نماید و روز قیامت هنگام درو و دست برآمدن حاصل باید بنده آمرزش خدای تعالی را باید صاحب زرع همچنین تخم از زمین پاکی افکند و بآن آب دهد و از سنگ و خار و خاشاک پاک سازد پس حصول آن از کرم و لطف پروردگار داشته باشد و امید کند که مانعی از بردن در وقت درو داشته باشد این امید را رجا میگویند و عقلا از او میپسندند همچنین بنده هرگاه زمین دل را از خار و خس اخلاق رذیله رفت و تخم ایمان را در او پاشید و آب طاعات را بر او جاری ساخت پس امید کرم و لطف پروردگار است که او را از بدی خاتمه نگاه دارد و ایمان او را از غارت شیطان لعین حفظ فرماید این قسم امید رجاست و دور از عقل و شرع نیست و الا کسی که زیر در عبث ثمنی ورزد و همه سال چون در آمد بعضی را حد کسالت بگذراند یا آنکه تخم در زمین شوره که آب بدان نمیرسد افکند و توقع درو نمودن گندم ماننا بر برداشت باشد

زنب

اثرا حمق و غرور گویند و صاحب آنرا احمق خوانند همچنین کسی که تخم یقین و ایمانرا در زمین دل نیفکند یا آنکه بیفکند لکن خانه دل او مشحون بود از رذایل صفات و مستغرق لذت شهوات و لذات باشد و آنرا با آب طاعات سیراب ننماید و چشم آمرزش و مغفرت از خدای تعالی داشته باشد مغرور و احمق خواهد بود پس از آنچه بیان شد معلوم شد که امیدواری و رجا در وقتی است که آدمی توقع محمودی داشته باشد که جمع آوری اسبابی که در دست او است کرده باشد و دیگر چیزی باقی نمانده باشد مگر آنچه را که از قدرت او بیرون است که فضل و کرم خدای تعالی آنست که از لطف و مرحمت و عنایت خود او را از سوء خاتمه و ایمان او را از شیطان لعین و دل او را از هوا و هوس محافظت فرماید صفت چهارم دنائت همت است و آن عبارتست از پستی طبع و قصور همت از طلب کارهای بزرگ و امور عظیمه الخطر با قناعت کردن بشغلهای پست و اعمال حقیره و این صفت خبیثه نتیجه کم دلی و ضعف نفس است چنانچه در مذمت منافقین خدای کریم میفرماید فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ خلاصه معنی آنکه شاد شدند بازماندگان از غزای تبوک بنشستن و بازماندن و نرفتن بغزوه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و کراهت داشتند جهاد کنند با مالها و نفسهای خود بلکه قناعت و آسایش طلبیدند و گفتند مومنانرا که بیرون نروید

در بیان صفت ضعف نفس و دنائت همت

در این گرما یعنی خود در رفتن موضع تبوک منع مینمودند از رفتن که ایشان را ای
حبیب من و رسول برگزیده من صلی الله علیه و آله که آتش دوزخ گرم تر است
و سخت تر است از روی حرارت اگر بودی که میدانستندی و بر تو میفرمایند رَضُوا
بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
یعنی خوشنود شدند بانکه بوده باشند با زنان و کودکان و مهر کرده شد بر دلهای
ایشان پس نمی‌فهمند پس تعبیر از مذمت منافقین اشاره بمدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و اصحاب آنحضرت رضی الله تعالی عنهم میفرمایند بقوله تعالی لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
لکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنانکه باو گرویدند جهاد میکنند بمالهای خود
و جانهای خود آن گروه مر ایشان راست نیکوئیها و آن گروه ایشانند رستگاران
و ضد این صفت علو همت است و آن عبارتست از سعی نمودن در تحصیل مراتب عالیه و طلب
نمودن کارهای بزرگ خطرناک یعنی کسی که همت او عالی باشد بامور حقیره سر فرو نیاورد
و نظر بمنافع خسیسه دنیویه و این جهان عاریت دست از دار باقی جاودانی بر ندارد
و بجهة این چهار روزه دنیا لاید و از بیم مضرت و خطر دست از مطلوب خود
بر ندارد چنانچه حضرت باری تبارک و تعالی در مقدمه طالوت و جالوت از حال مؤمنین
و در مدح ایشان در کتاب کریم خود حکایت از مؤمنین خبر میدهد قَالَ الَّذِينَ
يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ

در بیان مدح و ثنای علو همت است

وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ خلاصه معنی اینکه گفتند آنانی که یقین میدانستند
که ملاقات کننده اند یعنی رسنده بجزای خدای تعالی که مثوبات عظمی است چه بسیاری
از گروه اندک مسلمانان که غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر و طغیان
بعون و نصرت و مددکاری حق تعالی و خدای تعالی با صبر کننده گانست بتوفیق و قوة
پس تعبیر از این اشاره میفرمایند بفتح و نصرت ایشان بقوله تعالی فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ
وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ
یعنی در هم شکستند کافران را بفرمان خدای تعالی و کشت حضرت داود علی نبینا و علیه السلام
جالوت را و عطا فرمود خدای تعالی داود را پادشاهی و حکمت و بیاموزانید و را از آنچه
خواست یعنی صاحب این صفت چون قدم در راه طلب نهاد و در صدد تحصیل مقصود بر آمد
نه او را بیم هلاکت نه پروای سر نه از شمشیر میترسد و نه از خنجر و میگوید شعر دست از
طلب ندارم تا کام من بر آید یا جان رسد بجانان یا جان ز تن بر آید و میگوید
فرد ترک جان کردم نهادم پا بصحرای طلب پس چون این صفت بمرتبه کمال رسید صاحب
آن طالب مقصد اعلی میگردد و ایمان حقیقی که او هم میرسد و مشتاق مرگ میشود بلکه
همچنانکه در اخبار وارد است تحفه بهتر از مردن در نزد او نمی‌باشد و شادی بالاتر
از مفارقت از سرای او حاصل نمیشود و دنیا و ما فیها در نظر او خوار و ذلیل است چنانکه در نظر
او جمیع اعتبار نه ارزد آوردن دنیا باشد و در جائی که نه از شمشیر نترسد از غمناک
میشود شعر غلام همت رندان بی سر و پایم که هر دو کون نیرزد بپیششان یک کاه

وگاهی بزبان حال میگوید رباعی آن مرد نیم کز عدم بیم آید • کان نیم مرا خوشتر
از این نیم آید • جانی است بعاریت مرا داده خدا • تسلیم کنم چو وقت آید وگاهی میگوید
رباعی مرگ اگر مرد است گو نزد من آی • تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ • من از او
عمری ستانم جاودان • او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ • وگاهی میگوید این جان عاریت
که بکف نگار سپرده دست • روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم • این صفت نتیجه بزرگی و قوت
و شجاعت نفس است و مالا از فضایل نفسانیه و اعظم کمالات انسانیه است زیرا که
هر کس بجائی رسید و بمرتبه بلندی سرافراز شد بواسطه این صفت بود و آدمی صاحب صفت
هرگز خود را بمرتبه پست راضی نمیکند و بامور جزئیه دنیا سر فرو نمی آورد و فرد
را آب خوردن ماهی خورد خرد و نهنگ آن به که با دریا ستیزد و بمطالب عالیه قرار
داده شده که بهر کاری که کرده هر امری که پیش آید بدو بس همت خود را باز دارد تا برسد
بمطلوب خود میرسد و آیت الله تعالی قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظیم خطابه
من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا • خلاصه معنی آنکه هر کس در راه ما سعی و جهد
نماید ما راه و منزل خود را باو بنمائیم من طلب شیئا و جد و جد و بدانکه شهامت که
یکی از صفات حسنه است از نتایج علو همت است و آن عبارتست از حریص بودن در
انجام امور عظیمه که بمرور دهور نام او در صحیفه روزگار باقی ماند صغر همت دنی غیرتی و
دنی همتی است و آن عبارتست از کاهلی کردن در حفظ عرض و آنچه نگاه داشتن محافظت
آن لازم است از دین و عرض و اولاد و اموال و این صفت از مهلکات عظیمه و از رذایل

در بیان صفت علو همت

صفا

صفات خبیثه است بلکه باشد که بدیوثی منجر شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که دل مرد بی غیرت سرنگون است فرمودند که اگر مردی در خانه خود امری
ببیند که منافی با غیرت باشد و بغیرت نیاید خدای تعالی مرغی را میفرستد که او را
میگویند و جمل بر در خانه او می‌نشیند و فریاد میکند که خدای تعالی غیور است و هر
صاحب غیرتی را دوست میدارد و اگر چنانچه آن مرد بغیرت آمد و آنچه منافی با غیرت
از خود دور نمود فبها و الا پرواز میکند و بر سر او می‌نشیند و فریاد میکند و بالهای
خود را بر چشمهای او میزند و میپرد و بعد از آن روح ایمان از آن مرد مفارقت میکند
و ملائکه او را دیوث میخوانند حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در وقتیکه
در عراق تشریف داشتند فرمودند ای اهل عراق شنیده ام که زنان شما در راهها
با مردان مدافعه میکنند و تعرض بیکدیگر میزنند که راه بروند آیا حیا نمیکنند و ضد این صفت
غیرت و حمیت است و آن نتیجه قوه نفس است و از شرایف صفات و فضایل ملکات است
و کسی که از این صفت خالی است از زمره مردان خارج و نام مردی را او نالایق است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که حق سبحانه تعالی غیور است و از
صفت غیرت را دوست میدارد و از غیرت اوست که جمیع اعمال ناشایسته ظاهره
و باطنه را حرام فرموده است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم واللاتی
یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم
فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او

در بیان ضد غیرت و حمیت

یجعل الله لهن سبیلا خلاصه معنی آنکه زنانیکه بیایند بخصلتی زشت که زنا است از
زنان شما که شوهر دارند پس طلب نمایید ای حکام بر فعل بد ایشان که زنا است چهار مرد
عاقل بالغ از شما که مؤمن باشید تا بر ایشان گواهی دهند پس اگر آن چهار مرد بر زنای
ایشان گواهی دهند پس نگاه دارید و بند نمایید در خانه های خود تا وقتیکه متوفی سازد
ایشان را ملک الموت یا مگر واند خدای تعالی بجهة ایشان راهی یعنی تعیین نماید که از حبس
خلاص یابند فصل دانستی که حمیت و غیرت آنست که آدمی نگهبانی کند دین خود و عرض
خود و اولاد و اموال خود را بدانکه برای محافظت و نگاهبانی هر یک طریقه ایست
که صاحب غیرت و حمیت از آن تجاوز نمیکند اما غیرت و حمیت در دین آنست که سعی نماید
در رد بدعت کسی که در دین بدعت گذارد و اهانت کسی که بدین اهانت رساند و دفع
ادعای باطل کننده گمان فرو شبهه و کشتن کسانیکه از دین برگردند یا آنکه ضروری
دین را انکار نماید و در ترویج احکام دین از نهایت جد و جهد بعمل آورد و در تمیز حلال
و حرام نهایت مبالغه بعمل آورد و در امر بمعروف و نهی از منکر مسامحه نکند
و با کسانیکه متجاهر بمعصیت بدون ضرورت مداهنه و مسامحه نکند و با ضرورت هم در دل با
ایشان غضبناک باشد و اما در غیرت عرض و حرم آنست که از اهل خود غافل نشود و احوال
ابتدای امریکه عاقبت آن بفسق منجر شود نکند پس زنان خود را از دیدن مردان نامحرم
محافظت نماید و ایشان را از کوچه و بازار منع نماید حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها
خدمت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که بجهة زنان چه بهتر است فرمود آنکه هیچ مرد او را نه بیند

پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها از استماع این سخن مبارک خوشحال شدند منقولست که اصحاب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوراخهای دیوار خانه خود را بستند و دیگر راه بود بند
که زنان ایشان مردان را نبینند روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس
اطاعت زن خود کند خدای تعالی و را سرنگون بجهنم اندازد عرض کردند در چه چیز
اطاعت نماید فرمودند از شوهر خود خواهش نماید که بعروسیها و عیدها و حمامها
و عزاها برود و جامه های نازک بپوشد و شوهرش راضی باشد و او را اذن دهد مرحوم محقق
آنچه شنیده که زنان در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمساجد حاضر میشدند مخصوص
زنان آن عصر بود زیرا که آنحضرت علیه السلام باحوال ایشان علم داشت و میدانست که فسادی بر آن
مترتب نمی شود در این زمان منع زنان از حضور مساجد در نهایت بهتر است چه جای
کوچه و بازار و حمامها و مجامع لهو و لعب شعر چه زنان را به بازار گردیدن و در خانه نو
نشستن چه زنی بیگانگان خشم زن دو در بادش چه بیرون شد از خانه در گور باد
بپوشانش از چشم بیگانه روی اگر نشنود زن بگو کوی شی چه در روی بیگانه چند
زن دیگر مرد گولاف مردی مزن اما در غیرت اولاد آنست که او را علم و ادب آموزی
و از همنشینان بد منع کنی و آداب طهارت و نماز بدو بیاموزی و در صغر از روزهای رمضان او را
بروزه گرفتن امر کنی و تصدق عبادت او را تلقین کنی اما در غیرت مال آنست که باید که هر
در دنیا است مال محتاج است زیرا که معرفت و طاعت به بقاء بدن و حیات منوط است و بقای بدن
و حیات بغذا و قوت مربوط پس شخص عاقل چون او را از ممر حلال تحصیل کرد در محافظت آن

سعی نماید باین نحو که بمصرف آن اخراج نکند و آنرا از دزدان و اهل خیانت آنرا حفظ نماید و بمصارفی که
بکار دین و دنیای او آید اخراج نماید و تا تواند تا خود در حیات است بمصارفی رساند که
فائدهٔ آن در آخرت عاید او شود و برای وارث نگذارد مگر آنکه وارث فرزندی باشد که از جمله اخیار که
وجود او بمنزلهٔ وجود خود او است چگونه صاحب غیرت خود راضی میکند که روز دیگری مال
زحمت کشیده او را پیدا کند و در عرصات روز محشر از عهده حساب آن بر آید و آن مال را که شوهر
زن خود و دیگران بگذارد علاوه اگر چنانچه وارث او اهل خیر و صلاح نباشد که داشتن مال
بجهت اعانت ایشان عمر را در زر و وبال و فحش و دشنام بجهت تجاره ثمری ندارد صفت ششم
عجلت و شتابکاری در امور است و آن عبارت است از آنکه آدمی بمجرد آنکه امری در دل او خطور
نماید بدون آنکه اطراف آنرا ملاحظه نماید و در عاقبت آن تأمل نماید اقدام در آن کند و
و این صفت بسبب کم دلی و ضعف نفس است و از دامهای بزرگ ابلیس لعین است که آن ملعون
بسبب این صفت آدمی را بهلاکت ابدی رساند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که شتابکاری از ابلیس لعین است و تأمل و تأنی در کارها از جانب خداوند عالمیان است از این جهت
که خداوند تبارک و تعالی در مذمت دنیا و ارباب دنیا در آنها میفرمایند كلا بل تحبون العاجلة
و تذرون الآخرة خلاصه معنی آنکه نه چنانست ای گروه آدمیان که گمان برده اید شما
از عدم وقوع قیامت و عدم حشر و نشر و حساب در آن بسبب این تفکر و تدبر نمائید و آن
دوست میدارید حیات فانیه سریع الزوال را و دست باز میدارید از کار آخرت که باقی است و حال آنکه
کار بر عکس باید کرد و نیز میفرمایند و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان

در بیان صفت ششم عجلت و شتابکاری

الانسان عجولا خلاصه معنی آنکه دعا میکند آدمی و خدای تعالی را میخواند در وقت غصه و دلتنگی
به بدی بر نفس خود و اهل و مال خویش دعا کردن و خواندن خدای تعالی را بنیکوئی است
آدمی بسیار تعجیل نماینده در دعا میباشد از بدی عاقبت آن نه در آن تحمل دارد و نه
در ضرر آن در گرما شکیبائی است و نه در سرما در روایت وارد است که چون حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام متولد شدند جمیع شیاطین نزد ابلیس لعین که رئیس ایشان است رفتند و گفتند
امروز در همه بتها سرنگون شده است گفت البته حادثه واقع شده است بایستید تا آنکه
تفحص تمام بکنم پس پرواز در آمد و شرق و غرب و اطراف نمود چیزی نیافت تا آنکه رسید
بموضعی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام متولد شده بود دید ملائکه دور او را
گرفته اند پس برگشت در میان لشکر خود و گفت امشب پیغمبری بدنیا آمده است امید ندارم باشد
که من بعد از این کسی بت پرستش کند و لکن راهی بهتر از آن بجز شتابکاری ندارند
آیات و اخبار در مذمت این صفت از حد حصر بیشتر وارد است و کفی در مذمت آن آنکه
عمل هر کس لازم است از روی بصیرت و دانائی بوده و عاقبت آنرا ملاحظه کند و این موقوف
بر تأمل و تأنی و سکون نفس است و تأنی آنست که بتجربه رسیده که هر امر که بدون تأمل از
کسی سر زند فاعل آن نادم و پشیمان و با غم و حسرت گردد و کاری که بتأنی و تأمل از آدمی
کرده شود هیچ پشیمانی در آن نمیباشد و همین بس است در مذمت این صفت که عجول در اول
خوار و در دلها بیموقع و بی اعتبار است کسی از او تمکین نمیکند و باعث فروختن دین
و معاوضه کردن نعیم آخرت و پادشاهی ابدی بمزخرفات این عالم از شتابکاری

و عجلات زیرا که چون بواسطه سجده نکردن حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام لعین مطرود درگاه اله و از عالم امر رانده شد حسد آن لعین را براین واداشت که در صدد اغوای فرزندان او برآید و ایشان را مثل خود از عالم امر و بارگاه قرب دور افکند پس ایشان را شتابکاری فریب داده در نظر ایشان زینت عاجله دار فانی و سروری و بزرگی چند روزه را که با انواع آلام و کدورت حلوه داده و ایشان را از مطالب و بادشاهی مخلد که از جمیع کدورات مصفا و از فنا و زوال مبرا است محروم ساخت و چون که در سرشت آدم مضمون کلام خدا در تحقیق که و تعالی خُلِقَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا عجول و شتابکار خلق شده بود ابلیس لعین از این راه بر آمده متاع حاضر را در نظر ایشان زینت داد و در آخرت با امیدواری بخدای تعالی او را مغرور کرده و آن بیچاره فریب او را خورده بطلب دنیا مشغول شد و سلطنت و بادشاهی بی زوال را از دست داد چنانکه سابق اشاره شد و ضد صفت وقارت و آن عبارت است از سکون و اطمینان نفس در گفتار و کردار و حرکات و سکنات پیش از آنکه شروع در یکی از آنها نماید و بعد از آن تا آنکه هر غرضی از آن کار موافق به پرده و دیگر بجا آید پس تأمل نمودن پیش از آن کار را توقف گویند و تأمل بعد از آن کار را تأنی و اناث نامند پس وقار نتیجه این ثبات و این صفت نتیجه قوه نفس و بزرگیت و از شرائف صفات و فضایل ملکات بلکه از اخلاق حسنه که صفت که شراف بصفت رسیده و با وجود همت انبیا و اصفیا و برگزیدگان خدای تعالی را بآن صفت مدح و ثنا میگویند و در مدح سید انس و جان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله صاحب الوقار گفته

در

در بیان صفت وقارت

در اخبار وارد است که مومن الله متصف بصفت وقار میباشد و در نظرها محترم صفتی که مرا بشناسد بصفت عزیز و شریف نمیکند پس اداره مومن آن است که پیوسته یکی از شرایف صفات را در نظر داشته باشد و خود را در اعمال و اقوال و افعال بر این صفت بدارد و تا عادت و ملکه شود انشاء الله تعالی صنف ششم سوء ظن است و بد دلی بخدای تعالی و خلق و صفت از نتیجه جبن و ضعف نفس است زیرا که هر جبان و ضعیف النفس هر فکر باطلی که بخاطرش میگذرد و لعوه و اهمه در نظر آید اعتقاد میکند و بآن مطمئن میگردد و این صفت حلیه از مهلکات عظیمه است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ خلاصه معنی آنکه ای گروه مومنین اجتناب کنید از بسیاری از گمانها بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و نیز در مقام دیگر در مذمت بعضی میفرماید فَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا یعنی گمان بد بردید و شما قومی بودید بهلاک رسیده حضرت مولای مومنان امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود باید امر برادر مومن خود را به بهترین محامل حمل نمائی و گمان بد در حق او نبری مادامی که محمل خوبی که آن را بیابی و بدرستی خداوند عالم حرام نموده است از هر مسلمی خون او را و عرض او را و ظن بد بردن بآن را و همین جمع شریف در مذمت صفت کافی است که او را قرین کشتن و در ظاهر بعرض و حرمت او نموده است و شکی در این نیست که هر کس در حق کسی ظن بد ببرد برد او را بر فساد نسبت میدهد و در نظر حقارت با میکند و اکرام و احترام او را چنانچه سزاوار شان اوست بجا نمی‌آورد و در حقوق او کوتاهی میکند بلکه مضایقه از غیبت و اظهار آنچه باو

در بیان صفت سوء ظن

در بیان حسن ظن است

کمان برده نمی‌گیرند و همه این امور را هلاکت است و می‌شود و در شرع بهشت که هر کس گمان بد
بمسلمی برد خبیث النفس و بد باطن است زیرا که هر کس آنچه در اصل خود پنهان دارد خباثت باطن او
بظاهر ترشح کرده است در دل بر مؤمن پاک طینتی همه خلاف و مکر و صفت و ظن بر باطن برای
می‌برد فرد آری از کوزه همان برون تراود که در اوست و ضد این صفت حسن ظن
بخدای تعالی و خلق است و فواید آن بسیار و ثمرات آن در دنیا و آخرت بسیار است و دانا
در فضیلت حسن ظن بخدای تعالی وارد شده احادیث بسیار است وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا و فایده آن معلوم است که باعث نجات و نشاط در عبادات و محبت
بخدای تعالی است که اعلا مقامات است پس هر بنده لازم است که او را در اوامر و نواهی مهربان
او بیند و بداند همچنین گمان به هیچ مسلمی نبرد و گناه دیگران را از ایشان را محمل نیکی نهد بلکه
هر عملی که از هر کس سر بزند آن را به بهترین محامل حمل نماید و بهترین صفات حسن
و برگزیده کمال خدای تعالی همچنانکه در مدح و ذم و تعالی در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و ذم منافقین میفرمایند لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

خلاصه معنی آنکه و از منافقین کسانی هستند که می‌آزارند پیغمبر را و میگویند که او گوش است
شنوات نفس هر چه او را میگویند باور میکند بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که گوش خیر است شما را
یعنی واقف است بر حق شما بر وجه بهتر میشنود آنچه که بقول ایشان داناست هر که صدق

شنود

در بیان مذمت غضب

و کذب شما را می‌دانند اما از روی رحمت بجهت از روی کار شما بروز نمیدهد و با شما رفق میکند
تصدیق مینماید خدای تعالی را در هر چه گفته و میگوید و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را
بعز قبول میرساند بجهة خلوص نیات ایشان و رحمت است آن کسانی را که اظهار ایمان کردند
و آنانکه می‌آزارند بقول و فعل فرستاده خدای تعالی را مر ایشان راست عذابی دردناک در
آخرت بلی اگر گمان بد نسبت بکسی برد که گمان او مطابق واقع باشد و باعث ضرر دینی
یا دنیوی او شود لازمست حزم و احتیاط بجا آورد و امور دین و دنیای خود را پاس دارد و از آنکه از او
آن ضرر دیگران را متضرر نشود صفت خشم و غضب است و آن عبارت از حالتی نفسانی است
که باعث حرکت روح حیوانی میشود از داخل بجانب خارج از برای غلبه و انتقام
و هرگاه شدت کند باعث حرکت شدیدی میشود که از آن حرکت حرارتی مفرط حاصل
میشود و از آن حرارت دود تیره بر میخیزد و دماغ و رگها را ممتلی میسازد و نور عقل را
میپوشاند و اثر قوه عاقله را ضعیف میکند و باین جهت در صاحب غضب موعظه و نصیحت اثر
نمیکند بلکه موعظه و نصیحت در وی شیر و شدت زیاد میکند پس هرگاه انتقام ممکن باشد چون
غضب بحرکت آمد خون از باطن بظاهر میرسد و رنگ آنکس سرخ میشود و الا اگر انتقام
ممکن نباشد و از آن مأیوس باشد خون میل بباطن میکند و رنگ آنکس زرد میشود و بدانکه غضب مفرط
از مهلکات عظیمه و آفات جسیمه است و بسا باشد که منجر بامری شود که باعث هلاکت او و فساد
سرمدی شود چون قطع عضوی یا قتل نفسی از این جهت گفته‌اند که غضب جنونی است که گاهی
عارض انسان میشود و در اخبار مذمت شده در خصوص غضب و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمودند که غضب ایمان را فاسد میکند چنانچه سرکه عسل را فاسد نماید و کسی که قوه
غضبیه خود را مالک باشد عقل خود را نیز مالک خواهد بود و غضب بیشتر از
بیماری دل و نقصان عقل که باعث آن ضعف نفس است از این جهت است که دیوانه زودتر
از عاقل غضبناک میگردد و مریض از تندرست زودتر بغضب میآید و همچنین ضعیف
المزاج زودتر از محکم المزاج بغضب میآیند و صاحبان اخلاق بد زودتر از صاحبان مکارم
اخلاق فاضله بخشم میآیند و از این جهت است که خدای تعالی در مذمت کفار بسبب بخشم آمدن ایشان میفرماید
وَ اِذا خَلَوا عَضُّوا عَلَیکُمُ الاَنامِلَ مِنَ الغَیظِ قُل مُوتُوا بِغَیظِکُم اِنَّ اللهَ
عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ خلاصه معنی آنست که چون خلوت نمودند بر شما انگشتان از خشم گزیدند
بگو بمیرید بخشم خود بدرستیکه خدای تعالی داناست بذات سینه‌ها اما صاحبان نفس قویه
شان ایشان از آن بالاتر و رتبه ایشان از آن ارفع و الاتر است که مضطرب و متغیر شوند اگر در
آنچه گفتیم شکی داری کلام الله مجید و احادیث و کتب سیر و تواریخ را مطالعه کن تا اینکه ببینی
که حلم و بردباری صفت انبیا و اولیا و نگاهداشتن خود را در وقت غضب طریقه ایشان
و حکما و نیکان و عقلا و پادشاهان عالی مقدار و شهریاران کامکار بوده و سرعت غضب و اضطراب و
از جا در آمدن خصلت اراذل و اوباش و اکراد و نادانان و جاهلان و از این جهت است که
خداوند عالم در مقام ارشاد حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و مدح صفت حلم و مذمت غضب
میفرماید فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُم وَلَو کُنتَ فَظّاً غَلیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا
مِن حَولِکَ فَاعفُ عَنهُم خلاصه معنی آنکه بسبب بخششی که از جانب خدای تعالی بود

نرمی

مر ترا امری دشواری بودی و مرا مهربان روز را صدر بالیقین بعد از آنکه مراجعت نمودند بسبب
تقصیر که کرده بعضی درشتی با ایشان نفرمودی و اگر می‌بودی درشت گوی و بدخوی
و سخت دل هر آینه پراکنده میشدندی از حوالی تو پس درگذر از ایشان و در اخبار
آمده که هیچ پادشاهی از بنی اسرائیل نبود مگر آنکه حکیمی همیشه با او بود و صحیفه در دست او
بود که در آن نوشته بودند که بر زیردستان رحم کن و از مرگ بترس و روز جزا را
فراموش مکن هر وقت پادشاه غضبناک شدی حکیم آن صحیفه را بدست او دادی تا خواندی
غضب او ساکن شدی فصل ضد صفت غضب حلم است و آن عبارتست از اطمینان نفس و مضطرب
و بهیجان نیامدن از هر چیزی بنحوی که غضب و واهمه و شهوت نتوانند بآسانی او را حرکت دهند
و از اینجاست که در حدیث است مَن مَلَکَ نَفسَهُ اِذا غَضِبَ وَ اِذا رَغِبَ وَ اِذا رَهِبَ
فَقَد نَجیٰ یعنی هر کسی که مالک شود نفس خود را در وقتیکه غضب کند یا آنکه رغبت
بچیزی بهم رساند یا آنکه از چیزی بترسد پس تحقیق که نجات یافته لکن بجهة مانع خوفی بلکه بجهة
اعتدال قوای مذکوره و مطیع و منقاد بودن قوای مذکوره نفس ناطقه را و قانع نمودن
قوت شهوت را بقدر از حرکت که قوه عاقله و نفس ناطقه سهم و نصیب ایشان قرار داده اند
هیجان بوقت تجاوز از حد خود نماید و کظم غیظ که عبارتست از فرو خوردن خشم چنانچه
خداوند عالم در کتاب کریم خود مدح فرموده اند کسانی که خشم خود را فرو میبرند چنانچه
آیه مبارکه وَالکاظِمینَ الغَیظَ وَالعافینَ عَنِ النّاسِ اشاره بآنست لکن حلم صفت اما کظم
ضد یا غضب وارد که نمیگذارد که غضب بظهور رسد و حالت در شرافت و اجر و ثواب آن

در بیان حلم که ضد صفت غضب است

بی نهایت است و اگر کسی آن را دوست نماید معتاد میشود و صفت حلم بتجربه اکسیر هم میرسد
از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که علم بتعلم هم میرسد و صفت
حلم بتحلم که کظم غیظ باشد زیرا که از آنحضرت مرویست که هر کس خشم خود را فرو برد در جایی که
تواند خشم کرد خدای تعالی در روز قیامت دل او را از خوشنودی مملو سازد صفت دهم
در صدد انتقام بودنست و آن عبارتست از اینکه کسی بدی با کسی کند او نیز در صدد بدی نمودن
مثل آنچه او کرده است یا اینکه بالاتر برابر اگر چه شرعا حرام باشد چون مکافات غیبت
و فحش بفحش و بهتان ببهتان و همچنین غیر اینها از افعال محرمه پس یکی در مذمت آن آنست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر کسی سرزنش کند ترا بعیبی که در تو است او را
سرزنش مکن بعیبی که در او است زیرا که روزی در حضور آنحضرت کسی یکی از صحابه را دشنام میداد و او
ساکت بود و بعد از ساعتی او در شروع کرد در تلافی آنحضرت برخواستند فرمودند که فرشته از
عوض تو جواب میداد چون خود شروع کردی فرشته برخاست و ابلیس لعین آمد و من در مجلسی که شیطان آنجا در
آن مجلس نمی‌نشینم پس مرد دین دار از اینست که هرگاه از کسی ظلمی باو شود در تلافی [illegible]
اگر چه آنچه از شریعت مقدسه جزائی با اقسام بجهة او مقررست باین اکتفا کند و از آن تعدی ننماید
اگر چه بهتر است که از آنهم چشم بپوشد چنانچه خدای تبارک و تعالی در مقام ارشاد مومنین میفرماید

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

خلاصه معنی آنست که باید [illegible]

در بیان بدی صفت در صدد انتقام بودن

شما را

شما را دشمنی گروهی که باز داشتند شما را از طواف مسجد الحرام اینکه از حد درگذرید
و بانتقام آن خواهید که اموال قاصدان حرم را اخذ کنید یاری کنید یکدیگر را بر نکوئی
که آن عبادات و طاعات نماید مر پروردگار عالم را بر هر کاری که آن مخالف نمودن
با هوای نفس است و یاری نکنید بر بدی که آن مخالف فرمان خدای تعالی است و بترسید از کاری که
آن اشاعت ورزیدن جرم و در رسید از خدای تعالی بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبتست
پس اگر شخصی کسی را سخنی گوید که حرام نباشد مثل اینکه در مقابل کسی که او را احمق گفته
یا اینکه دشنام دهد مانند آن از چیزهائیکه در شریعت مطهره مکافاتی ندارد همین قبیل در
جواب بگوید که ای بی حیا و ای بدخلق و ای بی آبرو و ای بی شرم آنهم اگر چه خود صاحب
این صفات باشد و الا که بگوید خدای تعالی جزای ترا بدهد و انتقام مرا از تو بکشد
یا اینکه بگوید تو کیستی که من جواب ترا بگویم یا اینکه بگوید ای جاهل و ای احمق زیرا که هیچ کس
از جهل و حمق خالی نیست هیچ آنکه معرفتست که همه ممکنات از جهل در معرفت ذات خدای تعالی و بهتر
از این آنست که زبان را از این نیز نگاهدارد و حواله آنرا برب الارباب کند زیرا که بعد از
شروع در سخن خود را نگاهداشتن مشکل است و اگر فهمد که در وقت غضب از ضبط خود
عاجز نیست اگر می‌تواند باشد اگر چنانچه مطلق متعرض نشود به بی غیرتی و بی همتی منجر شود
بحلم و حوصله موافق شریعت مقرره مکافات کند و چون فی الجمله مکافات کرد
راضی شود و ضد انتقام عفو و بخشش است آیات و اخبار در مدح آن زیاده از حد و حصر
متجاوز است و همین قدر فضیلت و شرافت بجهة آن کافیست که از مذکور صفات خدای تعالی است و

در بیان مدح و ذم عفو و بخشش است

و در مقام ثنا او را باین صفت جمیله مدح و ستایش نموده چنانچه حضرت سید سجاد علیه السلام
در مناجات خود عرض میکند أَنتَ الَّذِي سَمَّيتَ نَفسَكَ بِالعَفوِ فَاعفُ
یعنی توئی که بعفو و گذشت نام خود را پس در گذر از من و در مقام ارشاد مؤمنین خطاب در کریمه فرموده‌اند
خُذِ العَفوَ وَأمُر بِالعُرفِ وَأَعرِض عَنِ الجَاهِلِينَ یعنی بگیر گذشت را و امر کن به نیکی
و رو بگردان از جاهلان و با دلائل نیز در مقام دیگر فرموده‌اند ادفَع بِالَّتِي هِيَ أَحسَنُ
السَّيِّئَةَ نَحنُ أَعلَمُ بِمَا يَصِفُونَ یعنی دفع کن بهر چه خوبتر است بدیها را و ما داناتریم
بآنچه وصف مینمایند و همچنین در جای دیگر فرموده‌اند وَلَا تَستَوِي الحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادفَع
بِالَّتِي هِيَ أَحسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَينَكَ وَبَينَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ
خلاصه معنی آنست که ای حبیب من و ای رسول برگزیده من دفع کن سیئه را بچیزیکه در آن نیست الا نیکوئی است یعنی
غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و بعفو امر فرما و سخن بد را بطرز احسن جواب گو پس مراد از احسن
زیادتی مرتبه است یا دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد چه نیکی اگر چنانکه کسی با تو بدی نماید
پس حسنه آنست که او را عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن با او نیکوئی کنی پس آنگاه آنکسی که
میانه تو و او دشمنی است گویا او نیکی کار و دوست تو بوده در دین و خویش تو است یعنی
بسیار محبت میکند چه بواسطه عفو و گذشت دشمنی که داشت محو گردد و با تو دوست و شفیق تو گردد دوستدار
هوادار تو شود حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که میخواهی تو را خبر دهم از فضل
اخلاق اهل دنیا و آخرت نزدیکی کن با هر که با تو قطع رحم کند و گذشت و عفو کن از کسی که
بر تو ظلم نماید بخشش کن بکسی که ترا محروم کند صفت دهم غلظت و درشتی است در گفتار و کردار

در بیان صفت غلظت و درشتی است

و شکی نیست که این صفت از خبث است و باعث نفرت مردم از آدمی میشود و منجر باختلال امر
زندگانی میشود شعر مکن خیره بر خویشتن کار سخت * که بدخوی باشد نگون سار بخت
بنرمی ز دشمن توان کند پوست * چو با جاهلت تندی کنی دشمن است از این سبب
که خداوند عالم در مقام رحمت و شفقت و ارشاد حضرت ختمی مآب سید انس و جان صلی الله
علیه وآله میفرمایند وَلَو كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِكَ یعنی اگر تو هر آینه
بدخوی سخت دل باشی مردم از دور و کنار تو متفرق میشوند و از بعضی از اخبار مستفاد میشود
که غلظت و درشتی باعث سلب ایمان و دخول در حیطه شیطان میشود پس شخص عاقل
واجب نهایت احتراز از این صفت نماید و هر کاریکه میخواهد بکند و هر سخنی که میخواهد بگوید اولا
در آن فکر کند و خود را محافظت نماید که غلظت و بدخوئی از او صادر نشود و دیگر فضیلت
صفت فاضله و ملکه حسنه رفق را بخاطر آورد و خود را بر آن بدارد تا ملکه جبلی او
حاصل شود ان شاء الله تعالی و ضد این صفت رفق است و آن عبارتست از نرمی و هموار
در اعمال و افعال و اقوال و آن از صفات اخیار و نیکان است و آیات و اخبار در مدح
و ثنای آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وَعِبَادُ الرَّحمَنِ
الَّذِينَ يَمشُونَ عَلَى الأَرضِ هَونًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا
وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِم سُجَّدًا وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا
اصرِف عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا
سَاءَت مُستَقَرًّا وَمُقَامًا وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَم يُسرِفُوا

در مدح صفت رفق

وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ
إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا
يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا وَالَّذِينَ
لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا وَالَّذِينَ
إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

خلاصه معنی اینست که بندگان خاص خداوند رحمن آنچنان اشخاصی هستند که راه میروند بروی زمین بطریق فروتنی و بآرام و تواضع و فروتنی و هر وقت که مخاطبه نمایند با ایشان جاهلان میگویند در جواب ایشان کلامی را که سلامت محض و خالی از تعرض مراء و تألم و مجادله باشد و آنچنان اشخاصی هستند که بیتوته و شب زنده داری میکنند در حالتی که بجهة پروردگار خود سجده کننده و برپا ایستاده گانند و آنچنان اشخاصی هستند که از راه خوف و فزع میگویند ای پروردگار ما صرف کن از ما و بگردان از ما عذاب جهنم را بدرستیکه عذاب جهنم هلاکت لازم است و جهنم بد مستقر و مقامیست و آنچنان اشخاصی هستند که هر وقت انفاق میکنند نه اسراف میکنند و نه تقتیر میکنند در انفاق کردن بلکه لازم حد وسط نگاه میدارند فیما بین اسراف و تقتیر که حد قوام و قدر ممدوح است در انفاق و آنچنان اشخاصی هستند که نمی خوانند با خدای تعالی خدایان دیگر را و نمیکشند نفسی را که حرام

نموده است خدای تعالی مگر براستی و زنا نمیکنند و هر کسی که میکند این را میابد عقوبت آنرا و آنچنان اشخاصی هستند که گواهی نمیدهند بباطل و چون بگذرند بفعل لغو و بیهوده بگذرند کریمان و آنچنان اشخاصی هستند که چون یاد کرده شوند با آیتهای حضرت احدیت جل جلاله نیفتند بروی افتادن کران و کوران و آنچنان اشخاصی هستند که میگویند ببخش ما را از جفتهامان و فرزندانمان آسایش چشمها و بگردان ما را بجهة متقیان پیشوا این چنین گروه جزا داده شوند درجه بلند با آنچه صبر نمودند و رسانیده شوند در آن تحیت و سلام را جاوید اند در آن نیکوست از جهة آرامگاه و مقام موقت که سید انس و جان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر چنانچه رفق چیزی بودی که دیده میشدی ندیدندی هیچ مخلوقی از آن نیکوتر و فرمودند که رفق و نرمی را هیچ جا نگذارند مگر آنکه زینت داد او را و از هیچ جا او را برنداشتند مگر آنکه او را معیوب نمود و نیز فرمودند که خدای تعالی مهربان و صاحب رفقست دوست میدارد هر گاه چنین باشد و نیز رفق آنچه بآدمی میدهند نمیدهند بعنف و درشتی و نیز از حضرت روحی فداه مرویست که هر کرا از رفق و نرمی دادند خیر دنیا و آخرت باو کرامت فرمودند و هر کرا از رفق محروم ساختند او را از خیر دنیا و آخرت محروم ساختند صفت یازدهم کج خلقی است و آن نیز نزدیک بغلظت و بدخوئی است و ظاهر آنست که غلظت و درشتی از ثمرات کج خلقی باشد همچنانکه انقباض روی و دلتنگی و بدکلامی از آثار آنست و بعضی از نتایج قوه غضبیه است و بعضی خفیه

در بیان بدی صفت کج خلقی

از جمله صفاتی که آدمی را از خالق و خلق دور میکند و از نظر مردم می افکند و طبعها را
از او متنفر میکند بدخلقی است و بدخلقی اغلب سبب هیجان و مضحکه ایشان می شود و لحظه از
اندوه والم و غصه و غم خالی نیست و از این جهت است که امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمودند که هر کس بدخلق است خود را معذب میدارد و بسیار میشود که بجهت بدخلقی
ضررهای عظیم بآدمی میرسد و از نفعهای بزرگ محروم میشود و روایت است که روزی
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردند که فلان زن روزها روزه میگیرد
و شبها را بعبادت بپای میدارد و لکن بدخلق است و بجهت بدخلقی همسایگان را آزار
میرساند آنحضرت فرمودند هیچ خیری برای او نیست و او از اهل جهنم است پس معالجه این صفت
خبیثه و ذمیمه آنست که بمفاسد دنیویه و اخرویه آن متذکر شود و ملاحظه نماید که این صفت
خالق و خلق را با او دشمن میکند و مهیای آن شود که این صفت را از خود خلع نماید و
بعد از آن در وقت هر سخنی و هر حرکتی متذکر باشد که بدخلقی از او سر نزند و خود را حفظ
نموده بحسن خلق بدارد تا اینکه حسن خلق ملکه او شود و ضد این صفت حسن خلق است
و آن از اشرف صفات و افاضل ملکات و عقل سلیم خود حکم بمدح و خوبی آن میکند
حضرت اشرف انبیا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمودند که در کفه اعمال در روز حشر
چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از اینجهت است که خدای تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود
مگر اینکه این صفت در او کامل و تام بود و باین سبب است که خداوند عالم بجهت اظهار نعمت خود
بمدح و ثنای حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمایند و انک لعلی خلق عظیم

در بیان مدح و ثنای حسن خلق

و از کثرت شرافت این صفت فاضله سرور پیغمبران و سید انس و جان روحی له الفداء
بغایت رسیده بودند و در غایت آن متمکن شده بودند صفت دوازدهم
عداوت و دشمنی است و آن بر دو قسمت زیرا که هر که دشمنی کسیرا در دل دارد
یا آنرا در دل پنهان میکند و انتظار زمان فرصت را میکشد یا آنکه علانیه و آشکار
در صدد اذیت آن شخص که او را دشمن میدارد بر می آید و اظهار عداوت خود مینماید
قسم اول را حقد گویند که عبارتست از پنهان نمودن عداوت در دل و قسم دویم را
عداوت گویند و این ثمره قسم اول است زیرا که چون کینه قوت گرفت و عداوت
شدید شد خزینه دل از محافظت آن عاجز گردیده راز درونی را بروز میدهد پس قسم
اول از ثمرات غضب است زیرا که چون کسی بر دیگری خشم گیرد و بجهت عجز از انتقام یا
اینکه بجهت مصلحتی دیگر اظهار آن نکند آن وقت خشم خود را فرو برده در دل خود پنهان
نماید کینه حاصل خواهد شد و هر یک از این دو قسم از صفات مهلکه و از اخلاق ذمیمه است
و از اخبار مستفاد میشود که مؤمن کینه ور نمی باشد و در غالب اوقات صفات مهلکه دیگر نیز
از کینه و عداوت متولد میشود چون حسد و غیبت و دروغ و بهتان و ... و ایذا
و سخریه و استهزا و غیر اینها از آفات و اعمال محرمه که دین و دنیای آدمیرا فاسد میکنند
و اگر چنانچه فرض کنیم که هیچیک از اینها هم حاصل نشود همان بغض و عداوت از امراض است
که نفس قدسی را بیمار و همیشه اوقات روح را از آن متألم و در آزار میباشد و آدمیرا
از بساط قرب الهی دور و از مرافقت ساکنان عالم قدس مهجور میکند و از صحبت خدا دور

در بیان صفت خبیثه عداوت و دشمنی

منع میکند از آنچه شیوهٔ اهل ایمان و شیمهٔ اخیار است و همچنین در مذمت این صفت کافیست که از ارادات
ابلیس لعین است قال الله تبارک وتعالی إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ
وَالْبَغْضَاءَ خلاصهٔ معنی آنکه بدرستی که میخواهد ابلیس لعین که بیندازد میانهٔ شما دشمنی و کینه را پس ملاحظه
این صفت خبیثه است که آدمی ملاحظه کند که چیزی را که بقول مخبر صادق القول محرک او
ابلیس لعین است دیگری را که اندک شعوری و عقلی باشد میداند که دشمنی و عداوت شجره ایست که بغیر
از اندوه و غم و الم در دنیا ثمری ندارد و صغیر است که غیر از غصه و غم اثری نبخشد و مانند که
بجز زهر جان گزا کام صاحب خود نمیریزد و آتشیست که نیران زده دکه و دست از آن نسوخته
زیرا که عدو دشمن همیشه با اندوه و غصه قرین و پیوسته با رنج و محنت همنشین است نتیجه عداوت اینست
که خاندانهای کهن بر باد ده و دمانهای قدیم از بیخ و بنیاد افتاد و قال الله تبارک وتعالی فی
محکم کتابه الکریم وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ خلاصهٔ معنی آنکه
خلاف نکنید با هم پس ضعیف دل شوید پس برود دولت و قوت شما فرد درخت کینه نشان که کام
دل بیار آرد نهال دوستی بکن که رنج بیشمار آرد و نیز در مقام اظهار نعمت خود بمومنین
از انصار سلام الله علیهم میفرماید وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً
فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فأنقذکم منها
خلاصهٔ معنی آنکه یاد کنید نعمت خدای تعالی را که بر شماست هنگامیکه بودید با هم دشمنان پس الفت
داد خدای تعالی میان دلهای شما پس گشتید بنعمت خدای تعالی برادران و بودید بر کنار گودالی از
آتش پس رهانید شما را الی آخره مکرر از احوال مردم بتجربه معلوم شده است که هیچ آفتی بنیاد برکن‌تر از عداوت

عداوت

در بیان مدح ناصح نصیحت

عداوت و دشمنی و ضد این صفت نصیحت است که عبارتست از خیرخواهی مسلمین و آیات
و اخبار در فضیلت آن بسیار است قال الله تبارک وتعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
خلاصهٔ معنی آنکه مر آنانی را که نیکی نمودند نیکوئی و زیاده است
و نپوشد روهای ایشان را گرد و خواری ایشان اصحاب بهشت‌اند و در آنجا جاوید مانند آنکه
خیرخواهی مسلمین بر دو نوع است ظاهری و باطنی اول عبارتست از آنکه خیر و صلاح ایشان را
بجا آورد و دویم عبارتست از آنکه شخص طالب خیر و خوبی مسلمین باشد صفت سیزدهم عجب است
و آن عبارتست از آنکه آدمی خود را بزرگ شمارد بجهة کمالی که در خود بیند خواه آنکه
آن کمال را داشته باشد یا نداشته باشد و این صفت خبیثه از صفات مهلکه است و آیات و اخبار
در مذمت آن بسیار است قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم أعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ص وَالْقُرْآنِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ

در بیان مذمت صفت عجب

صاد اسمی است از اسماء خدای تعالی که بآن سوگند یاد فرموده است خلاصهٔ معنی آنکه قسم بحرمت
بحق صاد و بقرآن که بهترین معجزات پیغمبر است و صادق القول لازم الاتباع
بنده کابیست و آنکه کفار با دیگر روند و اسطهٔ ابن که در او صورتی است بلکه
کسانیکه آن انکار و بیدار روسای قریش و رئیسان سرکش و متکبرند و در غایت مخالفتند

با خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله بجهة این فکر و نیز که از متابعت آن نیز وا ماند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که سه چیز است که از مهلکات بخلی که اطاعت او را
نمائی و هوا و هوسی که پیروی او کنی و عجب کردن آدمی بنفس خود و عجب که ابلیس لعین را
مرید و لعین ابد گردانید کما قال الله تبارک و تعالی وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا
خلاصه معنی اینکه چون فرمودیم فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را امر سجده کردند مگر ابلیس لعین
که گفت آیا سجده نمایم مر کسی را که آفریدی از گل مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که اگر هیچ گناه نمی کردید من از بدتر از گناه بر شما می ترسیدم و آن عجب است و مروی است که خداوند عالم
بداود علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود که مژده ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را
عرض نمود که چگونه عاصیان را مژده دهم و مطیعان را بترسانم فرمود عاصیان را مژده ده
که من توبه را قبول می کنم و صدیقان را بترسان که بعمل خود عجب نکنند که هیچ بنده نیست که من با او
محاسبه کنم مگر اینکه هلاک شود و در حدیث است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که دو نفر داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون رفتند فاسق از جمله
صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان سبب این بود که عابد چون داخل مسجد شد
بعبادت خود می بالید و فاسق در پریشانی از گناه خود بود و استغفار می کرد بدانکه
عجب با وجود اینکه خود از گناهان کبیره است و از صفات ذمیمه خبیثه است اغلب اوقات
صفات خبیثه دیگر هم میشود مثل کبر چنانکه خواهد آمد که یکی از اسباب عجب کبر است

پیدا کند

و معالجهٔ اجمالی عجب آنست که پروردگار خود را بشناسی و بدانی که عظمت و جلال و
و قدرت و عزت و کمال سزاوار غیر او نیست و نیز معرفت بکمال حق بهم رسانی و
بدانی که تو بخودی خود از هر ذلیلی ذلیل تری و از هر قلیلی قلیل تری پس ترا عجب و بزرگی
چه کار است اگر اندک تأمل کنی میدانی که چه خیر است ترا و ذلیل تر است از هر که
ابتدای آن عدم و مادهٔ خلقتش از همه چیز نجس تر و آخرش از همه اشیاء متعفن تر
و در این میانه عاجز و ذلیل نه خبر دارد که بسر او چه می آید و نه مطلع است که فردا در کار
بجهت او چه میزاید مرضهای مزمنه گوناگون بر او مسلط و بیماریهای صعب بجهة او
آماده نه گرسنگی او باختیار است و نه تشنگی نه نفع خود را مالک است و نه ضرر و نه
خیر خود را اختیار دارد و نه شر نیست عیش از حادثات و در کار ایمن نه و لحظه از اوقات
و هر عذاب مطمئن نه اگر چه کارکنان عالم بالا نفسی از او غافل شوند اجزاء وجودش
از هم می پاشد و هر گاه نگاهبانان حفظ الهی دست از او بدارند نفسی از او
نمی ماند عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ پس انصاف بده که از چنین کس
چه خیر است ترا و ذلیل تر است حمال نجاسات متعفنه است و جوالی پر از کثافات
هر گاه بصیرتی باشد همین آیه از کلام خداوند کریم او را از خواب عجب هشیار میگرداند
قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ
ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ خلاصه معنی اینکه کشته شود انسان چه چیز او را
بر کفر داشت آیا نمی بیند که خدای تعالی او را از چه آفرید از قطره آبی آفرید و مقدر گردانید

در بیان شکسته نفسی

در راه بردن آمدن آسان گردانید پس او را امر اند پس در رکوع کرد پس شخص که از چیزی که
سبب عجب او شده است و تفصیل آن است که باعث عجب در اغلب مردم علم و معرفت
و عبادت و طاعت و ورع و تقوی و شجاعت و سخاوت و حسب و نسب و جمال و مال و قوت
و کمال و تسلط و جاه و اقتدار و بسیاری اعوان و انصار و زیرکی و ذکاء و فهم و صفا
و امثال اینها و در مقام معالجه آن برآید و چاره آن کند بضد آن که شکسته نفسی است
و خود را حقیر شمردن و ذلیل و پست شمردن و این بهترین کمالات است و فایده آن در دنیا
و آخرت بی حد و حصر است و هر کس بمرتبه بلندی یا رتبه ارجمندی رسید بواسطه این صفت شد
همچنین خود را ذلیل و پست شمرد مگر اینکه خدای تعالی عزیزش نمود و واحدی خود را نشکند
مگر اینکه خدای تعالی او را برداشت شعر یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای
دریا بدید که جایی که دریاست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم چو خود را بچشم
حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید سپهرش بجایی رسانید کار
که شد نامور لؤلؤ شاهوار بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت
تا هست شد آری خدای تعالی در دلهای شکسته است و شکسته کان را دوست میدارد
و همین یک آیه از کلام خدا در شرافت و فضیلت این صفت کافیست که در مقام ارشاد
حضرت سید انس و جان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله خداوند رحمن میفرمایند و اخفض
جناحک للمؤمنین یعنی ای حبیب برگزیده من فروتنی کن از برای مومنان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که با هر کسی دو ملک است اگر آن شخص خود را

در بیان صفت خبیثه کبر است

بزرگ شمارد میگویند خداوندا او را ذلیل کن و اگر چنانچه خود را ضعیف و خوار شمارد میگویند
خداوندا او را بردار و عزیز نما و مرویست که خدای تعالی بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
وحی فرمود که ای موسی هیچ میدانی که چرا ترا برگزیدم و اختیار نمودم بنجی گشتن خود
عرض کرد خدای تعالی بهتر میداند فرمود من ظاهر و باطن جمیع بندگان را دیدم
ندیدم هیچکس را که ذلت ایشان بجهت من چون تو باشد بدرستیکه ای موسی تو هر وقت که
نماز میکردی رخسار خود را بر خاک میگذاردی صفت چهاردهم کبر است و آن عبارت
از حالتی که آدمی خود را بالاتر از دیگری بیند و اعتقاد برتری خود را بر غیر داشته باشد
و آثار این صفت و علامات چند است حقیر شمردن دیگری و برتری بر او گذاردن
و مضایقه داشتن از هم نشینی و هم خوراکی با او و انتظار سلام داشتن و توقع
ایستادن در پیش روی او و پیش افتادن از او در راه رفتن و بی التفاتی با او در
سخن گفتن و امثال اینها بدانکه صفت خبیثه کبر از اعظم ترین و خبیث ترین صفتهای
مذمومه است زیرا که این صفت مانع آدمی میشود از کسب اخلاق حسنه چون بواسطه
این صفت شخص خود را بزرگ می بیند پس او را از تواضع و فروتنی و حلم و قبول نصیحت
و ترک غیبت و حسد و امثال اینها منع میکند از این جهت آیات و اخبار در مذمت
آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی یطبع علی قلب کل متکبر جبار
یعنی خدای تعالی زنگ چرک میبندد بر دل هر متکبری و نیز در مقام دیگر میفرمایند
ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون خلاصه معنی آنکه زود باشد که برگردانیم از

آیات خود دیدی کسی را که اگر تکبری ورزند و نیز فرموده است إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُتَكَبِّرِينَ خلاصه معنی آنکه خدای تعالی دوست نمیدارد متکبران را و نیز در جای دیگر فرموده
ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ
خلاصه معنی آنکه داخل شوند در درهای جهنم در حالتی که مخلد خواهند بود پس بد است
مقام تکبر کننده گان از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه مرویست که
متکبرین در روز قیامت بصورت مورچه گان محشور خواهند شد و همه ایشان را
پایمال خواهند نمود تا خدای تعالی از حساب مردم فارغ شوند و ضد اینصفت تواضع است
و آن عبارتست از شکسته نفسی که نگذارد که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازم آن
کردار و گفتار چند است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان کند و مداومت
نمودن بر آنها اقوی معالجه میباشد مرض کبر را و اشرف از اشرف صفات و ملکات
چنانچه اشاره شد و اخبار در فضیلت آن بسیار است مرویست که پدر و پسری حضرت
مولای متقیان امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه وارد شدند آنحضرت ایشان را
اکرام نموده در صدر مجلس نشانید و خود در مقابل ایشان نشست پس فرمود طعام آوردند
بعد از صرف طعام قنبر آفتابه و طشت آورد و دست ایشان را بشوید حضرت از جا
برخواستند و آفتابه را گرفته آن مرد خود را بخاک مالید و عرض کرد یا امیر المؤمنین
چگونه راضی شوم من که خدای تعالی ببیند مرا و شما آب بر دست من بریزید آنحضرت
فرمود بنشین و دست خود را بشوی خدای تعالی تو را و برادرت را که تو را می بیند که

خدمت

در بیان مرض کبر و صفت تواضع

خدمت تو میخواهد در بهشت ده برابر دنیا با و کرامت شود پس آنمرد نشست حضرت فرمود
قسم میدهم تو را بحق عظیمی که من بر تو دارم که مطیع و دوست شوی همچنانی که اگر قنبر آب
میریخت دست میشستی ابو سعید خدری رحمة الله علیه روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بدست مبارک خود علف شتر میدادند و شتر را میبستند و خانه را میروفتند و گوسفند را
میدوشیدند و نعلین خود را پینه میکردند و جامه خود را وصله میکردند و با خدمتکاران
غذا میل مینمودند و چون خادم آنحضرت از آسیا نمودن خسته میشدی آنحضرت خود
آسیا مینمودی و از بازار چیز خریده بدست یا جامه مبارک میگرفتند و بخانه می آوردند
و با غنی و فقیر و کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و بنده و آزاد از هر که از برهنگان
ابتدا بسلام مینمودند و هر که او را میخواند اجابت میکرد و پیوسته ژولیده مو و غبار
آلوده بود و صبح از برای شام چیزی نگاه نمیداشت و شام از برای صبح ذخیره نمی
گذاشت بسیار کم مؤنت و خوش خلق و کریم الطبع گشاده رو با همگان نیکو
معاشرت میفرمودی تبسم کنان دل آزارش رقیق بود و پیوسته سر مبارک به پیش
افکنده بود هرگز آنقدر غذا میل نفرمود که تخمه شود هرگز دست طمع بچیزی دراز نفرمود
مرویست که حضرت عیسی از آن در جای خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله با اصحاب فرمودند
که چرا من حلاوت عبادت را در شما نمی بینم عرض کردند چرا فرمود حلاوت عبادت
تواضع است صفت یازدهم افتخارات و آن مباهات نمودن بزبان بواسطه
چیزیکه آنرا کمال خود توهم نموده باشد و فی الواقع این بعضی از اقسام تکبر است و در

در بیان صفت تواضع پیغمبر

مذمت آن آیات واخبار بسیار است قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم
وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
خلاصه معنی اینست که مرو در زمین در حالتی که با فرح شدید و شادی تمام باشی و خرامنده
و نازان همچنانکه جاهلان و دنیا پرستان میخرامند بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد
هر خرامنده را که مانند متکبران راه رود و بسیار فخر نماینده و نازش کننده باشد
پس از این کلام و بیان معلوم شد که آنچه علاج تکبر را آنان میکنند علاج
این نیز آن می شود از حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه مرویست که در روز
فتح مکه معظمه حضرت سید انس و جان خاتم پیغمبران صلی الله علیه وآله بر منبر برآمدند
فرمودند ای مردمان بدرستی که خدای تعالی نخوت جاهلیت و تفاخر نمودن بپدران را
از میان شماها برداشت بدانید و آگاه باشید که شماها اولاد حضرت آدم هستید
و آدم از خاک است إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاکُمْ بدرستی که گرامی ترین بنده خاص خدا از
رحمن کسی است که تقوی را شعار خود کند صفت نوزدهم بغی است و آن عبارتست از
گردنکشی و سرکشی از فرمان کسی که اطاعت او لازمست و این بدترین جمیع انواع
کبر است زیرا که اطاعت ننمودن و سرکشی کردن از اطاعت کسی که اطاعت ایشان
لازمست چون پیغمبران و اوصیای ایشان منجر بکفر است قال الله تبارک وتعالی فی محکم
کتابه الکریم إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَیٰ فَبَغَیٰ عَلَیْهِمْ خلاصه معنی اینکه
قارون بود از قوم موسی علی نبینا وعلیه السلام پس ستم کرد بر نفس خود و تکبر او

در بیان نوزدهم صفت بغی است

حب

جبت بر قوم خود و خواست که همه در تحت حکم او باشند پس فرو برد خدای عالم
او را بزمین همچنانی که آیات کلام ربانی و کتب تواریخ از ذکر آن مشحونست و در
در مقام دیگر در حکایت فرعون میفرماید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَیٰ وَهَارُونَ
بِآیَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ إِلَیٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَکَانُوا قَوْمًا عَالِینَ
خلاصه معنی اینکه بتحقیق فرستادیم موسی و هارون را با آیات و معجزات و سلطنت ظاهر و هویدا
بسوی فرعون و متابعانش پس تکبر ورزیدند و بودند قومی علوجوینده و در بعضی حضرت
مولای متقیان امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه فرمودند که ای مردمان بدرستی که تکبر
میکشد اصحاب خود را بآتش و اول کسی که بغی کرد عناق دختر حضرت آدم
بود و مکان نشستن او جریب در جریب بود و از برای او بیست انگشت بود که هر
انگشتی دو ناخن داشت مانند غربال پس خدای تعالی بر او مسلط فرمود کرگی را که
بقدر شتر بود و شیری را که بقدر فیل بود و بازی را که بقدر استر بود و او را کشتند همچنین کشت
خدای تعالی جباران را در زمانیکه بهترین حالات ایشان بود و در نهایت امن
و علاج این صفت خبیثه مذمومه اینست که بدی آنرا ملاحظه نماید و آنچه را که در مدح
ضد آن که تسلیم و انقیاد است یعنی کسی که اطاعت و انقیاد ایشان لازمست
مطالعه نماید و آیات و اخبار یکه در وجوب اطاعت خدای تعالی و پیغمبران و ائمه
ایشان وارد است بیاد خود آورد و خود را خواهی نخواهی بر اطاعت آنانیکه اطاعت ایشان
لازمست بدارد تا آنکه ملکه او گردد زیرا که بیشتر طوایف کفار باین جهت بکفر افتادند

و هلاک شدند چون یهود و نصاری و کفار قریش و غالب آنست که ظلم و تعدی
کردن بر مسلمین و مقهور نمودن ایشان و امثال اینها سبب ضعف باشند و یکی دیگر
این است که اینها همه از مهلکات عظیمه اند و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که عقوبت بغی زودتر از عقوبت بر بدی دیگر بشخص میرسد و صفت شانزدهم

در بیان مذمت بغی و نتیجه بغی

تسلیم و انقیاد است از برای کسانی که اطاعت و انقیاد ایشان لازم است و آیات و
اخبار بسیار در اطاعت و فرمان برداری ایشان رسیده است ملاحظه کن چه قال الله تبارک و
تعالی فی محکم کتابه الکریم یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت نمائید خدای تعالی و پیروی کنید پیغمبر او
و صاحبان امر از خود را صفت هفدهم تزکیه نفس و خودستائی است و آن عبارت است
از اینکه آدمی در مقام اثبات کمال و نفی نقص از خود بر آید و این از شنایع عیوب است و
قبح او ظاهر و بین است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم الم تر الی الذین
یزکون انفسهم یعنی آیا ندیدید آنها را که میستایند نفسهای خود را
به پاکیزگی و بی گناهی زیرا که هر کس که خود را شناخت بقصور و نقصانی که لازمه ذات
انسانست بر خورد دیگر زبان بمدح خود نمی گشاید چنانچه حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام
با مرتبه نبوت و عصمت میفرمایند ان النفس لامارة بالسوء الا ما
رحم ربی یعنی تبرئه نمیکنم نفس خود را بدرستی که نفس هر آینه امر کننده است به بدی
مگر آنکه رحم کند پروردگار من و علاوه نقصان که لازمه ذات انسان خودستائی خود

در بیان صفت خودستائی

امر

امریست در نظر مردم قبیح و از این جهت است که مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام
فرمودند تزکیة المرء لنفسه قبیحة یعنی ستایش مرد خود را قبیح است
پس سزاوار بحال مؤمنین این است که از این صفت مذمومه قبیحه اجتناب نمایند
و در سخنی که میخواهند بگویند در آن تأمل کنند و نگویند که متضمن خودستائی بوده باشد و
صفت هجدهم عصبیت است و آن عبارت است از سعی کردن در حمایت خود
یا چیزیکه بخود نسبت دارد از دین و مال و قبیله و عشیره و اهل شهر و این صفت
و امثال اینها و این بر دو قسمت اگر چنانچه چیزیست که حمایت آن لازم است و در
حمایت نمودن آن از حق تجاوز نمیکند ممدوح و پسندیده است و از صفات
فاضله است و آنرا غیرت گویند و الا آنچه را که حمایت مینماید شرعاً مستحسن و ممدوح نیست
یا آنکه در حمایت نمودن آن از حق تجاوز میکند مذموم است و از صفات رذیله است
و اشاره باین قسمت کلام خداوند تبارک و تعالی اذ جعل الذین کفروا
فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة خلاصه معنی اینکه آنانکه کافر شدند
در دلهاشان تعصب است تعصب جاهلیت منقول است که از حضرت سید الساجدین علیه السلام
از عصبیت سؤال نمودند فرمودند عصبیتی که صاحب آن گناهکار است نه
این است که آدمی قوم خود را دوست دارد ولکن آنست که اعانت نماید قوم خود را
بظلم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس تعصب بکشد یا آنکه
تعصب بجهة او کشند رشته اسلام از گردن او جدا میشود صفت نوزدهم

در بیان صفت عصبیت

در بیان صفت کتمان حق

کتمان حق و پوشیدن آن و منحرف شدن از آن و باعث اتصاف باعصبیت است
یا جبن یا طمع و شکی در آن نیست که ناشی از هر یک که باشد از رذائل صفات رذیله است
و در ضمن آن صفات خبیثه بسیار است چون میل بیک طرف در حکم میان مردمان و کتمان
شهادت و شهادت ناحق دادن و تصدیق اهل باطل کردن و تکذیب حق را
نمودن و غیر اینها و هلاکت آنها بسبب هر یک از اینها ظاهر است حاجت بذکر ندارد و در اعلام
اشاره میفرمایند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ خلاصه معنی آنست که
کتمان شهادت نکنید و هر کسی که کتمان شهادت نماید قلب او معصیت کار است
و در مقام دیگر میفرمایند إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ
يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
خلاصه معنی آنست که بدرستی که آنانی که می پوشند آنچه فرستاده خدای تعالی در کتاب و
بدل میکنند آن بهائی اندک آن گروه نمی خورند در شکمهاشان بجز آتش و سخن نمیکند
خدای تعالی ایشان را در روز قیامت و پاک نمی سازد ایشان را و ایشان راست
عذابی دردناک و ضد کتمان حق ایستادن بر طریقه حقیقت و آن از صفات
کمالیه و صاحب آن در دنیا و آخرت عزیز و مکرم و محترم و در نزد خالق و خلق
محبوب و معزز است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ

در منع از کتمان حق و مضرت آن

آیه

أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا
تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
خلاصه معنی آنست که ای کسانی که ایمان آورده اید باشید کارکنندگان بعدالت
گواهان مر خدای تعالی را اگر چه باشد گواهی مر خود شما یا پدر و مادر و خویشان و نزدیکان
اگر باشند آنها توانگر یا محتاج پس هر گاه غنی است که غنای او و اعراض نکنید
از منع شهادت و اگر چنانچه فقیر است ترحم ننماید بر افلاس و فقر او پس خداوند
تبارک و تعالی سزاوارتر است بتوانگر و درویش اگر داشته که شهادت بجهت
ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرموده پس متابعت ننمائید هوای نفس را از آنکه
میل کنید از حق اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست یا آنکه اعراض
کنید از ادای شهادت و کتمان آن نمائید بدرستی که خدای تعالی آنچه میکنید از میل و
و عدل آگاه است پس شما را بآن مکافات خواهد داد از حضرت اشرف انبیا
خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله مرویست که ایمان بنده کامل نمیشود تا در او سه
خصلت نباشد انفاق در راه خدای تعالی در حال تنگدستی و انصاف دادن از خود
و سلام نمودن و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه مرویست که هر کس
انصاف بدهد و آنچه حق است بگوید خدای تعالی زیاد میفرمایند عزت او را و همین
حدیث شریف کافی است بجهت کسانی که بجهت بعضی توهمات و خیالات فاسده
چشم از حق می پوشند صفت نهم قساوت قلب است و آن عبارتست از حالتی که آدمی

در بیان عدل و انصاف

بسبب آن آدمی از آلام و مصایبی که بجهت دیگران میرسد متأثر نمی‌شود و شکی نیست
که منشأ این صفت خبیثه غلبه بودن سبعیه است و بسیاری از افعال ذمیمه چون ایذا
و ظلم نمودن و بفریاد مظلوم نرسیدن و دستگیری فقرا و محتاجین را نمودن از آن صفت
ناشی میشود و از اینجاست که خداوند تبارک و تعالی در مذمت ایشان در کتاب
میفرمایند ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ
لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا
لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

در بیان صفت قساوت و غلظت

خلاصه معنی اینکه پس از آن سخت گشت دلهای ایشان پس آن
دلها که شما راست مانند سنگ است در سختی و در شدت یا سخت‌تر از سنگ از
روی غلظت پس در میان سخت دلی ایشان میفرمایند بدرستیکه بعضی از سنگها
آن سنگیست که می‌شکافد پس بیرون می‌آید از آن آب جوی و بجهت بعضی از آن سنگ که
فرود آید از بلندی و بیفتد بزمین از ترس خدای تعالی و دل شما اصلاً متأثر
نمیشود و گردن نمی‌نهید پس دل شما از سنگ خاره سخت‌تر باشد و دست
خدای تعالی بیخبر از آنچه میکنید و بجهت آن شما را بالعذاب الیم گرفتار خواهد فرمود
و ضد این صفت رقت قلب است و آن عبارت از رحم دلیست و بر او لا جرم صفات
قدسیه مترتب میگردد و از اینجهت اخبار بسیار در فضیلت آن وارد است
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که خدای تعالی فرمود که بگذار از

مهربانان از بندگان من طلبید و در پناه ایشان زندگانی کنید بدرستیکه
من رحمت خود را در ایشان قرار داده ام و از اینجهت است که در مدح
مؤمنین میفرمایند أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تفسیر آنکه بجهت تعصب دین در دین
سخت‌اند بر کفار و رحیم‌اند میان خودهاشان و همین بس است در شرافت صفت
که از صفات خاص خداوند رحمن است و دارای این صفت را خداوند رحیم در کلام
کریم خود از محبوبین خود شمرده کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه وَأَحْسِنُوا
فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ   خلاصه معنی اینکه پس احسان نمائید بدرستیکه خدای تعالی
دوست میدارد احسان کنندگان را و علاج این صفت قساوت و کسب رحمت
در نهایت صعوبت است زیرا که این صفت قساوت صفتی است راسخه در قلب انسان
که ترک آن با سانی میسر نشود و کسی که نعوذ بالله متصف باین صفت مبتلا باشد باید بتدریج
خود را از اعمالیکه نتیجه قساوت است نگاهدارد و مواظبت نماید بآنچه از رحم و شفقت
تا اینکه انشاء الله تعالی نفس مستعد آن شود و از مبدء فیاض علی الاطلاق
انشاء الله تعالی افاضه رقت قلب شده ضد آنرا که قساوت است برطرف نماید تمام

مقام چهارم در بیان رذایل و صفات متعلق بقوه شهویه است

چهارم در بیان رذایل صفاتیست که متعلق بقوه شهویه است و کیفیت معالجه آنها
و فضایل صفات و طریقه تحصیل آنها دانستی که حد اعتدال این قوه صفت عفت است
که منشأ جمیع صفات کمالیه متعلق باین قوه است و دو طرف افراط و تفریط آن
یکی شره است و دیگری خمود و این دو جنس منشأ جمیع رذایل متعلقه باین قوه‌اند

و مصور همه آنها هستند و ما در این مقام بیان هیچ جنس و ضد آن را که صفت عفت
است میکنیم بعد از آن بشرح صفاتی که در ضمن آنها مندرجند می پردازیم پس در این مقام
دو مطلب است مطلب اول در بیان مذمت شره است که طرف افراط قوه شهویه است
و آن عبارتست از آنکه آدمی متابعت کند قوه شهویه خود را در هر چیزی که میل آن میکند
از شهوت شکم و فرج و حرص بر مال و جاه و زینت و امثال اینها و بسیاری از علمای این فن
تخصیص داده اند آنرا بمتابعت شهوت در شکم و فرج که حرص بر اکل و جماع است اگرچه تفسیر
اول انسب است زیرا که جامع تر است از برای جمیع رذایلی که در تحت این قوه است
اما چون اکثر در مقام بیان اکتفا بمعنی دویم نموده اند حقیر نیز باین طریق بیان میکنم
پس میگوئیم شکی نیست که این صفت از اعظم ترین مهلکات است زیرا که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که هر کس از شر شکم و فرج خود محفوظ ماند از جمیع بدیها محفوظ مانده است و از خوردن
پر خوراکی و حرص بر اکل و شرب از صفات بهایم است فرزند آدم [illegible] طرف افراط برگردد که بدتر
از شکم [illegible] باشد کافی است که آدمی را غذا بقدری که او را زنده بدارد [illegible] دشمن
ترین شما در نزد خدای تعالی کسی است که پر بخورد و بسیار بخوابد و بسیار [illegible]
لقمان علی نبینا و علیه السلام به پسر خود فرمود ای فرزند چون معده پر شود قوه
فکر میخوابد و حکمت و دانائی لال میشود و اعضا و جوارح از عبادت باز میمانند
دویم که شهوت باشد و حرص بر مجامعت پس شکی نیست که آن از [illegible] و [illegible]
که کارهای بد [illegible] بواسطه آن [illegible] و مغلوب میشود تا اینکه [illegible]

مطلب اول در بیان [illegible]

که قوه شهویه چنان غلبه میکند که خوف خدای تعالی را از دل زایل میسازد و آدمی را
بارتکاب [illegible] وا میدارد و خسران دنیا و آخرت [illegible] حاصل میشود
نعوذ بالله من ذالک هو الخسران المبین از اینجاست که خداوند عالم
در مذمت بعضی میفرماید فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَوٰةَ وَاتَّبَعُوا
الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا خلاصه معنی اینست که بعد از
ذکر پیغمبران ع و صالحان و نیکان خداوند تبارک و تعالی از حال فجار خبر میدهد
که پس در رسید بعد از پیغمبران ع و صالحان فرزندانی که از غایت [illegible] فرو گذاشتند
نماز را و پیروی کردند آرزوهای نفس را پس زود باشد که برسند بجزای
گمراهی و تباهی خود و سزای بدعملی و زیانکاری خود در دوزخ که غی وادیست در جهنم که
آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت تر است بی نمازان و متابعان شهوت او را در
[illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس از شر
شکم و فرج خود محفوظ ماند از جمیع بدیها محفوظ مانده است مخفی نماناد که معالجه
افراط در این شهوات بعد از ذکر مفاسد و یاد آوری معایب آن این است که
قوه شهویه را اگر [illegible] ضعیف کنی و احتراز کنی از چیزی که باعث هیجان شهوت میشود
و آن خیال [illegible] و نگاه نمودن [illegible] است که محرک شهوت شود و سخن گفتن و خلوت
کردن با ایشان است و از اینجا [illegible] نظر کردن [illegible] است [illegible] این است که
خدای تعالی در کلام کریم خود میفرماید وَقُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ

خلاصه معنی این که بگو ای حبیب من و پیغمبر برگزیده من
مومنین را که چشمهای خود را بپوشند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که نظر کردن تیر زهر آلود است پس هر کس بجهة خوف از خدای تعالی خود را از آن
نگاه دارد عطا نماید حق تعالی او را ایمانی که حلاوت او را در خود بیابد
ابلیس لعین گفته نظر کردن کمان قدیم من است که هرگز از او خطا نمیکنم پس چون نظر
نمودن باعث هیجان شهوت میشود لهذا انحضرت صاحب شریعت مطهره حرام فرمودند
نظر کردن هر یک از مرد و زن را بدیگری و حرام فرمودند شنیدن مردان و زنان
سخن یکدیگر را مگر در حال ضرورت و همچنین حرام فرمودند نظر کردن مردان بصورت پسران
امرد اگر چنانچه از روی شهوت باشد و لهذا انحضرت بزرگان دین مبین و اخیار احتراز
می فرمودند از نظر کردن بروی پسران پس کسی که در صدد محافظت ایمان و دین
خود باشد از آنچه ذکر شد لازم است احتراز کند

در بیان صفت خمودت

در بیان خمودت که در طرف تفریط
قوه شهویه است و آن عبارتست از کاهلی کردن در قوت جماع بعد رسیدن بسن بقدریکه
لازم است در شهوت بحدیکه منجر شود بقطع نسل و تضییع عیال شود پس کسی که در این صفت
که آن در شریعت مذموم و ناپسندیده است زیرا که معروف پروردگار
سعی در عبادت آفریدگار و کسب فضائل و دفع رذائل نمودن و تقویت مزاج و صحت بدن
پس کوتاهی کردن در رسانیدن غذائیکه قوام محافظت بدن بآن است سبب از تحصیل
نمودن سعادات باز ندارد لازمست همچنین اجمال و کوتاهی در قوه شهویه پس از افراط

بسیار محروم میکند زیرا که خدای تعالی این قوه را در آدمی قرار داده تا آنکه
نسل آدمیزاد باقی بماند و وجود سبب بقای نوع انسان دائمی باشد پس کسی که آنرا
مهمل گذارد و ترک نکاح کند مره این قوه را ضایع نموده است و ترک فرموده
خدای تعالی را نموده است کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله
و خلاف اراده خدای تعالی را کرده است که بقای نوع انسان باشد و همچنین از
فواید بقای نسل محروم مانده است که یکی از آنها بسیار شدن امت حضرت ختمی مآب
که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بوجود آنها فخر میفرمودند چنانکه در حدیث مشهور است
تناکحوا تناسلوا فانی اباهی بکم الامم و ترک جستن جفت های پرهیزکار صالح بعد از
مرگ و ضعف شفاعت اطفال صغیر که قبل از پدر و مادر بمیرند و غیر اینها از فواید
دینوی و اخروی که از جمله آنها محافظت خود از شر ابلیس لعین و شکستن صورت
شهوت و فارغ شدن از تدبیر منزل و مهمات خانه و تهیه طبخ و فرش و جاروب نمودن
و جامه شستن و اسباب زندگانی آراستن و امثال اینها از آنچه که مانع از
تحصیل علم و عمل باز میدارد و لهذا است که حضرت سید المرسلین و خاتم پیغمبران
فرمودند که باید هر یک از شما اگر بتواند زن پارسا که اعانت نماید شما را بر امر
آخرت شما و زبانی ذاکر و دلی شاکر و نعم ما قیل زن خوب فرمانبر پارسا
کند مرد درویش را پادشاه برو پنج نوبت بزن بر درت چو یاری موافق

بود در بهشت همه روز کز غم خودی غم ندارد چه بهشت غمکده است بود کنار
دل آرام باشد زن نیکخواه ولیک از زن بد خدا پناه و اما ضد این
دو جنس عفت است و آن عبارتست از مطیع و منقاد شدن قوه شهویه از برای قوه
عاقله تا اینکه آنچه امر فرماید در خصوص اکل و شرب و نکاح و جماع متابعت کند و از آنچه
نهی نماید اجتناب لازم شمارد و آن حد اعتدالست که در شرع و عقل پسندیده است
پس کمال نیکی که آنچه در فضلت گرسنگی رسیده است افراط در آن ممدوح باشد زیرا که
غرض از خلقت انسان بندگی کردنست و آن موقوفست بر قوت نشاط طبع پس
نیکی در اینست که گرسنگی زیاد قوت و نشاط را زایل ننماید پس مراد از آن
کم خوردنست بحدیکه آدمی ثقل غذا را نفهمد و حیوانیت بر او غالب نشود پس مراد
آنست که چنان چیز خورد که اثری از اکل در او نباشد که ثقل طعام آدمی را کسل نماید
و مانع از عبادت پروردگار شود و تا اینکه شب بسبب سیری بماند الا آنکه اینان
نه از ثقل معده متأثر شوند و نه از گرسنگی متألم و متضرر گردند اینست که خداوند
تبارک و تعالی در مقام ارشاد مؤمنین میفرماید كُلُوا وَاشْرَبُوا
وَلَا تُسْرِفُوا خلاصه معنی اینست که بخورید و بیاشامید و اسراف در آن نکنید
بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را تا جماع حد
وسط و اعتدال در آن آنست که اقتصار نماید در آن بقدریکه نسل آدمی منقطع نشود
و از وسوسه شیطان لعین محفوظ شود و خطرات شهوات از دل او بیرون رود

در بیان صفت دوم شهوت عفت است

٥٧

مطلب دوم در بیان سایر صفاتی که متعلق است بقوه شهویه و از دو جنس مذکور ناشی میشوند و آنها بسیارند صفت اول

و منجر بضعف بدن و اختلال دین شود مطلب دوم در بیان سایر صفاتیست که
متعلق است بقوه شهویه و از دو جنس مذکور ناشی میشوند و آنها بسیارند
صفت اول محبت دنیای دنیه است و آن اشد و اعظم صفات خبیثه است
و آیات و اخبار در مذمت آن بیرون از حد تحریر و تقریر است چنانچه در حدیث
مرویست که حب الدنیا رأس کل خطیئة و در این مقام بذکر بعضی تصریحات از آیات و اخبار
برادران دینی میشود قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم إِنَّ الَّذِينَ لَا
يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ
عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
خلاصه معنی اینست که بدرستی آنانکه امید ندارند ملاقات ما را و راضی شدند بزندگانی
دنیا و آرام گرفتند بآن و آنانیکه ایشان از آیات ما غافلند آن گروه جای
ایشان آتش است بآنچه بودند که کسب مینمودند و نیز در مقام دیگر در مذمت دنیا
و بی اعتباری آن میفرماید اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ
وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ
الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ
خلاصه معنی اینست که بدانید ای طالبان دنیا که زندگانی دنیا بازیچه است و تعب و رنج
در طلب آن بی فائده و مشونیست که بسبب اشتغال آن آدمی باز میماند از مراتب عظیمه

افرویه و آرایشی است در مطاعم خوش گوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب
راهوار و زینتهای بسیار و غیر آن و مفاخرت کردنست در میان یکدیگر بنسب عالی
و جاه و منازل و مباهات نمودن بکثرت اموال و بسیاری فرزندان و دنیا مانند
بارانست که بزمین کشته بارد و گیاهها که از او رست زودتر بود و راست باستند
و بجهت نظارت و تراوتیکه دارد بشگفت آورد و در زمان اندک از آفتی خشک گردد یعنی
از آفات ارضی و سماوی پس بینی او را بعد از سبزی و خرمی زرد شده بعد از زرد
گردد در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه و در آخرت عذابی است مر دشمنان
خدای تعالی را که عمر خود را در طلب دنیا گذرانیده اند و از حق تعالی فراموش نموده
و در آخرت آمرزش است از جانب حق سبحانه و تعالی مر اهل ایمان را و خوشنودی
مر دوستان خدای تعالی را و نیست حیات دنیا مگر متاع غرور نقلست که بعضی از
اکابر دین در صفت دنیا فرموده که دنیا عبارت است همچو لعب صبیان و لهو
لهو شبابان و زینتی است همچو زینت نسوان و تفاخر است همچو تفاخر دهقان
پس هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازیها باندک زمانی برطرف شود و لهو و فرح او
مبدل گردد و زینتهای او از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آنچنان شرار آتش
نابود شود در حدیث است که حضرت سید انس و جان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله
روزی با اصحاب خود رضی الله تعالی عنهم به بزغاله مرده بگذشتند که متعفن شده
بود فرمودند که این را بچند بخرید عرض کردند یا رسول الله این دهنده کی

بیکدرم

بیکدرم نمی ارزد اکنون که مرده گندیده است که او را بدرمی خواهد خرید فرمودند
بخدا قسمت که دنیا در نزد خدای تعالی حقیرتر از این بزغاله است پس بدان
ای جان برادر که دنیا دشمن خدای تعالی و بندگان اوست اما دشمنی دنیا با حق تعالی
آنست که راه بندگان او را زده و ایشان را بزخارف خود فریب داده است از
این جهت است که خدای تعالی دنیا را خلق فرموده نظر برآن نیفکنده و اما دشمنی
او با دوستان خدای تعالی آنست که خود را هر لحظه بنوعی می آراید و در نظر ایشان
جلوه میدهد و نعمتهای خود را با ایشان عرض میکند تا اینکه صبر بر ایشان دشوار
شود و حلاوت بر ترک دنیا در کام ایشان ناگوار و تلخ گردد و دل ایشانرا بخود
مطمئن ساخته یکبارگی دامن خود را از دست ایشان میرهاند و ایشانرا در پشیمانی
و ندامت و اندوه و حسرت می گذارد و اشاره باینست کلام خداوند کریم رحیم
قال الله تبارک و تعالی قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ
وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ
تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
خلاصه معنی چنین است که بگو ای محمد مر برگزیدگان من
اگر باشد پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و خویشان شما
و اموالیکه کسب نموده اید و تجارتیکه میترسید کساد او را و منزلهائی که او را

پسندیده‌اید دوست‌تر در نزد شما از خدای تعالی و پیغمبر او صلعم و جهاد نمودن در
راه او سبحانه و تعالی پس انتظار برید تا اینکه بیارد خدای تعالی عقوبت خود را
و خدای تعالی هدایت نمیکند گروه بدکاران را حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که اگر دنیا بقدر پشه در نزد خدای تعالی قدر داشت کافران از آن شربت آبی
ندادی فرموده‌اند که هر کس صبح کند و بیشتر فکر او شغل دنیا باشد حق سبحانه و تعالی او را
بچهار خصلت گرفتار نماید هم و غمی که هرگز از او جدا نشود و گرفتاری که هرگز از او فارغ
نگردد و احتیاجی که هرگز به بی‌نیازی نرسد و آرزوها که هرگز بآخر نرسیده باشد آری
گرفتاران دنیا را هر گاه دیده که آرزوهای ایشان هرگز تمامی نمی‌یابد تا وقتی که احتیاج
ایشان تمام شود یا روزی گرفتاری بجهة ایشان باشد بهتر درویشان غمخوار اگر
چنانچه نعمت گرفتاران دنیا را هر لحظه صد غم است اگر چنانچه فقرا را یک حاجت در
پیش است اغنیا را هر ساعت صد حاجت پیش است دیگر از آنحضرت روایت است که
فرمودند که عجب دیگر از عجب از آن کسانی که خانه باقی را بیدار را ترک میکنند و از
برای خانه فانی عمل میکنند وای کسی که صبح داخل شود و دنیا فکر او باشد
و گناهان عمل او شخصی حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
عرض کرد دنیا را وصف نما فرمودند چه وصف کنم خانه‌ای را که اگر کسی در آن خانه
صحیح و تن درست باشد ایمن نیست و اگر چنانچه بیمار باشد پشیمان است محتاجان
در آن محزون و اغنیا مبتلا و مفتون حلالش را حساب و حرامش را عقاب در دنیا

مانند

مانند ماریست که ظاهرش نرم و باطنش زهر است در بعضی از مواعظ حضرت
که در تورات است ای پسر آدم دنیا را مدار که دوستی دنیا آدمی را کور و کر و لال میکند و آدمی را
ذلیل و بیمقدار میکند پس عمر خود را دریاب و گذشته را تدارک کن و این قدر
فردا و پس فردا مگوی زیرا که کسانی که پیش از تو هلاک شدند بهمین نحو بهلاکت
رسیدند که عمر خود را بآرزو گذرانیدند تا گاه امر خدا در عالم در رسید و ایشان را
در بستر غفلت خوابیده دید پس ایشان را از کاخهای الوان بظلمتکده گور در آوردند
حضرت امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه فرمودند
که دنیا مانند آب دریاست هر قدر تشنه از او میخورد تشنگی او زیاد تر میشود تا اینکه
او را بکشد و اما آن قدری که بجهت بقاء حیوة و معاش عیال و حفظ آبرو ضرور است
از اعمال صالحه و عبادات است چنانکه در احادیث بآن تصریح شده از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که عبادت هفتاد جزء است و افضل از
همه آنها طلب روزی حلال است دیگر از آنحضرت مرویست که ملعونست کسی که
کل بر مردم شود و ثقل خود را بر دیگران افکند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که کسی که سعی کند در تحصیل روزی حلال مثل کسیست که در راه خدا
جهاد نموده باشد شخصی بآنحضرت عرض کرد که ما دنیا می‌طلبیم و دوست داریم
که دنیا بدست آوریم فرمودند چه میخواهی بآن کنی عرض کرد میخواهم خود و عیالم از آن
منتفع شویم و صله ارحام کنم و در راه خدای تعالی تصدق کنم و حج و عمره بجا آورم

فرموده‌اند این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرتست و ضد محبت دنیا و مال را زهد نامند
و آن عبارتست از دنیا دل برداشتن و آستین بر آن افشاندن و اکتفا کردن
از مال دنیا بقدر ضرورت و حاجت چنانچه حضرت باری تعالی میفرمایند
در بیان مرتبهٔ نهایی صفت زهد است
رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ خلاصه معنی آنست که مردانی که باز
نمیدارد ایشان را خریدن و نه فروختن از یاد خدای تعالی و بپای داشتن نماز و ادادن
زکوة را و میترسند روزی را که میگردد در آن دلها و دیده‌ها اما که زهد عبارتست از
پشت نمودن بدنیا بکلی و رو آوردن بآخرت بلکه از غیر خدای تعالی بکلی قطع نظر نمودن
و رو آوردن بخدای تعالی و این بالاترین درجات زهد است که هر کسی که دست
بردارد از حور و قصور و غلمان و بغیر از خدای تعالی چیزی نطلبد و بخود آن زاهد
مطلوبست چنانچه مولای متقیان امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه عرض میکند
مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
فَعَبَدْتُكَ یعنی عبادت نمیکنم ترا از ترس آتش تو و نه بطمع در بهشت تو
بلکه یافتم ترا مستحق و سزاوار پرستش پس عبادت میکنم ترا و هرگاه دست بردارد
از دنیا بطمع بهشت و آنچه در اوست او نیز زاهد است اما مرتبهٔ او از آن پست تر است
لکن اگر چنانچه کسی بعضی از لذات دنیویه را ترک نماید مثل اینکه مال را ترک کند
اما جاه را طلبد و در خوراک بقدر قلیلی اکتفا کند لکن بلباس فاخر تجمل و تزین نماید

اورا

اورا مطلقا از زهد نصیبی نه و نام زاهد مطلقا بر او روا نیست مرتبه سیم که روز قیامت
جمیع زهاد و عباد از تقصیر خود عذر خواهند و خداوند تبارک و تعالی بخودی
خود از فقرا عذر خواهی کند فرمایند ای بندهٔ من دنیا را بتو ندادم نه از این بود
که دنیا بر تو خفیف بودی بلکه از این بود که تو بر ما خفیف بودی و دنیا بتو ندادم
نه از خواری تست کو یعنی در این عرض زاری تست هر چند دعا کنی اجابت نکنم زیرا که
مرا محبت زاری تست برخیز و در صفوف اهل قیامت بگرد هر کرا یابی که بر تو
حقی داشته باشد دست او را بگیر با خود بهشت بر فرموده‌اند که با فقرا بسیار
آشنایی کنید در ایشان حق خود را ثابت کنید که از برای ایشان چه لشکر خواهد بود
در بیان صفت غنا
شخصی عرض کرد که از برای ایشان چه دولت خواهد بود فرمودند که بایشان خطاب
خواهد رسید که نگاه کنید در صف قیامت هر کس شما را قرص نانی یا شربت آبی یا
جامه داده باشد دست او را بگیرید و بهشت برید انشاء الله تعالی صفت دویم
غنا و بیان آنست و آن عبارتست از آماده بودن جمیع آنچه از اموال صاحب آن
بآن محتاجست و از برای این صفت مراتب متباینست چنین که هر عادر صفت
مذموم و از صفات رذیله باشد بلکه از برای آن اقسام چند است اول کسی
باشد که نهایت سعی میکند در جمع نمودن مال و در جمع میکشد و تحصیل آن و هرگاه
از دست او بیرون میرود محزون و غمناک میشود دویم کسی است که در جمع نمودن
آن زحمتی نکشد لکن خدای تعالی باو ثروتی داده است و بآن شاد و خوشحالست

چنانچه چیزی از او تلف شود دلتنگ و غمناک شود و هم کسی که به زحمتی در جمع آن کشیده و نه
بود و نه از آن شاد و نه از رفتن آن غمناک شود لکن جهای عالی‌تر با وعظ و حجه
و مالش اگر و افی وجود و عدمش در نظر او مساوی است یا اینکه وجودش در نظر او
بهتر است اما نه اینکه هرگاه تمام شود غصه و اندوه باو راه یابد و نیز آن کسی که غنی
و صاحب ثروت است یا اینکه جمیع مال او حلال است یا حرام هم دارد و در حقوق
واجبه و مستحبه با تقصیر میکند یا نه پس این اقسامی که مذکور شد بعضی از آنها مذموم
و بعضی ممدوح میشود ولی غالب آنست که از برای غیر صاحبان نفوس قدسیه مطلقا
از خطر و آفت خالی نباشد قال الله تبارک و تعالی إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ
رَآهُ اسْتَغْنَىٰ یعنی بدرستی که انسان چون خود را غنی دید سرکشی میکند و در بیان آن
میفرماید فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ خطاب مستطاب بحضرت رسول اکرم است
خلاصه معنی اینست که باید بشگفت نیاورد تو را اموال و اولادهای ایشان همانا خدا میخواهد ایشان را
بسیاری اموال و اولاد و بالتبع ایشان جز این نیست که میخواهد خدا تعالی
عذاب کند ایشان را بآن اموال و اولاد در زندگانی دنیا بسبب مشقت در
جمع مال و حفظ آن و آنچه بایشان میرسد از مصایب فرزندان و مردن و بیرون رفتن جانهای
ایشان بمشقت و صعوبت و حال اینکه ایشان کافر باشند از حضرت نبی صلی الله علیه و آله
مرویست که فقرای امت من پانصد سال پیش از اغنیای ایشان به بهشت میروند

در میروند مطلع شدم بر اکثر اهل بهشت فقرا بودند و مطلع شدم بر اهل جهنم
اکثر ایشان را اغنیا یافتم و مرویست که مسیح روزی نشسته بود که ملکی از زیر عرش
نزد او آمد گفت ای پسر مریم اندکی که ترا کفایت نماید بهتر است از چیز بسیاری که ترا
سرکش و طاغی کند و ضد غنا فقر است و آیات و اخبار در ستایش آن بسیار است
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ
لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
خلاصه معنی اینکه آن سرای دیگر که وصف آنرا شنیده ساخته و مهیا کرده‌ایم
از برای آنانکه نمیخواهند برتری و تکبر در زمین را و نه تباه کاری را و عاقبت نیکو
مر پرهیزکاران راست فرمودند در بهشت غرفه ایست از یک دانه یاقوت سرخ که
اهل بهشت بآن نگاه میکنند مانند آنچه اهل زمین بستارگان نظر میکنند داخل در آن
نمی‌شود مگر پیغمبر فقیر یا مؤمن فقیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که خداوند تبارک و تعالی با من تکلم فرمود که هرگاه بنده را دوست داشته باشم
سه کار با او میکنم دل او را محزون میکنم و بدن او را بیمار میکنم و دست او را از مال دنیا
خالی میکنم و اگر بنده را دشمن داشته باشم سه چیز باو میدهم دل او را شادمان
و مسرور میکنم و بدنش را صحیح و سالم و دست او را از مال دنیا پر میکنم فرمودند
که مردم همه مشتاق بهشت میشوند و بهشت مشتاق فقرا است شرح این فصل فقر را دانستی
فائده آنرا بشناس حتی این اشیاء مباد که بهر کدام فقیر بدانی که ... دیگر

در مدح و بیان صفت فقرا

وفقیر دیگر است که آن کسیست که دنیا از او دست برداشته از برای فقیر شدن الهی
بدانکه مراد از فقیر آنست که بفقر و بیچیزی خود راضی باشد و اگر چنانچه از آن
کراهتی داشته باشد مثل کراهت حجامت باشد از برای کسی که حجامت میکند اگر فی الجمله
دردی میرسد اما از آن راضی و خوشنود است زیرا که آن را از خدای تعالی میداند
از انکه بآن شاد و فرحناک است و در باطن توکل او بر خدای تعالی باشد و وثوق
واعتماد او بر پروردگار عالم باشد و چنان بداند که خدای تعالی فقر و ضرر ترا
باو میرساند و بهرچه باو میرسد قانع باشد و بر بادتی رانخواهد و بالجمله قطع طمع
از خلق نموده باشد والتفاتی بآنچه در دست مخصوصی نکند و در فقر خود صابر و شاکر باشد
مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت خضر ع صلوات الله و سلامه علیهم وقتی با یکدیگر
ملاقات نمودند مولای متقیان امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه از حضرت خضر ع
پرسیدند که بهترین اعمال چیست گفت بذل اغنیا بر فقرا انچه خوشنودی خدای تعالی
آنحضرت صلوات الله علیه فرمود از آن بهتر باز دیگر فقراست بر اغنیا که بوثوق
واعتماد بخدای تعالی کلام الملوک ملوک الکلام صلوات الله و سلامه علیهم بعضی از محققین
مکه معظمه نقل میکند که در حین خنده داشتم میخواستم در راه خدای تعالی انفاق نمایم روزی
فقیری را دیدم که از طواف فارغ شده بود و بصدای ضعیف عرض مینمود انا جائع
کما تری عریان کما تری فما تری فیما تری یا من تری و لا تری
یعنی پروردگارا گرسنه ام چنانچه می بینی و برهنه ام چنانچه می بینی پس چه می بینی در

در انخصوص

در انخصوص که می بینی ای کسی که می بینی و دیگری نمی بیند نگاه کردم دیدم جامه
کهنه در بر دارد که بدن او در آن نمی پوشد نزد خود گفتم این کسی است که باید باو
بدهم درهم خود را انها را بر داده بر دم نگاهی کرد و بعد درهم برداشت و گفت بکار در هم
جامه میخرم و دیگر ازهم خرج میکنم و بقیه را بر دیگر دادش که محتاجی بآنها دارم شب دیگر او را
دیدم دو جامه نو پوشیده بود من از درک او بد دل شدم متوجه شد و دست مرا
گرفت بطواف مشغول شد تا اینکه هفت شوط را تمام کردم در هر شوطی درهم که
با های ما از مکنوع از جواهر بود پس آن شخص بمن فرمود که خدای تعالی انها را بمن عطا کرد
قبول ننمودم و از دست مردم چیز نگیرم و معاش میکنم زیرا که انها همه ثقل و بال است
مرویست که امر شد بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام که هر شب در نزد یکی از بنی اسرائیل
افطار کن عرض کرد الهی چرا روزی مرا در دست بنی اسرائیل مقرر فرمودی وحی رسید
که من باو دوستان خود چنین نمایم روزی آنها را در دست بطالین قرار دهم تا
آنها از این سبب ثوابی برند صفت سیم از رذایل متعلقه بقوه شهویه حرص است
و آن عبارتست از جمع نمودن بیش از آنچه آدمی احتیاج دارد و آن صفتی است که از
شعب حب دنیاست و از صفات مهلکه است و آیات و احادیث در مذمت آن
ناطق است قال الله تبارک و تعالی وَجَمَعَ فَأَوْعَى خُلِقَ الْإِنْسَانُ هَلُوعًا
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا
خلاصه معنی آنکه و جمع کرد پس انداخت بدرستیکه انسان آفریده شده است حریص

در صفت حرص است

پس حرص بر بنده او را شره و جزع کند و چون بر بنده او را اینگونه شد توانگری منع نماید خود را
از اطاعت و انفاق مال در راه خدای تعالی بدانکه این صفت از اخلاق مضله و مهلکه است
بیچاره که بآن مبتلا شد هلاک شد مسکینی که باین صفت گرفتار شد روی خلاصی ندید زیرا که
حریص هرگز حرص او بجائی منتهی نشود اگر چنانچه بیشتر اموال دنیا را جمع کند باز در فکر
باقیست هر چه بدست او آید باز میطلبد بیچاره مریض است و نمیفهمد احوال است و نمیداند
حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه فرموده اند که حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است
هر چند بیشتر بر خود می پیچد راه خلاص او دورتر میشود تا آنکه از غصه هلاک شود
و ضد این صفت قناعت است و آن عبارتست از حالتی که باعث اکتفا نمودن آدمی است
از مال دنیا بقدر حاجت و ضرورت و این صفت از جمله اخلاق حسنه و صفات
فاضله است و بهره قناعت منوط باین که راحت دنیا و آخرت باین منوط است چنانکه فرموده اند
عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ زیرا که هر کس قناعت نمود و دل او مشغول فکر رزق نگردد
همیشه فارغ البال و مطمئن خاطر و حواس او جمع و تحصیل مثوبات آخرت بر او بسیار آسان شود
مرویست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی سؤال نمود که کدام یکی از
از بندگان غنی تر است فرمود هر که قانع تر است و اخبار و آیاتی که در فضیلت قناعت رسیده است
بسیار است و در این مقام اشاره میکنیم باین آیه از کلام الله مجید که در مدح امیر المؤمنین
و امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه وارد است که انشاء الله چشم شیعیان و محبان
آن بزرگوار روشن شود قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ

وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَ هُمْ رَاکِعُونَ
خلاصه معنی اینکه چنین نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما مگر خدای تعالی
و رسول او و دیگر کسی که فرستاده اوست که محمد است صلی الله علیه و آله و آنانکه ایمان آورده
اند و متصف اند بصفت ایشان بپا میدارند نماز را با شرایط و ارکان و میدهند
زکوة را در حال اینکه ایشان رکوع کننده گانند جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت
بر آنند که این آیه مبارکه در شان سید اوصیا و برگزیده اولیا امیر مؤمنان و مولای متقیان امام
علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه نازل شده و دلیل بر امامت آنحضرت زیرا که
ولی در این آیه مبارکه واقع شده بمعنی اولی بتصرف در امور مسلمانان و احق در مصالح
خلقان پس ولایت آنکسی را باشد که در رکوع تصدق نموده و ثعلبی که یکی از راویان اکابر
اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه مبارکه در شان شاه اولیاست
و حمید طویل که یکی از راویان اهل سنت است از انس بن مالک روایت کرده
که من روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت از خانه
بیرون آمده روانه مسجد شد دیدیم که علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه
مشغول نماز است ناگاه سائلی از حاضران چیزی طلبید و در سؤال اظهار تضرع مینمود
و از بیچارگی و فرو ماندگی خود بنالید پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
بدست شریف خود اشاره بسائل کرد سائل دریافت که آن سلطان سریر خلافت و سجاده
خاتم را بخشیده پس آمده و خاتم را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون آورده و از انحال

بسیار شادمان پس حق تعالی بجهة تعظیم آنحضرت این آیه فرستاد پس اگر چه مقام
گذشت از دنیا و مال و ما تشنیدوان بمرتبه ایشان لکن شیر را بچه نیز مانند او شد لا
بد رگ کله لا ترک کله چون سخن بمدح آنجناب کشید بمضمون فرو یادیاران بار ز میمون بود
یک آیه دیگر نیز که با این آیه شریفه مناسبت دارد و دلالت بر انعامات
و تفضلات پروردگار است درباره ایشان ذکر شود تا آنکه چشم شیعیان ایشان
روشن شود و با آقا و مولای خود تأسی جسته از فقرا و ضعفا و اسیر ترحم نمایند قال الله تبارک
وتعالی فی محکم کتابه الکریم عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ
حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا
شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ
ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا
مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا وَدَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ
فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَيُسْقَوْنَ
فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا وَ
يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا
وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ

وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

خلاصه معنی آنکه بدرستی که نیکوکاران آشامند و خورند در سرای آخرت از جامی که
باشد طعم و مزاج آن کافور مراد کافور بهشت است که برخلاف کافور دنیاست
و آن در خیرات است که چشمه ایست در بهشت خوش بو و سفید و آمیخته باشد آن جام
کافور را با آن چشمه که می آشامند آب آن چشمه را بندگان خاص خدای تعالی که فرمان
بردار او بوده اند در دار دنیا میرانند آب آن چشمه را بهر جا که خواسته باشند از
از منازل و قصور خود بسهولت و آسانی در خیرات که چون اراده تفجیر کنند
خطی بکشند آب در آن خط جاری شود و بعد از آن بیان معرفت آن نیکوکاران نموده
بقوله تعالی که وفا کنند بنذریکه کرده اند و میترسند از روزیکه باشد شدت و
هول آن روز فاش و آشکار او میدهند خوردنی و خوراک خود را بجهة دوستی
با خدای تعالی بدرویش بی مایه و یتیم و اسیر بعد از آن از خلوص عقیدت ایشان خبر میدهند
جز این نیست میخورانیم شما را برای طلب استحقاق رضای خدا تعالی نمیخواهیم
جزا و مکافاتی بر آن و نه شکرگذاری بلکه اطعام شما بجهة آنست که میترسیم
از پروردگار خود از عذاب روزیکه در آن روز رو بها ترش گردد بجهة
شدت و هول آن روز که مانند بابنده شیر خشمناک پس نگاه دارد حق تعالی
ایشان را از بدی آن روز یعنی از اهوال و شداید آن و پیش آورد ایشان را نضارة

و تازه کی و خوبروئی و فرح و شادی و پاداش دهد ایشانرا بآنچه صبر کردند
بوستانها که مملو باشد از اثمار و سایر اطعمه و اشربه که از آن خورند و جامه
ابریشم بهشت که پوشند در حالتی که تکیه زده کان باشند در آن بهشت بر تختهای
آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر نبینند در آن گرما و نه سرما را و پاداش دهد
ایشانرا بهشتی غیر از بهشت اول که نزدیک باشد بر ایشان سایه های درختان
آن و رام کرده شود میوه آن یعنی آسان بود چیدن آن و گردانیده شود
بر ایشان جامهای خرد دسته دار که از نقره باشد و جامهای بزرگ بی دسته
که باشد مانند آبگینه ها در صفا و لطافت آن اوانی و ظروف از نقره مخلوق شده
باشد لکن بجهة صفائی که دارد مانند آبگینه و بلور باشد در لطافت آنچه در اندرون آن باشد
از خارج آن توان دید بهر کس را فراخور حوصله او خادمان پیمانه کرده اند که بدان شراب
گردانند و در آن ظرف زیاده و نقصان نباشد و آشامانیده شوند در آن بهشت خمری را
که باشد آمیزش آن از زنجبیل یعنی شراب را با میزند بزنجبیل بهشت که بسیار طرب انگیز است
و این غیر زنجبیل دنیاست و چشمه دیگر که نامیده شده است سلسبیل یعنی آسان بگلو فرو
رود و طواف کنند بر ایشان پسران جاویدان مانده در حال طفولیت با اینکه
گوشواره دارند چون ببینی ایشانرا در صفای لون و درخشنده گی چهره و انعکاس
شعاع چون مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه و نورانی مانند
و چون نظر کنی در بهشت ببینی نعمتهائی که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ که زوال

بدو

بدو راه نیابد و در حدیث است که پست ترکسی در مرتبه از اهل بهشت چون نظر کند در ملک خود
هزار ساله راه ببیند و آن پسران با این وصف طواف کنند بر ایشان در حالتی که
در بر ایشان باشد جامه های لطیف نازک سبز و در بر ایشان باشد جامه های
دیبای محکم بافته که ستبرق است و این دیبا استبرق جامه ایشان باشد و پیرایه و زیور آراسته گردانیده
شوند بدست برنجهای از نقره و بیاشامد ایشانرا پروردگار شرابی پاک از نجاست و
و از خباثت و پاک کننده از غل و حسد و سایر صفات رذیله بدانکه در بهشت چهار نهر است
یکی کوثر که خاصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که ذکر آن در سوره کوثر است
و چهار جوی دیگر از متقیان که آب و شیر و عسل و خمر است و صفات آنها در سوره محمد
مذکور است و دو چشمه از اهل خشیت است و دو چشمه از اصحاب یمین است و این چهار
چشمه در سوره الرحمن مذکور است و شراب رحیق از ابرار است و تسنیم از مقربانست
و این هر دو در سوره مطففین مذکور است و یک چشمه از اهل بیت سلام الله علیهم است
که کافور و زنجبیل است که آنرا سلسبیل میخوانند و شراب طهور نیز از ایشان است و اخبار
از مخالف و موافق است که ساقی کوثر امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است
منقولست که سبب نزول این آیه مبارکه آنست که حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین صلوات الله و سلامه علیهم ناخوش شدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با جمعی از اصحاب بعیادت آن دو نور دیده خود تشریف بردند چون نظر مبارک
حضرت ختمی مآب بر آن دو سرو بوستان امامت افتاد حال ایشانرا بسیار

تا خوش دید متوجه شاه ولایت علیه السلام شد گفت یا ابا الحسن از برای ایشان نذری کن
تا حق تعالی ایشان را از این مرض شفا عنایت فرماید حضرت شاه ولایت نذر نمود
که اگر خدای تعالی این دو فرزند مرا شفا کرامت کند سه روز روزه بدارم چون
آن بزرگوار نذر کرد حضرت فاطمه و حسنین و فضه خادمه ایشان صلوات الله علیهم
نذر نمودند پس حق تعالی از دار الشفای عنایت خود ایشانرا لباس عافیت پوشانید
اهل بیت اراده کردند نذر خود وفا نمایند در روز دیگر نیت روزه کردند که
در منزل ایشان هیچ قوتی حاضر نبود پس سرور اولیا صلوات الله علیه نزد شمعون
یهودی که همسایه آنحضرت بود رفته فرمودند کلامیکه مضمون آن این است که
آیا تواند بود که قدری پشم بمن بدهی که دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنرا از جهة تو بریسد
و در عوض اجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون قبول کرد و بخانه خود رفت پاره
پشم و سه صاع جو بخدمت آنحضرت آورد حضرت آن جو و پشم را بر داشته بحجره طاهره
سیدة النساء صلوات الله علیها آورد و فرمود طعامی بجهة شب مهیا کن حضرت فاطمه علیها
در روز اول یک صاع از آن جو را آرد کرده و پنج گرده نان مهیا نمود چون وقت
افطار رسید حضرت فاطمه صلوات الله علیها نانها را حاضر نمود ناگاه سائلی از در خانه
آواز داد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة من مسکینی هستم از مساکین مرا طعامی دهید
تا حق تعالی شما را از مائده بهشت کرامت فرماید پس شاه اولیا و سید الاوصیا صلوات الله علیه
قرص نان خود را بسائل تصدق فرمود چون حضرت فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم

چنین دیدند ایشان نیز اقتدا بآن بزرگوار نموده نان خود را تصدق نمودند
چون فضه آن حال را مشاهده کرد او نیز قرص نان خود را تصدق کرده و آن شب را
بآب افطار کردند روز دویم حضرت فاطمه صلوات الله علیها صاع دیگر از جو
برداشته بطریق روز اول پنج گرده نان پخت چون شب در آمد و وقت غذا شد
مهیا کردند شنیدند کسی میگوید که من یتیمم از یتیمان درویشانم و هیچ قوتی
ندارم مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از اطعمه بهشت بهره مند گرداند پس
شاه اولیا نان خود را تصدق فرمود و اهل بیت و فضه نیز متابعت نمودند و آن شب را نیز
بآب افطار نمودند و نیت روزه دیگر کردند و بقول عمده روز سیم بقیه صاع را
پنج گرده نان پخت چون شب شد و وقت افطار شد کسی آواز داد که من اسیری
از اسیرانم و در این شهر غریب و حیرانم و قوتی ندارم و گرسنه ام مرا طعامی دهید
تا پروردگار عالم شما را از خوان فردوس عطا فرماید امام انس و جان مولای
متقیان علیه السلام چون آواز آن فقیر پریشان شنید قرص نان خود را باو تصدق فرمود
و اهل بیت و فضه نیز اقتدا کردند بآن بزرگوار و در آن شب نیز طعامی نچشیدند
چون صبح شد خداوند عالم سوره مبارکه هل اتی را در شان ایشان فرستاده در
آن سوره اشاره بقصه ایشان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه ایشان تشریف آورد
چون ایشان را با آن شدت گرسنگی دید متغیر گشته فرمودند این چه حالتست که در شما
می بینم حضرت فاطمه صلوات الله علیها در محراب عبادت ایستاده بود از گرسنگی

در بیان مذمت طمع است

چشم مبارکش فرو رفته بود چون از نماز فارغ شد خدای تعالی خوانی از بهشت بکته
آنحضرت فرستاد که در آن کاسه بود در آن گوشت و ترید گرم و لوفی بهتر از
بوی مشک از آن ساطع بود پس سؤال عذر آن خوان از حضرت رسول آورده
فرمودند ای فاطمه این را از کجا آوردی عرض کرد خدای تعالی هر کرا خواهد
روزی میدهد بیحساب فرمودند الحمد لله از دنیا نرفتم تا در اهل بیت خود مانند
دسته مریم بن عمران را دیدم پس از آن میل فرمودند تا هفت روز و تمام نمی‌شد
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که آنکس که در دنیا است
حضرت صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه از اظهار خواهر فرمودند طعام بهشت از
آن با دل خواهر کرد صفت چهارم از رذایل متعلقه بقوه شهویه طمع و انتظار است از
توقع داشتن در مال و اموال مردم این نیز از امهات رذایل است حضرت رسول صلی الله علیه
فرمودند که زنهار که طمع نکردی که آن فقر حاضر است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمودند هر کس محتاج ای طمع کن تا بنده او اسیر او شوی و هر کس که نخواهی نظیر او
باش استغنا کن و بهر که محتاج امیر و بزرگ او باشی بخشش کن و اخبار و آثار
در مذمت طمع بیحد و نهایت است و همچنین هر در مذمت آن کافی است که
هر طامعی در نظرها خار و ذلیل در مردم ذلیل و بی مقدار است هر طامعی اعتماد
او بمردم بیش از اعتماد او بخدای تعالی است زیرا که اگر اعتماد او بخدای تعالی زیادتر
بودی طمع بمردم نداشتی و خود این مذمتی است که برابر جمیع مذمتها است

در بیان قبح و بدی طمع و بی نیازی از مردم

در مذمت صفت خسیسه بخل است

وقتی درویشی مکدیت بدر خانه منعمی رفت گفت شنیده که مالی در راه خدا نذر
نموده که بدرویشان دهی من نیز درویشم خواجه گفت من نذر کوران کرده ام
تو کور نیستی درویش گفت کور حقیقی منم که درگاه خدا را گذاشته بدر خانه
تو آمده ام این گفت و روانه شد خواجه متأثر گشته از دنبال وی روانه شد
هر قدر سعی کرد که چیزی بوی دهد قبول ننمود فرد گر گدایی کنی از در که آن کن بای
که گدایان درش را سر سلطانی نیست وضد طمع بی نیازی از مردم است و آن از جمله
فضایلی است که باعث قرب به پروردگار عالم میشود زیرا که هر کس قطع طمع از
غیر خدای تعالی کرد خداوند عالم او را دوست میدارد چنانچه در کلام کریم خود
میفرماید الیس الله بکاف عبده یعنی آیا نیست خدای تعالی کافی که
بنده خود و غنای حقیقی عبارت از این است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که آن نیست که بسیار مال و اموال داشته باشد بلکه غنا بی نیازی نفس است اللهم
صفت پنجم بخل است و آن عبارت از امساک نمودن در جاییکه باید بذل کرد
و ندادن آنچه را باید داد و آن طرف تفریط است و افراط آن اسراف است که
عبارت از صرف کردن آنچه را که نباید صرف کرد و این دو طرف مذمومند و وسط
آنها که جود و سخا باشد پسندیده و محمود است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم
ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة

کسانی که بخل میکنند با آنچه خدای تعالی از فضل و عنایت خود بایشان عطا فرموده
این خیر ایشانست بلکه این شر است بجهت ایشان زود باشد که در روز قیامت آنچه را
که بخل کرده اند طوق گردن ایشان گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که زنهار از بخل بپرهیزید که آن هلاک کرد آن کسانی را که پیش از شما بودند و ایشان را
بر این واداشت که خون یکدیگر را ریختند و آنچه بر ایشان حرام بود حلال شمردند
و نیز فرمودند که جاهل سخی محبوبتر است در نزد خدای تعالی از عابد بخیل و فرمودند بخل درختی
است که ریشه آن در درخت زقوم فرو رفته است در آتش بعضی از شاخه های خود را در
دنیا آویخته است هر کس شاخی از آن چنگ زد او را داخل آتش میکند روزی آنحضرت
مردی را دیدند که پرده کعبه را گرفته میگوید خداوندا بحرمت این خانه گناه مرا بیامرز حضرت
فرمودند چه گناه کرده عرض کرد گناه من از آن بزرگتر است که عرض نمایم فرمودند
گناه تو بزرگتر است یا زمینها عرض کرد گناه من فرمودند گناه تو بزرگتر است یا کوهها
عرض کرد گناه من فرمودند گناه تو بزرگتر است یا عرش عرض کرد گناه من فرمودند
گناه تو بزرگتر است یا خدای تعالی عرض کرد خدای تعالی اعظم و اعلی و اجل است
فرمودند بگو گناه خود را عرض نمود من مرد صاحب نعمتم هر وقت فقیری رو بمن می آورد
که از من چیزی بخواهد گویا شعله آتش رو بمن می آورد آنحضرت فرمودند دور شو از من
و مرا بآتش خود مسوزان قسم بآنخدایی که مرا بهدایت و کرامت برانگیخته است که اگر
در میان رکن و مقام بایستی و هزار سال نماز کنی و آنقدر گریه کنی که نهرها از چشم تو جاری شود

در بیان بیخ شجره سخاوت

و در جهان سیراب نشوند و بمیری در حالیکه لئیم باشی خدای تعالی تو را سرنگون بجهنم افکند
و ضد این صفت سخاوتست و آن مشهورترین صفات پیغمبران و برگزیدگان
خدای تعالی است و صاحب این صفت محبوب اهل عالم و پسندیده اهل آفاق است مولای
متقیان امیر مومنان صلوات الله و سلامه علیه فرمودند من جاد ساد یعنی هر کس
جود ورزید بزرگ شد شعر فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت او نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون توئی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که خدای تعالی را بندگانی چند هست که نعمت خود را مخصوص ایشان میفرمایند که نفع
به بندگان او برسانند پس اگر چنانچه بخل کنند نعمت را از او بدیگری نقل میفرمایند و نیز فرمودند
که شخص سخی را اهل آسمانها دوست میدارند و اهل زمینها دوست میدارند و طینت او
از خاک پاک سرشته شده و آب چشم او از آب کوثر خلق شده و از این کلام مستطاب
چنان معلوم و مستفاد میشود که خدای تعالی هم سخی را دوست میدارد بعد قال الله تبارک و تعالی
فی محکم کتابه الکریم فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی وَاتَّقٰی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرٰی
وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰی وَکَذَّبَ بِالْحُسْنٰی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰی خلاصه معنی اینکه هر کس که عطا نموده
و پرهیزکار شد و تصدیق نمود طریقه نیکو را پس بزودی توفیق دهیم او را بآسانی و کسی که
بخل ورزید و استغنا کرد و تکذیب نمود خوبی را پس زود است که توفیق دهیم او را
به بدی و کفایت ننمود او را مالش چون هلاک شد صفت ششم حرام خوردن
و این از نتایج حب دنیا است و از اشد مهلکات و اعظم ترین موانع وصول بسعادت است

در بیان بیخ شجره حرام خوردن

کسانی که بهلاکت رسیدند مثل این بود و اکثر مردم که یکی از فیوضات و سعادات محروم
ماندند باعث این شد اگر کسی اندک تأمل نماید معلوم آید که خوردن مال حرام اعظم
حجابی است بنده گار را از وصول بدرجه ابرار و اقوی مانعی است از اتصال بعالم انوار
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم یا أیها الذین آمنوا إن کثیرا من الأحبار
والرهبان لیأکلون أموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب ألیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم
تکنزون

خلاصه معنی اینست که ای کسانی که ایمان آورده اید بخدای تعالی و بر رسول خدا بدرستی که
بسیاری از دانشمندان یهود و زاهدان ایشان هر آئینه میخورند مالهای مردم را بباطل
و باز میدارند مردم را از راه خدای تعالی و آنانی که گنج میکنند زر و نقره را و
انفاق نمیکنند آنرا در راه خدای تعالی پس مژده ده ایشانرا بعذاب دردناک روزیکه
گرم شوند آنها در آتش دوزخ پس داغ کنند بآنها پیشانی ایشانرا و پهلوهای ایشانرا
و پشتهای ایشانرا این است گنجهای شما از برای نفسهای شما پس بچشید آنچه گنج مینهادید
وضد آن احتراز از آنست و آن بمعنی ورع است و معنی دیگر آن نگاهداشتن جوارح است
از مطلق مناهی و منع نمودن نفس است از هر چیزیکه سزاوار نیست و تقوی و ورع را

در بیان معنی و شناختن ورع و تقوی

یکمعنی

٦٩

یکمعنی است و شبهه در این نیست که تقوی اعظم بواعث نجاتست و عمده چیزیست که
آدمی را بسعادت میرساند قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و من
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو
حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لکل شیء قدرا خلاصه معنی آنکه هر کس بترسد از
خدای تعالی و ترک مناهی او سبحانه و تعالی شود بیرون آورد خدای تعالی بجهة او راه بیرون
شدن یعنی خلاصی دهد او را از اندوه دنیا و آخرت و از غمرات موت و شداید
روز قیامت و روزی دهد او را از جائیکه گمان نداشته باشد یعنی بخاطر او نرسد
و کسیکه توکل کند بخدای تعالی و کار خود را باو واگذارد پس خدای تعالی کفایت کننده است
کار او را بدرستیکه خدای تعالی رساننده است امر خود را بهر جا که خواهد و بهر چه اراده
فرماید بدرستیکه گردانیده است بجهة هر چیز اندازه که از آن در نگذرد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس ملاقات نماید خدای تعالی را در حالتی که از
اهل تقوی و ورع باشد خدای تعالی عطا فرماید باو کل ثواب اسلام را و در بعضی از
کتب سماویه مذکور است که خدای تعالی فرموده که اما اهل ورع پس من شرم میکنم
که محاسبه ایشان کنم حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه فرموده که نیست
شیعه ما مگر کسیکه پرهیزکاری را شعار خود نماید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
عبادت ده جزء است نه جزء آن طلب روزی حلالست و نیز فرموده که هر کس چهل
روز مال حلال خورد خدای تعالی دل او را روشن نماید و چشمهای حکمت را از دل او بر زبان او

جاری می سازد ان شاء الله صفت هشتم خیانت است در عرض و مال و حرمت و آبروی کسی و افراد این صفت خبیثه است به تنهایی مال کسی را خوردن و حبس مال مردم بردن بدون عذر شرعی و تدلیس و غش و کم فروشی و غیر اینها و تفصیل این مهلکات عظیمه و صفات خبیثه است در خصوص حرمت هر یک از اینها آیات و اخبار بسیار وارد است

در بیان صفت خیانت

قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِکُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ خلاصه معنی آنست که ای کسانی که ایمان آورده اید خیانت نکنید با خدای تعالی و رسول او و خیانت نکنید در امانتهای خود با آنکه شما میدانید و در جای دیگر در مذمت دارای این صفت میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ یعنی خدای تعالی دوست نمیدارد هر خیانت کار ناسپاس را و نیز در مقام دیگر میفرماید وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَإِذَا کَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ خلاصه معنی آنست که وای بر کم کنندگان کیل آنانی که چون به پیمانه از مردمان تمام گیرند و چون کیل و وزن دهند کم دهند آیا گمان نمیکنند که ایشان برانگیخته شوند در روز بزرگ روزی که می ایستند مردم نزد پروردگار جهانیان

در بیان صفت نهم کم فروختن

و ضد این صفت خبیثه امانت و دیانت و کفایت است و آن از جمله شرایف صفات و فواضل ملکات و باعث عزت و دولت و رستگاری در نزد خالق و خلق است و آیات و اخبار در فضیلت و مدح آن بسیار است

قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَإِذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ خلاصه معنی اینکه خدای تعالی امر مینماید شما را که برسانید امانتها را بسوی صاحبانش و چون میان مردمان حکم کنید بعدالت کنید و در جای دیگر میفرماید فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ خلاصه معنی آنکه اگر امین دانید بعضی از شماها بعضی را پس باید ادا کند امین امانت را و بترسد از خدای تعالی که پروردگار اوست و در اداء خیانت ننماید حضرت امام جعفر صادق فرمودند که فریب نخورید از نماز و روزه مردم بدرستی که بسا مرد باشد که اینقدر نماز و روزه کند که اگر آنرا ترک نماید وحشت میکند لکن امتحان کنید ایشانرا در راستگویی و ادای امانت گذاردن و نیز بتجربه معلوم شده که هر خیانت کاری بتدریج پریشان روزگار و مبتلا بفقر و ذلت گردد

در بیان صفت ششم عمل

صفت نهم خوض در باطل است و آن عبارت است از حکایت نمودن معصیت و فجور و شکایت کردن افعال زنان فاحشه و مجالس شراب و قمار اهل فسق و فجور و تعیش اسراف اهل اسراف و تکبر و تجبر پادشاهان و عادات بد ایشان و حکایت کردن بدعتهای اهل بدعت و امثال اینها قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَیَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ خلاصه معنی اینکه از مردمان کسیست که میخرد سخن بازی که مردمان بسبب شنیدن

آن از ما باز ماند نتیجه یعنی آنست که سخن فریب دهنده و مشغول کننده و بی فایده
بی اعتبار منجر میشود باینکه گمراه سازد ایشان را از راه خدای تعالی که منجر بشود آتش یعنی
به بدی عاقبت آن عالم غیب و هر آینه خدای تعالی را منجر به آن کرده مرا با تاریت
عذابی خوار کننده و نیز در مقام دیگر میفرمایند وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ
یعنی بودیم که فرو میرفتیم در باطل با آنانکه فرو میرفتند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که بزرگترین مردم از جهت گناه کسیست که بیشتر از اهل باطل حکایات سخن گوید
مردی بود از انصار که در مجلس آنها که ذکر معاصی را مینمودند میگذشت مسکوت و صبر
بگیرید که بعضی از چیزهائیکه شما میگوئید از حضرت بیزار است صفت نهم تکلم نمودن
بمالایعنی و فضولست و آن عبارتست از سخنان بی فایده گفتن و تکلم کردن بکلامی که
نه بکار دنیا باید و نه آخرت اگرچه حرام نباشد لکن بسیار بد مذمومست زیرا که باعث
تضیع عمر که سرمایه نجاتست میشود و آنچه مرا از فکر نمودن در صنایع خدای تعالی و ذکر او
باز میدارد و بسا باشد از گفتن یک لا اله الا الله یا سبحان الله قصری بجهة او بنا
میمانند با اینکه از فکری دری از درهای آخرت بر خانه دل گشوده میشود پس هرگاه کسی
از این مال که آدمی تواند گنجی تحصیل کند آنرا فرو گذارد و در عوض آن کلوخی بردارد
که از آن هیچ منفعت نتوان شد علاوه بر آن غالب آنست که چون در سخنان بیفایده
گشوده شد کلام میکشد بحکایت معصیت و دروغ و غیبت و امثال اینها از آنچه مذمت
بسیار در خصوص آن وارد است و آن هایکه انسان را در آن مرا چون سفر آخرت

در بیان تکلم کردن بمالایعنی و فضولست

هولناکی در پیش و مانند اجیر رانده در عقب و شدت تکلیفات الهیه بار بر دوش
و چون ابلیس لعین راه زنی در کمین دیگر چه سبب کلام بیفایده ما عمر را بر باد
میدهد و بکدام دلخوشی با مصاحبان صحبت میدارد و آنچه آن را در قصه سفر آخرت
و تهیه آن از آن تنگ تر کار دان عمر در شتاب از آن میراث که مثل و مانند
ما است فرار از فرصت باز نیست باشد چه جای فارغ نشستن مرویست که در جنگ احد
پسری از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شد که از گرسنگی سنگ بر
شکم خود بسته بود مادرش بر بالین او نشسته و خاک از رخسار او پاک مینمود و میگفت
گوارا باد بر تو بهشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند چه میدانی که بهشت بر او
گوارا خواهد بود شاید سخنان بی فایده میگفته و ضد آن خاموشی است و فضل آن
بسیار است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند خوشا حال کسی که زیادتی
زبانش را نگاه دارد و زیادتی مالش را بمصرف برساند روزی حضرت ابی ذر رحمه الله علیه
فرمودند که میخواهی عملی یاد دهم ترا که بر بدن سبک باشد و در ترازوی
اعمال سنگین باشد عرض نمود بلی یا رسول الله فرمودند خاموشی و حسن خلق و ترک
امر بیفایده مقام نهم در بیان صفاتی که متعلق است به قوه عاقله و غضبیه و شهویه
یا دو قوه از این سه قوه از رذائل و فضایل و آن بسیار است صفت اول
حسد است و آن عبارتست از تمنای زوال نعمت از برادر مسلم خود از نعمتهائیکه
صلاح او باشد اگر خانه تمنای زوال نعمت از او نکند و میل آنرا که خود خواهد

در بیان ضد آن که خاموشی است

مقام نهم در بیان صفاتی که متعلق است به قوه ...

در بیان صفت حسد است

غبطه و منافسه خوانند و اگر زوال چیزی را از کسی خواهد که صلاح او نباشد او را
غیرت گویند محمود نماید و که صفت حسد پست‌ترین امراض نفسانیه و بدترین
رذایل خبیثه است زیرا که صاحب خود را به عذاب دنیا گرفتار و به عقاب عقبی مبتلا
و معذب می‌سازد زیرا که حسود دائماً در حزن و الم و غصه و کدورت خالی از الم نبود
زیرا که حسود در نعمتی که خدای تعالی به کسی عطا فرماید متألم می‌شود و نعمت‌های الهی که
بندگان بی‌نهایت و هرگز منقطع نمی‌شود پس حسود بیچاره همیشه غمناک و محزون است و
روز به روز وبال محسود را بر دوش خود می‌گیرد و اعمال صالح خود را به دیوان او
نقل می‌کند و اصلاً به محسود ضرری نمی‌رساند از آیات و اخبار در مذمت حسد زیاده از
حد شمار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم أَمْ يَحْسُدُونَ
النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ یعنی حسد می‌برند مردمان را به آنچه خدای تعالی از فضل خود
به ایشان عطا فرموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که حسد می‌خورد اعمال را
همچنانکه آتش هیزم را می‌خورد و در بعضی احادیث قدسی وارد است که خدای تعالی فرموده
حاسد دشمن نعمت من است و خشمناک است از برای قضای من و راضی نیست به قسمتی که من
در میان بندگان کرده‌ام از حضرت ابی عبدالله صلوات الله و سلامه علیه مرویست
که آفت دین حسد و عجب و فخر است و نیز از آن حضرت مرویست که حاسد ضرر می‌رساند
به نفس خود قبل از آنکه ضرر به محسود برساند چنانکه ابلیس لعین که به واسطه حسد لعنت ابدی را
به جهت خود حاصل نمود و به جهت حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام برگزیدگی و هدایت و

نمیب

بلندی و ارتفاع به جهت حضرت آدم عم و اصطفا را پس محسود دنیا شد و حاسد مدبر شد
که برازندگی حاسد همین بس است که واسطه برازندگی محسود و نیکی اعمال حسنه
حاسد برازندگی اعمال محسود گردیده می‌شود و اصل حسد از کوری دل و انکار
فضل حضرت باری تعالی است و این دو بال‌اند که کفر را چنانکه فرزند حضرت آدم عم به واسطه حسد در
حسرت و ندامت ابدی افتاد و به هلاکی گرفتار شد که هرگز نجات نیابد ممکن نیست
چنانکه خداوند تبارک و تعالی محض انصاف او را شاد می‌دهد در کتاب کریم خود می‌فرماید
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ
يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
خلاصه معنی اینست که بخوان ای پیغمبر صلی الله بر ایشان بر آنچه من راست گفتار خود خبر دو پسر حضرت
آدم عم چون قربانی کردند پذیرفته شد از یکی از ایشان و نپذیرفته شد از
دیگری گفت دیگری از غایت حسد البته می‌کشم ترا گفت جز این نیست که خدای تعالی
پذیرفت از متقین پس که اهل بصیرت از حکایات و حکایت ابلیس لعین کافی است و ضد
حسد نصیحت است و آن عبارت است از دوست داشتن خیر نعمتی را که صلاح باشد
که برادر ایمانی خود و خلاصه سخن خیرخواهی ایشان چنانچه قبل از این اشاره
آن شد و نصیحت از بهترین صفات و شریف‌ترین اخلاق است زیرا که هر کس طالب خیر
مؤمنین است در ثواب خیرها با ایشان شریک است از اخبار یا باب است که هر کس در
اعمال به درجه نیکان نرسد چون ایشان را دوست بدارد در قیامت با ایشان محشور شود

در بیان ضد حسد که نصیحت است

همچنانی که وارد است المرء یحشر مع من احبه صفت دویم حقیر کردن مؤمنین است
و اهانت کردن ایشان یکی در این است که این صفت در شرع مطهر حرام و
موجب هلاکت صاحب آن است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم ویل
لکل همزة لمزة خلاصه معنی آنکه وای بر هر عیب کننده در عقب و طعنه
زننده در مواجهه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که خداوند تبارک و تعالی فرمود
که هر کس اهانت رساند یکی از دوستان من را که محاربه را با من کرده است و نیز
در حدیث دیگر از آنسرور مروی است که خداوند عالم فرمودند تحقیق با من حرب کرده است
هر کس ذلیل کند یکی از بندگان مؤمن مرا سبحان الله خداوند کریم با چه قدر رحمت و شفقت
درباره این بندگان که مهمل رسانند منع باشند ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا
بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون
خلاصه معنی آنکه عیب نکنید خود را و مخوانید همدیگر را به لقبهای بد بد است شهرت
فسوق بعد از ایمان هر کس از این عمل توبه نکند و نادم نشود پس آن گروه ستمکارانند
شمرد مؤمن و لطف خدا در کار کسی که بنده کرده است و بسیار صد صفت
اکرام و تعظیم برادران مؤمن است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
خلاصه معنی آنکه هر کس از شما که مرتد شود و برگردد از دین خود که اسلام است زود

در بیان حقیر کردن مؤمنین است

در بیان صفت سیم در تعظیم مؤمنین است

که بیارد خدای تعالی قومی را که دوست میدارد ایشان را و ایشان هم دوست میدارند
او را متواضع در دوستان باشند به مؤمنان و سخت دل و درشت باشند بر کافران
در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی فرمودند که باید از غضب من ایمن باشد
هر کس اکرام نماید بنده مؤمن مرا در شرافت این صفت همین بس است که خداوند کریم رحیم
محض ارشاد خاتم النبیین رأفت و رحمت بالنسبه به مؤمنین منع نماید صفت چهارم ظلم است
و آنها عبارت است از ضرر و اذیت رسانیدن و کار پیچ کردن یا شتم و زدن
و دشنام دادن یا غیبت کردن یا مال مؤمن را بغیر حق تصرف نمودن و غیر اینها از
گفتار و کردار که باعث الحاق ضرر باشد با جماع جمیع طوایف عالم و با اتفاق جمیع
اصناف بنی آدم ظلم از جمیع معاصی اعظم و عذاب آن اشد و در باب آن بسیار آیات
در مواضع بسیار در قرآن مجید بر ظالمین لعن شدید وارد و در اخبار متکاثره هم عظیم
و تهدید بر آن یافت است همین آیه مبارکه از برای مدعا کافی است قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم
لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء
خلاصه معنی آنکه گمان منما که پروردگار عالم غافل است از کرده ستمکاران و ظالمان
بلکه چنین است این مهلتی است که با ایشان داده که عذاب و سزای ایشان را بروزی
اندازد که در آن روز چشمها بکار نشسته چشمهای ایشان در آن روز سرسامان خواهند بود

در بیان صفت ظلم

در بیان شرح وصف سیم عدالت

بعد از حیرانی و سرگردانی آرام و سکون نخواهند جست که چشمهای خود در بهم کرده
دلهای ایشان از شدت خوف و جزع پریده خواهد بود از عقل و هر خبری خالی خواهد
بود وصف سیم عدالت شرافت صفت عدالت از حیز وصف بیرون و فضیلت آن از
شرح و بیان افزون است و آن عبارتست از داشتن خود از ستمکاری و دفع ظلم از
دیگران بقدر امکان و نگاهداشتن هر کس را بر حق خود و قال الله تبارک و تعالی فی
محکم کتابه الکریم وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ یعنی چون
حکم نمائید در میان مردمان حکم کنید بعدالت مخفی نماناد که عدالت تاجی است و تاج گوهر
تارک مبارک سر پادشاهان زمین گشت و منصب والای ظل اللهی سزاوار وجود کسی خلعتیست که
پرچمیست که چون قامت قابلیت هر سلطانی بآن آراسته شد مرتبه عالم پناهی ممتاز بود
در دار الضرب عنایت پروردگار این سکه مبارکه را بنام نامی هر پادشاهی که زدند
تا ایام قیامت نام نیک او در صحیفه روزگار ثبت و مضمون حدیث شریف
بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ موجب انتظام نظام تمام موجودات است چگونه
شرافت صفتی توان بیان کرد که انتظام نظام عالم بآن منوط و قوام سلسله
بنی آدم که اشرف انواع اکوان و افضل انواع دانائی عالم است بآن مربوط
الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَأَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که عدالت در یک ساعت بهتر است از عبادت
هفتاد سال که جمیع روزهای آن را روزه بدارد و شبهای آن را بعبادت و طاعت احیا

بدارد

74

در بیان ترک اهتمام مسلمین

بدارد و فوائد عدالت زیاده از آنست که بدستیاری خامه توان شرح توان داد
شعر اگر عدل کردی در این ملک و مال بملکی ز بس بیزوال همه باشد و بس دل کر
نبخشاد بخشایش حق بکر وصف چهارم ترک اهتمام مسلمین نمودن و در امور ایشان
اهتمام نداشتن است منشاء این صفت اگر چه گاهی از حسد و عداوت باشد از
رذائل قوه غضبیه خواهد بود و اگر باعث آن کاهلی یا بخل یا ضعف نفس باشد از نتایج قوه
شهویه محسوب خواهد شد بالجمله شکی نیست که این صفت از رذائل صفات و خبیث ترین
آنهاست آیات و اخبار در مذمت آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه
هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ
خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ خلاصه معنی آنکه ایشان آنانند
که میگویند انصار را که شما نفقه نکنید یعنی طعام و لباس ندهید بکسانیکه در نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله می باشند از فقرای مهاجرین تا آنکه متفرق شوند بجهت
گرسنگی و برهنگی چنانکه منافقین انصار منع مینمودند از انفاق بر فقرای از مهاجر
و حال آنکه مر خدای تعالی راست خزینهای روزی در آسمانها و زمینها یعنی مفاتیح
ارزاق آسمان و زمین که بخلایق میرسد در ید قدرت خدای تعالی است هر کرا خواهد
غنی خواهد فرمود و لکن بجهت فرط عناد و ضلالت منافقین نمیدانند که رزاق علی الاطلاق
او سبحانه و تعالی است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس اهتمام در
امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست وصف پنجم اهتمام نمودن در حوائج

در بیان شرح وصف پنجم قضای حوائج مسلمین

مؤمنين و سعى در برآوردن مهمات ايشان و اين صفت از اشرف صفات و
فضايل مكارم است و ثواب آن بى حد و نهايت است خداوند تبارك و تعالى در
مدح مؤمنين از انصار ميفرمايد وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
خلاصه معنى اينست كه اختيار ميكنند مهاجران را بر نفسهاى خود و غير اموال و منازل از خود
بار ميكنند و با ايشان ميدهند و حال آنكه ايشان را احتياج باشد بآنچه ايثار ميكنند
و هر كس نگاهدارد نفس خود را از بخل پس آنگروه رستگاران اند و در مقام ديگر ميفرمايد
مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ
يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ خلاصه معنى آنكه كيست كه قرض دهد خداى تعالى را
قرض نيكو پس زياده كند او را براى او و چندان برابر بسيار و خداى تعالى تنگ ميكند
و مى گشايد و بسوى او برگردانيده ميشويد از حضرت رسول صلى الله عليه و آله مرويست كه
هر كس يك حاجت برادر مؤمن خود را برآورد چنانست كه در تمام عمر خود خداى را
خدمت كرده است و فرمودند هر كس راه برود بقدر يك ساعت بجهة حاجت برادر مؤمن
خود خواه آن حاجت را برآورد يا نه بهتر است بجهة او از اعتكاف دو ماه صفت
پنجم كوتاهى و مسامحه نمودن در امر معروف و نهى از منكر و سبب آن يا آنكه بجهة
ضعف نفس است يا بجهة طمع از هر يك كه باشد از جمله مهلكات است و ضرر آن
عام و فساد آن تامست چه اگر بساط امر معروف و نهى از منكر پيچيده درهم

در بيان مذمت كوتاهى كردن در امر معروف

شود

شود آيات نبوت از ميان خلايق بر طرف و احكام دين و ملت ضايع و معطل شود
جهل و نادانى عالم را فرا گيرد و ضلالت و گمراهى ظاهر شود و چراغ آيين سيد المرسلين صلى
خاموش ميگردد و همين بس است كه در آيات و اخبار مذمت شديد در ترك
آن وارد شده است قال الله تبارك و تعالى فى محكم كتابه الكريم لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ
وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
خلاصه معنى اينست كه چرا نهى نمى نمايند علما و دانايان ايشان را از گفتار گناه و خوردن
حرام هر آينه كار بديست كه ميكنند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه مرويست كه
خداوند عالم وحى فرمود بحضرت شعيب على نبينا و عليه السلام كه من صد هزار از قوم
ترا عذاب خواهم نمود چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان عرض كرد
نيكان را چرا فرمود بجهة آنكه مماشاة و سهل انگارى كردند با اهل معصيت و بغضب من
غضبناك نشدند و ضد اين صفت امر معروف و نهى از منكرات و اين صفت اعظم شعاير
دين و اقوى علامات شريعت و آيين است و مقصد كلى از بعثت انبيا و نصب اوصيا و نايب
كردن متدينين از علما بجهة آنست و در آيات و اخبار بسيار در تاكيد آن امر شده
قال الله تبارك و تعالى فى محكم كتابه الكريم وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ خلاصه معنى آنكه
بايد باشد از شما طايفه كه بخوانند مردم را بخير و امر كنند مردم را بمعروف و نهى كنند از
منكر و اين طايفه رستگارانند و در مقام ديگر در مدح مؤمنين ميفرمايد

در بيان مدح امر بمعروف

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ
خلاصه معنی اینکه شما بهترین امت هستید که بیرون آمده‌اید چه امر میکنید بمعروف و نهی میکنید
از منکر صفت ششم دوری و کناره کردن از برادران مومن است و خشم نمودن
و قهر کردن از ایشان و این صفت نتیجهٔ عداوت و کینه است با اینکه بحد وحده دارد
هر کدام که باشد از افعال ذمیمه و صفات خبیثه است قال الله تبارک و تعالی وَ
الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا
وَإِثْمًا مُبِينًا یعنی آنانیکه میرنجانند مردان مومن و زنان مومنه را بغیر جرمی که
مستوجب آن باشد پس هر آینه برداشته است دروغی بزرگ را و گناهی آشکار را
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر دو مسلمی که از یکدیگر قهر نمایند و از حد بگذرد در
سه روز و رو بر نگردانند و صلح نکنند از دایره اسلام بیرون میروند و هر کدام ابتدا نماید
بصلح در روز قیامت قبل از دیگری داخل بهشت میشود و صفت هفتم دوری الفت و مهربانی
با ایشانست و این صفت از اوصاف جمیله و اخلاق فاضله است ثواب آن بحد
و فائده آن بی‌نهایت است چنانچه حضرت باری تبارک و تعالی در اوصاف اهل بهشت میفرماید
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ خلاصه معنی اینکه
بیرون نمائیم از سینه‌های ایشان کینه برادران ایشان را بر کرسیها رو بروی یکدیگر نشسته‌اند
و در مقام دیگر در مقام ارشاد دعا میفرمایند وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا

در بیان ترک دوری از مومنین است

در بیان بیان الفت و مهربانی با مومنین

صح

خلاصه معنی اینکه بگو ای حبیب من مر بندگان مرا که بگویند با هم آن کلمه را که نیکوتر و بهتر
باشد بدرستی که دیو سرکش ابلیس لعین دشمنی می افکند میان آدمیان بدرستی که
شیطان لعین هست مر آدمیرا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نخواهد و همه هلاک
او میکوشد آورده‌اند که مشرکان پیوسته در ابتداء اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بقول و فعل میکوشیدند پس مؤمنان صورت حال بعرض رسانیدند و بجدال و
قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمودند که حق تعالی مرا بمجادله امر نفرموده آن آیه
مبارکه نازل شد که مومنان آنچه بهتر است یعنی با احسن اقوال کفار در مقابل درشتی کنند
بلکه با ایشان گویند یهدیکم الله بدرستی که ابلیس لعین دشمنی می افکند میان آدمیان
ممکن است که درشتی کردن موجب عناد شود و بدرستی که ابلیس لعین هست مر آدمی را دشمنی آشکار
پس ملاحظه کن ای جان برادر که خداوند کریم چقدر اهتمام در الفت و مهربانی بندگان دارد
و صلاح حال ایشان را طالب است که نهی میفرمایند مومنین را از عناد و دشمنی با کفار و سخن
درشت با ایشان گفتن که مبادا مایهٔ رنجش قلب ایشان شود و سبب دوری و کناره کردن
ایشان از مومنین شود پس نظر بر اولی الفت و مهربانی مومنین را طالب است چنانکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که چون یکی از شما برادر مومن خود را
ملاقات کند باید او سلام نماید و مصافحه کند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
مرویست که چون دو مومن با یکدیگر مصافحه و معانقه کنند دست در گردن
یکدیگر کنند رحمت حق تعالی ایشانرا فرا میگیرد و چون همدیگر را در آغوش میگیرند و از آن

در بیان مذمت قطع رحم کردن است

غیر رضای خدای تعالی مقصود نبوده باشد یعنی منظور ایشان غرضی از اغراض
دنیوی نباشد از جانب رب العزت بایشان خطاب رسد که گناهان شما
آمرزیده شد عمل را از سر گیرید از این جهت است که امر بمهمانی و عیادت مریض
و تشییع جنازه و تعزیت اهل مصیبت و امثال اینها شده است صفت هشتم قطع
رحم نمودن است و سبب آن با عداوت با یکدیگر باختن و باجماع علما از جمله محرمات
و گناهان کبیره است و موجب عذاب آخرت و بلاهای دنیا است از اخبار مستفاد میشود
و بتجربه ثابت شده است که قطع رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر میگردد سبب
این است که هر خانواده که در آن نفاق افتاد و خویشان با همدیگر بنای نزاع و جدایی
گذارند همگی بفقر و فاقه مبتلا و در اندک زمانی سلسله ایشان از هم پاشیده و
زندگانی ایشان بسر رسیده و در مذمت این صفت همین آیه از کلام خدا و قرآن کریم کافی است
**وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ
يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ**
خلاصه معنی آنکه کسانی که عهد خدای تعالی را میشکنند بعد از پیوند کردن آن و قطع میکنند
آنچیزی را که خدای تعالی امر بوصل آن نموده است که رحم باشد و در زمین فساد میکنند ایشانند
که از برای ایشان لعنت و بدی عاقبت است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که
دشمن ترین اعمال بسوی خدای تعالی شرک است بعد از آن قطع رحم فرمودند قطع مکن
رحم خود را هر چند او ترا قطع کند فرمودند که خدای تعالی فرموده من خداوندم رحمن هستم

در بیان صله رحم نمودن است

و این رحمت اسم او را از اسم خود مشتق نموده ام هر که صله او را بجا آورد
منهم صله او را بجا می آورم و هر که او را قطع نماید منهم او را قطع میکنم صفت نهم
قطع رحم را دانستی ضد آن که صله رحم باشد باجماع جمیع علما واجب و کتاب
و سنت آن ثابت و باعث و از افضل طاعات و اقرب قربات است قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم **فَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى** خلاصه معنی اینکه بندگی کنید خدای تعالی را و هیچ چیز را
شریک او مسازید و احسان بجای آورید نسبت به پدر و مادر و خویشان خود نیکی
بجا آورید و نیز در مقام دیگر میفرمایند **وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ**
یعنی بپرهیزید از خدای تعالی که از حقوق او و از حقوق ارحام در مقام سؤال
باز داشته خواهید شد و در مقام خصال مؤمنین مدح و ستایش ایشان نموده میفرماید
وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ
خلاصه معنی آنکه مؤمنین آنچنان کسانی هستند که می پیوندند با آنچه امر نموده است
خدای تعالی بآن که به پیوندند آن را از صله ارحام و موالات و ایمان بجمیع
انبیا و کتب و مراعات حقوق الله و حقوق الناس و میترسند از پروردگار خود
و خوف دارند از سختی حساب یعنی محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان
نمایند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که وصیت میکنم حاضرین و غائبین
امت خود را و آن کسانی که در پشت پدران و رحم مادران هستند تا روز قیامت

در بیان مذمت عقوق والدین

که صله رحم بجا یاورند اگرچه دوری نمایند ایشان یکسال راه باشد و نیز فرموده خبر
که قومی خوب نیستند و از اهل معصیت هستند اما صله ارحام بجا می آورند
بدین سبب مالهای ایشان زیاد شود و عمرهای ایشان طولانی شود و نیز فرموده‌اند ثواب
صدقه ده مقابلست و ثواب قرض هجده مقابل و ثواب احسان کردن برادران
دینی بیست مقابل و ثواب احسان کردن با خویشان بیست و چهار مقابل است و در حدیث
دیگر فرموده‌اند که هر کس خواهد حق تعالی عمر او را زیاد کند و روزی او را وسیع نماید
صله رحم بجا آورد و صفت ششم عقوق والدین است و آن اشد انواع قطع رحم
و از گناهان کبیره است بیچاره کسی که عاق پدر و مادر باشد نه در دنیا خیر می بیند
و نه در آخرت نه از عمر خود بر میخورد و نه از عزت بیک لقمه نان خوش نگوی او
فرو نرود و دیگر عذاب جوشش و گوارا نمیشود آیات و اخبار بسیار در مذمت منصوص خشته
وارد است و جمیع آیات و اخبار که در مذمت قطع رحم رسیده بمذمت عقوق شفقت
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا
أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ
وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا خلاصه معنی اینکه پروردگار تو حکم فرموده که غیر او را
پرستش مکن و بندگی منما و پدر و مادر نیکی کن چنانچه یکی از ایشان یا هر دو در نزد تو
به پیری رسند اف بر روی ایشان مگوی و اگر از تو چیزی خواهش نمایند در مکن با ایشان

سخن

در بیان مدح نیکوئی و احسان با والدین

سخن شایسته بگوی و فرود کن از جهة ایشان بال تواضع و مذلت را یعنی با ایشان بزرگی
مکن بلکه ملایمت و فروتنی کن برای ایشان با دیگر در نو محتاج ایشان بودی در تربیت
و ایشان حالا محتاج تواند و در حضرت حق بگو ای پروردگار من رحم فرما و ببخش
ایشان را چنانچه پرورش دادند مرا در وقتیکه خورد بوده‌ام و حضرت سید المرسلین خاتم
پیغمبران صلی الله علیه و آله فرموده که حذر کنید از عقوق پدر و مادر زیرا که
بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و باوجود این نمیشنود او را کسی که
عاق باشد و نه کسی که قطع رحم نموده باشد و نه پیر زناکار و نه کسی که از راه تکبر جامه
خود را بکشد و صفت احسان بوالدین احسان با ایشانست و آن از اشرف سعادات
و افضل قربات حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله فرموده که نیکی کردن
با پدر و مادر افضل است از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد کردن در راه خدای تعالی
و روایت است که مردی آمد بخدمت آنحضرت عرض کرد مرا وصیتی نما فرمودند شریک
بخدای تعالی میاور هر چند ترا با آتش بسوزانند و با پدر و مادر خود نیکوئی کن خواه
زنده باشند یا مرده باشند و اگر چنانچه امر کنند ترا که دست از اهل و عیال خود
بردار چنان کن و در حدیث دیگر است که جوانی آمد بخدمت آنحضرت عرض کرد که من
مردی جوانم و دوست میدارم که در راه خدای تعالی جهاد کنم مادری دارم
از آن اکراه دارد فرمودند برو نزد مادر خود بحق آن خدایی که مرا بحق براستی فرستاده است
که آرام گرفتن با در تو یک شب بهتر است از یکسال جهاد تو در راه خدای تعالی

شخصی بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه عرض نمود که پدر و مادری
دارم که بر غیر طریقه حقند حضرت فرمودند که با ایشان نیکوئی کن همچنانکه با پدر
و مادر مسلمان باید نیکوئی کنی قریب بهمین مضمونست کلام خداوند عالم قال الله
تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا
عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَ
إِن جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا
فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا از اخبار و آثار مستفاد میشود و بتجربه رسیده است
که همچنین که رضای والدین اعظم وسائل نجات از هول روز قیامتست همچنین
عمده وسائل طول عمر و جمعیت احوال و انتظام امر معاش است در دار دنیا

در بیان حقوق همسایه

بدانکه همچنانکه حق پدر و مادر و خویشان و نزدیکان عظیمست از جمله حقهائی که حقتعالی
همسایگان نیز از جانب پروردگار حقی ثابت است که آنرا حق جوار گویند کما
قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا خلاصه مضمون آنکه پرستید خدای تعالی و چیزی را با
او شریک مکنید و بپدر و مادر خود نیکوئی نمائید و نیکوئی نمائید بصاحبان قرابت
و یتیمان و بیچارگان و همسایگان خویش و همسایگان بیگانه و یار در پیش راه

سفری

کنیزی و آنچه مالک شده دستهای شما بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد
هر خرامنده نازنده را حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که ایمان بمن
نیاورده هر کس او شب سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد در روایتست که چون روز قیامت
شود همسایه فقیر چنگ زند بر دامن همسایه غنی و عرض کند پروردگارا از او بپرس
که چرا در بروی من بست و احسان خود را از من منع نمود چنان بدانی که حق
همسایه همین است که او را آزار نکنی چه این مخصوص همسایه نیست بلکه این حقست
که بجمیع کس ثابت است بلکه علاوه این لازمست با همسایه نیکی کنی و احسان خود را
از او دریغ نکنی و آنچه او محتاج باشد از او مضایقه نکنی و او را مانند شریک در مال
خود بدانی و ابتدا بسلام نمائی و در از نفس نکنی و از مخفیات احوال او که میخواهد
پوشیده باشد تفحص نکنی و در مرض او را عیادت نمائی و در مصیبت و تعزیت او
حاضر شوی و در شادیها تهنیت او گوئی و عیبی از او اگر مطلع شوی بپوشانی
و اگر چنانچه خطائی از او سر زند عفو کنی و اگر بخواهد بر دیوار خانه تو چیزی بنهد مانع
نشوی و اگر بخواهد ناودانی بفضای خانه تو بگذارد مضایقه نکنی و اگر خاکروبه خود را
بدر خانه تو بریزد منع او نکنی و از اسباب خانه چون دیگ و ظروف و تیر و تیشه
و نمک و آتش و امثال اینها هرچه بخواهد دریغ نکنی و اگر بخواهد بنائی که مخصوص تست بلندتر سازد
نماید بر او تنگ نگیری و چشم خود را از اهل و عیال او باز داری چون در خانه نباشد
و بسفر رود از خانه و اهل و عیال او غافل نشوی و با اولاد او بلطف و مهربانی کنی و آنچه

در بیان صفت عیب جوئی مردم

صلاح خیر دین و دنیای او باشد او را اعلام نمائی کنی و اگر چنانچه از تو جاری جوید
او را یاری کنی و هرگاه از تو قرض خواهد مضایقه نکنی و بنای خانه چو ورا بدون اذن او
بر خانه او بلند نکنی که هوای خانه او را حبس کند و چون از طعمه لذیذ تحفه آوری
بخانه دوستی و هرگاه نوبر خان کنی که طفلهای او مطلع شوند که خواهش نمایند
و قدرت بر خریدن آن نداشته باشد مهمانها را دکه در این رجوع بعرف شده اند
نیز هر کرا که در عرف متعارف باشد که همه بگویند این حق حقه او است
صفت نهم عیب جوئی مردم است و در صدد تجسس و تفحص عیوب ایشان بودن است و این از
خباثت نفس و عیب ناکی بودن صاحب آن است چه هر عیب ناکی طالب اظهار عیوب دیگران است
و هر کس در آیات خداوند کریم و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین تتبع داشته باشد
برا و معلوم میشود که هر که در صدد تفحص و تجسس عیوب مردم و رسوا نمودن ایشان از خبث
ترین افراد انسانست و رذل ترین ایشان قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم اِنَّ
الَّذِینَ یُحِبُّونَ اَن تَشِیعَ الفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُم عَذابٌ اَلِیم
خلاصه معنی این است که کسانیکه دوست میدارند که اعمال ناشایست از مومنین ظاهر شود
از برای ایشانست عذاب دردناک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
هر که سرزنش نماید مومنی را بگناهی از دنیا بیرون نرود تا خود بآن عمل مبتلا شود و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه فرموده بس است مرد را عیب آنکه در عیب خود
کور باشد و عیب مردم را بینا باشد و سرزنش نماید مردم را بچیزی که خود ترک آن نمیتواند کرد

وصف

در بیان صفت [illegible] پرده پوشی است

در بیان صفت فاش کردن رازها است

در بیان صفت [illegible] رازداری

وضد این صفت پرده پوشی عیوب مردم است فضل آن بیشمار است و وصف آن
بیرون از حد شمار همین بس است در فضیلت آن که از صفات خداوند است همچنانکه
یکی از اسماء پروردگار عالم ستار العیوب است صاحب مسند رسالت [illegible] فرمودند
فرمودند که پرده پوشید بر عیب مسلمانان تا اینکه خدای تعالی بپوشاند عیوب شما را
در دنیا و آخرت و مرویست که هر مومنی که عیب برادر مسلم خود را
برادر بپوشاند مگر اینکه داخل بهشت میشود فرد ستر کن تا بر تو ستاری کند تا نبینی ایمنی
بر خود مخند صفت دهم فاش نمودن رازها است این صفت در شریعت مطهره مذموم
و صاحب آن در زمره اهل عقوبت و ملامت است از این سبب است که خدای تعالی
در مذمت ایشان فرموده اند وَاِذا جاءَهُم اَمرٌ مِنَ الاَمنِ اَوِ الخَوفِ اَذاعُوا بِه
خلاصه معنی این است که چون آید ایشان را امری از امن و خوف افشا می نمایند او را
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که نقلی که در میان دو نفر گذشت میان
آن دو نفر امانت است و وارد است که از جمله خیانت است که سر برادر مومن خود را
فاش کنی عبدالله سنان بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه عرض کرد که دیده
که عورت مومن بر مومن حرام است فرمود بلی عرض کرد مراد عورتین است
فرمودند مراد فاش کردن اسرار اوست وضد این صفت کتمان اسرار است و آن از
افعال محموده و نتیجه قوت نفس است فرد به پر مگسی که [illegible] کلاه [illegible] جامی
کعبت را بپوشیدن مثل نماند که رازداری بر دو گونه است یکی راز دیگران

نگاه داشتن و دیگری اسرار خود را پنهان کردن و آشکارا نکردن و فاش کردن
آن از ضعف نفس و سستی عقل است چه اسرار آدمی از دو حال بیرون نیست یا کاشف از
دولت و سعادت است یا آنکه مخبر از نکبت و شقاوت است و در هر دو کتمان آن اولیست
چه اگر از قبیل اول است اظهار آن موجب زیادتی عداوت دشمنان و حسد ابنای زمان
و توقع ارباب طمع و دهان و ... شود و اگر چنانچه از مقوله دوم است بروز آن
باعث شماتت دشمنان و اندوه دوستان و خفت در نظر ظاهربینان میگردد
از اینجاست که خداوند کریم در مقام ارشاد مؤمنین میفرماید یا ایها الذین
آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم خلاصه معنی اینکه
ای گروهی که ایمان آورده اید نگیرید محرم راز غیر خود را آنان کوتاهی نمیکنند در فساد
دوست میدارند رنج شما را و شاید باشد که افشای راز باعث مفاسد بسیار شود
از اینجهت منع شدید در افشای راز وارد است گفته اند که راز خود را با دوستان در میان
مگذار زیرا که هر دوستی را نیز دوستی است فرد راز خود با یار خود چندانکه بتوانی مگو
یار را یاری بود راز یار از آن پنهان مکن زیرا که هرگاه تو نتوانی راز خود را نگاه داری
دیگری چگونه راز تو را نگاه میدارد و این صفت اگرچه همه کس را لازم و ضرور
و در کار است لکن سلاطین و الامرا را پوشیدن اسرار از شرایط سلطنت و
جهانبانی است و از اهمات ضوابط کشورستانی است چه اگر اسرار از دشمنان و
مدعیان پنهان نباشد و اگر چنانچه بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شوند در صدد تدارک

در بیان صفت نمامی و سخن چینی است

بر می آیند پس لازم است که امنای دولت سلطان و محرمان او نیز اسرار را مخفی نمایند
زیرا که محرم اسرار محرم بودن نباید باشد که منجر بهلاک و فساد شود صفت یازدهم
نمامی و سخن چینی است یعنی سخن گفتن و نوشتن یا رمز یا اشاره یا ایما و این صفت رذلترین و
قبیحترین صفتهای خفیه است و هر که دارای این صفت است از اراذل است بلکه
از کلام پروردگار عالم چنان مستفاد میشود که هر سخن چینی ولد الزنا است قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم ولا تطع کل حلاف مهین همّاز مشّاء
بنمیم منّاع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم
خلاصه معنی اینکه فرمان مبر ای حبیب من هر سوگند خورنده بدروغ و ذلیل را
که حقیر است در رای و تدبیر یا اینکه حقیر است در نظر مردمان و بسیار
عیب کننده در غیب مردمان رونده بسخن چینی میان مردمان بسیار باز دارنده از خیر متکبر را
یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و در نهایت بخیل بود از حد گذرنده در ظلم و خطاکار
بسیار گناهکار و زناکار درشت خوی و سخت روی از پس این عیب حرامزاده
که پدر او معلوم نبود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که حق سبحانه و تعالی
بهشت را خلق فرمود و فرمود باو که سخن بگو عرض کرد سعادتمند است هر کس
داخل من شد خدای تعالی فرمود بعزت و جلال خود قسم که داخل نمیگردد در تو
هشت گروه مداومت کننده بشرب خمر و اصرار کننده بر زنا و سخن چین و دیوث
و عسکر پادشاه ظالم و مخنث و کسی که قطع رحم نموده باشد و آنکه با خدای تعالی

عهدی کند و آن وفا نکند آورده اند که در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
در بنی اسرائیل خشک سالی اتفاق افتاد و قحطی شد حضرت موسی چند دفعه دعای
باران بردن رفت اثر اجابت ظاهر نشد کلیم الله در اغلب مناجات نمود
وحی رسید که در میان شما سخن چینی است من بجهت شومی او دعای شما را مستجاب نکنم
پس ببین ای جان برادر که صاحب این صفت چه قدر از رحمت خدای تعالی دور است که
بجهت شومی او دست رد بر سینه حضرت کلیم میگذارد صفت دوازدهم فساد نمودن
میان مردمانست و آن اعم از سخن چینی است چه افساد و بد دلان سخن چینی هم میشود
صاحب این صفت در مقام ضدیت با خدای تعالی برآمده زیرا که هیچ خیری در نزد
خدای تعالی مطلوب تر بهتر از اصلاح و الفت و یگانگی میان مردمان نیست و این جماعت ملعون
کذب میکنند در مقام خلاف رضای خدای تعالی بر آمده حق در این شکی نیست که چنین کس از
بدترین ناس و بدترین و خبیث ترین بنی آدمست قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه
اَلَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ
یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ
ذَٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ خلاصه معنی اینکه
جزای آنانکه محاربه میکنند با خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و سعی مینمایند در زمین
بجهت فساد آنست که کشته شوند یا بر دار کشیده شوند یا اینکه بریده شود دستهای ایشان و پاهای
ایشان برخلاف یکدیگر یا اینکه بریده شوند از زمین این مر ایشان راست رسوائی در دنیا
و مر ایشان را

در بیان صفت فساد و بیان مفسدات

و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک و ضد این صفت که اصلاح میان مردمان باشد
از معالی صفات و فضایل ملکات و علامات شرافت نفس و پاکی ذات است و در
اخبار و آیات در مدح بانی آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ
خلاصه معنی اینکه خبر اینست که مؤمنین برادرند پس اصلاح نمائید میان برادران
و بترسید از خدای تعالی شاید رحم کرده شوید و همین کافی است در مدح این صفت
که گفتن دروغ که از معاصی کبیره است در آنجا جایز است چنانچه که مروی است که حضرت صادق
فرمودند هر دروغی را خدا نمی پسندد مگر دروغی که در جهاد باشد یا اینکه دروغی بگوید که
در میان دو نفر اصلاح کند از اینجاست که گفته اند دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه
انگیز است سبحان الله ببین که اعتنای خدای تعالی در اصلاح مردمان بچه مرتبه
باشد که تجویز دروغ که از معاصی کبیره است بخصوص اصلاح مردمان فرموده است
و نفس دروغ را بلعوض ضد آن مخصوص ساخته با وجود این جماعتی در بعضی از ابنای روزگار
مشاهده میشود اعلی از ادنا نفوس خبیثه که بجهت پیشرفت امور دنیویه و گیر آوردن چند
روزه این عاریت سرا اساس نفاق در میان مردمان برپا مینمایند و آتش فتنه
روشن میکنند بلکه بسی کسانی هستند که با اندک خلاف توقعی که از کسی می بینند در مقام
فتنه و فساد دیگر او برمی آیند نعوذ بالله من ذلک ذلک هو الخسران المبین
صفت سیزدهم شماتت کردنست و آن عبارتست از اینکه بگوئی که فلان بلا و مصیبت

در بیان صفت فساد و ضد آن که اصلاح میان مردمان است

در بیان صفت شماتت

که فلان کس رسید از بدی او است و با آن شاد و مسرور نیز باشد و منشأ این غالبا
از عداوت و حسد است و گاه باشد از جهل بموقع قضا و قدر الهی شود و احادیث
بسیار بد و فایده آن بجز آنست که بتجربه واضح و از اخبار ثابت است که هر که شماتت
نماید کسی را از دنیا بیرون نرود تا خود بآن مبتلا شود و خداوند تبارک و تعالی
در مذمت منافقین بپیغمبر فرمود إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا
قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا
مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
خلاصه معنی اینست که اگر برسد ترا ای حبیب من در بعضی از جنگها نیکوئی از ظفر و غنیمت
اندوهناک میشوند ایشان از فرط حسد و نفاقی که دارند و اگر چنانچه برسد ترا
در بعضی از غزوات جراحتی و شکستی گویند از روی خوشحالی و شماتت بدرستی که
فرا گرفتیم ما احتیاط خود را و بجنگ نرفتیم و برگردند از مجلسهای خود در حالتی که
ایشان شادمان باشند بگو ای پیغمبر برگزیده من نرسد ما را مگر آنچه نوشته است از برای ما
خدای تعالی در لوح محفوظ او است ناصر و سازنده کارهای ما و بر خدای تعالی پس باید
توکل کنند مؤمنان صفت چهاردهم مراء و جدال و مخاصمه است و آن عبارت از
اعتراض کردن بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل آن در لفظ یا معنی بقصد پست نمودن
و اهانت رسانیدن بانشخص و اظهار زیرکی و فطانت خود بدون باعث
دینی و فایده آخرت و خصومت نیز نوعی از جدال است و آن جدال و لجاج کردن در سخن

در بیان صفت مراء و جدال

بجهة

بجهة رسیدن بمالی یا مقصودی دیگر بدانکه مراء و جدال از اخلاق مذمومه
و صفات رذیله است خواه در مسائل علمیه باشد یا غیر آن و خواه اعتراض
بحق باشد یا باطل مگر اینکه مقصود فهمیدن یا فهمانیدن حق باشد که در
اینصورت ضرر ندارد و او را مراء و جدال نمیگویند بلکه ارشاد و هدایت
نامند و علامت آن آنستکه تو را مضایقه نباشد از اینکه مطلب حق از جانب
غیر تو ظاهر شود و علامت مراء و جدال و مخاصمه آنست که اگر سخن حق بر
زبان آن طرف جاری شود تو را ناخوش آید و خواهی آنکه تو میگوئی صحیح باشد و از
ابطال قول خصم تمام کنی نقص و خلل او را اظهار نمائی و بهمه جا آنکه مذکور شد اول
مذموم نیست بلکه ممدوح است و نتیجه قوت معرفت و بزرگی نفس است و دویم
مذموم و منهی عنه است و باعث هیجان غضب و حاصل شدن حقد و حسد است
از هر دو جانب و بسا باشد که موجب شک خود و شبهه دیگران شود در عقا
ید حقه از اینجهة است که خدای تعالی نهی از آن فرموده قال الله تبارک و تعالی
وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا
فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكَ إِذًا مِّثْلُهُمْ خلاصه معنی اینست که چون ببینی کسانی را که در
آیات فرو میروند و مشغول بجدل گیری آن میشوند از آنها کناره کن تا آنکه مشغول
حدیث دیگر شوند اگر چنین نکنی تو نیز مثل آنها خواهی بود و از حضرت رسول صلی
مرویست که ایمان بنده کامل نشود مگر آنکه مراء و جدال را ترک نماید اگرچه حق با او

در بیان مدح ترک ستیزه و مراء و جدل

وضد آن که ترک مراء و جدال باشد از اخلاق حسنه و صفات فاضله است و
آیات و اخبار در مدح آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه
اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ
خلاصه معنی آنکه بخوان ای حبیب من صلی الله علیه و آله بسوی راه پروردگار
مردم را بطریقه حکمت و پند نیکی و مجادله کن با ایشان بنوعی که آن بهتر است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که هرگز مجادله مکن
با صاحب حلمی و نه با سفیهی چه صاحب حلم دشمن تو میشود و سفیه ترا اذیت
میرساند و میفرمود زنهار حذر نمائید از مراء و جدال که سبب عداوت و کشف
عیوب میشود و بضعفت جنبه بکثرت مجادله نمودن و غالب شدن بر خصم
خواه بحق یا بباطل قوت میگیرد تا آنکه میرسد بجائیکه صاحب آن آتش سنگ گزنده
متصل باید و داغ عیها باشد که با هر کسی در افتد حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین ع
فرمودند که بر شما باد حذر نمودن از مراء و خصومت که آنها دلها را بیمار میکنند و در
برادران نفاق میرویاند صفت پانزدهم و آن سخریت است از بیان کردن گفتار

در بیان مذمت سخریه و استهزا

و کردار و اوصاف مردم یا خلقت ایشان بقول و فعل یا بایما یا باشاره و کنایه
بر وجهی که باعث خنده دیگران شود و شبهه نیست که این عمل شیوه اوباش و
اراذل و صفت پست ترین افراد انسانست و آیات و اخبار در مذمت آن بسیار
و نهی از آن وارد شده است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم یا اَیُّهَا الَّذینَ

آمنوا

آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی اَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ
خلاصه معنی آنکه ای گروهی که ایمان آورده اید باید استهزا نکند قومی از گروه دیگر
شاید که باشند آن گروه استهزا شده گان بهتر از استهزا کننده گان از جهت رفعت
درجه و در نزد حضرت عزت سبحانه و تعالی شانه چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظاهر احوال
و از بواطن امور بیخبرند تا آنکه صاحب این صفت از دین و ایمان بیخبر و از انسانیت و
مردی اثری ندارد بتفتیش عیوب مسلمین و نقص ایشان را تقلید میکند که بواسطه آن نامردی
چند بخندند و طمع در دل نیست او تن باین در داده که اعمال چند کار آورد
که آنها از فی حد نشاط آیند و متعدد در بدن مضحکه گرفته که چنین حالتی
خفیفه را وسیله چرک دست مردم و اعتبار در نظر ایشان گمان میکردند که اعتقاد
باین ندارد که متکفل روزی بندگان آفریننده ایشانست سبحان الله العلی العظیم
چه قدر سلطانست بر انسان که او را از این میدارد که تن باعمال این گونه
اعمال در دهد الا حکومتیکه کسی که از پشت آدم ابو البشر علی نبینا و علیه السلام
که مسجود ملائکه ملکوت بوجود آمده و خود را بچنین صفت پستی راضی میکند و دل او
از غصه خون نمی شود پس هر کس را که اندک بهره درکی باشد بر توقیر و ذلت او را
در دنیا و آخرت نظر آورد و مرتکب این عمل نشود صفت شانزدهم مزاح

در بیان مذمت مزاح کردن

و بذله گوئی و شوخی نمودن است افراط آن مذموم و در شریعت منهی عنه است چه
باعث سبکی کم وقاری و موجب سقوط مهابت و حصول خواری میشود مانند

که مورث عداوت و دشمنی باشد سبب آزردن و خجل باشد مهمان شود از آنجمله است
که فرموده‌اند با مردمان صاحب شأن شوخی مکن که کینه تو را در دل میگیرد و با مردمان
دون و پست شوخی مکن که هیبت تو از نظرشان ساقط میشود و بعضی گفته‌اند هر چیزی تخمی دارد
تخم عداوت و دشمنی شوخی است و از مفاسد شوخی آنست که دل را میمیراند و خنده
میکشد و بد خنده دل را تاریک و آبرو و وقار را تمام میکند بنابر اینست که حضرت عالم
نهی از آن فرموده کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم **فلیضحکوا قلیلا**
ولیبکوا کثیرا **صفت هیجدهم** غیبت نمودنست و آن عبارت از اینست که نسبت
چیزی ذکر کنی که اگر بگوش او برسد او را ناخوش آید و بآن راضی نباشد مخفی نماند که
غیبت نمودن همان بزبان نیست بلکه بهر نوعی که نقصی از غیر فهمانید غیبت است خواه
بقول باشد یا بفعل یا اشاره یا ایماء یا رمز یا نوشتن چنانچه مرویست که زنی بر عایشه
وارد شد بدست خود اشاره کرد که این کوتاه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که غیبت او را نمودی بدانکه آنکسی که غیبت را گوش میدهد نیز حکم غیبت کننده
را دارد و غیبت از اعظم مهلکات و اشد معاصی است قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من اغتاب امرء مسلما بطل صومه و نقض وضوئه یعنی هر کس غیبت نماید مرد مسلمی را روزه او
و وضوی او باطل میشود و آیات و اخبار بسیار صریحا در حرمت آن وارد است
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم **ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب**
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
ملاحظه بفرمایید که

در بیان مذمت غیبت کردن

باید غیبت ننماید بعضی از شما بعضی دیگر را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد
گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد پس کراهت میدارید شما این امر را
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند زنهار حذر نمایید از غیبت
بدرستی که غیبت بدتر است از زنا زیرا که کسی که زنا می‌کند توبه میکند و حق تعالی
توبه او را قبول میکند لکن غیبت کننده را خدای تعالی نمی‌آمرزد تا اینکه آن کسی که
غیبت او را نموده از او نگذرد و فرمودند در شبی که بمعراج رفتم عبور کردم بقومی که روی
خود را بناخنهای خود میخراشیدند از جبرئیل سؤال نمودم اینها چه کسانی اند
گفت اینها غیبت کننده گانند **صفت نوزدهم ضد غیبت مسلمین مدح و ثنای ایشانست**
و آن صفتی است حسنه و عملی مرغوب باعث حصول محبت و موجب دوستی و الفت میشود
چنانکه برادران حضرت یوسف علی نبینا و علیهم السلام بعد از شناختن آنحضرت در مقام
مدح و ثنای آنحضرت گفتند **تالله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین**
یعنی قسم بحق تعالی که برگزید تو را خدای تعالی بر ما و بودیم ما خطاکاران آنحضرت هم
در وقت میفرماید که ایشان میفرماید **لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و**
هو ارحم الراحمین خلاصه معنی آنست که گفت در جواب ایشان آنحضرت
نیست سرزنشی که شما را در امروز بیامرزد شما را خدای تعالی و او بهترین بخشنده گانست
وارد شده که هر یک از فرزندان حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام همنشینانی
چند هستند از ملائکه پس اگر چنانچه برادر مسلم خود را به نیکوئی یاد کرد ملائکه میگویند

در بیان مدح و ثنای مؤمنین

مثل این برای تو باد اما چنان تصور نکنی که هر مدح و ثنائی خوب و پسندیده باشد
بلکه این در صورتیست که راست باشد و مدح مؤمنین باشد لکن مدح فسقه و ظلمه
خوب نیست اگرچه راست باشد زیرا که آن باعث فرح و سرور آن ظالم شود و شاد
کردن ایشان مذموم بلکه حرامست صفت شانزدهم دروغ گفتن است و آن از جمله
گناهان کبیره و قبیح‌ترین و خبیث‌ترین صفات رذیله است صفتی است که آدمی را در نظرها
خوار و بی‌وقع و بی‌اعتبار مینماید و سبب ریختن آبرو در نزد خلق و خدای تعالی و باعث
سیاه‌روئی در دنیا و عقبی است و سرمایهٔ خجلت و انفعال و باعث دل‌شکستگی و ملالت
آیات و اخبار در مذمت این صفت بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم
هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ خلاصه معنی آنکه
آیا خبر دهم شما را که از دیوان بر که فرود آیند دیوان فرود آیند بر هر دروغگوی گناهکار
و در مقام دیگر میفرماید إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
خلاصه معنی آنکه جز این نیست که بدروغ افترا می‌بندند آن کسانیکه ایمان بخدای تعالی
ندارند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هرگاه مؤمن بدون عذر شرعی
دروغ بگوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت میکنند و از دل او تعفن و گندی بلند شود
میرود تا بعرش میرسد و خدای تعالی بسبب آن دروغ گناه هفتاد زنا که اهون آن [illegible] بنویسد
و نیز مرویست که از آنحضرت پرسیدند که مؤمن جبان میباشد فرمودند بلی عرض نمودند
بخیل میباشد فرمودند بلی عرض کردند دروغگو میباشد فرمودند چه معنی ش

در بیان شانزدهم صفت دروغگفتن است

شریف

شریف جهت مذمت این صفت خسیسه کافی است صفت هفدهم صدق و راستی است
و آن از اشرف صفات نفسانیه و رئیس اخلاق ملکیه است قال الله تبارک و تعالی
فی محکم کتابه الکریم اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی بترسید از خدای تعالی
و بوده باشید با راستگویان و نیز در مقام دیگر میفرماید وَالَّذِي جَاءَ
بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکه آورد صدق را و تصدیق
نمود با آن آن گروه پرهیزکارانند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
فرمود شش خصلت که مؤمن قبول نماید تا اینکه من بهشت را جهت او قبول کنم
یکی آنکه چون خبری دهد دروغ نگوید دوم چون وعده دهد تخلف ننماید سوم چون
امانت قبول نماید خیانت ننماید چشمهای خود را از نامحرم بپوشاند دستهای
خود را از آنچه نباید بان دراز نکند نگاهدارد فرج خود را محافظت کند
صفت هجدهم حب جاه است و شهرت و بزرگی و ریاست و آن از مهلکات
و طالب آن طالب آفات دنیوی و اخرویست قال الله تبارک و تعالی فی محکم
کتابه الکریم مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ
وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ
خلاصه معنی آنکه هر که باشد طالب زندگانی دنیا و زینت و آرایش او را که از جمله
جاه و منصب است با ایشان برسانیم در دنیا پاداش سعی ایشان را و ایشان را نیست
در آخرت بهرهٔ ایشان مگر آتش از آفات فلک سروری و والی‌گری

در بیان هفدهم صفت صدق و راستگفتن

در بیان هجدهم صفت حب جاه است

پیغمبری رسیدن جان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مرویست که چو کرکی درنده
که در جایکاه کوسفندی رها نموده باشند آنقدر آن کوسفندرا فاسد نمیکند که
دوستی مال و جاه دین آدمیرا فاسد میکند و این خود واضح و معلوم است که از زمان
حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام تا الیوم اکثر عداوتها و مخالفتها غیر از حب جاه
نداشته نمرود لعین بهمین جهت آتش کین بجهة حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
برافروخت و فرعون لعین بآتش باین سبب دعوت حضرت موسی کلیم الله را نشنود
خواست که شداد بدبخت لعین با ماعین ارم ذات العماد و داشت
و لعن ابد و عذاب مخلد را دکماشت خانه دین سید آخر الزمان صلی الله علیه و آله
از این جهت خراب و ویران و خانواده رسالت سلام الله علیهم بانس مضطرب
و اسیر و سرکردان و حیران حق امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه از آن جهت
مغصوب و اهل بیت رسالت بواسطه این مغصوب و شربت ما در حسرت ... شام
... بتمامی ملک ری و ضد حب جاه محبت کمنامی و بی اعتباریست
در نظر مردم و این شعبه ایست از زهد و از جمله صفات مؤمنین و خصال متقین است
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم تلک الدار الآخرة نجعلها للذین
لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین خلاصه معنی آنست که آن خانه
آخرت که وصف او را شنیده اید قرار داده ایم آنرا از برای کسانیکه نمیخواهند در دنیا
برتری و بزرگی و فساد و تباه کاری را مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در مدح گمنامی و عیب حب جاه

فرموده

فرموده اند که اهل بهشت کسانی هستند ژولیده موی غبار آلوده که بجز دو جامه
کهنه ندارند کسی اعتنا بایشان نمیکند هرگاه در خانه امرا اذن دخول طلب کنند
ایشانرا اذن نمیدهند و چون بخواهند زنی بخواهند کسی خطبه ایشانرا قبول نمیکند
و چون سخن کویند کسی کوش بسخن ایشان نمیدهد خواهشهای ایشان بخانه است
در سینه هاشان اگرچه نور ایشانرا در میان اهل قیامت قسمت نمایند همه را
فرا گیرد شعر بهتر دست مردان پر حوصله بیابان نوردان بی قافله رسیده
قلم بر سر نام خویش نهاده قدم بر سر طارم خویش بسر قیششان خلق کی ره برد
که چون آب حیوان بظلمت درند حضرت امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند
طوبی لمن اخلص العبادة والدعاء ولم یشتغل قلبه بما تری عیناه
ولم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه ولم یحزن صدره
بما اعطی غیره یعنی خوشی و راحت آخرت بجهة کسی است که خالص نماید
دعا و عبادت خود را و مشغول نکند خود را بآنچه میبیند چشمهای او از زینت
و زخارف این دار فانی غدار و فراموش نکند ذکر و یاد خدای تعالی را
بسبب آنچه استماع میکند کوشهای او و محزون نسازد سینه خود را و خاطر
خود را بسبب آنچه داده شده است بغیر او از اموال و جاه و عزت و سایر
اسباب و امتعه دنیویه صفت ششم محبت مدح و ثنا و کراهت از مذمت است یعنی
کسی طالب آن باشد که مردم مدح و ثنای او کویند و متنفر باشد از اینکه بدکویی

در بیان محبت مدح و ثنا

او کند و انصفت مشخص حب جاهست و از مهلکات عظیمه است سید رسل صلی الله علیه و آله
فرمودند که مردم هلاک شدند بواسطه متابعت هوا و هوس و دوستی مدح و ثنا
روزی کسی در خدمت آنحضرت صلعم مدح نمود کسیرا آنحضرت فرمودند که اگر آن کسیرا
مدح کردی حاضر بودی و بمدح تو راضی بودی و با آن حالت میمردی داخل آتش میشد
پس هر کسی که عاقل و بر نفس خود مهربان باشد بداند که مدح گوئی مردم دین او را
تباه میکند پشت او را میشکند الله او را مکروه و مدح گو را دشمن میدارد
و همچنین چون برخورد که مذمت او را از عیوبش آگاه میکند و باعث درجات
و محو سیئات او میشود لامحاله مذمت خود را غنیمت و بدگو را دوست میدارد

در بیان صفت خبیثه

صفت بیست و نهم ریا است و آن عبارتست از طلب نمودن اعتبار و منزلت در نظر مردم
بوسیله اموری از افعال خیر و پسندیده یا آثاری که دلالت بر صفات نیک نماید
مثل اظهار ضعف و بی حالی بجهت فهمانیدن کم خوراکی و روزه بودن یا بیداری
در شب و مثل آه بی اختیار کشیدن بجهت اینکه بفکر خدای تعالی و روز جزا افتاده است
و امثال اینها جمیع اقسام آن مذموم بلکه از مهلکات عظیمه است و از گناهان
کبیره است و در حرمت آنها اجماع منعقد و آیات و اخبار بسیار در مذمت آن
وارد است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه العظیم و خطابه الجسیم فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ
عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِینَ هُمْ یُرَاؤُونَ وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ
خلاصه معنی آنکه وای بر نماز کنندگان که در نماز خود سهل انگاری میکنند آنچنان

کسانی که

کسانی که ریا میکنند و منع میکنند زکوة را از اهل آن یعنی زکوة نمیدهند و در
مقام دیگر میفرمایند در مذمت جمعی یُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا یَذْکُرُونَ اللَّهَ
إِلَّا قَلِیلًا یعنی مینمایند اعمال خود را بمردم و ریا میکنند خدای تعالی را الا اندکی
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند از بدترین چیزیکه بر شما می ترسم
شرک اصغر است عرض کردند که چیست شرک اصغر فرمودند ریا چون روز قیامت
شود در روزیکه خدای تعالی جزای اعمال بندگان را میدهد میفرماید بریا کاران که بروید
پیش کسانیکه بجهت ایشان ریا کرده دیده ببینید که آیا جزای اعمال شما پیش ایشان هست
یا نه دیگر از آنحضرت صلعم مرویست که خدای تعالی فرمود هر که عملی بجا آورد که غیر مرا
در آن عمل شریک سازد تمام آن عمل از غیر است و من از آن عمل بیزارم و در مذمت
ریا دیدی آن همین کافیست که شخص ریا کار حضرت آفریدگار جل جلاله را از غیر او کمتر
شمرده است از بندگان او که بعضی از ایشان عابد شود و نه ضرری نعوذ بالله
من همزات الشیاطین اللعین و ضد صفت ریا اخلاص است و آن عبارتست از
خالص نمودن قصد از غیر خدای تعالی و پرداختن نیت از ما سوی الله پس هر
عبادتیکه قصد در آن با این حد نباشد از اخلاص عاریست پس اخلاص عبارتست از
اینکه عمل از جمیع شوائب و اغراض خالی باشد و از جهت تقرب بحضرت پروردگار
بوده باشد کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه العظیم و خطابه فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا
لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا خلاصه معنی آنکه

و بیان آنچه ضد وی صفت اخلاص است

هر کس آرزوی ملاقات پروردکار را دارد پس باید عمل صالح بجا آورد و در
عبادت پروردکار احدی را شریک ننماید با او و در جای دیکر میفرمایند فَاعْبُدُوا اللّٰهَ
مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ خلاصه معنی آنکه پرستش کن خدا را
در حالتی که پاکیزه کننده باشی پرستش را از شرک و ریا بدانید که خدای تعالی راست پرستیدن
پاکیزه را و آنست که طاعة خدای تعالی خالص باشد از ریا و شرک و نیز میفرماید
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ خلاصه معنی آنکه
روزیکه سود نبخشد و فایده نرساند مال و فرزند مکر کسی که بیاید بخدای تعالی با دل خالص
صفت سیم در نفاق با مومن مراد از آن دو رنکی و دورویی است
بان طریق که در حضور شخصی او را مدح و ستایش کند و اظهار دوستی با او کند و در غیاب آن
برخلاف آن باشد و از او مذمت نماید و در صدد آزار و اذیت او باشد این صفت از صفات
عظیمه است و آیات و اخبار بسیار در مذمت آن وارد است قال الله تبارک و تعالی
فی محکم کتابه الکریم وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ
شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ خلاصه معنی آنکه چون ملاقات کنند منافقین با کسانی که ایمان
آورده اند کویند با ایشان از روی نفاق که ایمان آورده ایم و چون خلوت کنند
با دیوان سرکش خود کویند از روی اعتقاد درستی که ما با شمائیم یعنی در دین شمائیم و آنچه

کفتیم بمسلمانان بسخریه و استهزا میکردیم با ایشان حق تعالی در جواب ایشان میفرماید
خدای تعالی جزای سخریه و استهزا میدهد ایشان را و فرو میکذارد ایشان را در سرکشی
ایشان در حالتیکه حیران و سرکردانند آن کروه منافقان کسانی هستند که
خریدند یعنی قبول نمودند کمراهی را برراه راست پس سود نکرد معامله و بازرکانی
ایشان در اختیار کردن کفر را بر ایمان و نبودند راه یافتکان از حضرت رسول صلعم
مرویست که هر کس دورو باشد در دنیا در روز قیامت او را دو زبان از آتش خواهد بود
و نیز فرمودند هر که دورو باشد در قیامت می آید زبانش از پس روی او و دیکر زبان از
قفای او و هر یک از آنها شعله خواهد بود و شعله خواهد کشید روی او را تا اینکه داخل جهنم
کند این است که در دنیا دورو و دو زبان بوده صفت چهارم در غرور است که منشاء
اکثر آفات و شرور است و اصل معنی غرور فریب خوردن است و مراد در اینجا فریفته
شدن بشبهه و خدعه ابلیس لعین است در این شدن از غضب خدای تعالی و مطمئن
شدن بامریکه موافق هوا و هوس و ملایم طبع باشد پس هر کرا که اعتقاد این شد
که برراه خیر است و آن طریقه که دارد صحیح است و چنین نباشد او مغرور است
حالانکه خدای تبارک و تعالی در مذمت کفار میفرمایند وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ
الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ
إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ خلاصه معنی آنکه

در بیان صفت نفاق و منافق

در بیان صفت عجب و غرور

بیاد آورید چون بیار راست جمله کافران ابلیس لعین که دارهای ایشان را که در دشمنی حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وغیر آن باشند و گفت شیطان نکنید شمارا امروز از
مهلکان جمله کثرت وارستگی شما دیدم بترس که من فریاد رسم مر شمارا این آنها که دیدند
آن دو لشکر یکدیگر را برگشت ابلیس لعین بر دو پاشنه یعنی بطریق قهقری برگشت
وگفت بدرستیکه من بیزارم از شما بدرستیکه من می بینم آنچه شما نمی بینید مترسم من از
خدای تعالی که پروردگار عالمیان است و خدای تعالی سخت عقوبت است و هرگاه فرشته
امری شود که بواسطه آن خود را منتقص از آن نمی بیند اگرچه آن نیز از اقسام غرور است
چنانچه خدای تعالی در ارشاد مؤمنین در مذمت کفار میفرمایند ولا تکونوا
کالذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاء الناس ویصدون عن سبیل الله
والله بما یعملون محیط خلاصه معنی آنکه نباشید مانند آنانکه بیرون آمدند از منزلهای خود
از روی سرکشی و فخر و جهت نمایش خود در انظار خلق و باز میداشتند مردم را از دین خدای تعالی
و خدای تعالی بآنچه میکنند دانا است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه
مرویست که مغرور در دنیا مسکین است و در آخرت مغبون و زیان کار زیرا که عوض نموده است
بهتر را بزبون تعجب مکن بسا باشد که فریفته شوی بمال و صحت بدن و بسا باشد که
فریفته شوی بطول عمر و اولاد و اصحاب و چنان دانی که بواسطه اینها نجات
خواهی یافت و گاه باشد که فریفته شوی بآنچه بخلق می نمائی از پشیمانی بتقصیرات خود
و ستایش خدای تعالی خلاف آنچه در دل خود خلق می نمائی و گاه باشد که مردم بتصحیح نمائی

وحال

دربیان مذمت طول الامل است

دربیان مذمت حرص وطمع است

وحال اینکه قصد میچ خود را داشته باشی خلاصه از طلمت که بغرور در فریب
ابلیس لعین بیرون نتوان رفت مگر بخضوع از برای خدای تعالی و بازگشت بسوی او
از روی صدق و دو داشتن عیوب خود و الا که حذر نخواسته میبرد برشوی بخود
راضی شوی بهر حالیکه در آن هستی اهدی از تو شقی تر و عمر ضایع کننده تر نخواهد بود
و در بیان حرص و ترک آن خواهی داشت صفت بیست و چهارم و آنها تمیز از امیدهای
بسیار دراز در دنیا و آرزوهای بسیار و توقع زنده گانی و بقای آن و آن صفت
از مهلکات عظیمه است و آیات و اخبار در مذمت آن بسیار است قال الله تبارک
وتعالی فی محکم کتابه الکریم یعدهم ویمنیهم وما یعدهم الشیطان الا
غرورا اولئک مأویهم جهنم ولا یجدون عنها محیصا خلاصه معنی آنکه
وعده میدهد ایشان را ابلیس لعین آنچه وعا کنند یا آن مکر در آرزوی افکند ایشان را
بچیزیکه آن نرسند و وعده میدهد شیطان لعین ایشان را مگر فریب عبارت است از
اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است یعنی بصورت آن نفع مردمان را بیابند آن گروه
پرستنده گان ابلیس لعین اند و ثنا و ایشان و در حسرت و بیابند آن ایشان
از دوزخ گریزگاهی ضد طول الامل قصر الامل است که عبارت است از کم امیدی در دنیا باشد
و آن شعار اهل ایمان و سیرت خاصان و سنت حضرت رسول صلی الله علیه وآله گرفتند
که چون صبح کنی فکر شب را مکن و بهره بردار از دنیا از برای آخرت و از زندگی از
برای مرگ و از صحت بدی بجهت بیماری زیرا که چه میدانی فردا بتوچه وارد خواهد شد

فرمودند که بآنکه جان من در ید قدرت اوست که هرگز چشم نگشودم که امید بر هم نهادن آنرا
داشته باشم و هرگز لقمه بر دهان نگذاشتم که امید فرو بردن او را پیش از مرگ
داشته باشم روزی باآنحضرت صلعم عرض کردند که اسامه سلام الله علیه کنیزی بوعده یک ماه
خرید فرمودند ان اسامة لطویل الامل یعنی اسامه امید دراز است که امید
حیات یکماهه بخود دارد بدانکه معالجه طول امل یاد مرگ و خیال مرگ است و یاد
مرگ آدمی را دلگیر و او را از دنیا سیر میسازد از اینجهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که بسیار یاد کنید شکننده لذتها را عرض نمودند آن چیست فرمودند
مرگ است و سبب شده است که حقیقت آنرا یاد کند مگر اینکه وسعت دنیا بر او تنگ میشود
و اگر چنانچه دل او شدت و المی دارد بسبب امری از دنیا گشاده میشود در صحبت با آنحضرت
عرض کردند که کسی با شهدا ای چه محشور میشود فرمودند کسی که شبانه روزی
بیست مرتبه یاد مرگ نماید صفت بیست و پنجم گناه کاری و اصرار بر معاصی است و عدم
پشیمانی از آنچه از گناه از او صدور یافته است نعوذ بالله من ذلک و ذلک
هو الخسران المبین قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم بلی من کسب سیئة و
احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
خلاصه معنی آری کسی که کسب نماید بدی را و احاطه نماید بر او گناه پس
آنجماعت اهل آتش‌اند در آن جاوید‌اند در مقام دیگر میفرماید و من یعص الله و
رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین

در بیان بیست و پنجم که گناه کاری و اصرار بر معاصی است

خلاصه

۹۱

خلاصه معنی اینکه هرکه نافرمانی کند خدای تعالی و فرستاده او را و درگذرد از حکمهای
او درآورد او را در آتش جاوید مانند در آن و مر او راست عذاب خوار کننده
در مقام دیگر میفرماید من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله
ولیا ولا نصیرا خلاصه معنی اینکه هرکه بکند بدی جزا داده میشود بآن
و نمی‌یابد مر غیر از خدای تعالی دوستی و نه یاوری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که هیچ صبحی طلوع نمیکند و هیچ شامی غروب نمیکند مگر آنکه دو فرشته بهم ندا
جواب میدهند یکی را آنکه میگوید ای کاش این خلق آفریده نمیشدند دیگری میگوید
ای کاش حالا که آفریده شدند میدانستند برای چه آفریده شده‌اند باز اولی میگوید
ای کاش حالا که ندانستند که چه آفریده شده‌اند هر قدر میدانستند عمل مینمودند
باز دومی میگوید ای کاش با آنچه دانستند و عمل نمودند توبه میکردند از آنچه کرده‌اند را
بجهت یک گناهی از گناهان که کرده صد سال حبس میکنند و انتظار میکشد تا بجهت آنکه در
بهشت بجهت او آماده شده که بآن نعمت مشغول شود و از حضرت سید حضرت امیر المؤمنان
و مولای متقیان صلوات الله و سلامه علیه مرویست فرمودند که دندان خود در خنده ظاهر منمائید
و حال آنکه اعمال قبیحه از تو صادر شده باشد شب این محراب و حال آنکه گناه از او
سر زده باشد از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله و سلامه علیه مرویست که چند در عالم
حکمت که در خانه که معصیت او شده باشد آنخانه را ویران سازند تا آفتاب
بر زمین آنخانه بتابد و آنرا پاک سازد ضد اصرار بر معاصی توبه و پشیمانی است بدانکه

در بیان ضد بیست و پنجم که توبه از معاصی است

اصل توبه یعنی بازگشت و رجوعست و مراد در اینمقام بازگشت بحق تعالی است یعنی خالی
باشتن دل از معصیت و رجوع بدرگاه پروردگار و تقرب و نزدیکی حاصل کلام
ترک نمودن معاصی است در حال و عزم بر ترک نمودن آن در آینده و تلافی نمودن تقصیر اینکه
نموده است بدانکه توبه از معاصی سرمایه سالکین و اول مقامات دین است و شرط حضور
پروردگار و کلید استقامت در راه دین و ایمان و موجب محبت حضرت باری و سبب از
برای نجات و رستگاریست چنانچه خداوند کریم میفرماید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ
خلاصه معنی آنست که خدای تعالی دوست میدارد توبه کننده گان را و نیز میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ
لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
خلاصه معنی اینست که ای کسانی که ایمان آورده اید بازگردید از معاصی بطاعت پروردگار
بازگشتنی خالص یعنی خالصاً لله تا نادم شوید از اعمال گذشته خود که دیگر بسوی گناه
نروید شاید خدای تعالی گناهان شما را بیامرزد و در آورد شما را به بوستانها که
میرود از زیر اشجار قصور آنها جویهای آب و شیر و انگبین در روزیکه خدای تعالی
رسوا نسازد رسول خود را بعدم شفاعت او در خواهش مغفرت و اعزاز و اکرام امت
نماید و قبول فرماید شفاعت او را در حق عاصیان از امت و کسانی که ایمان آورده اند

در بیان نتیجه و اثر غفلت از اعمال خود است

با او درجتهای بهشت و درخواست ایشان را در حق عاصیان و خویشان ایشان
قبول فرماید بشتابد نور کسانیکه ایمان آورده اند در وقتی که میروند در پیش روی ایشان
وقتیکه از صراط میگذرند میگویند ای پروردگار ما تمام کن برای ما نور ما را تا آنکه
بسلامت از صراط بگذریم و بیامرز ما را بدرستیکه تو بر هر چیز توانائی از حضرت رسول صلعم
مرویست که توبه کننده دوست خدای تعالیست و توبه کننده از گناه مثل کسی است که هیچ گناه
نداشته باشد حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که خدای تعالی
خوشحال تر میشود بتوبه بنده خود از مردیکه در شب تار در بیابانی مرکب و توشه
خود را گم نموده ناگاه بیابد صفت دویم فراموشی از اعمال خود و غفلت از
محاسبه آنها است و باعث هلاکت اکثر مردمان و خسران ایمان ایشان است چه اگر
تاجر هر چندی بحساب خود نرسد و سود و زیان خود را مقابله نکند و محاسبه
کارکنان و شرکاء خود را نجوید در اندک وقتی تمه سرمایه او بر باد میرود و تهی دست و
بیچاره میماند پس همچنین اگر آدمی هر چندی یکبار بمحاسبه اعمال اعضا و جوارح خود
نپردازد و طاعات و سیئات خود را موازنه نکند و سود و زیان عمر خود را
که مایه نجات و سرمایه اوست ملاحظه نکند عاقبت او بهلاکت منجر میشود قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظم خطابه وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا
وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا خلاصه معنی آنست که ای حبیب من صلی الله علیه و آله
فرمان مبر آنرا که بیخبر کردیم دل او را از یاد خود و پیروی نمود آرزوهای خود را و باشد

عاقبت امر او پشیمانی و از کتاب خداوندی و از اخبار ثابت است که هر کس آنچه عمل را
خود فرستاده می بیند قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و اسمه العظیم فمن یعمل مثقال
ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره خلاصه معنی اینست که هر که بقدر ذره
عمل خیر کند از او ثواب خواهد دید و هر کس بقدر ذره عمل را بد نماید بجزای آن خواهد رسید و بالجمله
آیات و اخبار در محاسبه اعمال از قلیل و کثیر و صغیر و کبیر و ذره ذره بشمار بسیار است
پس قبل از دفتر خانه روز محشر حساب عمل خود در پس حرکات و سکنات خود در میزان
شرع انور بسنج تا اینکه در روز قیامت حساب آن آسان و جواب آن حاضر باشد در حضرت
امام موسی کاظم مرویست که آنحضرت فرمودند که از شیعه ما نیست هر کس هر روز محاسبه خود را
نکند پس اگر چنانچه عمل نیک کرده باشد از حق تعالی طلب زیادتی نماید و الا اگر از او
عمل بدی سرزده باشد استغفار کند و در اخبار وارد است که بجهت شخص عاقل لازم است
در شبانه روز چهار وقت باشد یک وقت که با مردم در کار خود خلوت نماید و راز
گوید یک وقت که در آن حساب نفس خود را نماید یک وقت دیگر که در آن وقت مشغول
بدن و اکل و شرب بود و وقت چهارم در وقتی که مطالعه شد گویا از مطلب کاملی بود
چیزی نوشته بود آنچه بعقل ما فهم چیزی میرسد گویا وقت چهارم طلب روزی از وجه حلال باشد
زیرا که بدون وجه معاش بنا بر صورت نمیشود چرا که جمیع این امورات به حیات
و حیات بسته باکل و شرب و اکل و شرب بسته به معاش است العلم عند الله و ضد مراقبه
و غفلت از اعمال خود مراقبه و محاسبه آنست قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم

در بیان مراقبه و محاسبه نفس است

إن في ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد
خلاصه معنی اینست که خداوند تبارک و تعالی بعد از بیان داستان کفار میفرماید باینکه
در آنچه ذکر شد پند و نصیحت مر آنانیرا که باشد دلی که انداخت گوش که استماع سخن
حق کند بدانکه مراقبه عبارتست از اینکه آدمی مراقب احوال خود باشد و اوامر
و نواهی الهی را سهل و آسان نشمارد و در شبانه روز وقتی را معین نماید که در آن وقت
بحساب نفس خود برسد و طاعات و سیئات خود را موازنه کند پس اگر چنانچه
او را مقصر یافت در مقام عتاب در آورد و الا شکر پروردگار را بجا آورد
و در مواظبت و مراقبت ظاهر و باطن خود باشد که داخل را برکت نماید و معصیتی از او
سر نزند صفت هفتم کراهت است که عبارتست از نفرت طبع از چیزیکه در یافتن
آن سبب المی و تعبی شود بدانکه کراهت یا چیزیستکه کراهت از آن عقلا و عادتا
مستحسن و ممدوح است یا اینکه چنین نیست و آنکه از اخلاق رذیله است از قسم او
نه دویم بلکه بعضی از اقسام دویم از اخلاق فاضله است و ضد کراهت محبت است
و آن عبارتست از میل و رغبت طبع بچیزیکه دریافتن آن سبب از برای لذت و
راحت شود پس کراهت و محبت هر چیزی لازم دارد معرفت و ادراک آن چیز را
و بدون معرفت آن چیز اگر فی الجمله باشد کراهت و محبت مقصود نیست از اینجاست
که صفت کراهت و محبت در جمادات چون سنگ و کلوخ نیست زیرا که
آنها را ادراک نیست پس چون دانستی که هر یک از کراهت و محبت فرع ادراک و فهمیدن

در بیان صفت کراهت است

در بیان صفت محبت که ضد صفت کراهت است

و منابع آنست پس بدانکه ادراک آدمی بر خود ضبط است زیرا که موجودات یا
محسوس باشند یا غیر محسوسات و محسوسات بر پنج نوع‌اند اول آنکه بچشم ادراک میشود
چون صورتهای حسنه و آب روان و سبزه و روشنائی پس لذت و راحت آنها
در دیدن است دوم آنکه بگوش ادراک آن میشود چون آوازهای خوب و نغمهای موزون
و لذت و راحت آنها در شنیدن است سیم آنکه بقوه شامه ادراک میشود
چون بوهای خوش و نسیم‌های معطر و لذت بردن از آنها به بوییدن است
چهارم آنکه بقوه ذائقه فهمیده میشود چون طعام‌های لذیذ و لذت از آنها
بچشیدن است پنجم آنکه بقوه لامسه ادراک آن میشود چون نرمی و نازکی
و لذت بردن از آنها بملامسه و مباشرت حاصل میشود و حصول الم و التعب
از این پنج قوه بادراک خلاف آنچه مذکور شد محقق میشود و اما غیر محسوسات
بر دو نوع‌اند یکی آنکه بحواس باطنه ادراک میشود چون صور جزئیه خیالیه و وهمیه
و دیگری آنکه بقوه عاقله و نفس ناطقه تعقل آنها میشود مثل ادراک معانی کلیه و
ذات مجرده و معارف حقه و از قبیل غیر محسوسات ادراک اخلاق و صفات حمیده
و آداب حسنه که انسان از آنها لذتی می‌یابد و صاحب آنها را دوست
میدارد و از آنجمله است محبت بنده با خدای تعالی چه بقوه عقل ادراک وجود و صفات
کمال و نعوت جلال حضرت او را میکند و آن ادراک متوجه لذت و فرح و سرور میگردد
و شکی در این نیست که لذات خیالیه و وهمیه اشد و اعلی از لذات حسیه باشد از جمله

که لذت آدمی از صورت جمیله که در خواب بیند اقویست از آنچه مشاهده در بیداری
به بیند و اما لذات عقلیه بمراتب بیشتر از لذات حسیه و خیالیه و وهمیه بالاتر است
نظر بآنکه هر چیز که لذت و راحت در آن بیشتر است آن چیز محبوبتر است لهذا
محبت عقلیه بسیار از سایر انواع محبت بیشتر میشود و بالاتر و آن محبتی که ما در اینجا
گفتگو میکنیم از آن محبت خداوند تبارک و تعالی عظم شانه و جلاله است و آنکه
بخدای تعالی منسوبست مثل محبت انبیا و اوصیای ایشان و محبت صلحا و نیکان و اتقیا
و خاصان درگاه اله و بالاترین محبت‌ها محبت با خدای تعالی است بلکه در مدح
مؤمنین بیان فرموده‌اند وَالَّذِینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ یعنی آنچنان کسانی که
ایمان آورده‌اند محبت ایشان شدیدتر است برای خدای تعالی و در مقام دیگر در
مدح جمعی از مؤمنین در اظهار محبت و علامت خود با ایشان میفرماید یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ
یعنی خدای تعالی ایشان را دوست میدارد و ایشان هم خدای تعالی را دوست میدارند
پس اگر غیر خدای تعالی چیزی دیگر کسی را باشد بواسطه اعتنای حضرت اوست کسی هرگاه
کسی چیزی را غیر از محبت او دوست بدارد از جهت قصور یش در معرفت و شناخت حضرت
آفریدگار است پس سزاوار آنست که آدمی بتمامی ذرات موجودات محبت عام
داشته باشد از آن راهی که جمله آنها آثار قدرت پروردگار اند حضرت سید سجاد
زین الموحدین امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه در مناجات المحبین عرض نموده
پروردگار عالم که چنان تو را دوست میدارم که نیز محبت تو در دل من جا گرفته

که نفس من پرده های آن انس باشد در مناجات هشتم عرض مینمود الهنا
بعبادك الذين هم بالبدار اليك يسارعون وبابك على الدوام
يطرقون واياك في الليل والنهار يعبدون وهم
من هيبتك مشفقون مفاد کلام یعنی ای خدا برسان ما را
بآن بندگانی که در پیشی گرفتن بسوی تو شتابانند و علی الدوام در رحمت را
میکوبند و شب و روز پرستش ترا مینمایند و از هیبت و سطوت تو ترسانند
الذين صفيت لهم المشارب وبلغتهم الرغائب وملأت
ضمائرهم من حبك ورويتهم صافي شراب ودك
یعنی آنچنان بندگانی که مشربهای ایشانرا صافی فرموده و ایشانرا بعطایای بسیار
سرافراز فرموده و دلهای ایشانرا از نور محبت خود مملو فرموده و از شراب صافی
محبت خود ایشانرا سیراب نموده فبك الى لذيذ مناجاتك وصلوا
ومنك الى اقصى مقاصدهم حصلوا پس بلطف و مرحمت تو
لذت راز گفتن با ترا دریافته و از عنایت تو بالاترین مقصودها رسیده
فقد انقطعت اليك همتي وانصرفت نحوك رغبتي یعنی
ای خدا نهایت مقصود من تویی و غایت رغبت من بسوی تست فانت لا غيرك
مرادي ولك لا لسواك سهري وسهادي یعنی تویی مراد و مقصد من
و بس و از برای تست بیداری و خواب من ولقاؤك قرة عيني و

ووصلك منى نفسي واليك شوقي وفي محبتك ولهي والى هواك
صبابتي ورضاك بغيتي ورؤيتك حاجتي وجوارك طلبي و
قربك غاية سؤلي وفي مناجاتك روحي وراحتي و
عندك دواء علتي وشفاء غلتي وبرد لوعتي وكشف كربتي فكن
انيسي في وحشتي ومقيل عثرتي وغافر زلتي وقابل توبتي ومجيب دعوتي
ای خدا دیدار تو روشنی دیده منست و وصال تو آرزوی دل غمدیده منست و
بسوی تست اشتیاق جان من و دوستی تو سرمایه بیکسی و حیرانی منست و از
آتش محبت تو سوزش جگر منست و خوشنودی و رضای تو مقصد و مطلب منست
شعر خاک در تست بهشت من مهر رخت سرشت من عشق تو سرنوشت من راحت
من رضای تو ای خدا حاجتم رضای تو ندارم و غیر از کوی تو مطلبم
و سؤالی غیر از قرب آستان تو ندارم روح و راحت من در مناجات تست
دوای درد من از دست تست تویی شفای جگر تشنه من و تویی خنکی سوز
دل من تویی آرام جان غمناک من ولا تقطعني عنك ولا تبعدني منك
يا نعيمي وجنتي ويا دنياي وآخرتي یعنی
ای خدا امید مرا از خود منقطع مکن و مرا از درگاه خود دور مکن ای نعیم و فردوس
بهشت من ای دنیای من و ای آخرت من شعر گر بتوام ره امن نیفتد
دو کون زیر نشد دامان بی نیازی براین آفتش نهم در مناجات نهم عرض مینمود

الهی من ذا الذی ذاق حلاوة محبتك فرام منك بدلا ومن ذا الذی انس بقربك فابتغی عنك حولا

مفاد کلام

یعنی ای خدای من کیست که شربت محبت تو را چشید پس غیر تو را دوست گرفت
وکیست که بقرب تو انس گرفت و روی بدیگری آورد شعر هر کس که تو را شناخت جان را
چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو
جهان را چه کند بعد از آن عرض میکند آنچه مضمون آن این است که ای خدای بگردان
مرا از کسانیکه بجهة قرب خود برگزیده و بجهة مودت خود خالص فرموده و بملاقات
خود او را مشتاق ساخته و بقضای خود او را راضی گردانیده و خوشنود نموده
و بدیدار خود بر او منت نهاده و در رضای خود او را محظوظ فرموده و از دوری
و از افتادن از نظر خود او را پناه داده و دل او را واله اراده خود ساخته و از جهة
خود او را اختیار فرموده و از جهة محبت خود دل او را فارغ ساخته پروردگارا
بگردان مرا از کسانیکه شیوه ایشان نشاط محبت میسر راه است و دیدن ایشان ناله
و آه در درگاه تو و رویهای ایشان در سجده تو بر خاک بذلت جاری و اشک
چشمهاشان از خوف تو بر رخسارهاشان جاری است دلهاشان بقید محبت تو بسته
و خاطرهاشان از دست شکسته شعر ای بنده کی زمانه آزاد غمت شاد بود و او
بنشاد خود در غم تو قدم بنهاد غمخوار تو از غم نهراسد نزدیک
نفرها در رشته بازارهای خود بکشته از باد صبا دم تو جوئید با جان گزین

غم

غم تو گویند ای خدا ای کسی که انوار ذات پاک روشنی بخش و هر محجبان آگاه
و پرتو خورشید جمالت مشتاق دلهای بنده گان آگاه است شعر ای سعادت
تازه جان عاشقان زآب لطفت تر زبان عاشقان ای غایت مقصود دل
مشتاقان و ای نهایت آرزو و آمال دوستان از تو دوستی تو را مطلوبم
و دوستی دوستان تو را و دوستی هر عملیکه مرا بتو نزدیک سازد در مناجات یازدهم
عرض مینماید ای خدا سوزش دل مرا خنک نمی سازد مگر زلال وصال تو
و شعله کانون سینه مرا فرو نمی نشاند مگر لقای تو آتش اشتیاق مرا خاموش
نمی نماید مگر دیدار تو و اضطراب من ساکن نمی شود مگر در کوی تو و اندوه مرا
زایل نمیکند مگر نسیم کاشف کرب تو و بیماری من شفا نمی بخشد مگر بدوای رحمت تو
و غم مرا تسلی نمیدهد مگر قرب آستانه تو و جراحت سینه من بهبودی نمی پذیرد مگر
بمرهم لطف تو و زنگ آئینه دل مرا نمی زداید مگر صیقل عفو تو در مناجات
دوازدهم عرض مینماید خداوندا مرا از جمله کسانی گردان که در جویبار سینه هاشان
ریشه درخت اشتیاق تو محکم شده و شعله محبت تو اطراف دلهاشان را فرو
گرفته و در سر چشمه صدق و صفا قطره ها بجوشند فرد هر خاک ره آنکه ره
کوی تو پوید من گشته آن دل که گرفتار تو باشد ای خدای من چه شیرین است
بر دلها یاد تو و چه نیکوست طعم محبت تو چه صاف و گوارا است زلال قرب وصال تو
چه هموار و روشن است راههای نهانی بسوی تو فرد کوی جانانرا که صد کوه بیابان

ب

در بیان حب و بغض فی الله

در ره است رقم از راه دل و درم که ره بکام بود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که دوستی خدای تعالی چون تجلی کند دل پرتو افکند او را از هر دگری و فکری خالی میسازد و از هر یادی بغیر یاد حق تعالی می پردازد و به چیزی مشغول نشود به غیر یاد خدای تعالی او دوستی دارد و دوستی برد از یاد حافظ در بن شبانه و در سحرگاه و حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام فرموده که دوستی خدای تعالی آتشی است که هیچ چیز نمی گذرد مگر آنکه او را میسوزاند یعنی جمیع هواها و شغلها را از دل میبرد اللهم ارزقنا بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین فصل بدانکه از جمله محبتهای ممدوحه حب فی الله است که دوستی در راه خدای تعالی باشد چنانکه سابق بآن اشاره شد و بغض فی الله از عبادتهای مستحبه است و فضیلت و ثواب آن بسیار است چنانچه خداوند تبارک و تعالی در کلام کریم خود اشاره میفرماید ان کنتم تحبون الله فاتبعونی خلاصه معنی آنکه بگو ای حبیب من صلی الله علیه و آله اگر دوست میدارید خدای تعالی را متابعت کنید مرا تا آنکه و در مقام دیگر در مدح مؤمنین میفرماید اشداء علی الکفار رحماء بینهم خلاصه معنی آنکه کمال تعصب در دین میباشد بر کفار و رحیمند در میان خود ها و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که دوستی مؤمن که مؤمن در راه خدای تعالی بهترین سببهای ایمانست آگاه باشید که هر کس دوست داشته باشد در راه خدای تعالی و دشمن داشته باشد در راه خدای تعالی و عطا

در بیان صفت سخط و اعتراض است

و منع او در راه خدای تعالی باشد چنین کسی از برگزیدگان خدای تعالی است و فرمودند کسانیکه یکدیگر را بجهة خدای تعالی دوست میدارند در روز قیامت بر زمینی باشند از زبرجد در زیر سایه عرش پروردگار روهای ایشان از خورشید طالع روشن تر و از برق درخشنده تر بود آرزو خواهند برد مکان و مرتبه ایشان هر ملک مقربی و هر انبیاء مرسلی صفت بیست و ششم سخط و اعتراض است بر واردات الهی و تقدیرات سبحانی شکی در این نیست که این صفت منافی مقتضای ایمان و موجب سخط پروردگار منانست بنده عاجز ذلیل را که با سرار قضا و قدر چه راه است و از موارد حکمتهای الهی و مصالح خداوندی غافل چه کار است با اعتراض و انکار بر افعال خداوند حکیم علیم خبیر فرد ما بنده ایم دعا خداوند حاکم است و قادر که میکشد بزور و میکشد بزاری در حدیث قدسی وارد است که منم خدائیکه بغیر از من خدائی نیست پس هر کس صبر نکند بر بلای من و راضی نشود بقضای من و شکر نکند از برای نعمتهای من پس بجوید خدائی بغیر من حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد خداوندا کیست در نزد تو محبوبتر گفت فرمود کسی که هرگاه من محبوب او را از او بگیرم سر تسلیم پیش نهد عرض کرد پروردگارا مسخط تو بر کدام کس است فرمود بر کسی که طلب خیر نماید از من در امری چون حکمی کنم بحکم من راضی نباشد این خبر واضح و روشن است در نزد هر عاقلی و ذی شعوری بر همین است دلالت آیات و اخبار در آن شاید دانا طوایست که صفت اعتراض و انکار نرسد در دهد وجود پروردگار

در بیان پنجم در صفت رضا

از صفات کفار معاندین است قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه وهو اعظم خطابه
وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ
خلاصه معنی اینکه نمی آید ایشان را هیچ پندی از خدای بخشاینده تازه بجز اینکه از او
اعراض کنند و ضد صفت سخط و اعتراض صفت رضاست و آن عبارتست از ترک نمودن
اعتراض بر مقدرات پروردگار عالم در ظاهر و باطن قولا و فعلا بدانکه صاحب مرتبه
رضا دائما در بهجت و سرور و لذت و راحت است زیرا که تفاوتی نمی باشد
در نزد او میان فقر و غنا و عزت و ذلت و مرض و صحت و موت و حیات هیچیک از
اینها بر دیگری در نزد او ترجیح ندارد و هیچیک بر دل او گران نیست چونکه همه را
صادر از خدای تعالی میداند و بواسطه محبتی که از حق تعالی در دل او رسوخ نموده
بر همه افعال او عاشق است و آنچه باو میرسد بر طبع او موافق است پس از این بیان
معلوم شد که مقام رضا افضل مقامات دین و اشرف مقامات و کمال
انبیا و مقربین است از آنجمله است که خداوند در مدح مؤمن آل فرعون سلام الله علیه
خبر میدهد بتعبیر خود در ابعد از آنکه بیایه چند که نصیحت فرمود قوم خود را فقوله تعالی
وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللَّهُ
سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ خلاصه معنی اینکه
پس زود است که یاد کنید آنچه میگویم مر شما را و باز میگذارم کار خود را بخدای تعالی و براو توکل
میکنم و بلطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شر شما نگاهدارد و بدرستیکه حضرت پروردگار

بینا

بیناست بحال بندگان خود پس خدای تعالی نگاهداشت او را از شر آنچه مکر نمودند
و اندیشیدند در باره قتل او و فرو گرفت ملک آل فرعون که از کشتن آنحضرت
رفته بودند بدی عذاب مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از طایفه از
اصحاب پرسیدند که شما چه کسانید عرض کردند مؤمنانیم فرمودند چیست علامت
ایمان شما عرض کردند صابریم در وقت ورود بلا و شاکریم در هنگام نعمت
و در خاطر راضی هستیم در موارد قضا فرمودند بخدای کعبه که مؤمنانید در
دیگر مرویست که فرمودند ایشان حکمای از علما هستند که از وفور دانش نزدیکست
انبیا باشند فرمودند در روز قیامت خدای تعالی طایفه از امت مرا بال و پر عطا نماید
تا اینکه از قبرهای خود به بهشت پرواز کنند و در آنجا بنوعیکه دلخواه ایشانست عیش و
عشرت نمایند ملائکه با ایشان گویند شما موقف حساب را دیدید گویند کسی از ما
حسابی نخواست گویند آیا شما از صراط عبور نمودید و جهنم را دیدید گویند ما
نه صراط را دیدیم و نه دوزخ را ملائکه از ایشان سؤال نمایند که شما از امت کیستید
گویند از امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله پرسند در دنیا عمل شما چه بود گویند
در ما دو خصلت بود یکی آنکه چون در خلوت بودیم از پروردگار عالم شرم مینمودیم
که معصیت او را نمائیم و دیگر اینکه بهر چه از برای ما قسمت فرموده بود راضی بودیم
ملائکه گویند پس سزاوار این مرتبه هستید حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام
عرض کرد بار خدایا مرا یاری و راهنمائی کن که رضای تو در آن یافت شود

در بیان حزن و اندوه ... آخرت

که رضای من در آنست که تو راضی بقضای من شوی صفت بیست و نهم حزن و
اندوه است و آن عبارتست از حسرت بردن و متألم شدن بسبب از دست رفتن
مطلوبی و فقدان محبوبی آن حزن و اندوه هرگاه بجهة فوت مرتبه از مراتب آخرت باشد
آن از صفات حسنه و موجب اجر و ثواب است و الا که بجهة فوت مطلبی از مطالب دنیا
باشد آن بزرگترین صفت اعتراض و انکار بر مقدرات آلهیه است و منشأ صفت
ان ضعف جثه دل است بیراند و آدمی را از طاعت و عبادت و جمیع کارها باز میدارد
علاج ضعف جثه آنست که آدمی متذکر شود که هر چه در عالم کون و فساد است از
حیوانات و نباتات و جمادات و امتعه و مال و اموال و عیال و اولاد و ملک
و منال همه در معرض فنا و زوالند قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظیم خطابه
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ پس چه چیزی در این دار فانی و محل اعتبار
نیست که قابل دوام باشد کدام گل در چمن روزگار شکفت که دست باغبان
حوادث او را نچید و کدام سرو در جویبار این عالم سر برکشید که اره آفات
حوادث از پا در نیاورد و هر شام تیری در مرگ پدر جامه چاک کرد و هر صبح پدری
بر مرگ پسر غمناک نی خیاط روزگار با دامن بهم نکشید آهی مدتی جگر سوز پیش [illegible] نگرد
چون آگاهی این مرحله را بدیده بصیرت نظر کند دلبستگی او از اسباب دنیویه و حزن
دلزده او از فقدان آن کم میشود و حسرت بر گذشته از او زائل میشود و تمام
روزگار خود در صرف میکند در تحصیل کمالات عقلیه و سعادات حقیقیه که بواسطه آنها

[illegible]

مجاور انوار قدسیه باشند و متصف بانوار جواهر باقیه خالی از غم و اندوه عالم بالا
و بمقام بهجت و سرور و راضی شوند بلی أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در اخبار وارد است که حق تعالی فرمود بحضرت داود ع
چه کار است دوستان مرا بمشغولی دل بدنیا که مشغولی دل لذت مناجات مرا
سلب میکند خلاصه کلام دلبستگی بحریکه آخر او فنا در دنبالست خلاف مقتضای عقل و
دانش و مخالف طریقه کاملی و دونیش است فرد نه لایق بود که عیش با دلبری که هر
بامدادش بود شوهری ملکه ترا داد رعایتی آنست که با آنچه میرسد خود در اراده راضی شوند
و غم گذشته را نخورد و با آنچه از جانب خدای تعالی با و وارد شود از تعیش و رفاه
یا محنت و بلا راضی و خوشنود باشد و هر کس ان شاء الله تعالی باین مرتبه فائز شد
میرسد بجائی که هیچ تشویشی در آن نیست و شاد و یکدم با او غمی نیست چنانچه حق تعالی در اولیا کرده
در حق خاصان از بنده کان خود سلام الله علیهم مذکور باشد وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ اللهم وفقنا بفضلك یا کریم و السلام علی
من اتبع الهدی صفت سی‌ام بی اعتمادی در امور است بخدای تعالی یا اینکه
کم اعتمادی و اطمینان و خاطر جمع شدن بوسایل و وسایط و آن ضعف جثه
از مهلکات است و منافی با ایمان بلکه شعبه ایست از شرک با خدا و بر حسن دار
دنیا و آخرت آنکس از آن خراب و ویران میگردد قال الله تبارک و تعالی فی
کتابه و عظیم خطابه أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ یعنی آیا نیست خدای تعالی کافی

در بیان صفت سی‌ام بی اعتمادی بخدای تعالی

ازبرای بنده خود پس نیز در مقام دیگر میفرماید له دعوة الحق والذین
یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء
لیبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الکافرین الا فی ضلال خلاصه معنی آنکه مر خدا راست
اجابت کسی که او را باخلاص بخواند و آنانیکه میخوانند بجز او را اجابت نمیکنند ایشانرا
بچیزی از مرادات مگر مانند اجابت کسی که بگشاید دو کف خود را بسوی آب از
جائیکه آب از او دور باشد مثل آنکه بر سر چاهی برسد و او را دلو و ریسمانی نباشد
که آب از چاه بکشد پس هر دو دست خود را بسوی چاه دراز کند بفریاد و زاری
آب طلب نماید که برسد بدهن او و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی در اخبار
وارد است که خدای تعالی فرمود ای داود هیچ بنده از بندگان من دست
بدامن بنده از بندگان من نزد که من بدانم که او از دل امیدوار است مگر
آنکه اسباب آسمانها را از پیش روی او قطع میکنم و زمینی که در زیر قدم او است برای او
خشمناک میگردانم و باک ندارم بهر وادیکه هلاک شود و ضد وی اعتماد
بخدای تعالی و توکل نمودنست و آن عبارت از مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور خود
بخدای تعالی و حواله نمودن همه کارهای خود را بر پروردگار عالم و بیزار شدن
از هر حول و قوه و تکیه کردن بحول و قوه خدای تعالی قال الله تبارک و تعالی فی کتابه
الکریم واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر
خلاصه معنی آنکه متوسل شوید بخدای تعالی اوست خداوند شما پس خوب خداوند است

وخوب یاری کننده است و حصول این صفت شریفه موقوف بر اعتقاد
ثابت جازم بر اینکه هر کاریکه در کارخانه هستی روی میدهد از جانب پروردگار
عالم است و احدی را جز او سبحانه و تعالی شانه قدرت بر هیچ امری نیست
چنانچه میفرماید عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء یعنی بنده زرخریدی
که توانائی ندارد بر چیزی پس کسی که اعتقاد او چنین شد اعتماد او بخدا است
وبس و التفات بغیر او نمیکند بلکه در امور و بلیات بجز او نمی باشد تکیه گاه
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظیم خطابه قل لن یصیبنا الا
ما کتب الله لنا هو مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون
یعنی بگو ای حبیب من صلی الله علیه و آله نمیرسد ما را مگر آنچه نوشت خدای تعالی
برای ما او است یاور ما و بر خدای تعالی پس توکل نمایند مؤمنان مروی است
خدای تعالی فرمود بعزت و جلال خود قسم است که قطع میکنم امید هر امیدوار
بغیر خود را و او را در نزد مردم جامه ذلت و خواری می پوشانم و او را از
درگاه خود دور میکنم آیا چشم بغیر من دارد در رفع شدائد و حال آنکه
همه شدتها در دست من است و امید بغیر من دارد و در خانه غیر را میکوبد
و حال آنکه همه کلیدها در دست من است و جمیع درها بسته است بجز در من
که گشوده است از برای هر کس که مرا بخواند پس کیست در بلاها که امیدوار
بمن باشد و من او را ابتلا واگذارم آرزوهای بندگان را در نزد خود می قطع میکنم

آیا راضی بمحافظت من نیستند آسمانها را مملو کرده ام از کسانیکه تسبیح و تحمید
و تقدیس من میکنند و آنها را امر فرموده ام که درها را میان من و
بندگان من نه بندند پس بندگان بقول من اعتماد نمی نمایند آیا کسی که بلائی از بلاها
رو باو آورده و نمیداند کسی غیر از من رفع او را نمیتواند کرد و آیا نمی بیند که من بیش از
سوال نمودن عطا میکنم پس کسی که از من سوال نماید او را اجابت نمیکنم آیا من
بخیلم و بنده من مرا بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت در دست
من نیست آیا من محل امید ها نیستم آیا امید وار بغیر من میباشند که امید بغیر من دارند
بدانکه آثار و اخبار متواتر و تجربه و عیان شاهد است بر اینکه هر کس توکل بخدای تعالی کرد
و منقطع شد و امر خود را باو واگذاشت البته خدای تعالی کفایت کار او میکند
وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ تفسیر هر کس توکل نماید بخدای تعالی کافی است
او را خدای تعالی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر کسی در امر خود دیگری را وکیل نماید
خود را باو واگذارد بقدر قوه در خیر خواهی و مصلحت کار او کوتاهی نمیکند لا محاله
از خود جاهلتر یا عاجزتر میدانی یا آنکه لطف و مرحمت او نسبت به بندگان کمتر از
محبت آن کسی که او را وکیل خود میسازی تعالی الله عن ذلک پس اگر کسی غارت
او را وکیل خود نسازد که او خوار کرد و اگر یاری او را نخواهد که یاری خواهد از حق
صفت سی و یکم کفران نعمت است و آن عبارت از نشناختن نعمت و شاد نبودن
بآن و صرف نمودن نعمت را در مصرفیکه مستحق نعمت آن راضی نباشد پس کفران النعم خارج رذی

در بیان مذمت کفران نعمت است

از صفات مهلکه است که ادبار شقاوت ابدی میرساند و در دنیا باعث عقوبت
و حرمان و سلب نعمت از آدمی میشود قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه اعظم
خطابه اِنَّ اللهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ مفاد کلام
خلاصه معنی آنکه خدای تعالی تغییر نمیدهد نعمتی را که بقومی عطا فرموده تا آنکه
ایشان نفوس خود را تغییر دهند و نعمت های خود را منکر دانند و نیز در مقام
دیگر میفرماید فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللهِ فَاَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ
الْخَوْفِ بِمَا کَانُوا یَصْنَعُونَ خلاصه معنی آنکه کفران نعمت خدای تعالی کردند پس خدای تعالی ایشان را
بگرسنگی و بیم و تشویش مبتلا ساخت و ضد کفران نعمت شکر است و آن بهترین
و فضائل سعادات و عمده توشه بعالم نور و بهجت است و سبب رفع بلا و باعث
زیادتی تقرب و نعماء الهی است چنانچه میفرماید مَا یَفْعَلُ اللهُ بِعَذَابِکُمْ اِنْ
شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ تفسیر چکند خدای تعالی بعذاب شما اگر شکر او را بکنید و ایمان
آورید و نیز در مقام دیگر میفرماید لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ
اِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ خلاصه معنی آنکه اگر شکر کنید مرا نعمت شما را زیاد میکنم
و اگر کفران نعمت من نمائید بدرستیکه عذاب من شدید است از آنجائیکه صفت
شکر عمده مطالب نفیسه و نخبه مقامات راهروان سعادت است هر کس را حصول
آن میسر شد کما قال الله تبارک و تعالی وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که کسی که چیزی خورد و شکر کند اجر او

در بیان مدح و نیکوئی شکر است

شنیدم کسیست که همه خدای تعالی بر روزه نکرد و کسی که بدین او صحیح باشد شکرگاه
اجر او مثل اجر روزه‌دار است که صبر نماید و عشر شاکر اجر او مثل فقیر قانع است و نیز فرموده‌اند
در روز قیامت منادی ندا کند که حمدکنندگان برخیزید لوائی از برای
ایشان نصب نمایند و ایشان داخل بهشت شوند عرض کردند حمدکنندگان کیانند
فرمودند کسانی که خدای تعالی را در هر حال شکر کنند بدانکه شکر عبارتست از شناختن نعمت را
از منعم و بآن شاد و خرم بودن و بمقتضای آن شادی عمل کردن باین معنی که خیر
منعم او در دل گرفتن و حمد او را نمودن و نعمت را در مصرفی که او راضی است صرف نمودن
پس مقصود و منظور از این بیان آنست که خدای تعالی را ولی نعمت و منعم خود شناسی و
همه وسایل و وسایط را در ید قدرت او مقهور و مسخر یقین بدانی اگر کسی نیکی نماید
خاندانی که خدای تعالی دل او را مقهور و مسخر نموده که بآن نیکی اقدام کرده است
و او را خواهی نخواهی باین داو داشته است کسی که این را دانست یک رکن از شکر را
بجا آورده است بلکه بسا باشد که همین را شکر گویند و این را شکر قلبی گویند چنانچه آورده‌اند
که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات عرض نمود
که آدم را بید قدرت خود آفریدی و او را در بهشت جای دادی و حوا را
با او تزویج فرمودی چگونه شکر تو را بجای آورد حق سبحانه و تعالی فرمودند دانست
اینها از من است و رکن دیگر شکر آنست که نعمتهای الهی که باو عطا نموده است
بآن شاد و خرم باشد اما نه از این راه که باعث لذت و کامرانی او در دنیاست

بلکه

در بیان صفت جزع و بی‌تابی در مصیبت

بلکه از این راه که بواسطه آن می‌تواند تحصیل رضای منعم را بجا آورد و خود را بقرب
و جوار و لقای او برساند رکن سیم شکر آنست که در دل و زبان حمد و ثنای منعم را
بجا آورد و رکن چهارم شکر آنست که نعمتهای الهی را صرف رضا و مقصود
او نماید مثل اینکه اعضا و جوارح که از نعمتهای الهی است در طاعت و عبادت
او بکار برد و از استعمال آنها در عصیان او سبحانه احتراز واجب شمارد
پس از آنچه مذکور شد معلوم و واضح شد که شکر مرکب از این چهار امر است
لکن بسا باشد که هر یک را از اینها شکر گویند چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که شکر هر نعمتی اگرچه بزرگ باشد آنست که حمد خدای تعالی را کنی و تمام شکر
گفتن الحمد لله است صفت بیست و دویم جزع و بیتابی است در مصیبتها و ناله
و فریاد کردن و جامه دریدن و بر خود زدن بدانکه باعث و سبب کلی
این صفت ضعف نفس است و این صفت خبیثه از مهلکات است چه انکار قضا
و قدر خداوندیست و انکار بر فعل و حکم او سبحانه و تعالی از آنجمله است که سید انس و
جان خاتم پیغمبران صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمودند که تمام محبت در وقت
بلا جزع نمودنست و فرمودند اجر عظیم با بلای عظیمست چون خدای تعالی قومی را دوست
دارد ایشان را ابتلا میسازد پس هر که راضی شد رضای خدای تعالی از برای اوست
مرویست چون حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام از کفار فرار نمود و در میان
درختی پنهان شد کفار مطلع شدند بتعلیم ابلیس لعین اره بر سر او نهادند و بر بالای

در بیان صبر که ضد جزع است

درخت نهاده کشیدند تا آنکه اره بفرق همایون آنحضرت رسید و دو پاره از بالا
از او سر زد پس وحی از جانب پروردگار عالم در رسید که اگر یک ناله دیگر از تو سر زند
نام ترا از دیوان انبیا محو مینمایم پس آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه دم
در کشید و دندان بر جگر نهاد و با آنکه آن بزرگوار را باره دو نیم نمودند دیگر
کلمه‌ای بقدر آزار دل اظهار مکن گفت اگر با من شکوه آزار مکن گفتم از درد
دل خویش کجا نالم گفت ما جان بودت درد دل اظهار مکن ضد صفت جزع
و بی تابی صبر است و آن عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نشدن
در مصائب و بلایا و مقاومت کردن با حوادث و شدایدی بنحویکه سینه آدمی
تنگ نشود و خاطر او پریشان نشود و گشاده گی و طمانینه که پیش از حدوث
آن واقعه داشت زوال نپذیرد و پس زبان خود را از شکایت نگاهدارد و اعضای
خود را از حرکات ناهنجار حفظ کند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
مرویست که صبر آشکار نماید آنچه در باطن پنهان است از نور و صفا و جزع ظاهر نماید
آنچه در باطن اوست از ظلمت و وحشت صبر صفتی است که هر کس دعای آن نماید
و ثبات میکند در نزد آن مگر بنده کاملی از خاص خدای تعالی کما قال الله تبارک و تعالی
فی محکم کتابه و عظیم خطابه وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ
الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا
أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ

صلوات

صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ خلاصه مضمون آنکه
هر آینه آزمایش مینمائیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها که بتاراج
حوادث رود و نقصان جانهای شما در قتل و غزا یا بیماری و ضعف پیری و
نقصان میوه‌های شما و تلف شدن محصولات شما در آفات ارضی و سماوی و بعضی گفته‌اند
مراد بفرزندانست که میوه باغ دلند مژده ده ای حبیب من و پیغمبر برگزیده من
صبر کنندگان را در این شدتها را بثواب بیشمار آنانیکه هر گاه برسد بایشان
اذیتی و بلیتی و مکروهی گویند بر وجه اختیار حکم قضا و تسلیم و رضا بدرستیکه ما
از آن خداوندیم که در کمند بندگی او در بندیم بدرستیکه ما بسوی او باز گشت و جزا
دادن او باز گردنده‌گانیم و رجوع بحضرت اوست از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس چهار چیز عمل نماید
اهل بهشت بود اول تکلم کردن بکلمه طیبه لا اله الا الله دوم چون نعمتی رسد
بگوید الحمد لله سیم چون گناهی نماید بگوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو وارد شود
بگوید انا لله و انا الیه راجعون بدانکه صبر اقسام دارد مثل صبر نمودن در
معارک و جنگها شجاعت است و صبر نمودن در حال غضب حلم است و صبر کردن
در مشقت بر طاعت و عبادت و صبر بر مقتضای شهوت زهد است و از اینجا
ظاهر میشود که اکثر اخلاق حسنه صبر است و مطلق صبر عبارت است از مقاومت کردن
نفس با هوا و هوس خود و ثبات نمودن قوه عاقله که باعث دین است با مقتضای هوا

[illegible]

قوه شهویه که باعث هوا و هوس است چه پیوسته در میان این دو لشکر جنگ و نزاع
قائمست و دل آدمی میدان محاربه آنهاست و مدد دین از جنود ملائکه اند
که جنود خدای تعالی هستند و باعث هوا و هوس ابلیس لعین و شیاطین لعین هستند
پس اگر چنانچه قوه عاقله بامداد ورزد تا آنکه بامداد ملائکه سلام الله علیهم بر قوه
شهویه غالب شد درین حال باقی ماند غلبه با لشکر خدای تعالی است و صاحب
آن در زمره صابرین است و الا که نعوذ بالله قوه عاقله مغلوب شد
و هوا و هوس بامداد شیاطین لعین غلبه نمودند صاحب آن در حزب ابلیس لعین خواهد بود
پس اگر غلبه از طرف لشکر عقل حاصل باشد که بکلی لشکر ابلیس لعین را مخذول و منکوب
کرداند که دیگر حرکت ایشان قوه نزاع باقی نماند در آن وقت نفس آدمی در مقام
اطمینان مستقر شود و از پس پرده غیب جمال مطلق بخطاب مستطاب
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة سرافراز میشود
و الا که نعوذ بالله غلبه با ابلیس لعین و حزب شیطان باشد بخلاف جنود ملائکه
و لشکر الهی را مغلوب نماید که دیگر قوه مقاومت از برای ایشان باقی نماند
و مایوس در جد و جهد بحیثیه ایشان حاصل شود در آن وقت نفس شریف قدسی که سر
الهی و امانت خداوندیست تسلیم سگ شیطان لعین نماید که گویا عزیزترین فرزند
خود را که بجمیع کمالات آراسته باشد بدست خود تسلیم دشمنان نماید که او را در
مقابل او مانند گوسفند ذبح نمایند یا در حضور او باتش بسوزانند بلکه بجد مراتب

حال او

در بیان ضعف نفس از عبادت و از فرمان حق تعالی

حال او از چنین کسی بدتر خواهد بود و هرگاه غلبه با هیچ کدام نباشد بلکه در
میان ایشان نزاع باشد گاهی غلبه از اینطرف و گاهی از آنطرف باشد چنین
کسی مستور در مقام مجاهده می‌باشد باید امیدوار لطف خدای تعالی باشد
چنانچه میفرماید خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم
خلاصه معنی آنکه ایمان نیک و بد را باهم سرشته اند شاید خدای تعالی ایشان را
بخود برگرداند صفت سی و دویم فسق است و آن عبارتست از بیرون رفتن از
اطاعت پروردگار و عبادت او و این خود معلوم است که از مهلکات عظیمه
ارسال انبیا و نصب اوصیا صلوات الله علیهم بجهة تبلیغ اوامر و نواهی خداوندی
بوده پس چه خسران و زیان از آن بالاتر است که آدمی سر از امر خداوند جل و عظم شانه
به پیچد و در عبادت پروردگار سبحانه و تعالی شانه کوتاهی و اهمال نماید و بفریب
ابلیس لعین و هوا و هوس نفسانی خود را از معرض خطاب و عتاب پروردگار عالم
در آورد و ذالک خسران المبین کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظم خطابه
حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما
ترکت کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه
فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا
انفسهم فی جهنم خالدون تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون

خلاصه معنی اینکه تا وقتیکه باید یکی از ایشان را مرگ و در نزد موت آثار عذاب
الهی را مشاهده نماید و بکمراهی خود اعتراف شوند گویند از روی حسرت و ندامت
را آنچه کوتاهی و تقصیر نمودند از ایمان و طاعت ای پروردگار باز گردان مرا بدنیا
شاید بکنم عمل شایسته در آنچه ترک کرده ام از ایمان و عمل صالح حاشا که باز
گردند بدنیا کلمه این سخنی است که بواسطه فرط حسرت و ندامت او گوینده
آنست و آنرا فائده نباشد و اثری بر آن مترتب نشود و در پس آن مشرکان
مانعی هست یعنی حائلی هست تا روزیکه برانگیخته شوند پس چون دمیده شود در صور
نسبها نماند در میان ایشان آن روز یعنی نسب خویشی بر خویش خود رحم نکند و
نسبت و خویشی نفع نه دهد همه بکار خود درمانده باشد کما قال الله تبارک
وتعالی فی محکم کتابه الکریم يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ
الی آخر آیه مبارکه و نه پرسند از حال یکدیگر بجهة درماندگی و بجهة مشغول بودن
هر یک بکار خود پس هر کس گران باشد ترازوهای کردار او از ایمان و اعمال
صالحه ایشان رستگارانند و هر کس سبک باشد ترازوهای کردار او از عمل
صالح پس آن گروه کسانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر
نفیس را بغفلت بر باد دادند و متابع آرزوهای نفس شدند در دوزخ جاوید
مانده کاینده بسوزند روهای ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن آتش زشت
رویانند و آتش لبهای ایشان را از دندانها جدا کرده باشد و آنرا نیم جانند

در بیان حج و نماز و عبادتی است که در این

بحیثیتی که دندانهای ایشان نمایان شوند مانند سر گوسفند بریان کرده شده
وضد آن اطاعت و بجا آوردن عباداتی است که در شریعت مطهره امر شده
و آن چند چیز است و عمده آن طهارت و نماز و روزه و ذکر و دعا و تلاوت
قرآن مجید و حج و زیارت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم و جهاد و ادای حق معروف که شامل زکوة و خمس و صدقات مستحبه باشد
و من الله الاعانه و التوفیق قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه العظیم خطابه
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي
رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خلاصه معنی آنکه بشارت ده ای محمد
آن کسانرا که بتوفیق الهی ایمان آوردند بتوحید و معنی نبوت تو و بآن ثابت
شدند و بآن حال باقی ماندند تا حین موت و کردند کارهای شایسته چون نماز
و روزه و حج و جهاد و غیر آن آنکه مر ایشانراست بهشتهائیکه در آن انواع
میوه ها و طعامهای لذیذ و جمیع آنچه موجب لذت باشد میرود در زیر
درختهای آن یا آنکه غرفه های آن جویهای فراخ از آب و شیر و خمر و
عسل مصفی از سرق مردیکه جویهای بهشت بر ظاهر زمین بهشت
روان شد و بقدرت خدای تعالی آب و شیر و خمر و عسل در پهلوی یکدیگر

بر زمین کنده نشده و از هم متفرق باشند بی حایلی و مانعی و بیکدیگر آمیخته نشوند و روایتست که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه این مضمون را ادا میفرمودند
یکی از ملحدان گفت صریح عقل قبول نمیکند که چهار مایع در پهلوی یکدیگر باشند
و مانعی در میان ایشان نباشد و بیکدیگر آمیخته نشوند آنحضرت سلام الله علیه فرمودند
ای سفیه نمی بینی که خدای تعالی در یک بیضه تخم مرغ دو مایع را جمع فرموده که در
رنگ و طعم با هم مختلفند و اصلا با همدیگر مخلوط نمی شوند و از انس روایتست که
که جوی هائیکه در بهشت کنده نشده در اطراف آنها از یکطرف مروارید باشد و از
جانب دیگر یاقوت و در اطراف آنها گلها و خاک آن از مشک باشد و مجاهد
روایت میکند که زمین بهشت از نقره باشد و خاک آن مشک و حصباش
از مروارید و لولو و زبرجد و یاقوت بهشتیان هرگاه ایستاده باشند دست
ایشان بمیوه برسد و چنانچه نشسته باشند یا خفته باشند شاخ درخت سر فرود آورد
تا اینکه ایشان میوه چینند و در غرفه ها بر آیند و نظاره درختان و آبهای روان
نمایند و هرگاه روزی داده شوند از آن و از میوه های آن گویند با یکدیگر که
این از نوع میوه ایست که روزی داده شده بودیم در دار دنیا یعنی در صورت
مثل میوه دنیا باشد تا آنکه نفس بهشتیان در ابتدا میل نمایند بآن و رغبت
تمام او را بگیرند زیرا که طبعها مایلند بآنچه با آنها الفت گرفته زیرا اگر چنانچه
از جنس معهود نبینند بآن التفات نخواهند نمود که چه میباید در آن لذت

باشد

نباشد و در نزد بعضی از اهل تفسیر مراد من رزقنا من قبل آن باشد که چنانچه از
حسن و لذت که طرفی از طعام را در بهشتیان حاضر نمایند و اول از آن
تناول نمایند بعد از آن طرفی آورند پیش او گویند هذا الذی رزقنا من قبل فرشته
که طعام را حاضر نموده باشد گویند که از این بخورید که رنگ یکیست لکن
طعم آن مختلف است پسند نمودن میان آنچه حق تعالی روزی ایشان فرموده
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که در بهشت مرغانی باشد که بر هر یکی
هفتاد هزار پر باشد هرگاه مؤمنی را در پیش مؤمن که از آن مرغ از هوا پایان در صحن
افتد و پر خود را بیفشاند از هر پری لونی از طعام بیرون آید از برف
سفیدتر و از شکر نرمتر و از انگبین شیرین تر که همه آنها در لطافت و لذت
و بوی خوش مانند یکدیگر باشند مؤمنان بر غرفه های عالی تکیه زده مرفه
و فارغ البال بخورند از این نوع از میوه ها و طعامها محظوظ شوند و در آنجا
باشد در آن بهشتها زنانیکه جفت ایشان باشند از حور العین دانی که پاک گردانیده
شده باشند از عیب ها که زنان دنیا راست از بول و غائط و حیض و نفاس
و سایر منفرات دیگر از بد خلقی و قبح منظر و غیر اینها از سعد بن عمر مرویست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر چنانچه زنی از زنان بهشت
یکبار بدنیا نظاره کند تمام روی زمین پر از مشک شود و نور آفتاب و ماه را
ببرد از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر حجم

یکی از حور العین آب دهن خود را در دریای شور و تلخ اندازد جمیع آب آن دریا چون
شهد شیرین شود و مؤمنان در بوستانهای بهشت که بجمیع انواع این نعمتها
آراسته باشد جاویدان باشند و هرگز این نعمتها و کرامتها از ایشان منقطع نشود
اللهم ارزقنا بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین و عترته و ذریته صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

قد وقع الفراغ من هذا الکتاب المستطاب المسمی بمفتاح السعاده علی ید اقل عباد الله
المحتاج الی العفو و الغفران ربه الکریم الباری محمد علی ابن محمد زکی نوری غفر الله له
و لوالدیه فی یوم چهارشنبه سلخ شهر صفر المظفر من السنه الف و مائتین و تسعه و
سبعین من الهجره النبویه المصطفویه علی هاجرها الف الف تحیه و السلام امید دارد
از برادران دینی و اخلاء روحانی چنانست که اگر خطا و سهوی در تالیف و تحریر
این کتاب واقع شده باشد بنظر رحمت و عنایت چشم از آن پوشیده عفو فرمایند
و در اصلاح آن لطف خود را دریغ نفرمایند زیرا که در کمال اغتشاش
حواس باتمام این رساله پرداخت الحمد لله وفقنی بالاتمام و حمد کرد ختام

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که از برای مومنین بیکدیگر حقهاست
اول اگر چنانچه گناهی در حق او از برادر مومن او سر زند عفو نماید و اگر چنانکه
تقصیری نماید از او بگذرد دویم هرگاه غریب باشد دلداری او کند

و با او مهربانی کند سیم اگر چنانچه عیبی از او واقف شود بپوشاند چهارم
اگر لغزشی از او بوجود آید چشم از آن بپوشاند پنجم هرگاه عذرخواهی کند
عذر او را بپذیرد ششم اگر کسی غیبت او را کند آن کس را منع کند هفتم
آنچه خیر او را باشد او را برساند و او را پند و نصیحت نماید هشتم دوستی او را رعایت
نماید و شرایط دوستی را بجا آورد نهم حقوق او را منظور بدارد دهم هرگاه
مریض شود او را عیادت نماید یازدهم بجنازه او حاضر شود دوازدهم
هر وقت او را بخواند اجابت کند سیزدهم هرگاه هدیه و تحفه از او برسد قبول کند
چهاردهم اگر نیکی با او کند مکافات نماید پانزدهم هرگاه نعمتی از او
باو برسد شکر او را بجا آورد شانزدهم یاری او نماید هفدهم ناموس
و عرض او را در غیابش محافظت نماید هیجدهم حاجت او را بر آورد
نوزدهم آنچه از او سئوال نماید دریغ نکند بیستم اگر عطسه نماید تسمیه او کند
بیست و یکم گمشده او را راهنمائی کند بیست و دویم سلام او را جواب
بگوید بیست و سیم با او بخوش زبانی تکلم نماید بیست و چهارم نعمتهای او را
نیکو شمارد بیست و پنجم قسمهای او را تصدیق نماید بیست و ششم با او دوستی نماید
و از دشمنی او احتراز کند بیست و هفتم از برای او دوست بدارد آنچه را
بجهة خود دوست میدارد از نیکیها و از برای او مکروه شمارد آنچه را
خود مکروه میشمارد از بدیها بیست و هشتم هرگاه او را دریابد دیدن نماید و ...

١٠٩

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام علی
من امر الله تعالی بان نصلوا علیه کما قال فی محکم کتابه الکریم ان الله وملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
اعنی بدر الدجی وشمس الضحی والرسول المجتبی والنبی المصطفی محمد صلی الله علیه وآله
حبیب الله وآله الذینهم اعلام الهدی ومنار التقی وحفظة الشریعة الغراء وامناء
الملة البیضا خصوصا علی سید الاوصیا وقدوة الاولیا ونبع اللطائف وعطائف الفضلا و
امیر المؤمنین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین علی ولی الله وعلی شیعتهم ومقتدیهم
وموالیهم ومحبیهم رضوان الله وعلی اعدائهم ومبغضیهم ومعاندیهم وغاصبی حقوقهم
ومنکری فضائلهم لعنة الله اما بعد بر ضمیر اصحاب بصایر ثاقبه وخواطر باهره پوشیده مخفی نیست
که ترقی بمدارج قرب الهی ووصول بمنهج نامتناهی فحصول مقاصد اخروی که کمال محله
نفسانیست اخلاق حمیده ورفع کدورات از آن ومتخلق شدن باخلاق ربانی واین بواسطه

اطلاع

اطلاع آدمیست بر مسائل وامتثال اوامر ونواهی واستماع مواعظ حکمی
چه عقول بی کسب علوم دینیه سلیم نمیشوند ونفوس سرکش جز بتازیانه امر ونهی
الهی رام نمیگردند وطباع خودپسند جز بصحبت دیندار باصلاح نمی آیند واین کتاب
در بیان آنحضرت است که برگزیده وانتخاب شده است از حکمتها ومواعظ ونصایح
شاه ایوان هل اتی وماه آسمان لو کشف الغطاء وگوهر برج اشرف منزلت هارون
من موسی ومجلی تجلی انا مدینة العلم وعلی بابها مدرس مدرسه سلونی ومعلم علم لدنی ومقصود
کل طالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب شهاب الله الثاقب امیر المؤمنین وامام المتقین
اسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه قال علیه السلام کن فی الفتنة
کابن اللبون ابن لبون شتر دو ساله را گویند که از او نمیتوان منتفع شد
زیرا که نمیتوان بر او سوار شد ونمیتوان او را بار کرد یعنی کلام مبارک آنحضرت
سلام الله علیه این است که در زمان فتنه چنین باش که نتواند کسی از تو طمع کند این نصیحت
در جمیع مال واظهار قوت نفس در زمان فتنه چنانکه گویا ابن استر تهمت و فتنه بابک بد
قال علیه السلام ازری بنفسه من استشعر الطمع یعنی کلام مبارک آنحضرت این است
که حقیر و پست گرداند نفس خود را کسی که طمع را شعار خود نمود یعنی طامع دارد
اندر خانه خواری معاش از طمع خیزد ذلت در قناعت احترام قال علیه السلام
رضی بالذل من کشف عن ضره یعنی هر کس مردمان بی خبر ور فقر وتنگی
معیشت خود را ظاهر ساخت در نظر مردمان حقیر شود قال صلوات الله وسلامه علیه

هانت علیه نفسه من امّر علیها لسانه مفاد کلام مبارک آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است که هر کس بی تامل و تانی آنچه خواهش نفس اوست بر زبان راند
قدر و منزلت او در نزد خلق باقی نماند و قیاس باشد که از جانب ایشان باو آفت رسد
پس معلوم شد که زبان انسان در دو جهان هم کاهش و سبب قدر او میشود
نظم ما قید زبان سرخ سر سبز میدهد برباد * خموش باش که سر در سر زبان بدهی
قال علیه السلام البخل عار مفاد کلام مبارک آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که بخیل بودن سبب سرزنش مردمان است در دو دار بلکه باعث در آمدن است در نار
چنانچه در جای دیگر اشاره فرموده که البخل یکسب العار ویدخل النار نظم ای سخی
ممسک نگرد در بهشت * بلکه بر او کی رسد بوی بهشت * باش ز بخل و بخیلی
در حذر * تا نشود مقر ترا نار سقر قال علیه السلام والجبن منقصة مفاد کلام مبارک
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که جبون و ترسناکی باعث نقص آدمی است
زیرا که رسیدن بمرتبه بلند و مقام ارجمند بسته بشجاعت است در دنیا و عقبی نظم
بجا باشد پس همچنانکه شجاعت اصل کمالات در انسان جبانت اصل نقصانات در او
قال علیه السلام والفقر یخرس الفطن مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است که درویشی و فقیری آدم زیرک را گنگ میسازد یعنی زبان او را از سخن باز دارد
از اقامه دلیل و حجت و برهان چه فقیر میترسد که بجهة بی اعتباری او در پیش مردمان باو
رد نمایند سخنان او را و کسی گوش بسخن او نکند قال علیه السلام والمقل غریب

فی بلدته مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که
اندک مال در شهر و دیار خود غریب است بجهة عدم التفات مردم باو
قال علیه السلام والعجز آفة مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است که عاجز بودن آدمی از کسب کمال نقص اوست یا آنکه عاجز بودن
شخص از حفظ دمی قطعی نفس از منع شهوات ولذات نفسانیه موجب آفت در
دو جهان قال علیه السلام والصبر شجاعة مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که شکیبائی و صبر کردن در مشقت عبادت و مصیبت دلیری است
زیرا که صبر مقاومت نمودن آدمی است در مقابل مشتهیات و خواهشهای
نفس اماره تا اینکه مطیع و منقاد شود در قوه عاقله را در فتایح لذات و این
بالاترین شجاعتهاست قال علیه السلام والزهد ثروة مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که زهد توانگری است زیرا که بهره نگرفتن
از اعراض نمودن از جمع متاع دنیا همچنین و آن مستلزم غنای نفس است و کلمه
القناعة کنز لا یفنی موید این است یعنی قناعت توانگریست مرد را جز ده حرص
جهان گردد قال علیه السلام والورع جنة مفاد کلام مستطاب در باره آنحضرت
عالی مقدار این است که ورع که عبارت است از اجتناب از محرمات و ملازمت آدمی
بر طاعات و حسنات سپری است از برای باز داشتن عذاب پروردگار عالم
در روز حساب قال علیه السلام نعم القرین الرضا مفاد کلام مستطاب دربار

آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که نیکو همنشینی است راضی شدن بقضای
الهی یعنی فرق نکند در نزد آن کس صحت و مرض و عزت و ذلت و موت و حیات و در
جمیع احوال خوشنود باشد با آنچه باو میرسد از پروردگار عالم و این وقتی محقق شود
که محبت خدای تعالی در طبیعت آدمی چنان راسخ باشد که احوال مختلفه چنانچه مذکور شد
در نزد او یکسان باشند و هیچیک اینها بر دل او گران نباشد زیرا که همه اینها صادر
از خدای تعالی هستند و همه عشق و محبتی که از خدای تعالی در دل او رسوخ نموده است
بر جمیع افعال و کردار او اشاعت از آنجمله است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
الرضاء بالقضاء باب الله الاعظم رباعی قاید مرد بجنات رضاست فاتح
کنج کمالات نجات است ای رضا روضهٔ رضوان مطلب فیض سرچشمهٔ حیوان مطلب
قال علیه السلام والعلم وراثة کریمة مفاد کلام درباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است که دانا شدن باحکام شریعت نبوی صلی الله علیه و آله میراث با قیمت
پس بود مند گرامی است کما قال الله تبارک و تعالی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
فرد علم داوند یاد رسم و تعارف زر و مال شد یکی قوی سما و دگری تحت سماک
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله العلماء ورثة الانبیاء رباعی هر که اعلم است
کم اهمیت دست او دان برای گنج است مرد ز اعلم ره و به یقین مرد را
جهل برگشت بکیم قال علیه السلام والآداب حلل مجددة مفاد کلام استیعاب درباره
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که آداب شریعت مصطفویه صلی الله علیه و آله

ومکارم

و مکارم اخلاق حمیده حلههائیست تازه قال علیه السلام والفکر مرآة صافیة
مفاد کلام درباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است فکر نمودن
آئینه ایست صافی برای رسیدن بحقیقت قال رسول الله صلی الله علیه و آله تفکر ساعة
خیر من عبادة سنة یعنی تفکر نمودن یک ساعت بهتر است از عبادت یکسال
قال علیه السلام صدر العاقل صندوق سره مفاد کلام درباره آنحضرت صلوات الله علیه
این است که سینهٔ شخص خردمند مخزن سخن پوشیده اوست که محفوظ میدارد
از اغیار کلمه را که باید پوشیده داشت قال علیه السلام البشاشة حبالة
المودة مفاد کلام درباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که گشاده روئی
در روی مردمان و خوشخوئی با ایشان دام دوستی است یعنی همچنانکه دام صید جانور نموده است
بشاشت و خوشخوئی نیز علت دام دوستی است فرد بشر بن تا بی لطف و خوش
توانی که پیلی بموئی کشی قال علیه السلام والاحتمال قبر العیوب مفاد کلام درباره
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که متحمل شدن و اظهار نمودن
شدائد و مکاره گور عیبهاست و پوشاننده عارها یعنی همچنانکه قبر ستر جیفه
میکند و نگاه از عیوب آنکس ظاهر شود و همچنین ثبات ورزیدن در مکاره و شدائد
و پوشانیدن آن عیوب او در مستور میماند قال علیه السلام ومن رضی عن نفسه
کثر الساخط علیه مفاد کلام درباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
کسی که خوشنود باشد از نفس خود که اعتقاد رفعت و منزلت خود بسیار باشد هم گروه

دنا خوشنود شده تعبارة اقریغی کس در مقام اثبات کمال و نفی نقص از خود در آید
و حال آنکه در نزد مهان کمتر از آن باشد بسیار شود و انکار ایشان در حق او و دشمن شوند
مردم با او بواسطه این صفت رذیله قال علیه السلام الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ مفاد کلام آن
حضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که صدقه دادن دوائی است حاجت برآرنده
استعاره لفظ دوا بجهت صدقه باعتبار آنست که صدقه چنانچه دوا قیست که مریض دستگیر است اکه
دافع آفاتی است و دیگر آنکه متحمل غم و ادعیه صالحات بوی دفع امراض میشود
چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند داووا مرضاکم بالصدقة قال علیه السلام
أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ مفاد کلام آنحضرت صلوات الله علیه
این است که عملهائی که میکنند مردم در این جهان در آجل ایشان است که آن جهان است در یوم
تبلی السرائر آشکار اگر در پس آشکار و نهان آن و این بواسطه این است که نقوش منتقش شوند
در دنیا ملکات خیر و شر لکن چون در باطن اند بنده آن را بادراک چشم ظاهر نمی‌بیند پس چون
زایل شود آن حجب بواسطه موت برای العین ببیند آنچه کرده از اعمال از آنچه تبارک
و تعالی فی محکم کتابه الکریم فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ قال علیه السلام اعْجَبُوا
لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ مرویست که روزی آن حضرت و
عالی مقدار فرمودند تعجب کنید مر این انسان را و تفکر نمائید در آن تا بوسیله آن راه برید
بصانع آن می‌بیند به پیه چشم و میگوید بگوشت پاره زبان و میشنود باستخوان گوش است و
نفس میزند از شکاف بینی آورده اند که مردی در زیر درختی خوابیده بود و در درخت نظر
میکرد

میکرد ناگاه برگی از درخت افتاد او را برداشت بر زبانش جاری شد که مَنِ
الَّذِي أَنْبَتَ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ یعنی کیست آنکه برویانید برگ را بر درخت در
این حال برگ دیگر از درخت افتاد در روی نوشته بود الَّذِي أَنْبَتَ الْوَرَقَ
عَلَى الشَّجَرِ هُوَ الَّذِي شَقَّ عَلَى وَجْهِ الْبَصَرِ وَأَسْمَعَ عَظْمًا فِي رَأْسِكَ وَأَنْطَقَ لَحْمًا فِي فَمِكَ
یعنی آن کس که بر درخت برگ رویانید که چشم از پیه رویانید و شکافت و استخوان را
در سر گوش ساخت و گوشت پاره در دهان تو گویا نمود سبحانک و لک
قال علیه السلام إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى قَوْمٍ أَعَارَتْهُمْ مَحَاسِنَ غَيْرِهِمْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ
عَنْهُمْ سَلَبَتْهُمْ مَحَاسِنَ أَنْفُسِهِمْ مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است چون رو نمود دنیا بکسی و متاع خود را باو داد عاریت میدهد باو
نیکوئیهای دیگران را و چون پشت کرد آن دنیا از ایشان سلب میکند از ایشان نیکوئیهای
نفسهای ایشان را یعنی کسی که او را دولت موافق شد اعتقاد مردمان در حق او چنان
میشود که مجمع جمیع فضائل است و نسبت میدهند بوی محاسن غیر او را و چون پشت نمود
دولت و زمان نکبت رسید میربایند از او محاسن او را و نسبت میدهند بغیر او فرد
دستند آنکه را لایق نواخت و نمیشناسند آنکه را لایق نکند قال علیه السلام
خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است مخالطه و آمیزش نمائید با مردمان بر وجه
احسن بحیثیتی که اگر چنانچه بمیرید با آن مخالطه بگریند بر شما بجهت مکارم اخلاق شما و اگر زنده باشید

آرزومند شوند بدیدار شما بفرح و انبساط قال علیه السلام اذا قدرت علی
عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که چون قدرت بهم رسانی بر دشمن خود پس بگردان عفو و گذشتن از گناه او را
شکرانه مر قدرت یافتن تو بر او و تدارک اخروی یعنی که شکرانه حق تعالی
که ترا بر دشمن تو ظفر داد و او را مقهور و منکوب تو نمود عفو کن از او تقصیر او را مصرع
در عفو لذتی است که در انتقام نیست عربی فلا تترکن العفو عن کل زلة فما العفو
مذموم و ان عظم الجرم قال علیه السلام اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان
و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است که عاجزترین جهان کسی است که عاجز باشد از بدست آوردن یعنی دوست
گرفتن زیرا که اکتساب اخوان سهل است بکرم اخلاق و حسن سیرت با ایشان و
عاجزتر از آن کسی است که ضایع کند دوست گرفته را به بدخلقی زیرا که نگاهداشتن یاران
آسانتر است از کلفت تحصیل آن پس بسبب حفظ ایشان که آن اطوار با ایشان
اسهل باشد و تضییع ایشان اعجز قال علیه السلام اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا
تنفروا اقصاها بقلة الشکر مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
چون رسید شما را اوایل نعمت های الهی منقطع مسازید پایان آن نعمتها را از خود
و مسدود ننمائید اطراف آن را بکمی شکر و کم گذاری و مثل کفران و ناسپاسی زیرا که
کفران نعمت سبب زوال و انقطاع آنست کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم

و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید فرد شکر نعمت نعمت
افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند قال علیه السلام تذل الامور للمقادیر
حتی یکون الحتف فی التدبیر مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است که کارها فرمان بردار قضا و قدر آفریدگار تا اینکه می باشد موت
و هلاک مقضی و مقدر در آنچه گمان می برند آنرا تدبیر کس را بر امر محض میسر شد نعیم ما قدر
از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می نمود قال علیه السلام من جری
فی عنان امله عثر باجله مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
که هر کس در عنان آرزوی خود دوید بدست آورد و در جستجوی های دل خود را
و لجام آنرا بدست نگیرد ناگاه بسر در افتد فرد چند در بند امیدی گذر از فکر جهان
در کمینگاه است اجل سر باز زد ناگهان قال علیه السلام اقیلوا ذوی المروات عثراتهم
فما یعثر منهم عاثر الا و ید الله بیده یرفعه مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که عفو نمائید از صاحبان خداوندان مروت سر در آمدن های ایشان را
در ارتکاب گناه ها پس نلغزد در ایشان لغزیدنی و برو در آمدنی مگر اینکه توفیق
و عنایت الهی دست او را میدارد و از آن ورطه نجات میدهد
انشاء الله تعالی نعم ما قیل و لا معاشر خان کن گرت بلغزد پای • ور شکسته ای دست خدا درست
دعا نگهدارد قال علیه السلام قرنت الهیبة بالخیبة و الحیاء بالحرمان مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که قرین شده است ترس بنومیدی را که

[illegible]

قال علیه السلام [illegible]

معناه کلام وی آنست که آنحضرت صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

قال علیه السلام [illegible]

معناه کلام وی آنست که آنحضرت صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

قال علیه السلام [illegible]

معناه کلام وی آنست که آنحضرت صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

قال علیه السلام

[illegible]

قال علیه السلام [illegible]

معناه کلام وی آنست که آنحضرت صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

قال علیه السلام [illegible]

معناه کلام وی آنست که آنحضرت صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

قال علیه السلام [illegible]

معناه کلام وی آنست که آنحضرت صلوات الله علیه اینست که [illegible]

الحذر الحذر فوالله لقد ستر حتی کانه قد غفر مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است حذر کنید از معاصی و اجتناب از آن نمایید همچنانکه حق حذر است پس قسم بحق
خدای تعالی که هر آینه مستور ساخته است او سبحانه و تعالی از شما عیوب معصیت را حتی
اینکه گویا آمرزیده است آنرا پس بر حذر باشید از گرفتن او سبحانه شما را فجأة قال علیه السلام
قد سئل عن الایمان فقال علیه السلام الایمان علی اربع دعائم الصبر و الیقین
و العدل و الجهاد فالصبر منها علی اربع شعب الشوق و الشفق و الزهد و الترقب
فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات و من اشفق من النار اجتنب المحرمات
و من زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات و من ارتقب الموت سارع فی الخیرات
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که چون سؤال نمودند از
آنحضرت از ایمان و علامت آن پس فرمود ایمان کامل قائم است بر چهار ستون
که فقد یکی از آنها نقص ایمان است اول صبر است که عبارت است از شکیبائی نمودن و ثبات
و اطمینان نفس و مضطرب نشدن در حوادث و شدائد و مقاومت نمودن نفس
با هوا و هوس خود و ثبات قوه عاقله در مقابل قوای شهویه و از برای صبر نیز که
چهار شعبه است که هر یک از آنها لازمه عیش است علی الشوق اول صبر بود در امید
بجنة نعیم پس هر کس مشتاق شد بهشت را مائل شد از او آرزوهای دنیا و نعمه و سرور و فرح
از لذتهای او دوم شفقت است که صبر در ترس جهنم است پس کسی که ترسید از عذاب آن پروردگار
دوری میکند از محرمات و معاصی و ناروائی سیم زهادت است که عبارت است از دل

بر داشتن

برداشتن از مال دنیا و اکتفا کردن بمال از منال دنیا بقدر حاجت و ضرورت پس کسی که
چنین شد سهل و آسان شود بجهة او زحمات و مصیبات این عاریت سرا
چهارم انتظار داشتن مرگ است پس کسی که انتظار مرگ کشید سعی نماید در خیرات
و مبرات که در روز یوم لا ینفع مال و لا بنون عاید او شود و الیقین منها علی اربع
شعب علی تبصرة الفطنة و تأول الحکمة و موعظة العبرة و سنة الاولین
فمن تبصر فی الفطنة تبینت له الحکمة و من تبینت له الحکمة عرف العبرة
و من عرف العبرة فکانما فی الاولین مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است یقین که یکی از آن چهار دعائم است بجهة آن نیز چهار شعبه است اول
بینا نمودن خود در کار فرمودن زیرکیت در مسائل علمی پس کسی که بینا کرد
خود را بکار کردن در مسائل علمی پیدا شد بجهة او حکمه علمی و عملی دوم فهم نمودن
معانی قرآن و استخراج کلام ملک علام و سید انام و ائمه کرام علیهم السلام است پس کسی که
اهل خبرت شد مطلع شد بر معانی قرآن و شناسا شد بآن سیم پند و عبرت
گرفتن از احوال سابقین از اهل خبرت و شر در است پس کسی که فهمید و شناسا شد
علم قرآن را مطلع شد بکمال قرون ماضیه و عبرت گرفت از حال ایشان چهارم
ملاحظه نمودن سرگذشت پیشینیان و روش اهل قرون ماضیه پس گویا
چنین کسی بوده است در قرون ماضیه و العدل منها علی اربعة علی غائص الفهم
و غور العلم و زهرة الحکم و رساخة الحلم فمن فهم علم غور العلم و من علم

غور العلم صدر عن شرائع الحکم ومن حلم لم یفرط فی امره وعاش فی الناس حمیدا
مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که او را از عدل که
یکی از آن چهار دعامت ایمان نیز چهار شعبه است بر فهمی است که غوص کننده باشد
در تجرد فایق تا آنکه برسید بنور معانی و قعر و عمق در ته دریای بی پایان دانش
و حقایق و بطراوت و تازگی حکمتهای صادره از عدالت تواناست و بگردد
که تحقیق نفاهت است پس کسی که فهمید بطور زیرکی دانا شد بنهایت دانش و
و هر کس که حلم ورزید دانش باز گردید از جور زیرا که عالم معانی کلام یزدانی
و علوم نبوی صلی الله علیه وآله فصل کننده است در میان مردمان بحکومت عادله و سیرت
فاضله و هر که حلم ورزید در هر باری نمود و افراط و تفریط در امور ننمود زیست در
میان مردمان ستوده و نیکو والجهاد علی اربع شعب علی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
والصدق فی المواطن وشنآن الفاسقین فمن امر بالمعروف شد
ظهور المؤمنین ومن نهی عن المنکر ارغم انوف المنافقین ومن صدق فی المواطن
قضی ما علیه ومن شنئ الفاسقین وغضب لله غضب الله له وارضاه
یوم القیمة مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است جهاد که یکی از
از آن چهار دعامت ایمان نیز چهار شعبه است امر بنیکوئی است و نهی از کار
و فعل زشت و عمل با ثبات و راستی در جمیع مکان و دشمنی با فاسقان و فاجران
پس کسی که امر نمود به نیکوئی سخت ساخت پشتهای مؤمنان را و ظهیر ایشان شد

و هر که نهی نمود از کار زشت و فعل ناشایست مالید بینیهای منافقان را در کمال ذلت
و اثبات از آنجا که برابر نمود و هر که راستی نمود در جمیع مواطن گذارد آنچه را
که بر او واجب بود در ظاهر و باطن و هر کس با فاسقان دشمن بود و غضب کرد
بر ایشان بجهت رضای حق تعالی خداوند تبارک و تعالی نیز خشم نمود بر ایشان بجهت او
و راضی ساخت او را در روز قیامت قال علیه السلام فاعل الخیر خیر منه وفاعل الشر
شر منه مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که بجا آورنده
و کننده عمل خیر و نیک بهتر است از آن عمل نیکو و عامل عمل شر بدتر است از آن بدی
زیرا که علت او علت است معلول بدلیل نیة المؤمن خیر من عمله قال علیه السلام
کن سمحا ولا تکن مبذرا وکن مقدرا ولا تکن مقترا مفاد کلام دربارهٔ
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است باش جوانمرد و بخشنده لکن مباش
اسراف کننده باش اندازه نگاهدارنده در انفاق بقدر ما ینبغی بروجه عدل
و مباش تقصیر کننده زیرا که افراط و تفریط هر دو مذمومند کما قال الله تبارک وتعالی
فی محکم کتابه عظم شأنه ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط
فتقعد ملوما محسورا قال علیه السلام اشرف الغنی ترک المنی مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه این است که شریفترین توانگری و غنا ترک نمودن آرزوها است
زیرا که این صفت لازمه قناعت است و قناعت مستلزم غنای نفس است بدلیل القناعة
کنز لا یفنی قال علیه السلام من اسرع الی الناس بما یکرهون قالوا فیه ما لا یعلمون

مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کسی که نشناسد چیزی که
معانی آن چیز را نگردد دشمن باشد و کاره آن باشد کوتنید در حق چیزی را که ندانسته
بواسطه غالب شدن قوة غضبیه بر عقول ایشان نزد تصور بکرده قال علیه السلام من
أطال الأمل أساء العمل مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که
کسی که دراز گرداند آرزوی خود را در این دار عاریت باید ساخت عمل خود را زیرا که
طول امل سبب غفلت است از آنچه خواسته اند از تو بعمل کما قال الله تعالی
یعدهم ویمنیهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا اولئک مأواهم جهنم ولا یجدون
عنها محیصا قال علیه السلام ومن وصیته لابنه الحسن علیهما السلام یا بنی احفظ عنی
اربعا لا یضرک ما عملت معهن مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که فرمود بفرزند ارجمند خود امام حسن مجتبی صلوات الله وسلامه علیه اینکه قرار بگیرد در
از من چهار کلمه را که مفاد الکتاب فضایل و چهار دیگر از احتساب از رذایل که ضرر
نرساند ترا مخالفت وکتاب انها تو آنچه کنی ان اغنی الغنی العقل بدرستیکه بهترین
انواع توانگری خرد است زیرا که بسبب آن سرمایه آخرت حاصل شود و اکبر
الفقر الحمق و بزرگترین انواع درویشی حماقت است زیرا که این صفت خسیسه باعث
حرمان از سعادت کبری از اینجهت است که بزرگان گفته اند الهی آنرا که عقل دادی
چه ندادی و آنرا که عقل ندادی چه دادی و اکرم الحسب حسن الخلق و گرامی ترین
حسب و شرف بحسب عرف خوش خوئی و بشاشت است و بهترین غنی اما بحسب حقیقت

اشرف کمالات

اشرف کمالات نفسانیه با قناعت باشد و بهترین چیزها خلق نکوست و خلق
خلق نیکو را دارند دوست و هر که خلق او از خلق او دوست نمودنست جمیع مردم
در بر معاودنست واوحش الوحشة العجب و وحشتناک ترین وحشت عجب و خودبینی است
زیرا که معجب بجهة اعتقاد فضلیت در حق خود وجود در مصاحبت دیگران نمی بیند و همگان
ازو رمیده و گریزانند بجهة اینکه ازو اعلی فضایل بازمانده و مردم خودبین بر خلق عمل و
و مهربان نباشد در یکتای خشت آیا دهان دها را که احتساب از این حقیقت
این است یا بنی ایاک ومصادقة الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک ای پسر گرامی
پرهیز از دوستی کردن با احمق و بی خرد بدرستیکه احمق میخواهد نفع تو رساند ضرر رساند
بسبب حماقت و ابلهی و کم خردی که دارد وایاک ومصادقة البخیل فانه
یقعد عنک احوج ما تکون الیه و پرهیز از دوستی نمودن با بخیل پس بتحقیق که او
نشسته از دوستی نمودن با تو [illegible] بیاری دادن تو در محتاج ترین چیزی که
باشی تو محتاج بسوی او وایاک ومصادقة الفاجر فانه یبیعک بالتافه
و پرهیز از دوستی نمودن با بدکار تیره روزگار پس بدرستی که بفروشد و مرتبه ترا
بچیزی اندک با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلندی را ذره ابر ناپدید کند وایاک ومصادقة الکذاب
فانه کالسراب یقرب علیک البعید ویبعد علیک القریب و پرهیز کن
از دوستی کردن با دروغگوی بدرستیکه او بمنزله سراب است نزدیک گرداند آنچه دور

[illegible]

ه درراه درکرداند که قوت دیگر انکشاف و باصواب بجا آنکه لازمهٔ ایمانست
قال علیه السلام لا قربة بالنوافل اذا اضرت بالفرائض مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که نزدیکی و تقرب جستن بحضرت
باری تعالی باعمال سنتی در وقتیکه ضرر رساند آن بافعال و اعمال واجبه نه تقرب و
ملائکه حاصل شده باشد از ادای نوافل مراد نفی قربة نفی کمال قربت است
نه نفی ذات آن قال علیه السلام لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که زبان خردمند
در پس دل اوست یعنی شخص عاقل پیش از سخن گفتن تامل نماید در نیک و بد سخن و بعد از آن
سخن گوید فرد زبان سرخ سر سبز مدهد بر باد بهوش باش که سر در سر سخن ندهی
و دل احمق و بیخرد در پس زبان است یعنی احمق اول سخن گوید بعد از آن تامل نماید
فرد گرد دل نادان بود تابع قول زبان از زبان خود نبیند دائم اندر زیان
قال علیه السلام طوبی لمن ذکر المعاد وعمل للحساب وقنع بالکفاف ورضی
عن الله مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که خوشی و راحت
آخرت بجهة کسی است که یاد کرد معاد و مرجع خود را و عمل کرد قرآن از روی
صدق و ثواب و عمل نیک کرد و بجهة روز حساب و قناعت کرد بمقدار کفاف از رزق
و منع نمود خود را از سؤال و خواست بجهة ادراک ثواب و راضی و خشنود گردد
از حضرت رب الارباب بآنچه عطا فرموده باشد قال علیه السلام لو ضربت

خیشوم

خیشوم المؤمن بسیفی علی ان یبغضنی ما ابغضنی ولو صببت الدنیا بجماتها
علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی وذلک انه قضی فانقضی علی
لسان النبی الامی انه لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق مفاد کلام
دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که اگر چنانچه بزنم بشمشیر خود بر بینی مؤمن
که دشمن دارد مرا و عداوت مرا در دل گیرد دشمن ندارد مرا و اگر بریزم دنیا را
با همه اموال و اسباب او بر منافق که برانکه دوست دارد مرا دوست نخواهد
داشت مرا و آن بسبب محبت من در قلب مؤمن و ثبوت عداوت منافق که
آنست که قضا بآن تعلق گرفته و حکم الهی بآن جاری شده بس فرموده پیغمبر امی صلعم
دشمن ندارد ترا مؤمن متقی که پاک اصل است و پاک دین و دوست ندارد ترا
شقی زیرا که آن ناپاک زاده است و بدآیین قال علیه السلام سیئة تسوءک خیر عند الله
من حسنة تعجبک مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که
معصیتی که اندوه رساند ترا بجهة پشیمان شدن تو از اکتساب آن بهتر است
در نزد خدای تعالی از عمل نیکوئی که ترا بعجب آورد زیرا که پشیمانی تو از
معصیت محو کند آنرا کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه العظیم جل شأنه
ان الله یحب التوابین و عجب در حسنه گناهی است که سبب میشود حبط حسنه را و باطل نماید
آنرا قال علیه السلام قدر الرجل علی قدر همته وصدقه علی قدر مروته
وشجاعته علی قدر انفته وعفته علی قدر غیرته مفاد کلام دربار آنحضرت صلعم

فرد [illegible]

این است که قدر و منزلت مرد به قدر همت اوست یعنی منزلت و مرتبهٔ آدمی در تعظیم
و تکبیر در نزد خلایق به قدر همت اوست زیرا که اکتساب شرف و بلندی مرتبه
به بلندی همت است پس بلند همت روز به روز در مقدار خود می‌افزاید و در مرتبه اقتصار می‌کند
و از پست همتان این کار نمی‌آید با تنبیه است که گو از همت بلند دار که مردان روزگار
از همت بلند به جائی رسیده‌اند و صدق و راستی مرد به قدر مروت اوست
زیرا که مروت خصلتی است که موجب عمل نیک و حسن و اجتناب از قول و فعل
خسیس و مستهجن است پس لازمهٔ مروت صدق باشد فرد مکن شیوه خود بجز راستی
اگر راستی کار تست آستی و شجاعت و دلیری مرد به قدر حمیت و هیجان خشم و غیرت اوست
زیرا که حمیت باعث و سبب است از ننگ داشتن از مکروه و دفع کار زشت
و عمل ناشایست پس غیرت و حمیت منبع شجاعت باشد از آنچه است که خدای عالم
در مدح مؤمنین می‌فرماید اَشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُم و عفت و پاکدامنی مرد به قدر
غیرت اوست زیرا که لازمهٔ غیرت نفرت طبع است از شرکت غیر در خیال و اشارت که
غیر با او در چیزی که مخصوص است در نزد او و این صفت باز می‌دارد او را از پیروی کردن
شهوات در اموری که مختص به عورات و مخصوص است در نزد غیر قال علیه السلام الظَّفَرُ
بِالحَزمِ وَ الحَزمُ بِاِجالَةِ الرَّأیِ وَ الرَّأیُ بِتَحصینِ الاَسرارِ مفاد کلام در ربار آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه این است که فیروزی و فتح یافتن از اسباب مطالب دنیوی
و اخروی به حزم و احتیاط است و هشیاری و احتیاط و هشیاری بسته است به تفکر و اندیشه

در تحصیل مقاصد و از نشانهٔ بسته پنهان نمودن از آنهاست آئین اسرار زینت اسباب ظفر
از آنچه است که فرموده‌اند فرد دار خود با خود و هر چند توانی نگو یار را یاری بود
از یار یار را نیز شه کن قال علیه السلام اِحذَرُوا صَولَةَ الکَریمِ اِذا جاعَ وَ اللَّئیمِ
اِذا شَبِعَ مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
که حذر کنید از حمله نمودن شریف النفس بلند همت در وقتی که گرسنه شود یعنی محتاج شود
حاجت او زیرا که گرسنگی به خشم می‌آورد او را حمیت و می‌اندازد خود را در کارهای عظیم
و انتقام کشیدن از کریم دشمنان زور مند و حذر نمائید از حمله بردن ناکس زیرا
چون سیر شود یعنی توانگر شود به مال پا بیرون می‌رود از حد خود از آنچه است که
خدای تعالی در مذمت این صفت می‌فرماید اِنَّ الاِنسانَ لَیَطغی اَن رَآهُ استَغنی مصرع
گر به دولت برسی مست نگردی مردی قال علیه السلام قُلُوبُ الرِّجالِ وَحشِیَّةٌ
فَمَن تَألَّفَها اَقبَلَت مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
که قلوب و دلهای مردمان رمنده‌اند بحسب فطرت پس کسی که به دست آورد
آن دلها را به الفت و مهربانی رو آورند به سوی او به معاونت و یاری قال علیه السلام
اَولَی النّاسِ بِالعَفوِ اَقدَرُهُم عَلَی العُقُوبَةِ مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است که سزاوارترین مردمان به عفو و بخشش قادرترین آنهاست به عقوبت انتقام
نیکوترین صفتهاست چنانچه در مقام ثنا و ستایش خدای تعالی را به این صفت یاد می‌کند
سید سجاد صلوات الله علیه در مناجات خود عرض می‌کند اَنتَ الَّذی سَمَّیتَ نَفسَکَ بِالعَفوِ فَاعفُ

قال علیه السلام السخاء ما کان ابتداءً فامّا ما کان عن مسألة فحیاءٌ و
تذمّمٌ معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که ملکهٔ
سخاوت که بذل و عطاء مال است مستحقان آنست که شخص قبل از سؤال فقیر بدهد
پس اگر باشد آن عطا بعد از سؤال فقیر و خضوع آن فقیر پس شرمندگیست و
مذمومست قال علیه السلام لا غناء کالعقل ولا فقر کالجهل ولا میراث
کالادب ولا ظهیر کالمشاورة معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است که هیچ توانگری و غنائی مثل عقل نیست و هیچ فقر و درویشی بدتر
از جهل نیست بجهة اینکه آن موجب ضلالت است و گمراهی در دنیا و عقبی و نیست
هیچ میراثی مثل ادب یعنی متحلی شدن بمکارم اخلاق بهتر است از جمع نمودن
مال و نیست هیچ یاری دهنده در دفع مکروهات هیچ چو مشاورت و تفحص صلاح
اندیشیدن با اهل دانش فرد بهنگام تدبیر کمک رای نیک معادل بود
با سپاهی عظیم قال علیه السلام الصبر صبران صبر علی ما تکره وصبر عمّا تحبّ
معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است صبر دو صبر است
اول صبر نمودن آدمی است در تحمل کردن آنچه را که مکروه میشمارد از حوادث روزگار
دوم شکیبائی نمودن است از آنچه دوست میدارد و آنرا از مشتهیات از جهة ترس
حضرت آفریدگار قال علیه السلام الغنی فی الغربة وطن والفقر فی الوطن
غربة معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است توانگری

غربت وطن است زیرا که بسبب آن غنا در سکون و راحت است در غربت فرد منعم بکوه
دشت و بیابان غریب نیست هر جا رسید خیمه زد و بارگاه ساخت
فقر و درویشی در وطن غربت است زیرا که سبب نفرت خلائق از آدمی و عدم
استراحت او است قال علیه السلام المال مادة الشهوات معاد کلام در بارهٔ
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که مال مادهٔ شهوات است زیرا که
بمال حاصل میشود مشتهیات نفسانی از اینجهة است فرموده اند فرد ای دل اگر
ندیده بتحقیق نگری درویشی شمار کنی بر توانگری قال علیه السلام من حذّرک
کمن بشّرک معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر که
بترساند ترا در امری که ضرر رساند بتو آن از سبب خیر خواهی تو مثل کسی است
که بشارت دهد ترا رستگاری زیرا که غرض آنکس این میشود از تفهیم تحذیر و تنبیه
قال علیه السلام المرأة عقرب حلوة اللبسة معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است که زن کژدمی است با نیش که شیرین است گزیدن او وجه لذت
مباشرت زنان که آن ناقص است با وجود وجوه ضعف قوی است پس آن لذت بمنزله
زهر است در آخر کار پس زن در حقیقت مار است در صورت یار قال علیه السلام
الشفیع جناح الطالب معاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه آنکس
که شفاعت کند بال طالب است با این کس که میرساند در مطالب فرد
چون نیابد مرغ بی پر بر مراد خود ظفر شد شفاعت خواه محتمند را چون بال و پر

قال علیه السلام اهل الدنیا کرکب یسار بهم وهم نیام مفاد کلام دُرربار آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه این است که اهل دنیا مانند کاروانی هستند که
ایشان را میبرند و ایشان در خواب‌اند فرد غافلان در خواب و رود عمر رو در کوچ
چون میبرند از غرور خوش باشند آگهی قال علیه السلام فقد الاحبة غربة مفاد کلام
دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است نایافتن دوست غریبی است
زیرا که باعث تنهائی است و وحشت قال علیه السلام فوت الحاجة اهون من
طلبها الی غیر اهلها مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که فوت شدن حاجت آسان‌تر است بر شخص از طلب نمودن آن حاجت از غیر
اهلش مثل لئیمان زیرا که در طلب از ایشان غالباً عدم حصول آن حاجت و منع ایشان
سبب ذلت سؤال است از ایشان قال علیه السلام لا تستحیی من اعطاء القلیل
فان الحرمان اقل منه مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
حیا مکن از عطا و بخشش چیز کم بدرستی که نومیدی کمتر است از آن یعنی حقارت
نومیدی بیشتر است نزد ارباب اعتبار قال علیه السلام اذا لم یکن ما ترید
فلا تبال کیف کنت مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
هرگاه آنچه دل تو خواهان شود نیست باک مدار هر چه باشی یعنی که هرگاه عدم حصول
مرادات فرد هر کار دو بار جهان تم همین پسندیدم که نیک و زشت و بد و
خوب درگذر دیدم قال علیه السلام لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً

مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که نمی‌بینی جاهل را
مگر از حد درگذرنده یا در مقام افراط است یا تفریط سبب نادانی به خلاف دانا
که هر چیز را میکند وسط را که حد اعتدال است قال علیه السلام العفاف زینة الفقر
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که پاکدامنی زینت
درویشی است زیرا که این صفت زینت صاحب خود است قال علیه السلام
اذا تم العقل نقص الکلام مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
عقل چون بسر حد کمال رسید در آدمی نقصان می‌یابد سخن گفتن او زیرا که شخص
عاقل سخن بیهوده نمیگوید بلکه میگوید سخن سنجیده و کلام سنجیده و این باعث
کم حرفی است فرد مرد چون عقلش بیفزاید بکاهد در سخنش تا نماید فرصت
گفتار نگشاید دهن قال علیه السلام الدهر یخلق الابدان ویجدد الامال
ویقرب المنیة ویباعد الامنیة من ظفر به نصب ومن فاته تعب
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است روزگار کهنه
میگرداند بدنها را که تنها با حسن قبا تازه و نو می‌سازد آرزوها را و سبب
صحت تعالی نزدیک میشود مرگ و دور میگرداند آرزو را دیگر آنکه هر کسی که فیروزی
یافت بآنچه مراد او بود از متاع دنیا رنجور شد بسبب تعب و رنج در طلب
زیادتی آن و زحمت و تعب حفظ آن و حراست آن دیگر که فوت شد
از او متاع دنیا و بدست او نیامد رنج و زحمت کشید بجهت فقر و فاقه قال علیه السلام

من نصب نفسه للناس اماماً فعليه ان يبدء بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و
ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه ومعلّم نفسه ومؤدّبها احقّ
بالاجلال من معلّم الناس ومؤدّبهم مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه این است کی که نصب نمود خود را جهة مردمان امام و پیشوای جمعیت
پس او را که ابتدا کند بتعلیم دادن نفس خود با داب و احکام اسلام پس از تعلیم دادن
غیر خود و تا اینکه تعلیم او برد و فق قوانین شریعت مطهره باشد و باید تا مید تعلیم او
مر غیر را بسیرت و فعل و کردار حمیدهٔ خود قبل از تعلیم او بزبان بعبارة اخری بغیر
نه اینکه آنچه گوید بزبان در کردار خود غیر آن کند زیرا که تعلیم کردن نفس خود
و آموزاننده آن سزاوارتر است بتعظیم و تکریم از تعلیم و آموزاننده دیگران
و ادب کننده ایشان بمکارم اخلاق و محاسن اعمال فرد طبیبی که باشد ورا
زرد روئی ز او دارو بی سرخ روئی مجوئی قال علیه السلام نفس المرء خطاه
الی اجله مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است نفس زدن
آدمی گام بر داشتن اوست بسوی اجل او زیرا که هر نفسی که میزند جزئی از عمر او
کم میشود و بمرگ نزدیکتر میشود قال علیه السلام کل معدود منقضٍ وکل متوقّع
آتٍ ان الامور اذا اشتبهت اعتبر آخرها باولها مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است شمرده شده که عمر است بسر
آینده است و هر چه چشم داشته که مرگست آینده است پس ای عزیز پشت کن

بر بنای

بر بنای بی اعتبار دروی آر بدار القرار فرد شاهد دولت در آغوش خود آر
دست از این معشوق هرجائی بدار بدینی که کارها چون پوشیده شود اعتبار
کرده شود آخر آن با اول آن فرد در پس هر گریه آخر خنده ایست مرد آخر بین
مبارک بنده ایست ومن خبر ضرار بن ضمرة الضبائی عند دخوله علی معاویة
الهاویة ومسئلته عن امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه قال فاشهد لقد رأیته
فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله وهو قائم فی محرابه قابض علی
لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول یا دنیا یا
دنیا الیک عنّی ابی تعرّضت ام الیّ تشوّقت لا حان
حینک هیهات غرّی غیری لا حاجة لی فیک قد طلّقتک ثلثاً
لا رجعة فیها فعیشک قصیر وخطرک یسیر وأملک حقیر آه من قلّة الزاد وطول
الطریق وبعد السفر وعظیم المورد این خبریست از ضرار بن ضمرة الضبائی
از حال امیر المؤمنین وامام المتقین صلوات الله وسلامه علیه نزد داخل شدن او
در نزد معاویه علیه الهاویه و پرسیدن آن ملعون از حال آنحضرت سلام الله علیه گفت
گواهی میدهم بتحقیق دیدم آن قدوه اهل سعادت را در بعضی از مواضع وقوف او
در حالیکه فرو گذاشته بود شب پرده های خود را یعنی آنحضرت را دیدم در شب تار
وقتیکه ایستاده بود در محراب عبادت خود بخضوع و خشوع بدست گرفته بود محاسن
مبارک خود را از بسیاری اندوه می جنبید و بود بی آرام مانند بی آرام

پرده های نشینان بایست از زبان ایشان

بودن بار گزیده و گریه میکرد و چو گریه غم رسیده و تغیر سودای دنیا البته رجوع کن
از من و در شور رجوع کن بسوی خود و بخود مشغول باش آیا بچه فریب دادن
پیش می آئی و خود را در معرض مکنی آیا بسوی من اظهار شوق و آرزومندی میکنی
و طلب من میکنی دور کن نزدیک مباد بمن فریفتن و مغرور شدن بتو آیا این طمع تو من
فریب ده غیر مرا از غافلان میرو در هیچ حاجتی نیست مرا در متاع بی ثبات تو در
هیچ امری از امور بعد از آن خطاب فرمود بدنیا مثل خطاب کردن زن و جه که
فرمود تحقیق داده ام تو را سه طلاق که هیچ رجوعی نیست مرا در طلاق تو بعد از آن فرمود
پس عیش تو کوتاه است و قدر تو در نزد من حقیر است و امیدوار تو خوار است آه از کمی توشه
در راه پروردگار و درازی راه و دوری سفر و قرارگاه و بزرگی جای فرود آمدن
و منزلگاه اگرچه خطاب آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه روحی و روح العالمین فداه بدنیا است اما
در واقع خطاب و عتاب بانفس است و نهی نمودن او را از شتهیات و رغبت او زیادی عدم
ملذات این دار غارت سیرا قال علیه السلام خذ الحکمة انی کانت فان الحکمة
تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبها
فی صدر المومن مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
فرا گیرید حکمت را که آن کلامی است مطابق واقع از هر کجا باشد بغیر از سوق و منافق
بدرستیکه حکمت در سینه منافق در حرکت است تا آنکه بیرون می آید پس آرام میگیرد
در نزد صاحبان خود که سینه مومن است زیرا که مومن اهل آنست و کلمه

لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال از قبیل آنست قال علیه السلام فی مثل ذلک
الحکمة ضالة المومن فخذ الحکمة ولو من اهل النفاق مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
فرمود در مثل سخن سابق حکمه گمشده مومن است در آفاق پس فرا گیرید حکمه را
اگرچه باشد از اهل نفاق قال علیه السلام قیمة کل امرء ما یحسنه مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که قیمت هر مردی و مرتبه هر کسی در نزد
مردمان در خیر است که نیکو انجام میدهد از هنر و عرفان پس نیکو امری بجا آورد
پس کوشش نماید در تحصیل آنچه اعلای کمالات است فرد دانش آموز گر را در سر هوای
دل است زانکه هر کسی را بقدر دانش قیمت است قال علیه السلام اوصیکم
بخمس ولو ضربتم الیها آباط الابل لکانت لذلک اهلا لا یرجون احد منکم الا ربه
ولا یخافن الا ذنبه ولا یستحیین احد اذا سئل عما لا یعلم ان یقول
لا اعلم ولا یستحیین احد اذا لم یعلم الشیء ان یتعلمه وعلیکم بالصبر
فان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد لا خیر فی جسد لا رأس
معه ولا فی ایمان لا صبر معه مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است وصیت میکنم شما را به پنج کلمه حکمت که اگر بزنید بسوی طلب آن
کفها زیر بغلهای شتران را یعنی اگر سوار شوید و بسرعت برانید شتران را در آن
سازید در اثنای راه بواسطه رسیدن باین کلمات عالیه تعدد دیر از اینها باید این
کلمات را باین مرتبه و آن کلمات این است باید که امیدوار نباشد احدی از شما مگر از پروردگار

و نترسید مگر از گناه و کردار بد خود و شرم نکند از احدی چون پرسیده شود از
چیزی که نداند آنرا از اینکه بگوید نمیدانم و این را عیب خود نداند زیرا که
در حدیث آمده که هر که فتوی دهد بغیر علم لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین
و حیا و شرم نداشته باشد از احدی چون چیزی را نداند از اینکه بیاموزد آنرا
زیرا که علم مرض جهل است و طلب شفا نکوست از پیر و جوان آورده اند
که شخصی در سن پیری تعلیم میگرفت کسی با وی گفت ترا شرم نباید در این سن پیری
تعلیم گرفتن در جواب گفت چگونه شرم نکنم در این سن از جهل و نادانی
و دیگر فرمود آنحضرت سلام الله علیه وصیت میکنم شما را بصبر در طاعت یزدان
و اجتناب از عصیان بدرستی که صبر در ایمان بمنزله سر است در بدن و هیچ
چیزی نیست در بدنی که آنرا سر نباشد و نه در ایمانی که در او نباشد صبر و شکیبائی
در آنچه باو میرسد از اذیت و آزار دشمنان چون از اینجاست که گفته اند مصرع
هر که را صبر نیست ایمان نیست قال علیه السلام رأی الشیخ احبّ الیّ من جلد
الغلام مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که رأی
و اندیشه مرد کهنسال دوست تر است بسوی من از جلادت و مردانگی جوان
نوکار زیرا که رأی پیر صادر میشود از عقل و تجربه و فکر صائب و اندیشه ثاقب
و آن موجب اطفاء فتن جمیع عالم است و جلادت جوان مبنی است بر تهور
و القاء النفس در امور مهلکه و آن موجب هلاکت معروف چیزی است از اشرار

فردی بر مرد و بود در ظلمات هر حد کشند رهانی قال علیه السلام عجبت
لمن یقنط و معه الاستغفار مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است عجب دارم از کسی که نومید میشود از رحمت پروردگار و با اینکه
با او باشد استغفار و طلب آمرزش نمودن از معصیت خود و پشیمانی از گناه
کاری خود قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و اعظم خطابه و ما کان الله
معذبهم و هم یستغفرون رباعی باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و
گبر و بت پرستی باز آ این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه
شکستی باز آ قال علیه السلام من اصلح ما بینه و بین الله عز و جل اصلح الله
بینه و بین الناس و من اصلح امر آخرته اصلح الله امر دنیاه و من
کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ مفاد کلام درربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کسی که بصلاح آورد آنچه میان او
و میان خدای تعالی است باصلاح آورد خدای تعالی آنچه میان او و میان مردمان است
از معاشرت و زندگانی زیرا که تقوی باصلاح آورنده تشتتات نفس
و خواهش های اوست از شهوت و غضب که مبدء فساد است با مردمان و کسی که
باصلاح آورد امر عقبی و آخرت خود را باصلاح آورد خدای تعالی کار دنیای او را
زیرا که مصلح آخرت معاملت با مردمان بمکارم اخلاق است و این صلاح دنیای
او نیز هست و هر کس باشد در نفس خود را واعظی و پند دهنده خدای تعالی او را

قرار دهد نگاهبانی و خلاصی دهد او را از عذاب آخرت قال علیه السلام الفقیه كل الفقیه
لا یقنط الناس من رحمة الله ولم یؤیسهم من روح الله ولم یؤمنهم
من مکر الله مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر دانا که
باشد در علم دین کامل و توانا کسی است که نومید نگرداند مردمان را از رحمت و آمرزش
خدای تعالی و مأیوس و محروم نسازد ایشان را از روح و راحت حق سبحانه و تعالی
و ایمن هم نگرداند ایشان را از مکر خداوند تبارک و تعالی تا دلیر شوند در معصیت و بدانم
آن پس لازمست بر حکیم آگاه که هر کس را معالجه نماید و اخلاص تشخیص دهد مرض او را
و مناسب آن مرض علاج نماید تا شاید از مرض جهل و معاصی خلاصی یابند پس
کسانیکه از آلام جهالت و عصیان متنبه و مطیع و فرمان بردار باشند وعده و عید
دهد و جماعتی که مستقیم باشند با ستقامت عصیان و طغیان شربت زهر آمیز وعید چشانند
قال علیه السلام أوضع العلم ما وقف على اللسان وأرفعه ما ظهر في الجوارح
والأركان مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است پست ترین
دانش و زبون ترین بینش آنست که باشد بر زبان و مؤدی نشود بعمل و ظاهر نشود
اثر او در اعضا و ارکان زیرا که قول بی عمل فایده ندارد بلکه سبب افزونی حجاب
و خسران و زیان در دو جهان فرد چو علمت هست خدمت کن که زشت آید بر دانا
گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا و بلندترین دانش آنست که ظاهر شود آثار او
در اعضا و ارکان یعنی مقرون باشد بعمل بجهتی که ظاهر شود دلالات آن علم در جوارح

جوارح

جوارح چنانچه ظهور علت در معلول و این علم منتفع به است در سرای آخرت قال
علیه السلام إنّ هذه القلوب تملّ كما تملّ الأبدان فابتغوا لها طرائف
الحكمة مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که این دلها
ملال میگیرند و سیر میشوند همچنانکه ملال میگیرند و سیر میشوند بدنها از یک طعام
پس طلب کنید و بجوئید بجهت دلها از لطایف حکمه که آن کلمه متحدثه است
و غرایب معجبه باشد بجهت ایشان در کتب علوم نشاط تمام قال علیه السلام
لا یقولنّ أحدکم اللهمّ إنّي أعوذ بك من الفتنة لأنه ليس أحدٌ إلّا وهو
مشتمل على فتنة ولكن من استعاذ فليستعذ من مضلّات الفتن
فإنّ الله سبحانه وتعالى يقول واعلموا أنّما أموالكم وأولادكم فتنة
مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که باید نگوید شما
احدی بار خدایا پناه میبرم بتو از فتنه ایشان زیرا که نیست هیچ یک از
مگر که او مشتمل است بر فتنه و محنتی و بلیه که مشکل است رفع آن و لکن چون
کسی پناه میبرد بخدای تعالی پس باید پناه گیرد از فتنهای گمراه کننده و
هلاک سازنده بدرستیکه میفرماید حق سبحانه تعالی بدانید که مالها و فرزندان شما
فتنه اند بجهت شما یعنی آزمایش منظور آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه از این کلام
عالی مقام کی این باشد که حق سبحانه و تعالی می آزماید مردمان را باموال و فرزندان
تا ظاهر شود و هویدا گردد خشم کنند و راضی شوند بقضا و قدر حق سبحانه و تعالی را

اگر چه حق سبحانه وتعالی داناتر باشد از نفسهای ایشان ولکن این آزمایش سبب
این است که ظاهر و آشکار گردد فعلها و کردارهائی که بسبب آن مستحق میشوند
ثواب و عقاب را و میرسند بمثوبات و عقوبات پس لازم است که آدمی پناه ببرد
بخدای تعالی از فتنهای گمراه کننده و هلاک کننده زیرا که آدمیان از آزمایش
الهی و امتحانات خداوندی گریز و چاره ندارد کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه عز و علا
ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين
الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون وسئل عليه السلام
عن الخير ما هو فقال ليس الخير ان يكثر مالك وولدك ولكن الخير ان يكثر
علمك وان يعظم حلمك وان تباهي الناس بعبادة ربك فان احسنت
حمدت الله وان اسأت استغفرت الله لا خير في الدنيا الا لرجلين
رجل اذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة ورجل يسارع في الخيرات
ولا يقل عمل مع التقوى وكيف يقل ما يتقبل مفاد کلام در بار این است که
سئوال کرده شد از آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه از خیر که حقیقت آن و چه
چیز است پس فرمود نیست خیر آنکه بسیار شود مال تو و فرزندان تو ولکن خیر آنست که
بسیار شود علم و دانش تو و بزرگ شود و بسیار گردد حلم و بردباری تو
و آنکه فخر نمائی بر مردم روزگار بعبادت و پرستش پروردگار خود زیرا که فخر حقیقی در
عبادت و فرمان برداری حق سبحانه و تعالی است پس اگر نکوئی کنی در احوال او

حمد کوئی و ستایش کنی خدای تعالی را و هرگاه بدی کنی و مرتکب عصیان شوی نعوذ بالله
آمرزش خواهی از خدای تعالی هیچ خیری نیست در دنیا مگر دو مرد را مرد اول که گناه
کرد گناهی چند پس تلافی نمود آنرا بتوبه و بازگشت بپروردگار عالم و مرد دیگر
بشتافت در خیرات و مبرات و پیشی گرفت در حسنات اندک نیست
هیچ عملی با تقوی و پرهیزکاری چگونه اندک باشد چیزیکه مقبول افتد بدرگاه حضرت
باری چه اعمال مقبول مرتب میشود بر او ثواب و حاصل میشود رضای رب الارباب
وقال عليه السلام ان اولى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا به ثم
تلا ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين امنوا
ثم قال ان ولي محمد صلى الله عليه وآله من اطاع الله وان بعدت لحمته
وان عدو محمد صلى الله عليه وآله من عصى الله وان قربت قرابته
وقد سمع رجلا من الحرورية يتهجد ويقرأ امن هو قانت آناء الليل ساجدا
وقائما فقال عليه السلام نوم على يقين خير من صلوة في شك مفاد
کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است سزاوارترین مردمان
به پیغمبران صلوات الله وسلامه علیهم داناترین ایشانست بآنچه آورده اند آنرا از نزد
پروردگار عالم پس از آن خواند آنحضرت سلام الله علیه آیه مبارکه ان اولی الناس را
الی آخر پس از آن فرمود بدرستی که دوست محمد صلی الله علیه وآله کسی است که فرمان
بردار خدای تعالی باشد اگر چه دور باشد خویشی و خویشاوندی او بآنحضرت

همچو سلمان و مقداد و ابا ذر و بلال رضی الله تعالی عنهم و بدترین که عبد و مهتر قریش
کس است که معصیت و نافرمانی کند خدای تعالی را اگر نزدیک باشد خویشی و پیوند
او بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مانند ابولهب و ابوجهل لعنت الله علیهم و از این
مقوله است کلام دُرَربار سید العابدین و زین العارفین علی بن الحسین صلوات الله علیه
که اِنّما خُلقت النار لمن عصی الله ولو کان سیّداً قرشیّاً والجنّة لمن
اطاع الله ولو کان عبداً حبشیّاً بدرستی که آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
شنید از مردی از حروریه که جماعتی اند از خارجیان که میخوانند [illegible] قرآن
از بهر آنست که بیدار میگشت در شب از جهت عبادت و نماز شب میگذارد و گوینده
که قرائت قرآن نمود و این آیه را تلاوت میکرد اَمَّن هُوَ قانتٌ
آناءَ اللیل ساجداً و قائماً الی آخره و کمیل بن زیاد رضی الله تعالی عنه
در خدمت آنحضرت ایستاده بود گفت حضرت فرمود [illegible] آه حسرت خوش آواز
حزین این قاری کاش من موئی بودم در بدن او و تا میشنیدم این کلام حزین را
از او استماع میکردم حضرت فرمودند آه بس و این آرزو مکن چندی گذشته
که در جنگ خوارج در دست آنحضرت کشته شد کمیل از حضرت طلب فرمودن این
مقبول خوان را است که آرزو میکردی شنیدن آن زود آرزو کرد [illegible] استغفر
من کل خطاء یجری علی اللسان پس معلوم شد از فرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
خواب [illegible] یقین با امام و اطاعت و اقتدا کردن با او در احکام بهتر است از نماز

شب

گذاشتن و شک در شان ائمه علیهم السلام و معرفت ایشان و این تبرا است و
دشمنان علی را درست نیست نماز اگرچه بسیار کند پیشانی قال علیه السلام
اِعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعایة لا عقل روایة فانّ رواة العلم کثیر
ورعاته قلیل مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که
چون بشنوید حدیثی را تدبر و تفکر کنید در معنی آن نه بر باشد روایت کردن مجرد
لفظ باشد بدون تدبر به درستی که راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن
کم است قال علیه السلام لا یستقیم قضاء الحوائج الا بثلاث باستصغارها
لتعظم و باستکتامها لتظهر و بتعجیلها لتهنأ مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است راست نمی شود قضاء حاجت
محتاجان بر قانون عدالت تا اینکه سه خصلت در شخص نباشد اول کوچک
شمردن آن حاجت تا پس عظیم و مشهور شود زیرا که این دلیل است بر علو همت و سماحة
آن کس و پوشانیدن آن چه خالی است از سمعه و ریا تا ظاهر کرده شود و نعمت حق تعالی
او را ظاهر گرداند و تعجیل نمودن در بر آوردن حاجت تا گوارا شود آن حاجت
بر محتاج قال علیه السلام یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیه الا الماحل
ولا یظرف فیه الا الفاجر ولا یضعف فیه الا المنصف یعدّون الصدقة
فیه غرماً وصلة الرحم منّاً والعبادة استطالة علی الناس فعند ذلک
یکون السلطان بمشورة الاماء وامارة الصبیان وتدبیر الخصیان و

ذو ناجن

رأی علیه رجلا خلق مرقوع فقیل له فی ذلک فقال یخشع له القلب و تذل به النفس و یقتدی به المؤمنون ان الآخرة والدنیا عدوان متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احب الدنیا و تولاها ابغض الآخرة و عاداها و هما بمنزلة المشرق و المغرب و ماش بینهما کلما قرب من واحد بعد من الآخرة و هما بعد ضرتان مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است می آید بر مردمان روزگاری که مقرب نباشد در آن زمان هیچکس در نزد
ایشان مگر مکار غماز و نخوت جین و بروایت دیگر ماحل آمده یعنی خبر الاعب و
زیرک خوانده نشود در آن زمان مگر گناهکار کاذب و ضعیف خوانده نشود در آن زمان
مگر منصف یعنی کسی که منصف باشد در نزد ایشان از برای ضعیف و خوار باشد و شمرند
صدقه را در آن زمان تاوان و صله رحم را منت نهادن بر خلق و عبادت و بندگی
خدا سبحانه و تعالی را بزرگ شمردن خود بر مردمان پس در نزد آن اوان باشد سلطان
آن زمان بمشورت پرستاران و امیری کردن کودکان و صلاح اندیشی خواجه سرایان
دیدند بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه جامه کهنه که پاره ها بر دوخته بود
سؤال کردند از آنحضرت از کیفیت این هیئت پس فرمود خشوع و فروتنی
اختیار میکند از این دل و رام شود بسبب این نفس اماره و پیروی میکنند باین صفت
مؤمنان بدرستیکه دنیا و آخرت دو دشمنند متفاوت و دو راه مختلف و دو
راهند مختلف و مخالف پس هر که دوست داشت دنیا را و دوستی ورزید با او دشمن داشت

آخرت را

آخرت را و طریقه دشمنی با او در پیش داشت این دنیا و آخرت در نزد دو شمشیرند
طالب مانند بمشرق و مغرب است رونده در میان این هر دو هر بار که نزدیک شود
یکی از آن دور شود از دیگری این دنیا و آخرت مثل دو زنند در حباله یک شوهر
که وجود یکی از آنها مضرت دیگری است در غایت ضرر و عن نوف البکالی
قال رأیت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه ذات لیلة وقد خرج عن
فراشه فنظر الی النجوم فقال یا نوف اراقد انت ام رامق فقلت
بل رامق یا امیر المؤمنین ع قال یا نوف طوبی للزاهدین فی الدنیا
والراغبین فی الآخرة اولئک قوم اتخذوا الارض بساطا وترابها
فراشا وماءها طیبا والقرآن شعارا والدعاء دثارا یا نوف
ان داود علیه السلام قام فی مثل هذه الساعة من اللیل فقال علیه السلام
انها ساعة لا یدعو فیها عبد الا استجیب له الا ان یکون عشارا
او عریفا او شرطیا او صاحب عرطبة وهی الطنبور او صاحب کوبة
وهی الطبل مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که راوی آن نوف بکالی است و آن قریه ایست یا قبیله ایست از یمن گفت
نوف که دیدم امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را در میان شبی از شبها که بیرون
آمد از خوابگاه خود پس نظر فرمود بستارگان و فرمود ای نوف آیا در خوابی
یا بیداری پس عرض کردم در خواب نیستم بلکه بیدارم یا امیر المؤمنین پس فرمود

ای نوف طوبی مر زاهدان راست در رغبت کنندگان در آخرت آنها کسانی
هستند که فرا گرفتند زمین را بساط خود و خاک را جامه خواب و آب را شربت خوشبو
و قرآن را جامه که ملاصق بدنست و دعا را جامه که بالای جامه ها پوشند
لفظ شعار را استعاره فرموده بجهة قرآن با شعار اقربیة قرآن با ایشان فی ملازمة
ایشان همچو جامه زیرین که ملازم بدنست و اقرب آن و لفظ دثار را بجهة دعا
با شعار حفظ و نگاهداشتن ایشان از عذاب نیران همچنانکه جامه بالائی حافظ
بدن انسانست و اطلاق لفظ شعار را برای قرآن و دثار را برای دعا بدون
عکس اشعارست بمشغول شدن بدعا بعد از تلاوت قرآن همچنانکه دثار که بعد
از شعارست و مؤید این است حدیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
افضل عبادة امتی تلاوة القرآن ثم قرضوا الدنیا قرضا علی منهاج المسیح
یا نوف بدرستی که داود علیه السلام قیام نمود بدعا و عبادت در چنین ساعت
از شب و آن نصف آخر شب بود پس فرمود حضرت صلوات الله و سلامه علیه
این ساعتی است که دعا نمیکند در او هیچ بنده مگر مستجاب شود دعای او
مگر اینکه باشد ده یک ستان از کاروانیان یا شحنه تمغاجی یا باج ستان یا باشد
شناسا کننده یعنی کسی که راه بنماید که بتقصیر او مردم ستم نمایند یا عوانی که
یاری کننده ظالمانست در ظلم یا باشد صاحب عرطبه که طنبورست
یا صاحب کوبه که دهل است که آله لهو است زیرا که صاحب این امور

بر سر

لازم معصیتی اند که مانع استجابت دعاست قال علیه السلام ان الله افترض
علیکم فرائض فلا تضیعوها وحدّ لکم حدودا فلا تعتدوها ونهاکم
عن اشیاء فلا تنتهکوها وسکت لکم عن اشیاء ولم یدعها نسیانا
فلا تتکلفوها لا یترک الناس شیئا من امر دینهم لاستصلاح دنیاهم
الا فتح الله علیهم ما هو اضر منه رب عالم قد قتله جهله وعلمه معه
لا ینفعه مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که
خدای تعالی واجب گردانیده بر شما فریضه چند که آن اصول احکام است و فروع
واجبه پس ضایع مکنید آنرا بترک نمودن آن یا انکه اتیان نمودن آن از جهة
سمعه و ریا و تعیین فرموده بجهة شما حدها از احکام شرعیات پس درنگذرید از
آن حدود زیرا که موجب ملامتست و عقوبات و باز داشت شما را از چیزی
چند که آن منهیاتست پس پرده دری مکنید آنرا و حرمت آنرا پامال مکنید که موجب هلاکت
و خاموش شد از برای شما از چیزی چند و بیان ننمود آنرا و ترک تقریر نمود آنها را
از روی فراموشی بلکه عدم بیان آن بعلت آن بوجه حکمت و مصلحت بود
پس رنج مکشید در تعلم آن و بحث از کنه واجب الوجود و بحث اقتضا
و قدر و تعمق ننمودن چه رنج و غیر ذلک که ترک نکنند مردمان چیزی را از ارکان
دین شان برای طلب دنیای خود و صلاح آن مگر اینکه بگشاید خدای تعالی
برایشان چیزی را که ضرر رساننده تر بود از آن زیرا که تخفیف در طاعت و

عبارت است که کار دنیا حرص است و حریص همیشه در تعب است و رنج و مشقت تا با
دلایلی که گذشت او را تا دانی او و علمی که با او بود نفع نرساند او را چون کسی که
علمی را آموزد که محتاج الیه نباشد در دین چون علم سحر و حساب و نجوم و ترهات
و بواسطه اشتغال او بان از علم دین باز ماند بدین جهت عالم جاهل ها شده باشد
از احکام اسلام گشته است و در جهل او و هلاک کند است او را در
آخرت زیرا که او را در زمره جاهلان حشر کنند با ایشان عقوبت و آلام نعوذ بالله

و قال علیه السلام لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اعجب ما فیه
و ذلک القلب و له مواد من الحکمة و اضداد من خلافها فان سنح
له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص و ان ملکه
الیأس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان
اسعده الرضا نسی التحفظ و ان ناله الخوف شغله الحذر و ان
اتسع له الامن استلبته الغرة و ان اصابته المصیبة فضحه الجزع و ان
افاد مالا اطغاه الغنی و ان عضته الفاقة شغله البلاء و ان جهده
الجوع قعد به الضعف و ان افرط به الشبع کظته البطنة فکل
تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد مفاد کلام دُرربار آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه این است که آنچه آویخته است از رگ درون انسان
که بمشاهده محسوس است گوشت پاره و آن پاره گوشت عجیب ترین چیز

در او و آن دل است حاصل است مر او را بهار از حکمت و ضدی چند از
خلاف آن چون حسد و بسیار رزدی پس اگر پدید آید او را امید و آرزوی
نفس و هوا خوار سازد او را طمع و اگر هیجان بهم رساند با و طمع هلاک کند
او را حرص و بهره بود مر او را الا که دست دهد او را نومیدی که در طرف
تفریطات افضله بکشد او را اندوه خوردن بر مافات و اگر
عارض شود مر او را غضب و خشم سخت شود با و خشم و شدت غیظ او
موجب آزار او است و تلخی عیشش و اگر یاری کند او را رضا و خوشنودی
فراموش کند نگاه داشتن و ترک غفلة خورد و اگر غالب شود او را ترس
در ضمن غفلة در بعضی نسخ غالبا بغین منقوطه است یعنی اگر ناگاه فرا گیرد او را
ترس مشغول باز دارد او را ترسیدن و مشغول شدن بحذر و اگر فراخ شود
مر او را ایمنی و منبسط شود مبتلا شود بغرور و اگر برسد او را مصیبتی و
ملتبس رسوا کند او را اضطرار و زاری و فضیحت جزع و اگر فائده گیرد از
مالی یعنی غنی شود طاغی سازد او را توانگری و اگر گیر داد او را درویشی
و ضرر رساند او را بمحنت مشغول گرداند او را ابتلا و محنت و اگر در تعب اندازد
او را گرسنگی نشاند او را بسستی و ناتوانی و اگر از حد بگذرد او را سیری و
پر خوار برد او در تعب و رنج اندازد او را پری طعام پس هر افراط و تفریط
از امور رسانیده او را ضرر رساننده است و هر حد اعتدال نگاه داشتن خود او را

[illegible]

نمرقه در لغت بالش است ... [illegible]

در جمیع اینها مستحسن است قال علیه السلام نحن النمرقة الوسطی بها یلحق التالی والیها یرجع
الغالی مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که ما اهل بیت رسالت در حد اعتدال واقعیم و متوسطیم درمیان افراط و تفریط
که حکمت است باید بما رجوع کند تالی که عبارت است از مفرط مقصر مثل جماعتی که
تفضیل غیر معصوم بر ایشان کنند پس ایشان را لازم است که مرحله ضلال را
طی کنند تا بوادی حق و اهل هدایت برسند و اگر نه در بادیه گمراهی سرگردان
بمانند و نیز بما رجوع کند غالی و آن کسی است از مفرط متعصب مانند جماعتی که
در مرتبه ایشان غلو دارند پس لازم است بر فرقتین که مرحله افراط و تفریط را
قطع کنند و بما گشت نمایند بانی حق که در منهج صدق و مقصد وسط آیند
و اگر نه در وادی کفر ابد الدهر بمانند قال علیه السلام لا یقیم امر الله تعالی الا
من لا یصانع ولا یضارع مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که امر و نواهی حق سبحانه و تعالی را بجای نمیتوان داشت
مگر آنکه آدمی مداهنه نکند و ذلت و ضراعه پیشه نکند با غیر خود بغیر تواضع و مدارا
با ظالم نکند و نزد و بمحل طمع نادر اقامت حق با قوت و شوکت باشد
قال علیه السلام من احبنا اهل البیت فلیستعد للفقر جلبابا مفاد
کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که هرکه دوست دارد
ما اهل بیت را پس باید مهیا سازد خود را از برای فقر و فاقه جلباب چه پرده

استوار تشبیه فرمود صبر را بجلباب زیرا که صبر نمودن بر فقر صبر را می پوشاند
همچنانکه جلباب می پوشد بدن را و قال علیه السلام لا مال اعود
من العقل ولا وحدة اوحش من العجب ولا عقل كالتدبير ولا كرم كالتقوى
ولا قرين كحسن الخلق ولا ميراث كالادب ولا قائد كالتوفيق
ولا تجارة كالعمل ولا ورع كالوقوف عند الشبهة ولا زهد كا
لزهد في الحرام ولا علم كالتفكر ولا عبادة كاداء الفرائض ولا
ايمان كالحياء والصبر ولا حسب كالتواضع ولا مظاهرة اوثق من
المشاورة مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
هیچ مالی پرفایده تر از عقل نیست زیرا که باو حاصل شود خیر دنیا و
آخرت و نیست هیچ تنهائی ترسناک تر از عجب زیرا که معجب بسبب تفوق
خود مردم را فروتر از خود دیدن متنفر شوند مردمان از او و باشد تنها و نیست
عقلی همچو تدبیر که آن تصرف عقل عملیست در مصالح بر وجهی که
سزاوار باشد و دلپذیر و نیست هیچ کرمی همچو پرهیزکاری زیرا که آن
مستلزم زهد فانی است و بذل نمودن اشرف متاع آن بسهولت
و طیب نفس پس نیست هیچ کرمی تا شد مثل آن و نیست هیچ همنشینی همچو نیکو خلقی
و خوش خوئی با خلایق زیرا که سبب صید دلهاست و موجب بکام شدن
یاران با صدق و صفا و نیست هیچ میراثی همچو ادب و نیست هیچ کشنده بخیر

همچو توفیق پروردگار عالم و مراد بتوفیق توافق اسباب شیئی است و وجود
شرائط خیر است که فراهم آیند که شخص را بآنجا آوردن آنچه را خواسته است از امور
و هشتم سرمایه نیست همچو عمل صالح زیرا که بآن حاصل میشود مزیت و تقرب بپروردگار
رب الارباب و این احق ارباح است و اعم منافع و نهم نیست ورعی
همچو باز ایستادن نزد شبهه تا منجر نشود بحرام و مناهی و معاقب نشود بعقوبت
الهی و دهم نیست زهدی همچو زهد در مال حرام و عدم رغبت در آن و یازدهم نیست
علمی مانند تفکر نمودن در آلای الهی و آیات آفاق و انفس زیرا که
آن شخص میرسد بمعرفت و عرفان رب الارباب و مصداق این کلام است
آنچه در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة
با اینکه مراد بتفکر باشد در منقولات همچو احادیث و تفاسیر و سایر فقهیات
و دوازدهم نیست عبادتی همچو ادا کردن فریضه ها از اضافه و احسانات زیرا که
ثواب آن بیشتر است از مندوبات و ترک نمودن آن موجب عقوبت الهی است
بخلاف این و سیزدهم نیست ایمانی همچو ایمانیکه کمال شده گردد بحیا و
شکیبائی زیرا که این هردو از اشرف شعب ایمان اند و با اینها تمام گردد
ایمان و چهاردهم نیست کرمی همچو فروتنی نمودن با بندگان خدای تعالی زیرا که
آن موجب رفعت و مرتبه آدمی است در دنیا و آخرت و پانزدهم نیست پشیمانی
نیست تجربه همچو شخص بعد از مشورت نمودن با اهل تجربه زیرا که آن مورث

فصل

صوابست و ثواب قال علیه السلام اذا استولی الصلاح علی الزمان و اهله
ثم اساء رجل الظن برجل لم تظهر منه خزیة فقد ظلم كما قال الله
تبارك و تعالى ان بعض الظن اثم و اذا استولی الفساد على الزمان
و اهله فاحسن رجل الظن برجل فقد غرّ مفاد کلام دربار آنحضرت علیه
اینست چون مستولی شود و غالب شود نیکو حالی بر روزگار و اهل آن
یعنی زمانی که مردمان بتقوی و پرهیزکاری باشند پس با این حال گمان بد برد مردی
بمردی که ظاهر نباشد از او فضیحتی در بعضی روایات جرئه است یعنی ظاهر نباشد
از او گناهی پس بتحقیق ظالم و ستمکار باشد همچنانکه خدا تبارك و تعالى میفرماید
ان بعض الظن اثم رباعی مرا پیر دانای عقل و هوش همی پند فرمود
در روی نکوش یکی آنکه در نفس خودبین مباش دوم آنکه بر خلق بدبین مباش
و دیگر عکس این میفرمایند هرگاه مستولی شود بر زمان فساد و اهل زمان فاسد
و تباه پس نیکو گرداند مردی گمان را بمرد دیگر پس هرآینه فریفته باشد خود را
در فریب و غفلة فرد ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی
نشاید داد دست قال علیه السلام کیف تجدك یا امیر المؤمنین فقال علیه
کیف تکون حال من یفنی ببقائه و یسقم بصحته و یؤتی من مأمنه
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اینست چون گفته شد
مر آنحضرت را چگونه می یابی خود را یا امیر المؤمنین یعنی چه حال داری ای امیر مؤمنان

فرمود چگونه باشد حال کسی که در معرض فنا است در صدد بقا و بیمار شود در زمان صحت
و می‌آورند او را از مأمن او که قبایح با انواع مکاره و محن بلا قال علیه السلام
كم من مستدرج بالإحسان إليه ومغرور بالستر عليه ومفتون بحسن
القول فيه وما ابتلى الله أحدا بمثل الإملاء له مفاد کلام در رباره آنحضرت علیه السلام
این است بسا کسی که درجه درجه و مرتبه مرتبه قرب بعد اگر داده باشد بعقوبت
بجهت غرور و غفلت خود بسبب انعام نمودن حق سبحانه و تعالی او را بدین طریق که
هر بار که خطائی نموده در عقب آن عطائی داده و آن عطا را آن کس تفضل دانسته
تا یکدفعه گرفتار شده بعقوبت کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و عظیم خطابه
سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وأملي لهم إن كيدي متين و بس
فریب داده شده بپوشانیدن پرده عیب او را رسوا نمودن و پرده برگرفتن
بدان و نهادن دنیا در فتنه انداخته شده بجهت حسن گفتار مردمان در حق او و غافل
ناحیت خدای تعالی حدر را مانند مهلت دادن یعنی در این سبب که از
عمل ناشایسته که بجا آورد بعقوبت مبتلا ساخت پس از این کلام عالی مقام چنین
معلوم شد که ابتلا و امتحان خدای تعالی بعباد بر چهار جهت است اول احسان و
انعام نمودن بسوی عبد بضروب نعم دویم پوشانیدن معصیت و عمل ناشایست او را
سیم حسن قول مردمان در حق او چهارم مهلت دادن او را و تاخیر نمودن عقوبت او
و این کس متنبه نشدن قال علیه السلام هلك فيّ رجلان محبّ غالٍ

ومبغض غالٍ مفاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که هلاک شدند در شان من دو مرد دوستی که غلو کنند و باشد در محبت من
بحیثیتی که اعتقاد الوهیت یا نبوت در حق من کنند و دشمنی که مبالغه کننده
باشد در دشمنی من و تخم تنفر و عداوت مرا در دل شوم خود بکارد
قال علیه السلام إضاعة الفرصة غصّة مفاد کلام در رباره آنحضرت علیه السلام
این است ضایع ساختن فرصت در عبادت و طاعت حضرت آفریدگار
موجب غصه و اندوه آدمی است در آخرت قال علیه السلام مثل الدنيا
كمثل الحيّة ليّن مسّها والسمّ الناقع في جوفها يهوي إليها
الغرّ الجاهل ويحذرها ذو اللبّ العاقل مفاد کلام در رباره آنحضرت علیه السلام
این است مثل دنیای غدار مثل مار است مس کردن و سودن آن از
نرم است و زهر کاری است در اندرون آن میل میکنند بسوی او
بسبب آنچه در ظاهر است از نرمی و لذت مغرور شده نادان و حذر میکنند
از آن خداوندان خرد و مردم دانای زیرک معرفت فرد جاهل چنان رو افتی
هیچ بحث جهان بهتر که در دست کو شیخ است قال علیه السلام شتّان ما بين
عملين عمل تذهب لذّته وتبقى تبعته وعمل تذهب مؤونته
ويبقى أجره مفاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
گذاشته شده است در میان دو عمل چه عملی که برود لذت آن

و باقی بماند که صاحب آن نیز تابع آن عمل است از سعادت اخروی و دار
باقی و کردار که برود رنج و گرانی و تعب آن و باقی بماند از برای صاحب
آن عمل آنچه تابع آنست از مزد و ثواب وَقَدْ تَبِعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلاً
يَضْحَكُ فَقَالَ عليه السلام كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ كَأَنَّ
الَّذِي مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَاثَهُمْ
وَنَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظَةٍ وَ
رُمِينَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَطَابَ كَسْبُهُ وَصَلُحَتْ
سَرِيرَتُهُ وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ
مِنْ لِسَانِهِ وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يُنْسَبْ
إِلَى الْبِدْعَةِ مفاد این کلام در باره وقتی امیر مؤمنان مولای متقیان صلوات الله علیه
میرفت به تشییع جنازه پس شنید که مردی خنده میکرد فرمود آنحضرت علیه السلام
گویا مرگ در دار دنیا بر غیر ما واجب شده و گویا آنچه می بینیم از
مرده کان مسافرانی اند که پس از اندک زمانی بسوی ما باز گردنده کانند
فرود میآوریم ایشان را قبور ایشان و میخوریم میراث ایشان را بی حضور ایشان
گویا جاوید خواهیم بود ما بعد از ایشان جاودان در این جهان تحقیق فراموش
کرده ایم کلمه و قصه پند دهنده را و هر پند کننده را و از هلاکت خود
و انداخته شدیم بهر آفت مهلکه و داهیه مستاصله تعیین بهر خیری که موجب

هلاکت دنیا و عقبی است از انواع معصیت خوشا مر آن کسی را است که رام شد
و شکستگی نمود در نفس خود و پاک شد و حلال گشت کسب او و بصلاح آمد سر درون
او یعنی معتقد اصول خمسه شد و کسب اخلاق حسنه کرد و نیکو شد کردار او
یعنی مرتکب عمل صالح شد و از قبایح اجتناب نمود و انفاق نمود
زیادتی مال خود را و نگاه داشت زیادتی زبان خود را یعنی زبان خود را
از چیزی که فایده بر آن مترتب نبود نگاه داشت و جدا کرد از مردمان بدی افعال
خود را و اصلا مرتکب آزار و اذیت ایشان نشد و در جمیع اوان اشتغال
نمود با مور شریعت و در همه حالات مشغول شد بطریقه و روش حضرت رسالت صلعم
و منسوب نشد به بدعت که آن راه شیطنت است و طریقه ضلالت قال علیه السلام
غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ وَغَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله علیه
این است که غیرت مرد ایمان است زیرا که مستلزم سخط ما سخط الله است
از اشتراک رجلین در مرئه واحده پس عقل حاکم است بانکه سخط ما سخط الله
عین ایمانست و غیرت زن کفر است زیرا که آن باعث است در تحریم ما
احل الله که آن اشتراک دو زن باشد در حاله یکمرد و تحریم ما احل الله
و سخط ما رضی الله کفر است قَالَ عليه السلام لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً
لَا يَنْسُبُهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ
الْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ وَالتَّصْدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ

[illegible]

[illegible]

وَالاداءُ هُوَ العَمَل مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
که تعریف تسلیم اسلام را تعریفی که تعریف ننموده باشد او را احدی پیش از هم
از قرون ماضیه و آن این است که اسلام آن تسلیم شدن نفس است و مطیع
شدن او در طاعت خالق اکبر در آنچه فرموده از اوامر و ترک نواهی
و مراد از تسلیم یقین است بجهت آنچه تسلیم شده است نفس از برای آن تا آنکه
محقق شود کمال انقیاد و تعظیم و این تعریف بلازم مساوی تسلیم و مراد بتصدیق بجهت
یقین اعتقاد صادق و ثابت جازم مطابق واقع است که از برهان قطعی حاصل شود
و زایل نشود بتشکیک مشکک و مراد بتصدیق اقرار است بپروردگار عالم
و بپیغمبران او و امامان و آنچه آورده اند از نزد آفریدگار تعالی شانه از احوال
معاد و غیره و این نیز تعریف لفظی است بلفظ اعرف و مراد از اقرار ادای آنکه
که با او اقرار نموده از اوصاف ذات و انواع مفروضات و این تعریف بود
شیئی است بخاصیت آن و مراد از ادا عمل نمودن بتکالیف رب العزت تعالی شانه
و این نیز تعریف لفظی است بلفظ اشهر و از کلام مبارک آنحضرت صلوات الله علیه
این است که مسلم کامل در اسلام کسی است که جمع نماید میان علم الیقین و عمل صالح
خالص از سمعه و ریا تا آنکه بدرجات علیا و رتبه اعلا و اصل شود انشاء الله تعالی
قالَ عَلَیهِ السَّلامُ عَجِبتُ مِنَ البَخیلِ یَستَعجِلُ الفَقرَ الَّذی مِنهُ هَرَبَ وَ یَفُوتُهُ
الغِنَی الَّذی إیّاهُ طَلَبَ فَیَعیشُ فِی الدُّنیا عَیشَ الفُقَراءِ وَ یُحاسَبُ فِی الآخِرَةِ

و این تعریف لفظی است بلفظ مشهورتر از آن اعرف

حِسابَ الأَغنِیاءِ مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
عجب دارم از بخیل که میخواهد تعجیل کردن فقر را از برای خود که از آن گریزان است
زیرا که بخلی که دارد فایده نمی برد از آنچه در دست اوست که تا فقیر
و محتاج است و فوت می شود از او توانگری که طلب میکند او را پس
عیش میکند در دنیا مانند زیستن درویشان و فقیران پس تحمل حساب
کرده میشود در آخرت چون حساب توانگران بواسطه جمع آوردن اسباب غنا
فرد نشاید سوی درویشی تحمل بد گمان زیستن در این جهان چون مفلسان روز
جزا چون منعمان قالَ عَلَیهِ السَّلامُ عَجِبتُ لِلمُتَکَبِّرِ الَّذی کانَ بِالأَمسِ نُطفَةً
وَ یَکونُ غَداً جیفَةً مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است که عجب دارم از تکبر کننده گردنکش که بود دیروز نطفه بمقدار
و اب منی بی اعتبار و خواهد بود فردا جیفه گندیده و مردار قالَ عَلَیهِ السَّلامُ
عَجِبتُ لِمَن شَکَّ فِی اللهِ وَ هُوَ یَرَی خَلقَ اللهِ مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله علیه
این است عجب دارم از کسی که شک کند در وجود واجب الوجود تعالی شانه
و حال آنکه می بیند آفرینش او را زیرا که فعل صریحا دلالت دارد بر اثر اما
و متصور نمی شود خلق بی خالق و حال آنکه پروردگار عالم جل و عظم شانه تعالی قدرته
میفرماید أَفِی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ عَجِبتُ
لِمَن نَسِیَ المَوتَ وَ هُوَ یَرَی مَن یَموتُ مفاد کلام در بار آنحضرت علیه

ولقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون

این است عجب دارم از کسی که فراموش نماید مرگ را و حال آنکه مشاهده
میکند مردگان را قال علیه السلام عجبت لمن انکر النشأة الآخرة
وهو یری النشأة الاولی مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که عجب دارم از کسی که انکار نماید آفریدن دیگر را که آن معاد است
و حال آنکه می بیند آفریدن اول را که آن وجود اوست از نطفه چه ایجاد او از
نطفه ابدع است از اعاده پس چون دانست نشأه اولرا اعتبار کرد
و استدلال نماید بنشأه اول بنشأه آخر وقال علیه السلام عجبت لعامر
دار الفناء وتارک دار البقاء مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است عجب دارم عمارت کننده دار فنا را و ترک کننده عمارت
سرای بقا را قال علیه السلام من قصّر في العمل ابتلي بالهمّ مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر که تقصیر نماید در عمل از برای آخرت
گرفتار شود بغم و اندوه روزگار زیرا که صاحب تقصیر در عمل فریفته در طلب
دنیای حقیر است یعنی مشقت کشد و این مشهور است که خذ من الدنیا
ما شئت وخذ من الهمّ ضعفه یعنی فرا گیر از دنیا آنچه خواهی و از هم و غم دو مقابل
در حدیث قدسی وارد شده که یا دنیا اخدمي من خدمني واتعبي من
خدمك یعنی ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در رنج و تعب انداز
کسی که بخدمت تو میکند و در پی تفصیل تو میباشد و هیچ جای خشم مر خدای تعالی را

ولا حاجة لله فیمن لیس لله في نفسه وماله نصیب

در کسی که نیست مر خدای تعالی را در نفس او و مال او حظی و بهره یعنی کسی که ضایع کرد
حقوق خدای تعالی را قدر او ضایع میگردد در نزد حق سبحانه وتعالی نخواهد آن
تباهی پس کنایه فرمود حضرت صلوات الله علیه از سقوط قدر در نزد حق تعالی بعدم
احتیاج او سبحانه در او پس چنانچه خدای تعالی در کلام کریم خود میفرماید قل ما
یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وآله بعباد شما را
چه قدر باشد در نزد حق سبحانه وتعالی پروردگار من اگر نه خواندن و پرستیدن
شما باشد مراو را چه شرف انسان شناخت و عبادت پروردگار است و بدون
این قدر نزد معبود ندارد و منزلتی نخواهند داشت و ممکن بود که لطف الهی
از بابت استعاره باشد یعنی لطف حق تعالی فائده نمیدهد کسی را که بر خود رحم نکند
همچنانکه فائده نمیدهد معالجه طبیب مریض را گاهی چون آنکه معالجه او را و سعی و
اهتمام نکند در زوال مرض خود وقال علیه السلام توقّوا البرد في أوّله و
تلقّوه في آخره فإنّه یفعل في الأبدان کفعله في الأشجار أوّله یحرق
وآخره یورق مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که نگاه دارید خود را از سرما در اول آن که فصل خریف است زیرا که سرمای خریف
وارد شود بر ابدانی که گرم شده بسبب حرارت و یبوست صیف بحکم باقیه و تحلیل رفته و
حرارت غریزی آن ضعف پیدا کرده و منجر طبیعت برودت گشته پس در
اینصورت برودت با یبوست که طبیعت موت است جمع شود و سبب ضعف

ابدان میشود و استقبال میشن باز رو بدین سرما را در آخر آن که اول فصل ربیع است
بجهة اعتدال حرارت و رطوبت لینت و بهار که ماده حیاتست تعبیر آن اشاره
میفرمایند بمضرت و منفعت فصلین با نوحه که سرما تأثیر میکند در بدنها چنانچه اثر
کردن آن در درختها و میسوزاند آنرا و برگ را میریزد و از آن
و آخر میرسانند باو برگ او و تر و تازه میشود تمام میسازد قال علیه السلام
عَظُمَ الخالقُ عندَكَ يُصَغِّرُ المخلوقَ في عينِكَ مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است بزرگی آفریدگار سبحانه و تعالی شانه
خورد میگرداند مخلوق را در دیده تو در بعضی نسخ عظّم بصیغه امر است از باب
تفعیل و یصغر مجزوم بجواب امر یعنی بزرگ گردان خالق را در نظر اعتبار خود
تا کوچک گرداند مخلوق را در نظر تو و قال علیه السلام وقد رجع من صفين
فأشرف على القبور بظاهر الكوفة يا أهل الديار الموحشة والمحال
المقفرة والقبور المظلمة يا أهل التربة يا أهل الغربة يا أهل الوحدة
يا أهل الوحشة أنتم لنا فرط سابق ونحن لكم تبع لاحق أما الدور
فقد سكنت وأما الأزواج فقد نكحت وأما الأموال فقد قسمت
هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم ثم التفت إلى أصحابه فقال ع
أما لو أذن لهم في الكلام لأخبروكم أن خير الزاد التقوى
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است چون آنحضرت مراجعت فرمودند

از

١٣٩

از صفین پس مطلع شده و دیدند قبرهائی که واقع بود بظاهر کوفه فرمودند
ای اهل خانهای وحشتناک و مواضع خالی شده از ساکنان و خاک و قبرهای
تاریک هولناک ای اهل خاک و ای اهل غربت و دور شده از محله ای اهل
تنهائی و بیکسی ای اهل وحشت و ترسناک شما سابق شما ما را پیش رو بودید
و سبقت گرفتید و بجهة تهیه ساختن مقام و ما هم شما را پیرویم آینده عقب شما
اما خانهای شما را پس مسکن کردند و اما زنان شما را پس نکاح در آوردند
و اما مالهای شما را قسمت کردند این است آنچه خبر در نزد ماست پس چیست
خبر در نزد شما انجه شماست پس التفات کردند و نظر فرمودند بجانب اصحاب خود فرمود
بدانید اگر دستوری داده میشدند ایشان در سخن گفتن هر آئینه خبر میدادند
شما را بدرستیکه بهترین زاد در این سفر خطرناک تقوی است قال علیه السلام إن لله
ملكا ينادي في كل يوم لدوا للموت وابنوا للخراب واجمعوا للفناء مفاد
کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است بدرستیکه خدای تعالی را
فرشته ایست که ندا میکند در هر روز از روزهای دنیا زائید از برای مردن
و جمع نمائید اموال و اسباب دنیا را از جهت فانی شدن و بنا کنید از جهت خراب شدن
این کلام عالی مقام اشاره است بثبات و عاقبت امر دنیا که عاقبت زائیدن
و جمع نمودن و بنا کردن موت است عرفی فلك عمر باقی دار دنیا و مرجعنا
الی دار التراب ٭ زملك ينادي كل يوم ٭ لدوا للموت وابنوا للخراب

قال علیه السلام الدنیا دار ممر الی دار مقر والناس فیها رجلان رجل ابتاع نفسه فاعتقها مفاد کلام دربار آنحضرت ع

این است دنیا جای گذشتگاه است نه برای قرارگاه یعنی بعالم آخرت جای نیست که از آن عبور میباید کرد و برای آخرت رسیدن جای گذشتن و ایستادن جمعی از اهل دنیا دو صنفند مردیست که میابیعت نفس خود نماید کما قال الله تبارک و تعالی واتبع هواه فتردی دوم مردیست که خرید نفس خود را بزهد و تقوی در دار دنیا و با انفاق حسنه در راه خدای تعالی پس آزاد نمود نفس خود را از عذاب روز جزا قال علیه السلام لا یکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث فی نکبته وغیبته ووفاته مفاد کلام دربار آنحضرت ع

این است نمی باشد دوست دوست حقیقی تا آنکه دارد نگاه برادر دوست در سه وقت از اوقات اول در حال شدت و محنت او که در احتیاج خرج از او مضایقه نکند و جدائی و بیوفائی نکند دوم در حال غیبت او حفظ الغیب او را مرعی دارد و در باره او غیبت او نگاه دارد سیم در وقت وفات او ایستاده نماید در حقوق واجبه او و در او از طلب مغفرت و استغفار فراموش ننماید قال علیه السلام من اعطی اربعا لم یحرم اربعا من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابة ومن اعطی التوبة لم یحرم القبول ومن اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة ومن اعطی الشکر لم یحرم الزیادة مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه

این است

این است هر کرا که داده چهار چیز محروم نشده از چهار چیز کسی را که داده شد دعا و موفق شد با آن محروم نشد از استجابت کما قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم ادعونی استجب لکم و کسی که عطا کرده شد توبه یعنی موفق شد با آن بانابت و اخلاص محروم نگردید از قبول توبه قال الله تبارک و تعالی انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما و کسی که عطا نموده شد باستغفار یعنی آمرزش خواستن از درگاه خدای تعالی از گناه و بیگاه محروم نشد از مغفرت و آمرزش الهی کما قال الله تبارک و تعالی ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و کسی عطا نموده شد بشکر نعم الهی محروم نشد از مزید نعمت کما قال الله تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر کنید هر آینه زیاد کنم برای شما نعمت را قال علیه السلام استنزلوا الرزق بالصدقة ومن ایقن بالخلف جاد بالعطیة مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است طلب کنید فرود آمدن روزی را بصدقه دادن و کسی که یقین نمود بعوض جوانمردی کرد بعطا زیرا که میداند که عوض این عطا باو میرسد در دنیا و عقبی قال علیه السلام ما عال امرء اقتصد مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که درویش نگشت مردی که در نفقه دادن حد وسط را نگاه داشت یعنی اسراف نمود و نه تقطیر کما قال الله تبارک و تعالی ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا

تسقطا كل البسط فتقعد ملوما محسورا قال عليه السلام قلة العيال احد
اليسارين والتودد نصف العقل والهم نصف الهرم مفاد كلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است كه كمى عيال يكى از دو توانگرى است
در مال زيرا كه هر گاه عيال اندك باشد عيش او آسان تر باشد و معيشت او وسيع
و دوستى و حسن معاشرت با مردمان نصف تصرف عقل است در تدبير كار معاش
و هم و غم و اندوه نصف پيرى است بعبارت اخرى پيرى تأثير مضرت هم و غم در تحقق
پيرى مثل گشتن نصف عمر است قال عليه السلام و من ضرب يده على
فخذيه حبط اجره مفاد كلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است
فرود مى آيد صبر از نزد حضرت عزت باندازه مصيبت چه صبر از جود الهى است
كه بجهة استعداد بنده نازل مى شود و كسى كه بزند دست خود در ران خود در مصيبت
باطل مى شود اجر و ثواب او زيرا كه آن دال است بر عدم رضا بقضاء الهى و آن
سبب حبط ثواب است كه مترتب مى شود بر صبر بعضى گفته اند ثواب سابق نيز محو مى شود
بواسطه اين عمل قال عليه السلام كم من صائم ليس له من صيامه الا الظماء وكم
من قائم ليس له من قيامه الا العناء حبذا نوم الاكياس وافطارهم مفاد
كلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است بسيار روزه دارى كه نيست
او را از روزه داشتن بجز تشنگى و اين تخصيص ظاهرا بواسطه اينست كه زحمت و صدمه
تشنگى در عرب بسبب گرمى هوا اغلب است از جوع و بسا ايستاده در شب از

برای

براى عبادت كه نيست او را از برخاستن جز ديگر رنجى بيدارى نيست چه خواب عاقلان
در برابر كار است بسبب فطانت ايشان زيرا كه جميع امور را بجاى و موضع خود بعمل مى آورند
پس بيدارى مى كشند در موضع بيدارى و خواب مى كنند در موضع خواب بخلاف بيهوش
جاهل كه عمل بعكس مى كند و چه نيكست روزه گشودن عاقلان زيرا كه ايشان سبب
داشتن در روزه هاى حرام روزه خواهند خورد و در روزهاى غير حرام روزه
خواهند داشت با شرائط آن بخلاف جاهلان كه بسبب جهالت و نادانى كه دارند
عكس اين عمل مى كنند و گفته اند كه اكياس شباب شوند بر نوم و اكل بعض خواب
و خوراك ايشان المقصد اين است كه قوت پيدا كنند بواسطه آن بر عبادت و اطاعت پروردگار
پس اكل و نوم ايشان عبادت باشد و مصداق اين است كلام حضرت رسالت پناهى صلعم
نوم العالم عبادة قال عليه السلام وقد سمع الرجل يذم الدنيا ايها الذام
الدنيا المغتر بغرورها المغتر بالدنيا ثم تذمها انت المتجرم عليها
ام هى المتجرم عليك متى استهوتك ام متى غرتك بمصارع
آبائك من البلى ام بمضاجع امهاتك تحت الثرى كم عللت
بكفيك وكم مرضت بيديك تبتغى لهم الشفاء وتستوصف
لهم الاطباء لم ينفع احدهم اشفاقك ولم تسعف بطلبتك ولم
تدفع عنه بقوتك قد مثلت لك به الدنيا نفسك وبمصرعه
مصرعك ان الدنيا دار صدق لمن صدقها ودار عافية

لمن فهم عنها ودار غنى لمن تزود منها دار موعظة لمن اتعظ بها
مسجد احباء الله ومصلى ملائكة الله ومهبط وحي الله ومتجر اولياء الله ا
كتسبوا فيها الرحمة وربحوا فيها الجنة فمن ذا يذمها وقد اذنت
ببينها ونادت بفراقها ونعت نفسها واهلها فمثلت لهم ببلائها البلاء
وشوقتهم بسرورها الى السرور راحت بعافية وابتكرت بفجيعة
ترغيبا وترهيبا وتخويفا وتحذيرا فذمها رجال غداة الندامة
وحمدها اخرون يوم القيمة ذكرتهم الدنيا فتذكروا وحدثتهم
فصدقوا ووعظتهم فاتعظوا معاد کلام در بار این است بتحقیق شنید
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه از مردی که مذمت مینمود دنیا را فرمودند
ای کسی که مذمت کننده دنیا را آیا در جهالت و فریفته شده بدنیا
بسبب امال و خواهشهای نفس خود آیا فریفته میشوی بدنیا و میل میکنی بآن
و پس از آن مذمت میکنی آنرا آیا تو ثابت کننده گناهی بر دنیا یا دنیا
ثابت کننده است گناهی بر تو سبب ارتکاب تو معاصی آنچه تو را سرگشته
و حیران نمود ترا و از کجا فریب داد ترا اتباع خود آیا مذمت تو دنیا را
بسبب مردن و پوسیدن و ریزه ریزه شدن بدن آبای تو و حال
آنکه این احسان و نیکی است که بتو نموده و تو انکار و مشغول خود میکرد (?)
و شیشه بنا حشیه (?) یا آنکه مذمت تو دنیا را بسبب گردن نهادن مادران تو در زیر

ایشان

ایشان بزیر خاک چه علتی را بدستهای خود و قوت تن دفع کنی از آبا و امهات
و خویشان خود و چند بیماران را بدستهای خود از ایشان علاج نمودی
طلب مینمودی از برای ایشان شفا و دوا را از اطباء فایده نداد
هیچ ایشان را مهربانی نمودن تو و حاجت بر آورده نشدی در
باره ایشان بجز آنکه چیزی آن بودی از خود و دفع نتوانستی نمود از ایشان
مرض و علت را بتوانائی خود که صرف نمودی بتحقیق که دنیا تصویر کرده شبیه
دنیا از دنیا ایشان یعنی همچنانکه هلاک شدند ایشان تو نیز هلاک
خواهی شد و سعی و کوشش احدی بتو نفع نخواهد داد و تو را آسیب ساخت
و آگاه کرد که چشم عبرت و عقل را باز کنی و تأمل و تفکر نمائی در عاقبت امر خود
بدرستی که دنیا سرای راستی است نسبت بکسی که دنیا را راستی که کسی که تصدیق نمود
او را بعبث تشنه و تصویر و تمثیل او منتسبه شد و عبرت گرفت و سرای ایمنی و
عافیت است از عذاب برای کسی که فهم نمود از او آنچه خبر داد او را
از عبرت و مواعظ پس بواسطه آن مصون شد از عذاب نیران و رسید
بروضه رضوان و سرای توانگریست از برای کسی که توشه طاعت گرفت
برای سرمایه روز جزا و سرای موعظه و نصیحت است از برای کسی که پند پذیر
باشد با او از انقلابات و تغیرات و مسجد دوست خدای تعالیست
که در او مشغول شوند بانواع عبادات و جای نماز فرشتگان خدای تعالیست

که در صفوف مؤمنان نماز گذارند و بموضع فرود آمدن وحی حق سبحانه و کلمات
بر انبیا و جای تجارت دوستان خدای تعالی است که کسب نعمت اخروی و رحمت
خدای تعالی و مثوبات عقبی را در او کرده اند در او بهشت عنبر سرشت را
در روز جزا پس گویند که مذمت میکند این سرا را در حالی که اعلام نمود مر ایشان را
با فراق و جدائی خود و ندا کرد ایشان را بافتراق و زوال خود و خبر مرگ
داد بنفس خود و اهل خود را نعی اعلام کرد بحلاوت فنای خود و هلاکت
ایشان امر تصویر و تمثیل زد برای ایشان از شده نمود ببلاهای خود و محنت
و گرفتاری خود گرفتاری آن جهان را و آرزومند ساخت ایشان را بسرور
و خوشحالی خود و بخوشی و عیش و عشرت آن جهان با آن جهت هر چه در این عالم است
صورت و مثال عالم غیب است پس ترسانید بعاقبت و رستگاری و
دنیا ماند که و بمصیبت و گرفتاری و این کنایت است از سرعت انتقال دنیا و تبدل
احوال و اطوار آن از جایی بجای شدت و از صحت بعلت و این تمثیل و تشویق و امثال
دنیا بجهه راغب گردانیدن مکلفین است با آن جهان و ترسانیدن و در خوف
انداختن و محترز ساختن بکمال از گناهان پس مذمت نمودند دنیا را مردانی چند
در بامداد روز جزا که وقت ندامت و حسرت است و ستایش نمودند و محمدت
کردند دنیا را مردانی دیگر در روز قیامت نزد مثوبت زیرا که بیاد داد
ایشان را دنیا از مواعظ پس بیدار گشتند و تصدیق نمودند آن را و خبر داد ایشان را

نیز

از تغیر خود پس تصدیق نمودند آن را و کسب سرمایه آخرت حاصل کردند و در آن
قال علیه السلام الصلوة قربان کل تقی والحج جهاد کل ضعیف و
لکل شیء زکوة و زکوة البدن الصیام وجهاد المرأة حسن التبعل
مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه گویا این باشد که در اعمال
مستحبه باخیرست که بواسطه آن بجا آوردن آن تقرب بجناب حضرت پروردگار
جل و عظم شانه هر پرهیزکاری و حج بیت الحرام گذاردن که در مکه شدن
با عمال شاقه است ادراک مینماید ثواب جهاد را اگر چنانچه بسبب جبن
و ضعف قلب قادر بر جهاد نباشد و اگر نه جهاد اعظم ارکان اسلام است
و مر هر چیز را زکوتی است و زکوة بدن روزه داشتن است هر چند که روزه
قوه بدنیه کم میشود بحسب صورت لکن می افزاید در معنی بحسب حقیقت که آن
قطع قوت شهوانیست و غلبه قوای روحانی و پاک شدن نفس از کدورات
شیطان لعین چنانچه مال هر چند در ظاهر بدادن زکوة نقصان می یابد
لکن در باطن نمو میکند و برکت در او پیدا میشود و جهاد زن نیکوئی و
حسن معاشرت با شوهر است زیرا که لازمه آن مجاهده نمودن است با نفس
و مقهور و منقاد گردانیدن او مر او را و در آوردن او مر او را بطاعت شوهر قال عم
تنزل المعونة علی قدر المؤونة مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که فرو میفرستد خدای تعالی توشه را بمحتاج آدمی بقدر آنچه محتاج است

یعنی در مقام اضطرار رفع اضطرار میکنید و الا اعطا نمیباید هر گرا که خواهد باشد
بغیر حساب قال علیه السلام سوسوا ایمانکم بالصدقة الصدقة من کمال
الایمان وحصنوا اموالکم بالزکوة وادفعوا امواج البلاء بالدعاء
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که صدقه دادن
از کمال ایمانست زیرا که ایمان کامل بتصدیق تمام میشود حق تعالی است مانند
صدقه و غیره پس ملک خود گردانید ایمان خود را بصدقه دادن
یعنی طلب توفیق باید از خدای تعالی از برای ثبات و استقامت بر دین ایمان
با ایصال صدقه و استوار سازید یعنی حفظ نمایید مالهای خود را از شایبه
حرام و قطاعان طریق بدادن زکوة و دفع کنید موجهای بلا را بدعا
یعنی حوادثات و محن را بدعا و تضرع از خدای تعالی مسئلت نمایید تا از شما
رفع نماید و مصدق این است کلام حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین علیه
وعلی آبائه وابنائه صلوات الله الف الف تحیة و سلام که ان الدعاء و
البلاء لیتوافقان الی یوم القیمة وان الدعاء لیرد البلاء وقد ابرم
ابراما کلامه علیه السلام لکمیل بن زیاد النخعی رضی الله تعالی عنهم قال کمیل بن زیاد
اخذ بیدی امیر المؤمنین علیه فاخرجنی الی الجبان فلما اصحر تنفس الصعداء
ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها فاحفظ عنی
ما اقول لک الناس ثلثة فعالم ربانی ومتعلم علی سبیل النجاة

وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم
ولم یلجأوا الی رکن وثیق این مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
بر کمیل بن زیاد نخعی رضی الله تعالی عنه را لکن کمیل بن زیاد نخعی رضی الله تعالی عنه
گرفت دست مرا امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه پس بیرون برد مرا بصحرا
پس چون بصحرا رفت نفس کشید مانند نفس کشیدن حسرت خورنده لرزنده
ناک بعد از آن فرمود ای کمیل بدرستی که این دلها ظرفهااست برای ادراک
اشیا پس بهترین دلها یاد گیرنده ترین آنهاست از دو حکمت و موعظه پس
نگاه دار و یاد گیر از من آنچه میگویم از برای تو از هر فن و از جمله آن این است
که مردمان سه فرقه اند در نظر عاقل فرقه اول عالم ربانیست که در علم ربوبیت
ماهر است و کامل و مراد بعلم ربوبیت علم شریعت غراست و کسب اخلاق حسنه
نمودن و عالم شدن باحوال مبدء و معاد و توجه نمودن بالکلیه بحضرت مولی
و قسم دوم تعلیم گیرنده است بر سبیل رستگاری یعنی آموزنده علوم دینیه است
از جهة نجات یافتن در دنیا از جهالت و نادانی و در آخرت از عذاب و
عقاب حضرت عزت جل جلاله و قسم سیوم مگسی چند بی ضعیف و حقیر که ملطخ
و آلوده اند باحداث و جیف و اینها کنایه از عوام الناس است که فرو رفته اند
با نواع رذایل و قبایح میروانند هر آواز کننده را از راه باطل میکنند
با هر بادی لکن تبعیت از اینکه ایشان بسبب ضعف اعتقاد متمسک نمیشوند

بکمند هست بلکه ممتاز اند طلب روشنی نموده اند بنور علم و بینش بلکه مانده
در بادیهٔ ظلمت آبا و جهد و فساد و در پناه نزده اند با صحاب سنت و ارباب عناد
که آن اعتقادات حقه بر هان نه است یا کمیل العلم خیر من المال العلم
یحرسک و انت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم یزکوا
علی الانفاق وصنیع المال یزول بزواله ای کمیل علم بهتر است از مال
نگه میدارد ترا از وبال و تو نگه میداری مال را از کسی که کمین نماید از وبال
و مال را ناقص میگرداند نفقه نمودن و علم زیاد میشود و نمو میدهد بسبب
بر نفقه کردن زیرا که هدایت نمودن جاهلان بدین خالق و تعلیم علوم از برای
خلایق موجب فتح ابواب علوم است از برای عالم صاحب یقین و سبب
وثوق براهین و منشأ وصول بعلوم متفرقه و استحضار نکات
متشتته و احسان نمودن بمال زایل میشود بزوال مال و مؤید این کلام
بزرگوار پروردگار جل عظمته شانه قل متاع الدنیا قلیل مال و متاع دنیا را
قلیل شمرده و دانش را کثیر فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
و بطریق نظم آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اشاره باین مضمون فرموده اند
رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال یا کمیل بن زیاد معرفة العلم دین یدان به یکسب الانسان
الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته والعلم حاکم والمال

محکوم علیه ای کمیل بن زیاد شناختن علم آنست که آدمی بواسطه آن دین دار
شود و مقوی این کلام در روایت است العلم معرفته انجاز تعلیم کسب نماید
شخص طاعت حق تعالی را در زندگی خود و حاصل سازد سخن پسندیده را
بعد از وفات و موت خود که آن ذکر جمیل است از جانب خالق و مخلوق
و علم حکم کننده است بر کیفیت تحصیل مال از وجه حلال و بر صرف او بمصارفی که
مستحسن است در مال و مال حکم کرده شده است براو یا کمیل بن زیاد
هلک خزان الاموال وهم احیاء والعلماء باقون اعیانهم مفقودة
وامثالهم فی القلوب موجودة ای کمیل بن زیاد هلاک شدند یعنی ابتلا
منجر بهلاکت دینی و عقبی میشوند خزینه نهنده گان مالها و ایشان زنده
کانی اند پریشان حال و مشوش البال و عالمان باقیند ما بقی الدهر یعنی
مادام که روزگار باقیست ذاتهای ایشان نایاب است و صورتهای ایشان
در دلها موجود است ها ان ههنا لعلما جما واشار الی صدره لو اصبت
له حملة بلی اصبت لقنا غیر مأمون علیه مستعملا آلة الدین للدنیا
مستظهرا بنعم الله علی عباده وبحججه علی اولیائه او منقادا لحملة الحق
لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک فی قلبه لاول عارض من
شبهة الا لا ذا ولا ذاک او منهوما باللذة سلس القیاد
للشهوة او مغرما بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین

فی شیء أقرب شیء شبهاً بهما الأنعام السائمة أولئك کالأنعام
بل هم أضل یموت العلم بموت حاملیه آگاه باش بدرستیکه اینجا علم اسرار
از برای تعلیم واشاره فرمود دراین گفتار بسینه مبارک خود وبعد از آن فرمود
که اگر رسیدمی بکاملان طریق حق میرسیدم این علم را در دل ایشان یا میرسیدم
بکسی که سریع الفهمست ایمن نیستم براو بواسطه انحراف دل از جاده حق نگاه
دارنده است آلت دین را که علم است از برای جهان شبت قوی کننده خود
بنعمت های یزدان بر بندگان او بحجت ها و براهین بر دوستان او و برگزیدگان
او یا میرسیدم بقبول کننده قول حق بدون حجت و برهان مر حاملان حق را
که هیچ بصیرتی نیست او را در اطراف وجوانب بسبب عدم ادراک حجة وبرهان
برافروخته میشود آتش شک در دل او در هر مطلبی از مطالب ومسئله از مسائل
اول عارضه که پیش آید او را از شبهات کاذبه در دل غافل او در دیگر داند
از حق زیرا که او را ادراکی وبصیرتی نیست نه این متعلم مذکور ونه آن سریع الفهم مذکور
از حاملان علم اندر وجهی که من میخواهم یا میرسیدم بکسی که حریص است بر استیفای
لذات دنیوی فرمان بردار است از برای آرزوهای نفس خسیس خود
یا حریص است بجمع مالها وذخیره نهادن در زیر زمین نیستند چنین کسان از
رعایت کنندگان دین متین در چیزیکه نزدیکترین چیزیست در امور دین یعنی
رعایت اموریکه بعهد وامانت در دین متعلق است میکنند چه چارپایان سائمه مشابه

ومانند که چارپایان چرا کننده همچنین بسبب یافت نشدن حاملان پسندیده
میمیرد علم ومندرس ومنسوخ میشود اللهم بلى لا تخلو الأرض من قائم لله
بحجة إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و
بيناته وكم ذا وأين أولئك والله الأقلون عدداً والأعظمون
قدراً يحفظ الله بهم حججه وبيناته حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها
في قلوب أشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة
وباشروا واستلانوا ما استوعره المترفون وأنسوا
بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بأبدان أرواحها
معلقة بالمحل الأعلى أولئك خلفاء الله في أرضه والدعاة
إلى دينه آه آه شوقاً إلى رؤيتهم انصرف إذا شئت
این کلام اللهم بلى باهتمام نازل منزل کلمه استثناست یعنی اگرچه
نفوس خبیثه در عالم بسیارست لیکن این نیست که خالی شود زمین از
هیچ زمان از حجت یعنی قائم نماینده از برای خدای تعالی برهانی
ساطع ودلیلی لامع یا آشکار ومعروف یعنی مشکل شده از اظهار علم
وعمل وقیام نمودن بامر ونواهی خدا وبعد عزوجل یا ترسان
ونهفته گردیده از کثرت اعدا وقلت احبا تا آنکه باطل نشود حجتها ودلالات پروردگار عزوجل
ودلیلهای روشن او در قرون ودهور تا چند باشند ودولت ظالم

دگر آمده‌اند آنانکه امامان دین‌اند قسم بخدا که آن گروه قلیلند از روی شمار
و بزرگند از روی مرتبه نگاه میدارد خدای تعالی حجتها و علامات روشن خود را
بوجود ایشان چه ایشان حافظ شرع مبین‌اند و نگاه دارندگان ارکان دین
تا آنکه بامانت میسپارند حجج و بینات الهی را بنظیران و امثال خود و میرسانند
آن حجج را در قلوب امثال خود هجوم کرده یکبار بایشان علم ربانی
بر حقیقت و بینائی از نزد پروردگار زیرا که علوم ایشان لدنی است و
حدسی نه حاصل از اجتهاد و افکار و کسب و بخودی خود رسیده‌اند روح یقین را
نیز بواسطه غیر یافته‌اند لذت یقین را و در دین نرم شمرده‌اند بر خود آنچه را دشوار گرفته‌اند
آنرا متنعمان دنیا و نعمت پرورندگان از خشونت مضجع و ملبس و مطعم
و مصاحبت حیام شهر و انس گرفته‌اند بچیزیکه وحشت گرفته‌اند از آن جاهلان و نادانان از
علم و حلم و ذکر و طاعت و عبادت و کسب امور و همراه شده‌اند دنیا را به بدنها
نه روحها بلکه ارواح ایشان آویخته است بمحل اعلی که عرش برین حضرت علی
اعلا است این جماعت که متصف‌اند بصفت خلیفه‌های خدای تعالی اند بجای او سبحانه
حکم کنندگان در زمین و میخوانندگان مردم را بسوی دین او و آه آه مشتاقم و آرزومندم
بدیدار ایشان کمیل بس است مر کمیل را این بیان برگرد تا وقت دیگر قال علیه السلام
المرء مخبوء تحت لسانه مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
مرد پنهانست در زیر زبان تا سخن نگوید قدر و مرتبه او شناخته نشود فرد

مرد پنهانست در زیر زبان خویشتن قیمت و هنرش ندانی تا نیاید در سخن
قال علیه السلام هلک امرؤ لم یعرف قدره مفاد کلام درربار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است هلاک شد مردیکه نشناخت مقدار
و مرتبه خود را زیرا که هر که خود را نشناخت خود را که ممکن الوجود است و
در وجود محتاج است پس نشناخت خالق و معبود خود را در این جهان هالک شد
و در آن جهان معذب شد بعذاب پروردگار عالم در نیران با آنکه ممکن اگر باشد
که هر که شناسد قدر و مرتبه خود را مستلزم آنست که از حد خود تجاوز نکند
و بواسطه این مردم با وجود تابند و با او صحبت در مقام تجربه و امتحان باشند
تا بواسطه این از غم و اندوه هلاک شود و قال علیه السلام لرجل سأله
أن یعظه لا تکن ممن یرجو الآخرة بغیر العمل مفاد کلام درربار این است
فرمود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه چون مردی درخواست نمود از او
که او را پندی دهد و نصیحتی فرماید نمیباش از جمله کسی که امید داشته باشد ثواب
آخرت را بغیر عمل ویرجی التوبة بطول الأمل و تاخیر کند در توبه بامید و آرزوی
طول عمر و در بعضی روایت بزاء منقوطه است یعنی مدافعه نماید توبه بطول الأمل
یقول فی الدنیا بقول الزاهدین و یعمل بعمل الراغبین سخن گوید در دنیا
بقول زاهدان و تارکان دنیا و عمل کند در او بکردار رغبان و مایلان
بدنیا إن أعطی منها لم یشبع وإن منع منها لم یقنع اگر داده شود از

متاع دنیا سیر نشود از آن و اگر منع کرده شود از آن قناعت نکند ینهی ولا ینتهی باز دارد
مردمان را از کار بد و خود باز نه ایستد از آنچه نهی کند یأمر بما لا یأتی امر کند مردمان را
بآنچه خود بآن اتیان نماید یحب الصالحین ولا یعمل عملهم دوست دارد صالحان و
شایسته کاران را و نکند عملی که ایشان کنند ویبغض المذنبین وهو احدهم دشمن دارد
گناهکاران را و حال آنکه خود یکی از ایشان باشد یکره الموت له ان سقم ظل نادما وما امن لاهیا
باشد بر آنچه مکروه می شمارد مرگ را برای آن از انواع عصیان یعنی اقدام کند
بجمیع منهیات مصر باشد بر آن اگر بیمار شود گردد پشیمان و چون صحت یابد ایمن شود
در حالیکه بازی کننده باشد مانند اهل غفلت و نسیان یعجب بنفسه اذا عوفی ویقنط اذا
ابتلی عجب کند بنفس خود چون عافیت داده شود و نومید شود چون مبتلا شود
و گرفتار گردد ان اصابه بلاء دعا مضطرا وان ناله رخاء اعرض مغترا اگر برسد او را
بلا و محنت و غم دعا کند و اظهار نیاز کند بدرگاه خالق بی نیاز در حالیکه بیچاره باشد
و ذلیل و اگر برسد با فراغت و امیدواری اعراض کند و روگرداند در حالتی که
فریب خورنده باشد تغلبه نفسه علی ما یظن ولا یغلبها علی ما یستیقن غالب شود
او را نفس اماره بر آنچه گمان دارد از مطالب این جهان و دوام تمتع و مغفور شدن
جمیع ذنوب او در آن جهان و غالب نشود بر نفس خود بر آنچه یقین میداند از موت
و عقوبت خداوندی و وعده و وعید و حساب و صراط و غیر آن یخاف علی غیره
بادنی من ذنبه ویرجو لنفسه باکثر من عمله ترسد بغیر خود بادنی گناه او و امیدواری

دار

دارد برای نفس خود بیشتر از عملی که نموده است ان استغنی بطر وفتن
وان افتقر قنط ووهن اگر مستغنی و توانگر شود بسبب فرحناک شود
و شادمان و در فتنه افتد یعنی مرتکب عصیان شود و طغیان نماید و اگر درویش شود
نومید گردد و سست شود اعتقاد او یقصر اذا عمل ویبالغ اذا سأل
تقصیر نماید چون بعمل نمودن در آید و مبالغه و الحاح کند چون زبان بسؤال
گشاید ان عرضت له شهوة اسلف المعصیة وسوف التوبة وان
عرته محنة انفرج عن شرائط الملة اگر عارض شود و پیش آید او را هوای
نفس پیش دارد معصیت را و باز پس اندازد توبه و انابه را و اگر پدید آید او را
محنتی و بلیتی منفرج شود از شرطهای ملت یعنی بیرون رود از فضیلة صبر که
شرط اعظم ملت است یصف العبرة ولا یعتبر وصف کند عبرت را یعنی تا
مردمان عبرت گیرند از تغیرات عقبات و تبادلات دنیا و خود عبرت نگیرد
ویبالغ فی الموعظة ولا یتعظ مبالغه نماید در پند و از پی خود پند نپذیرد
فهو بالقول مدل ومن العمل مقل پس او بگفتار خود متبجح است و متظاهر
و از کردار مقل است و بی بهره ینافس فیما یفنی ویسامح فیما یبقی
رغبت نماید در آنچه فانی است از حطام دنیوی و لذات جسمانی و مسامحه
و سهل انگاری کند در آنچه باقیست از امور اخروی و نعیم جاودانی یری
الغنم مغرما والغرم مغنما بیند ما حد غنیمت را که آن حقوق واجبه و صله

ثواب جای نادان و تقید محمدی غرامت است که آن معاصی و طغیانست جای غنیمت فرادان یعنی مرتکب شود معاصی که سبب خسران من بر نیست واصلا مشغول نشود بطاعت الهی که موجب حصول نجاتست یخشى الموت ولا يبادر الفوت ترسد از مرگ و احوال آن و شتابد و سبقت نکیرد بر اعمال صالحه و افعال حسنه یستعظم من معصية غيره ما يستقل اكثر منه من نفسه ويستكثر من طاعته ما يحقره من طاعة غيره عظیم میشمارد معصیت غیر خود را اخبار معاصی که اکثر بیشمار وارده نفس خود و بسیار میشمارد طاعت خود را آنچنان طاعت غیر را که حقیر میداند فهو على الناس طاعن ولنفسه مداهن پس آن شخص که موصوف باین صفات بر مردمان طعنه زننده است و برای نفس خود نرمی و مدارا نماینده اللغو مع الاغنياء احب اليه من الذكر مع الفقراء بیهوده گفتن با توانگران دوست‌تر است بسوی او از ذکر خدای تعالی نمودن با درویشان يحكم على غيره ولا يحكم عليها لغيره حکم میکند بر غیر خود در امور دیگر هرچند که فراغت و سر در نفس خود که حکم نمیکند در چنین امور غیر او یعنی غیر او کسی چنین حکمی نمیکند يعجز عن شكر ما اوتي ويبتغي الزيادة فيما بقي عاجز شود از شکر گذاری آنچه داده شده باشد از عطا و طلب زیادتی عطا میکند در راه راست نمیاید غیر خود را و يغوي نفسه فهو يطاع ويعصي گمراه میسازد نفس خود را در ارشاد و فرمان برده میشود در ارشاد یعنی که فرمان او در امر میبرند و براه راست میروند و خود عصیان مینماید و مرتکب مناهی میشود ويستوفي ولا يوفي تمام میستاند و نمیدهد و

[right margin:] بغیر خود

یخشی

يخشى الخلق في غير ربه ولا يخشى ربه في خلقه میترسد از مخلوق در غیر پروردگار خود و نمیترسد از پروردگار خود در کار مخلوق یعنی بار یا اخری یعنی میترسد از عباد الله و ریا میکند و خود را بخلق نیکو جلوه میدهد و نمیترسد از خدای تعالی از این عملی که میکند قال عليه السلام لا يعدم الصبور الظفر مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه این است که نیست و نا بود نمی‌شود صبر کننده را فیروزی یعنی رسیدن بمطلوب وان طال به الزمان اگر چه دراز باشد باو زمان فرد گرفت چه نوح نبی است صبر در غم طوفان بلا کرد دو کام هزار ساله برآید قال عليه السلام الراضي بفعل قوم كالداخل فيه معهم وعلى كل داخل في باطل اثمان اثم العمل به واثم الرضا مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که خوشنود شونده بکار گروهی از خیر و شر همچو در آینده است در آن کار با ایشان یعنی شریک است با ایشان در نفع و ضرر آن و بر هر در آینده در باطل دو گناه است گناه عمل نمودن بآن کار و گناه خوشنودی از آن عمل قلبیت قال عليه السلام ما اختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که مختلف نشدند دو طریق مگر اینکه بود یکی از آنها گمراهی یعنی بار یا اخری یعنی که گرچه میوان را طریق الهی بدو طریق نباید یکی از آنها گمراهی است و یکی حقست قال عليه السلام ما شككت في الحق مذ اريته مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است شک نکردم در حق که اصول و فروع شریعت غراست از آن زمانی که نموده شدم بآن

قال علیه السلام ما كذبت ولا كُذبت وما ضللت ولا ضُلّ بي مفاد کلام
دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است دروغ نگفتم اصلاً و بدروغ
نسبت نداده‌اند مرا و گمراه نشدم هیچ وقت و گمراه نشدند بسبب من
قال علیه السلام للظالم البادي غداً بكفه عضة لقوله تعالى يوم يعض الظالم
على يديه مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است ستم کننده
که ابتدا نماینده بستم نه آنکه جزا دهنده ستم مثل آن بطریق شرع بکف خود
بگزد از ندامت قال علیه السلام الرحيل وشيك مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کوچ نمودن ازاین منزل بسوی آخرت
نزدیکست نه دور قال علیه السلام من أبدى صفحته للحق هلك عند جهلة الناس
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر که آشکار کرد
رخسار خود در برابر حق یعنی نصب کرد خود را برای اظهار حق هلاک شد در میان جهال
شرارت شعار که ضعف حق و قوت باطل در نزد آن اشرار قال علیه السلام اعتصموا
بالذمم في أوتادها مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
چنگ زنید بعقود و عهود در منتهای آن که شرایط و اسباب حفظ آن
یعنی متمسک شوید بمحافظت عهود و پیمان و وفا نمودن بآن و نقض ننمودن
آن استعاره فرمود لفظ اوتاد را برای شرایط آن باعتبار آنکه شرایط
عهود سبب حفظ آنست همچنانکه وتد از برای خرقت که محفوظ میماند بآن

ولفظ اعتصموا استعاره است از برای محافظت و لزوم وفا بآن
قال علیه السلام علیکم بطاعة من لا تعذرون بجهالته مفاد کلام دربار آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه این است بر شما باد فرمان بردن کسی که معذور نیستید
بجاهل بودن شما مر او را مراد اطاعت خدای تعالی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه حق صلوات الله علیه و علیهم اجمعین است و این بجهت آنست که مردم معذور
نیستند بجاهل بودن در حق ایشان از جهت وجوب تعلیم قوانین شرعیه از ایشان
و مصداق این کلام است قوله تعالی أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم
قال علیه السلام عاتب أخاك بالإحسان إليه واردد شره بالإنعام عليه
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است عتاب بکن برادر خود را
و ملامت بکن او را در کار بد به نیکویی نمودن باو و انعام کردن بر او بازگردان
شر او را از خود یعنی بجای عتاب قولی و فعلی احسان نما باو و انعام فرما در حق او
زیرا که احسان و انعام انفع است در سیر دادن او بسوی خود از عتاب
قال علیه السلام من وضع نفسه مواضع التهمة فلا يلومنّ من أساء
به الظن مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کسی که بنهد
نفس خود را در جای تهمت پس باید ملامت نکند کسی را که بدگمان خود را بد نماید
و مصداق این کلام است حدیثی که مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اتقوا
من مواضع التهم قال علیه السلام من ملك استأثر مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله

این است هر که پادشاه شد در کارها یعنی قدرت پیدا کرد در آن کار برگزید آنرا
برای نفس خود و این ضرب المثل است برای کسی که غالب باشد در کارها پس مخصص
نماید امور مرغوبه را بخود بواسطه تسلط و عدم منازع و منع کند غیر خود را در آن
قال علیه السلام و من استبد برأیه هلک مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است هر که منفرد شد در خیال و اندیشه خود هلاک شد زیرا که منفرد شدن
انسان و قبول ننمودن نصیحت و اشاره در بعضی از مواضع طریق هلاکت آنکس است
قال علیه السلام من کتم سره کانت الخیرة بیده مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است هر که پنهان دارد سرّ خود را از غیر باشد اختیار افشا و کتمان در دست او
بخلاف کسی که افشا نمود آنرا چه در اینصورت نیست او را در کتمان قال علیه السلام الفقر
الموت الاکبر مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است درویشی و احتیاج
مرگیست که بزرگترین مرگهاست بعلت امتداد ایام و آلام و شدائد فقر قال علیه السلام
من قضی حق من لا یقضی حقه فقد عبده گویا مفاد کلام مبارک آنحضرت صلوات الله علیه
این باشد هر کس اثبات نمود حقی بکسی که آنکس نتوانست در مقام تلافی برآید این حق که
بنده خود نمود او را زیرا که خجالت و شرمندگی منشا عبودیت و بندگیست
قال علیه السلام لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است هیچ طاعت و عبادتی نیست مخلوق را که آن طاعت واقع شود در معصیت
خالق مثل تقرب جستن بوضو و غسل با آب غصبی و نماز در مکان مغصوب پس آن طاعت و

١٥١

عبادت باطل است قال علیه السلام لا یعاب المرء بتأخیر حقه انما
یعاب من اخذ ما لیس له مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است عیب کرده نمی شود بواسطه پس انداختن حق خود بلکه عیب مردیست
که آخر بیندازد احقاق حق خود را اما این است که عیب کرده میشود او
فرا گیرد چیزی را که نیست از او زیرا که اول در بعضی از موارد سبب نام نیک در دنیا
و باعث علو مرتبه و درجه در آخرت و ثانی ظلم است و واضح است که در دنیا شخص
ظالم مورد طعن و لعن و مذمت خلایق است و در آخرت موجب غضب و سخط پروردگار
قال علیه السلام الاعجاب یمنع من الازدیاد مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است که خودپسندی منع میکند آدمیرا از زیاد نمودن هنر زیرا که شخص
معجب اعتقاد دارد در حق خود که در غایت و اعلی درجه کمالست پس
بواسطه این در مقام طلب هنر دیگر و تحصیل علم نماید از کمالات بسیار قال علیه السلام
الامر قریب و الاصطحاب قلیل مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است که امر خدای تعالی که موت است و فنا نزدیکست باهل دنیا و صحبت
با همدیگر اندکست در این عاریت سرا قال علیه السلام قد اضاء الصبح
لذی عینین مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که
بتحقیق صبح روشن شد از برای صاحب دو چشم استعاره فرمود لفظ صبح را
از برای طریق خدای تعالی و لفظ ضیا را از جهت وضوح طریق حق و لفظ

عینین با آنچه عقل یعنی راه دین حق نزد اهل بصیرت همچو صبح روشن است
قال علیه السلام ترک الذنب اهون من طلب التوبة مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است ترک گناه آسان تر است از طلب توبه
و رجوع به درگاه الهی کردن قال علیه السلام کم من اکلة منعت من اکلات
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بسا یکبار خوردن
که مانع باشد از خوردنهای بسیار این تمثیل از برای کسی است که افراط
نماید در اکل بحدی که بیمار گردد پس آن بیماری مانع شود غذا خوردن او را
یا این کلام تمثیل است که شخصی که معاشرت با پادشاه داشته باشد و مقرب شود
در نزد پادشاه و گستاخ شود بعد از آن زبانش به کلامی که پادشاه را ناخوش
آید و از این کلام این سبب بعد او است در حضرت پادشاه قال علیه السلام
الناس اعداء ما جهلوا مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
که مردمان دشمنند چیزی را که آن را نمیدانند زیرا که اعتقاد اکثر اهل عالم این است که
تصورات و اعتقادات و همه ایشان حق است پس دشمنی مینمایند با خلاف
معتقد خود و فرد دگر نداند از تصور خویش چیزی که ندانند دشمن آنچه باشند
آشکارا و نهان قال علیه السلام من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع
الخطاء مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کسی که
استقبال نمود طریق رأیها را و تصفح و استقرای آن نمود شناخت

مواضع مواقع خطا را زیرا که آن مستلزم معرفت خطا است این کلام مبارک در مقام
ترغیب و تحریص است در تدبر و تفکر در کارها قبل از شروع در آن کار
و اصلاح مفاسدی اگر در آن کار باشد قبل از وقوع آن قال علیه السلام
من احد سنان الغضب لله قوی علی قتل اشداء الباطل اذا هبت
امرا فقع فیه فان شدة توقیه اعظم مما تخاف منه مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کسی که تیز سازد نیزه غضب را
برای رضای خدای تعالی قوی و توانا شود بر کشتن جماعتی که سخت ترین باطلانند
و غلیظ ترین ایشان لهذا این بود که آنحضرت صلوات الله علیه بقتل آورد
جماعه عرب را چون ترسی از کاری پس واقع شو در آن بدرستی که شدت خود داری
حذر نمودن بزرگتر است از آنچه می ترسی از آن چنانچه است که گفته اند افتادن در
آتش گاهی بهتر است از خوف افتادن در آتش قال علیه السلام آلة الریاسة
سعة الصدر مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است آلة
سروری فراخی سینه است و آن عبارت است از اینکه شخص در امور متوحشه
و حدوث امور عظیمه و آنچه وارد شود بر او متوحش نشود و نترسد از
هیچ امری بجز از غضب و مضطرب نگردد و سعه صدر فضلی است مندرج
در تحت شجاعت و لازمه ریاست است و هم از اسباب است قال علیه السلام
ازجر المسیء بثواب المحسن مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه

زجر و منع نمای بدکاران را بپاداش جزای اعمال نکوکردار از جانب حضرت
رب العزة که آن ثواب و درجات عالیات است زیرا که هر کس تصور کند این را
باز می دارد او را از عصیان قال علیه السلام احصد الشر من صدر غیرک بقلعه من صدرک
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است قطع کن بدی را از سینه
غیر خود بکندن آن از سینه خود زیرا که نفی شر بقرینه ظاهر می شود
از وجه پس عدم این بعدم آن باشد قال علیه السلام اللجاجة تسل الرأي (نخ اللجاجة)
مفاد کلام دربار حضرت صلوات الله و سلامه علیه این است ستیزه مکن و مبر
اندیشه خود را فرد مکن جای برخواستن کار بحث • که بدخوی باشد نکو ساخت
قال علیه السلام الطمع رق مؤبد مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است طمع بندگیست دائمی زیرا که مستلزم اطاعت مر کسی را
که مطموع فیه است مادام که طمع باقی باشد و لازمه این رقیت است و مصداق
این کلامست عز من قنع و ذل من طمع قال علیه السلام ثمرة التفریط
الندامة و ثمرة الحزم السلامة مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است فائده تقصیر که آن اضاعه حرمت پشیمانی است و حسرت و ندامت
زیرا که بدون تأمل و تدبیر اقدام بامری نماید شاید موجب ضرر عظیم شود
و فائده احتیاط و هوشیاری سالم بودن است از ندامت و عدم وقوع
در بلیه و حزم عبارت است از اندیشه نمودن در راه پیش و پس یعنی در امر مهم

فرد مباش غافل و از حزم برکرانه مشو که حزم ترک بلای زمانه را سپر است
قال علیه السلام من لم ینجه الصبر اهلکه الجزع مفاد کلام دربار آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه این است هر که را نجات ندهد صبر هلاک کند
او را جزع زیرا که صبر در امورات باعث فرج است چو که صبر در نزد
کریم ابرار آنی باشد که آن لطف و کرامت است و صبر در مصائب سبب علو مرتبه
و درجات است در نزد پروردگار و صبر در بلیات باعث رفع بلاست
بجای که مذکور شد که پروردگار را بندگان در ساعت الطاف خفیه است
و صبر در غزوات و مقاومت نمودن با عدو موجب فتح و نصرت است بعون الله
و جزع و بی تابی در هر یک از آنچه مذکور شد سبب هلاکت و فنا و آخرت
قال علیه السلام وا عجبا أتكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة
والقرابة مفاد کلام دربار حضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
تعجب کند ای عجبا آیا باشد خلافت و جانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بمجرد صحبت آنحضرت بدون علم و عصمت و نباشد خلافت و جانشینی بمجرد
صحبت و قرابت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بدون علم و عصمت و ازدی
له شعر فی هذا المعنی که فرموده بطور خطاب بعثمان ملعون علیه اللعنة و العذاب
در جواب آن کلامی که استدلال نموده بود در حقیت خلافت عثمان ملعون
بشوری و قرابت و مصاحبت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله فان کنت

بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیّب مفاد کلام
این است اگر بودی تو که بمشورت نمودن مالک شدی بر کارهای مردمان
و متصرف شدی امر خلافت را پس چگونه مالک شدی این امر خطیر را
و حال اینکه مشورت کنندگان غایب بودند و بی خبر از آن چه هوشمند
که از کبار صحابه اند یعنی شرا او از مشورت و تعیین خلافت حضرت رسول صلعم
و خوض نمودن در آن چه هوشمند که غایب بودند از آن جا یعنی که حاضر
بودند در سقیفه از برای مشاورت جمعی اندک بودند اغلب ایشان
پس خلافت قوای عثمان ثابت نشود وان کنت بالقربی حججت خصیمهم
فغیرک اولی بالنبی واقرب واگر حجت کنی تو بقرابت غالب شده
در امر خلافت پس غیر تو بیشتر اولی تر است به پیغمبر صلعم و نزدیکتر در مرتبه که بمنزله نفس
پیغمبر است صلعم و محلی بجمیع خصال او بود و جهت کمال این کلام اشاره است
بنفس نفیس خودش صلوات الله وسلامه علیه قال علیه السلام انما المرء فی الدنیا
غرض تنتضل فیه المنایا ونهب تبادره المصائب ومع کل
جرعة شرق وفی کل اکلة غصص لا ینال العبد نعمة الا بفراق
اخری ولا یستقبل یوما من عمره الا بفراق آخر من اجله فنحن اعوان
المنون وانفسنا نصب الحتوف فمن این نرجو البقاء و
هذا اللیل والنهار لم یرفعا من شیء شرفا الا اسرعا الکرة فی هدم ما بنیا

وتفریق ما جمعا مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
مرد در دنیا نشانه ایست که تیرهای مرگ اندازند بر او و مرگها و ماتمها غرض ها
و غارتیست که میشتابند باو مصیبتها و المها و با هر آشامیدنی گلوگیر
شدنیست در حلق و در هر خوردنی غصه هاست در گلو این کنایه است از
شوب لذات دنیا و عدم خلوص آن از المها یعنی صاف و بکدورت
آمیخته و شادی و سرور آن بغصه و غم آمیخته شعر چه باز هر گلی بر نوک خاریست
خزانی در پی هر نوبهاریست . وصال غنچه ای خار جفاییست . چراغ
لاله ای با دود فنائیست . جهان گر گنج دارد مار با اوست . و گر خرما
نماید خار با اوست . گر از روی لطف جوئی قهر یابی . و گر تریاق خواهی
زهر یابی . نه سرو در چمن پیوسته شمشاد . که او از اره دهر است آزاد
نمیرسد بنده بنعمتی مگر بجدا شدن از دیگر نعمتی پیش نمی آید روزی مگر بفراق
روزی دیگر که از عمر گاهی از عمر است پس یاری دهنده کام مرگیم و نفسهای ما
نشانه مرگهاست پس از کجا امید میداریم بقاء دوام و استمرار را و حال
اینکه این شب و روز شتاب نمیکند در بازگشتن در خراب نمودن آنچه
بنا کردیم و بر افراشتیم و در پراکنده کردن آنچه گرد کرده ایم و گذاشتیم قال علیه السلام
لا خیر فی الصمت عن الحکم کما انه لا خیر فی القول بالجهل مفاد کلام در ربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هیچ خیری نیست در خاموش شدن از حکم نمودن

برد و دانش و حکمت ربانی همچنانکه هیچ خیری نیست در گفتار بجهل و نادانی
قال علیه السلام یا ابن آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازن لغیرک
مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است ای پسر آدم آنچه
اندوختی از درهم و دینار زیاده از قوت خود در دنیا بایدا پس تو
در آن خزینه داری از برای غیر خود از حادثات یا وارث قال علیه السلام ان
للقلوب شهوة و اقبالا و ادبارا فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها
فان القلب اذا اکره عمی مراد از کلام مبارک فرجام آنحضرت صلوات الله علیه
این است که اکراه نمودن نفس بر فکر نمودن در شیئی از اشیاء وقتیکه با فرمان
نفس از آن از جهة ملال قوتیکه نفس راست زایل میکرد و کراهت و نفرت حاصل میشود
مر او را و این حال مانع میشود وهم و خیال را از ادراک آنچه تفکر مینماید در او
پس ادراک آن نمیکند هر چند واضح و هویدا باشد مانند اعمی فرد دل چه از فهم
معانی شد ملول آن از اهل است زانکه تکلیف زیادت آورد کوری دل و کان علیه السلام
یقول متی اشفی غیظی اذا غضبت حین اعجز عن الانتقام فیقال لی لو صبرت
او لی ام حین اقدر علیه فیقال لی لو غفرت مفاد کلام درربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است یعنی بود که میفرمود آنحضرت عز جلاله الله
چگونه شفا دهم غیظ خود را در وقتیکه غضب کنم زمانیکه عاجز شوم از انتقام
کشیدن با وجود غیظ پس گویند مرا اگر صبر مینمودی اولی بود از دی

غضب سبب ... در بیست ... ز انتقام درد و ...

صواب

صواب باد وقتیکه قادر باشم بر انتقام پس گویند بمن اگر عفو میفرمودی و غفران
میشتافتی بهتر می بود از برای صواب نزدیکتر بود باین کلمه طیبه از رذیله
شفاء غیظ زیرا که لازمه آنست ملامت نمودن مجری بر اضطراب و قلق نفس
نزد عجز از انتقام و بر ایقاع عقوبت و ترک نمودن فضیلت عفو در نزد قدرت
بر انتقام و قال علیه السلام قد من تقدر علی مزبلة هذا ما بخل به الباخلون
مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است وقتیکه گذر نمود
به پلیدیکه در مزبله بود و این آن خیر است که بخل مینمودید با آن بخیلان تا که حاصله
و روی انه قال هذا ما کنتم تتنافسون به بالامس یعنی این آنست که رغبت
مینمودید دیروز با شوق تمام
قال علیه السلام لم یذهب من مالک ما وعظک مفاد کلام درربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است نرفت از مال تو آنچه پند داد ترا و عبرت
گرفتی تو یعنی رفته میشمارد مالی را که بیرون رفت از دست تو نظر تو امتحان
و ابتلاء از آن باش خدای تعالی مر تو را از جهة باقی بودن منفعت و ثمره او مر تو را
که موعظات و عبرت قال علیه السلام ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان
فابتغوا لها طرائف الحکمة مفاد کلام درربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است که دلهای آدمیان کلال و ملال میگیرند از بسیاری بر او منفصله
همچنانکه بدنها ملال میگیرند از استعمال صنایع عظیمه و اعمال جسیمه پس طلب نمائید

ازبرای سرور و فرح آن دلها حکمتهای خوش آینده با طراوت و کلمات مستحسنه
با بشاشت از ازدحام ملال و قید کلال فارغ شوند قال علیه السلام لما سمع قول الخوارج
لا حکم الا لله کلمة حق یراد بها باطل فرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه وقتیکه
شنید گفتار خوارج را که نیست هیچ حکمی مگر مر خدا را فرمود این سخن حقست
میخواهند بآن باطل را زیرا که حکم خدای تعالی همان حکم آنحضرتست وحی اله القاه بود
که امام حق و وصی حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله بود و ایشان منکر آنحضرت بودند
پس قول ایشان موافق فعل ایشان نبود و بیان این خبر در کتب احادیث ثبت است
قال علیه السلام فی صفة الغوغاء هم الذین اذا اجتمعوا غلبوا واذا تفرقوا
لم یعرفوا وقد اتی بجان ومعه غوغاء فقال علیه السلام لا حبا بوجوه لا تری
الا عند سوءة مفاد کلام این است فرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه در صفت غوغای عوام
ایشان آنانند که چون گرد آیند غلبه نمایند و چون متفرق شوند شناخته نشوند
و بتحقیق آورده شد نزد آنحضرت سلام الله علیه جنایت کننده در حالیکه بود با او غوغای
عوام پس فرمود آنحضرت صلوات الله علیه گشادگی و خوشی مباد روهائی را که دیده نمیشوند
بهیات اجتماع مگر نزد کار زشت قال علیه السلام ان مع کل انسان ملکین
موکلین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینه وبینه وان الاجل جنة حصینة
مفاد کلام آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدرستی که با هر آدمی دو فرشته است
محافظت مینمایند او را پس چون بیاید قدر یعنی ساعت مرگ مقدر خالی کنند میان آن

انسان

انسان و میان اجل مقرر بدرستی که اجل مقدر سپر نیست استوار که مانع او نمی‌تواند شد
هیچ صاحب اقتداری بدانکه اجل انسان بر دو قسمت اجل طبیعی و اجل اخترامی
اجل طبیعی ضروریست که ممکن نیست دفع آن نیز و بقای رطوبت عزیزیه روح را
ناچار است از فنا زیرا تحلل رطوبت عزیزیه که ممکن نیست بقاء روح با فنای آن
بجهة قیام او بآن پس در حین بقاء رطوبت مستحیل الفنا باشد و اجل اخترامی غیر
ضروریست زیرا که آن معلولات باسبابی که ممکن است دفع آن بیچو قتل و غیره
و مراد از اجل در این مقام اجل طبیعی است پس هرگاه اراده الهی باشد که کسی برسد
باجل طبیعی دفع میکند از او اسباب هلاکرا قال علیه السلام ایها الناس اتقوا الله
الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم وبادروا الموت الذی ان هربتم ادرککم
وان اقمتم اخذکم وان نسیتموه ذکرکم مفاد کلام در باب آنحضرت صلوات الله علیه
این است ای گروه مردمان بترسید از خدای تعالی آنچنان خدائیکه اگر بگوئید بشنود و اگر
در دل گیرید داند و تعجیل کنید بآن رسید بسبقت گرفتن بطاعات از برای موت اگر گریزید
از آن دریابد شما را و اگر بایستید فرا گیرد شما را و اگر فراموش نمائید او را یاد آورد
شما را پس ای خفتگان زمانه بیدار شوید که مرگ در کمین است و ای مستان زمانه
هشیار گردید که رجوع بحضرت رب العالمین است و ای مغروران کاسه سرور
چهار روزه دنیا متنبه شوید و بهوش آئید که ایام حیات انسان محدود بیش است
قال علیه السلام لا یزهدنک فی المعروف من لا یشکره لک فقد یشکرک علیه

هیچ صاحب اقتداری

من لا تستمتع بشيء منه وقد تدرك من شكر الشاكر اكثر مما اضاع الكافر
والله يحب المحسنين مفاد كلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است بايد
بي رغبت نگرداند ترا در احسان كسي كه شكر نگويد ترا چون نعمت تو بجا نياورد
پس تحقيق كه شكر ميگويد ترا بر احسان تو و خواهد داد ترا بر آن كسي كه تمتع نيافته
بچيزي از آن و بتحقيق در مي يابي از شكر شاكر بيش از آنكه ضايع كرد آنرا كافر نعمت تو
و خداي تعالى دوست ميدارد احسان كننده كان را نتيجه فرمود در ترك احسان
بنه صغرى صغراي اول فقد يشكرك عليه من لا تستمتع بشيء منه صغراي دويم وقد
تدرك من شكر الشاكر اكثر مما اضاع الكافر صغراي سيم والله يحب المحسنين مراد از
اين صغرى و كبرى لازم آمد كه واجب باشد ترك زهد در معروف قال عليه السلام
كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به مفاد كلام دربار آنحضرت صلوات الله عليه
اين است هر ظرفي تنگ ميشود بانچه نهاده شود در آن مگر ظرف علم كه دلست
بدرستي كه آن گشاده است بانچه در آن جاي ميدهند زيرا كه دل معدن علم گنجايش دارد
هر قدر از علوم كه در آن واقع شود و اين از جهت آنست كه اوعيه محسوسه تنگ ميشود بانچه
در او موضوع شود از جهت تناهي اتساع آن بخلاف اوعيه معقوله كه آن نفوس است زيرا كه
آن غير متناهية القوت غير متناهية الاتساع از براي حفظ شيء و ادراك آن
قال عليه السلام اول عوض الحليم من حلمه ان الناس انصاره على الجاهل
مفاد كلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است كه اول عوضي كه حاصل ميشود

حليم

١٥٧

حليم و بردبار را بسبب حلم او آنست كه مردمان ياري كنندگان او يند بر نادان
زيرا كه حلم و بردباري مهر آورد و دلها وگرايد ان لم تكن حليما فتحلم فانه قل من
تشبه بقوم الا اوشك ان يكون منهم اگر نباشي بردبار پس تكليف خود را بر
بردباري بدار بدرستيكه اندكست اينكه كسي خود را مانند گروهي سازد بحيث صفات
الا آنكه نزديك باين شود كه باشد يكي از ايشان زيرا كه عادت ميكند بان افعال حسنه
و چون عادت ممتد شد طبيعت ميشود قال عليه السلام من حاسب نفسه ربح ومن
غفل عنها خسر ومن خاف امن ومن اعتبر ابصر ومن ابصر فهم ومن فهم علم
مفاد كلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است هر كه حساب نفس خود را
كرد سود يابد و كسي كه غافل باشد از نفس خود و فرو گذارد او را از زيان كاري او
زيان برد و كسي كه بترسد از خداي تعالى ايمن رسد و هر كه اعتبار كرد از حوادث زمان
بينا شود و خود را با احوال جهان و هر كس بينا شود ببيند ببصيرت و فهم كند مراد حوادث و آفات
راه مطالب را و كسي كه فهم كند او را و ادا كرد خود را بجميع الوجوه بغايات مقاصد
و مآرب رسيد بدانكه علم اعم از فهم است زيرا كه فهم شيء علم آنست بوجهي از وجوه و علم
بحقيقت شيء است بجميع وجوه قال عليه السلام لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها
عطف الضروس على ولدها وتلا ونريد ان نمن على الذين استضعفوا
في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين مفاد كلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه
اين است هر آئينه ميل و مهرباني نمايد دنيا بما بعد از سركشي نمودن و رميدن آن همچو

میل کردن ناقه بدخوئی که گزنده دوشنده را بدندان باشد بر بچه و ولد او بجهت
از بسیاری مهربانی و شفقت بفرزند خود و این کلام معجز نظام اشاره است
بعهد دولت حضرت قائم آل محمد صلّی الله علیه و آله که تجدید دین احمدی صلعم نماید
و رواج دهد طریقهٔ اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و بعد از آن تلاوت فرمودند
این آیهٔ مبارکه را که میخواهیم منت نهیم بر آنانی که ضعیف شمرده شدند
در زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و میراث‌بران و جای دهیم در زمین و بگردانیم ایشانرا
وارثان ملک و جانشین پیغمبران علیهم السلام آنانی که ترقی نهاده و
والثانی فی آخر الزمان ظهر قال علیه السلام اتّقوا الله تقیّة من شمّر تجریدا و جدّ تشمیرا
و اکمش فی مهل و بادر عن وجل و نظر فی کرّة الموئل و عاقبة المصدر
و مغبّة المرجع مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اینست بترسید
و بترسید از خدای تعالی ترسیدن کسی که چست و چالاکی نمود در
طاعت و عبادت در حالتیکه مجرد ساخت خود را از علائق دنیا و جد و جهد
کرد برای فرا دهاد و در حالت چست و چالاکی از جهة فوت روز شتاب
و سرعت نمود در طاعت معبود و در زمان مهلت که ایام عمر است و مبادرت
کرد و پیشی گرفت بعبادت بجهة خشیت از حضرت عزت و فکر نمود
در رجوع نمودن بسوی معاد و در عاقبت بازگشتن بحضرت ذو الجلال
و پایان مرجع و منتهی و غایة منتهی خود قال علیه السلام الجود حارس الاعراض

مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اینست که عطا و بخشش
نگهبان عرضهاست از ستم جهلا والحلم فدام السفیه بردباری آلت
صاف کردن سفیه است از شائبه کدورت سفاهت زیرا که حلم منع
میکند سفیه را از سفاهت والعفو زکوة درگذشتن از گناه زکوة فیروزیست
بر اعدا و رستگاریست از عقوبت عظمی و رسیدن بدرجه حسنی والسلوّ
عوضک ممّن غدر غم و اندوه نخوردن و راه ندادن عوض است از کسی که
غدر کرده و جفا نموده والاستشارة عین الهدایة وقد خاطر من استغنی
برأیه مشورت نمودن در امور ذات هدایتست و حقیقت پیدا کردن
راه راست زیرا که آن طلب اصلح آراست در امور و مستلزم هدایت باشد
و تحقیق مشرف بر هلاک شد کسی که بی‌نیاز شد از غیر برای و اندیشهٔ خود زیرا که
مستبد برای خود شدن مظنهٔ عثرتست و ذلت والصبر یناضل الحدثان
والجزع من اعوان الزمان صبر تیر دفع میکند با حوادث روزگار استعاره فرموده
لفظ مناضله را از برای صبر بمناسبت آنکه دفع میکند هلاکتی را که حادث میشود
از جزع نمودن در مصایب و جزع و فزع کردن در مصایب دوران
از یاری دهندگان زمانست در فتنه‌ها ساختن جرم و فنا واشرف
الغنی ترک المنی و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر بزرگوارترین توانگری
ترک آرزوست و هوا زیرا که غنای نفس بکمالات نفسانیه است و آن

فدام آن چیزیست که بر سر ابریق
میبندند تا آنچه در او باشد
صاف بیرون آید منه

مستلزم ترک منی است قیل اخیار فرمود ملازم ارزمرو و نسبا عقلی که اسیر
و گرفتار است نزد هوای و هوس نفس خود که امر کننده است بدی استعاره
فرمود لفظ اسیر را که عقل و لفظ امیر را از برای هوا باعتبار انقیاد عقل
مر هوا را که مسلط است و غالب مر او را و من التوفیق حفظ التجربة و از توفیق
الهی است نگاه داشتن تجربه یعنی ملازمت نمودن بآن والمودة قرابة
مستفادة محبت و دوستی خویشی است فائده گرفته شده ولا تامنن
ملولا والبته ایمن مدار ملول را و هیچ برابر مدار زیرا که او بسبب اعراض
ملول از صاحب خود که ملال ایمن نمیتوان بود بر صداقت او فرد از
ملول ایمن مباش و زو صداقت را مجوی * دل نهد او میستید ور از دل
با او مگوی قال علیه السلام عجب المرء بنفسه احد حساد عقله عجب و خودپسندی
مرد بنفس خود یکی از حاسدان عقل اوست زیرا که مقتضای عقل ازدیاد
فضایل است و عجب مانع این است قال علیه السلام اغض علی القذی
والا لم ترض ابدا تحمل نمای بر رنج و الم دنیا و خشم فرو خور در این سرای
پر غصه و بلا و اگر نه خوشنود نخواهی بود هرگز زیرا که طبیعت دنیا
مشوب است بمکاره پس واجب است احتمال او و الا موجب الم و تعب خواهد بود
بسبب تسخط و غضب قال علیه السلام من لان عوده کثفت اغصانه
کسی که نرم باشد چوب درخت او بسیار شد شاخهای او یعنی هر که حسن خلق

و خوبی سیرت پیشه خود نماید و با مردمان در حرکات ناشایسته ایشان
طریق مسامحه پیش گیرد همه خلق با او الفت و محبت و ملاطفت نمایند
و بواسطه این صفت مال و جاه او زیاد شود و قوت و شوکت او روز بروز
مضاعف شود قال علیه السلام الخلاف یهدم الرأی مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است مخالفت و منازعه نمودن با کسی اگر
ویران سازد اندیشه را زیرا که خلاف و نزاع مهیج قوه غضبیه است پس فاسد شود
صاحب خلاف ناصائب رای قال علیه السلام من نال استطال مفاد
کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است کسی که رسید بجاه
پامال کردن کسی نمود در علت و تصدیق این است کلام حضرت باری
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال علیه السلام فی تقلب الاحوال
علم جواهر الرجال مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
در گردش حالها مثل انتقال از اقبال با دبار و از غنی بفقر یا بالعکس معلوم میشود
گوهر نیک و بد مردمان که آن اخلاق کریمه محموده و خصال مذمومه است یعنی
ظاهر میشود فضایل غنی هر گاه فقیر شود و رذایل فقیر اگر غنی شود چه بسیار
که غنی چون فقیر میشود مبدل میگردد حالات او و فقیر که غنی گشت متغیر میشود
صفات او قال علیه السلام حسد الصدیق من سقم المودة مفاد کلام
در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است حسود دوست از بیماری

دشمن اوست از جهة آنكه معنى محبت و مودت دوست داشتن خير و خوبى و نعمت است
كه آن كس را خواهد خشمناك گشتن نعمتى را كه در آن كس مى بيند پس اين
از عدم خلوص محبت اوست قال عليه السلام اكثر مصارع العقول تحت
بروق الاطماع مفاد كلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است
بيشتر مواضع افتادن خرد و لغزيدن آن در زير درخشيدنهاى مواقع طمعهاست
و چون طمع برقه خضر ابرافراز و علم عقلهاى زيركان از پا در مى آيد
در زمان قال عليه السلام ليس من العدل القضاء على الثقة بالظن
كقوله تعالى ان بعض الظن اثم مفاد كلام دُرربار آنحضرت صلوات الله عليه
اين است نيست از عدالت حكم نمودن بر كسى كه امين و معتمد الصفات
و ذو بليه به مجرد گمان بد بلكه اين محض ظلمت زيرا كه علم بوثاقه او حجت است
پس بمجرد ظن با اين حال معصيت باشد و بيرون از دائره عدل است كقوله تعالى
قال عليه السلام بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد مفاد كلام
دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است بد توشه است از براى سفر
آخرت ستم نمودن بر بندگان حضرت پروردگار جل و عظم شانه عزيمه
الم تعلم ما ان الظلم فاش جزاء الظلم عند الله نار قال عليه السلام
من اشرف افعال الكريم غفلته عما يعلم مفاد كلام دُرربار آنحضرت ع
اين است از شريف ترين كارهاى كريم غفلت و تغافل ورزيدن اوست

ز

از آنچه داند از قبايح اعمال مردم قال عليه السلام من كساه الحياء ثوبه
لم يرى الناس عيبه مفاد كلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است
هر كه بپوشاند جامه حيا را بخود نه بينند مردمان عيب و عار او را و آنچه نباشد
او را عيبى كه ديده شود و يا اگر باشد مستور شود در نظر مردمان بواسطه
آن صفت حميده و خلق پسنديده قال عليه السلام بكثرة الصمت تكون
الهيبة مفاد كلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است
به بسيارى خاموشى يافت شود وجاهت و حشمت زيرا كه صمت غالبا از دليل
عقل است و وجاهت اهل عقل حجت ظاهرات قال عليه السلام بالنصفة
يكثر الواصلون مفاد كلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است
بداد رسيدن و عدالت كار كردن بسيار شوند پيوستگان يعنى هر كه عدالت نمود
و عدالت را شعار خود ساخت مردم رغبت كنند بسوى او و مطيع او شوند
و الا كه صفت نصفت را از دست بدهد و يگانه يعنى خويش
و بيگانه از او متنفر شوند عربيه و لم تزل قلة الانصاف قاطعة بين
الرجال و ان كانوا ذوى رحم و بالافضال تعظم الاقدار و بجود
و احسان بزرگ شود قدر و مرتبه زيرا كه حاجتمند شوند مردمان باو
و با احسان محبت و مودت بهم رسانند با او و اين سبب قدر و مرتبه
اوست در نظر ايشان و بالتواضع تتم النعمة و بفروتنى تمام شود نعمت

حضرت منان زیرا که لازم متواضع شکر گذاری نعم او سبحانه و تعالی و بنده کان
اوست و این سبب مزید نعمت است **فرد** شکر سوی شهر سعادت برد
هر که کند شکر زیادت برد **و باحتمال المؤن تجب السؤدد** و به بردا شتن
مؤنها و رنجها واجب شود مهتری زیرا که متحمل شدن مؤن خلایق باعث وسعه صدر است
و آن منشاء سود و بزرگیست **و بالسیرة العادلة یقهر المناوی** و بروش راست
مقهور میکردد دشمن زیرا که مردم راغب سیرت عادلانه‌اند پس توجه باو میکنند
و دشمن او در وحشت آباد انفراد میماند **قال علیه السلام العجب لغفلة الحساد**
عن سلامة الاجساد مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
عجب است از غافل شدن حاسدین از سلامتی جسدها یعنی سلامتی و صحت نعمتی
بزرگست که فوق آن نعمتی نیست که بمرتبه آن باشد پس عجلت از حساد که
حسد می برند بمتاعی که پست تر است از او و از و در رتبه حسد نمی برند
فوق تر از او در مرتبه **قال علیه السلام الطامع فی وثاق الذل** مفاد کلام
دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است طمع کننده بمال و جاه در
خانه خواریست و گرفتاری در رشته آن **فرد** بگذر ز طمع که آفت جان و دل است
طامع همه جا ز همه کس منفعل است **قال علیه السلام و قد سئل عن الایمان**
الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مفاد کلام
دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است هنگامی که سؤال کرده‌اند از آنحضرت

زر

از حقیقت ایمان پس در جواب فرمود ایمان کامل اعتقاد دلست باصول حقه
و اقرار آنست بزبان بشرط جنان و عمل نمودن بارکان بر وفق طریقه شریعت مطهره
قال علیه السلام من اصبح علی الدنیا حزینا فقد اصبح لقضاء الله ساخطا
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است کسی که کردید
بر فوت متاع دنیا حزین و غمگین پس بتحقیق که کردید مر قضا و حکم خدای تعالی را
خشمگین زیرا که آن حزن دلیل است بر عدم رضای بمقضی رب العالمین
قال علیه السلام من اصبح یشکو مصیبة نزلت به اصبح یشکو ربه مفاد
کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است کسی که شکوه نماید از مضیق
بلیت و مصیبتی که فرود آید باو پس بتحقیق کردید بمرتبه که شکوه نماید از پروردگار
خود زیرا که لازم آن شکوه متعلق بحضرت تست **قال علیه السلام من اتی غنیا**
فتواضع له لغناه ذهبت ثلثا دینه مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است کسی که آید نزد توانگری پس فروتنی نمود او را از جهت توانگری او
برفت ثلث دو ثلث از دین او در آن تواضع بجهت **و قال علیه السلام من**
لهج قلبه بحب الدنیا التاط قلبه منها بثلاث هم لا یغبه و حرص لا
یترکه و امل لا یدرکه مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است کسی که مولع باشد دل او بدوستی دنیای غدار بچسبد مر دل او را
باین سبب حب دنیا سه چیز آنکه نباید باو در دوری آن و دوری غم مستمر

با او باشد و حرصی که فرو نگذارد او را بلکه همیشه با او باشد بطریق ملازمت و
امیدواری که عاقبت الامر در نیابد او را قال علیه السلام کفی بالقناعة
ملکا و بحسن الخلق نعیما و سئل عن قوله تعالی فلنحیینه حیوة طیبة
فقال علیه السلام القناعة مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
که کافیست قناعت پادشاهی این سرا زیرا که بقناعت حاصل شود غنا و بی نیازی
از خلایق و آنچه در دست ایشانست از متاع این عاریت سرا مصرع هر که قانع شد
بخشک و تر شه بحر و بر است و بحسن خلق نعیم زیرا که نکوئی خلق موجب رضای خداوند
تبارک و تعالی است و مستلزم التذاذ و راحت است در دنیا و عقبی استعاره فرموده
لفظ ملک را برای قناعت و لفظ نعیم را برای حسن خلق که اینکه عزت و لذت و راحت
با این دو منوط است پرسیده شد از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه از قول حق تعالی
هر آینه بدهیم بنده مومن صالح را در حیات دنیا زندگانی خوب پس فرمودند در جواب
که آن قناعت است قال علیه السلام فی تفسیر العدل و الاحسان العدل الانصاف
و الاحسان التفضل مفاد کلام فرمود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر عدل
و احسان عدل انصاف دادنست و مراعات حد وسط نمودن در امور
و احسان تفضل و روا آوردن نتیجه است قال علیه السلام من یعط بالید القصیرة
یعط بالید الطویلة مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
کسی که بدهد بدست کوتاه یعنی بعطای اندک در راه پروردگار داده شود بدو بدست دراز

یعنی

یعنی بعطای بسیار که آماده نموده باشد که حضرت آفریدگار جل جلاله و عم نواله
کقوله تعالی و مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة پس فرق داد آنحضرت صلوات الله علیه
میان نعمة خدای تعالی و نعمة بنده بقصیر و طویل زیرا که نعمت حضرت پروردگار
همیشه افزونی دارد و زیادتی دارد بر نعمتهای مخلوقین زیادتی بسیار و نعماء او
نامتناهی است و از عبید اثرع می باید عربیه فکیف یؤدی الشکر حال کماله
وان طالت الایام و اتصل النعم قال علیه السلام لابنه الحسن لا تدعون الی
مبارزة و ان دعیت الیها فاجب فان الداعی باغ و الباغی مصروع
مفاد کلام در بار فرموده آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه مر فرزند خود حضرت
امام حسن علیه السلام را که مخوان بسوی مبارزت و بردن لشکر بکارزار مردم را
و اگر خوانده شوی بسوی مبارزت و محاربه پس اجابت نما بطریق مبارزت از جهة
دفع هلاک بدرستی که خواننده بسوی محاربه ستمکار است و ستمکار افتاده است
در بیم هلاکت با جان فکار تفصیل این کلام در بار آنست که خواندن بمحاربه و مبارزه
بیرون آمدنست از فضیلة شجاعة بطرف افراط که تهور است و این نوعی از عدوان
زیرا که خروجست از فضیلة عدل و قوه غضبیه و اینکه فرمود باغی مصروع است و در جمیع
احوال مستعد هلاکت است مجمله این است قال علیه السلام خیار خصال النساء
شرار خصال الرجال الزهو و الجبن و البخل فاذا کانت المرأة

هِيَ لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا وَ
إِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا مفاد کلام دُرربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بهترین خصال زنان بدترین خصال مردانست
و آن خصال کبر و گردنکشی است و ترس و بددلی و امساک و بخیلی پس اگر چنانچه
زن متکبره باشد تمکین ندهد کسی را از نفس خود یعنی تن در ندهد بهیچ حال بمردان
اجنبی و هرگاه باشد بخیل نگاه دارد مال خود و مال شوهر خود را و اگر جبانه
باشد چون و ترسناک جدا شود یعنی نزدیکی نکند از هر چه پیش آید و از نتایج
تسویلات شیطان و از وساوس شهویه نفسانی قال علیه السلام شَارِكُوا الَّذِي
قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَإِنَّهُ أَخْلَقُ لِلْغِنَى وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ مفاد کلام
دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است شریک شوید با کسی که رو نهاده
باو روزی یعنی شیرین زبانی و الفت و مهربانی از مال او منتفع شوید نه بطمع
که ذلیل شوید و خود را در نزد او خوار سازید بلکه بقسم تجارت و سرمایه از مال او
منتفع شوید و او نیز از خود منتفع کنید بدرستی که مشارکت با ارباب غنا سزاوار
تر است مر توانگر را و لایقتر است بروی آوردن بهره و نصیب زیرا که
مشارکت با مظنه اقبال حظ در رو آوردن از رفیق است و قیل له علیه السلام
صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ قِيلَ
وَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه

این است

این است که چون مر آن حضرت را وصف فرما از برای ما عاقل را پس در جواب فرمود
عاقل کسی است که نهد هر چیزی را بجای خود گفتند وصف نفرما از برای ما جاهل را
پس فرمود تحقیق وصف کردم آنرا بوجهی که این معلوم شد قال علیه السلام
وَاللهِ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است قسم بمعبود یکتا
هر آینه دنیای شما در چشم من از استخوانهای بی گوشت خنزیر که در
دست صاحب جذام باشد خوارتر است قال علیه السلام مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِيَ
ضَيَّعَ الْحُقُوقَ وَمَنْ أَطَاعَ الْوَاشِيَ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ مفاد کلام دُرربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر که فرمان برد سستی و درنگ در امور را
ضایع سازد حقوق الهی را مرتبه که ایمان بطاعت شواهد نمود و هر که
فرمان برد سخن چین و غماز را ضایع نماید دوست را و دوستی آشنا به که هرگز
از او خوشنود نشود قال علیه السلام الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى
خَرَابِهَا مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است سنگی که
مغصوب باشد در خانه در گرو است بر خراب شدن آن خانه استعاره
فرمود لفظ رهن را بجهة مغصوب بر آنکه همچنانکه رهن مستلزم اداء دین است
حمل مغصوب مستلزم خرابی بیت است این فقره کنایت است از اینکه
استلزام ظلم مر هلاک ظالم را و خرابی آنچه بنا نموده. رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اتقوا الحرام فی البنیان فانه اساس الخراب یعنی پرهیز بدارید از وضع
مصالح از حرام در اصل خانه بدرستی که بنا نهادن با آلات حرام اصل
خرابیست و ویران گشتن قال علیه السلام یوم المظلوم علی الظالم اشد
من یوم الظالم علی المظلوم مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
روز مظلوم که روز جزای ظالمست در دار عقبی که روز اخذ حق مظلومست
سخت تر و دشوارتر است از روزیکه ظالم ستم بر مظلوم نمود زیرا که بر مظلوم
گذشت انچه باو رسید از ظالم و محنت در دار دنیا و عقبی مرحوم و مواخذ نگردد
ظالم که در دار دنیا ماند موقت و مطعون و در عقبی مردود است ملعون و با انواع
عقوبت مبتلا چون قال علیه السلام اتق الله بعض التقی و ان قل و اجعل
بینک و بین الله سترا و ان رق مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است پرهیز بدار از خدای تعالی بعضی از تقوی اگرچه اندک باشد زیرا که
ترک از تقوی بالکلیه موجب هلاکت دائمی و عقوبت نامتناهی است و در آن سفر
پرخطر و بگردانید میانه خود و خدای تعالی پرده که آن حفظ حدود الهیه است
اگرچه باشد آن پرده رقیق و تنک ما دام باشد بتوفیق الهی یعنی درها و عمیق
قال علیه السلام اذا ازدحم الجواب خفی الصواب مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله
این است هرگاه انبوه شود و بسیار گردد جواب در مسئله واحده پنهان گردد صواب
و نمایان نگردد حقیقة آن از خطا بجهة کثرت اجوبه و اختلاط آن قال علیه السلام

ان

ان الله تبارک وتعالی فی کل نعمة حقا فمن اداه زاده منها کقوله تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم ومن قصر عنه خاطر بزوال النعمة کقوله تعالی لئن کفرتم ان عذابی
لشدید مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدرستی که مر
خدای تعالی را در هر نعمتی حقی است که آن شکر آن نعمت است هر که ادا نمود حق شکر را
زیاد ساخت برای او آن نعمت و هر که تقصیر نمود در شکرگذاری در خطر افکند او را
بزایل شدن نعمت از او با انواع بلیه و عقوبت قال علیه السلام اذا کثرت المقدرة
قلت الشهوة و کثرة القدرة مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هرگاه
بسیار شود قدرت و قوت و شوکت و توانائی قلیل شود آرزو چون از فوت او
ایمن است و مستغنی از آنست و قلیل القدرة از فوت مطلوب میترسد و همیشه
در دل او دغدغه فوت آن هست و از پی درد آنست قال علیه السلام احذروا نفار النعم
فما کل شارد بمردود مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است حذر
نمائید از رمیدن نعمتها بسبب عدم شکر زیرا که نیست هر رمیده بازگردانیده شده
آن پس لازم است حفظ نعمت بشکرگذاری فردای تو اگر بر حذر باشی از زوال جاه و مال
زانکه نعمت چون رمید آوردنش باشد محال قال علیه السلام الکریم اعطف من الرحم
مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کریم بعطا و بخشش کردن
مهربان تر از خویش است یعنی بسبب کرم مهربان تر میشود منعم علیه از ذی رحم بر رحم خود زیرا که
عطوفت کریم طبیعی است و عطوفت خویش گاهی است بتکلف بدون میل طبیعی قال علیه السلام

مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
کسی که گمان نیک بتو برد پس راست گردان گمان او را یعنی بکن در حق او آنچه گمان برده
بتو از نیکوئی و خیر و خوبی قال علیه السلام أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ
مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است بهترین اعمال و کردارها
آنست که باکراه و اجبار نفس را بران بداری زیرا که فائدهٔ اعمال صالحه بطوع نفس اماره است
از برای نفس عاقله و اکراه و اجبار آن موجب مقهوریهٔ او است پس هر چند اکراه او بیشتر باشد
انقیاد او اکثر باشد قال علیه السلام عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ
مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است شناختم حق سبحانه و تعالی را
بباطل کردن عزیمت ها و قصدها و گشادن عقدهائی که بسته شده در خاطرها وجه استدلال
بفسخ عزائم و حل عقود بمعرفت الله آنست که عازم است آدمی در خیال خود امری پس فسخ
عزیمت او میشود پس لابد است از فاسخی و فاعلی که تصرف کند در ضمیر او زیرا که بالبدیهه
میداند که فسخ این عزیمت عمل او نبود پس فاسخ آن امر عالم السر و الخفیات بوده که فسخ عزم او
نموده بجهة مصلحت او و حضرت که آن کس خود علم بآن ندارد و بر دلالت آشکار او نهان او عالم است
بآن قال علیه السلام مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است تلخی دنیا بکارهای دشوار که مرضی آفریدگار است شیرینی آخرت است بلذت
ثواب پایدار وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ و شیرینی دنیای فانی باعتبار باستیفای لذات شهویه
تلخی آخرت است بانواع عذاب قال علیه السلام فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ

مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است واجب گردانید خدای تعالی
ایمان را که تصدیق است بوحدانیت او بجهة پاک نمودن دلها از شرک و طغیان
وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ و فرض گردانید نماز را که لازم آن تواضع و فروتنی است
از برای پاک ساختن از کبر و گردنکشی وَالزَّكَاةَ تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ و واجب نمود
زکوة اموال را بجهة سبب ساختن برای روزی مستحقان وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ
الْخَلْقِ و روزه را بجهة آزمایش اخلاص مخلوقان زیرا که در او بسبب کثرت مشقت
و هجرت نمودن از لذت و متنبه شدن بر گرسنگی فقیران وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً
لِلدِّينِ و حج را بجهة قوت دادن دین مبین زیرا که در او واقع میشود اجتماع مسلمین
و ظاهر میشود بسبب او شرایع و شعائر و عبادت رب العالمین وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ
و جهاد را بجهة عزت و ارجمندی اسلام و استعلای آن وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً
لِلْعَوَامِّ و امر به نیکوئی را بجهة مصلحت عوام الناس و احتراز ایشان از حرام وَ
النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ و باز داشتن از کار ناشایست را بجهة منع
سفیهان از معاصی و آثام وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْمَاةً لِلْعَدَدِ و پیوستن بخویشان و
انعام و احسان نمودن با ایشان از برای مواضع روئیدن و زیاد شدن
عدد ایشان زیرا که وصل موجب ازدیاد عدد است و مخاصمه و مقاطعه
سبب قطع و نقصان وَالْقِصَاصَ حَقْناً لِلدِّمَاءِ و قصاص را که معاوضه
قتل و جراحت است مثل آن بجهة نگاهداشتن خونهای مسلمانان که معمولی

وَلَكُم فِي القِصاصِ حَيوةٌ وَإقامَةَ الحُدُودِ وَإعظاماً لِلمَحارِمِ برای داشتن حدود را
بجهة مواضع حرمت معهود و وَتَركَ شُربِ الخَمرِ تَحصِيناً لِلعَقلِ و ترک آشامیدن
شراب را بجهة استوار داشتن عقل و نگاه داشتن او از فساد وَمُجانَبَةَ السَّرِقَةِ
ایجاباً لِلعِفَّةِ و دور شدن از دزدی را بجهة پرهیزکاری وَتَركَ الزِّنا تَحصِيناً
لِلنَّسَبِ و ترک زنا را از برای نگاه داشتن نسب از اشتباهها و وَتَركَ
اللِّواطِ تَكثِيراً لِلنَّسلِ و ترک نمودن لواطه را بجهة بسیار ساختن نسل خلایق
وَالشَّهادَةَ استِظهاراً عَلَى المُجاحِداتِ و گواهی را برای یاری خواستن و
طلب ظهور نمودن بر انکار کرده شده‌ها از حقوق عباد وَتَركَ الكِذبِ
تَشرِيفاً لِلصِّدقِ و ترک دروغ را بجهة مزید گوارا گردانیدن راستی در
مصالح معاش و معاد وَالسَّلامَ أماناً مِنَ المَخاوِفِ و سلام را بجهة ایمنی از مواضع
خوف زیرا که سلام شعار اسلام است صدور را از غل و عداوت و ضرار و
وَالإمامَةَ نِظاماً لِلأُمَّةِ و پیشوائی را بجهة نیکوئی امت که اقتدا کنند باو و برسند
بر منزل سعادت وَالطّاعَةَ تَعظِيماً لِلإمامَةِ و اطاعت و فرمان برداری
امام را بجهة تعظیم و تکریم و کرامت او بسبب امامت وَكانَ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ
أحلِفُوا الظّالِمَ إذا أرَدتُم يَمِينَهُ بِأنَّهُ بَرِيءٌ مِن حَولِ اللهِ وَقُوَّتِهِ فَإنَّهُ إذا حَلَفَ بِها
كاذِباً عُوجِلَ وَإذا حَلَفَ بِاللهِ الَّذِي لا إلهَ إلّا هُوَ لَم يُعاجَل لِأنَّهُ قَد
وَحَّدَ اللهَ سُبحانَهُ مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است

بود که میفرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه سوگند دهید ستمکار را چون خواهید
سوگند خوردن او را در انکار مظالم باین نوع که او بریست از حول خدای تعالی
وقوت و تولائی او و بیزاری کی ظالم چون سوگند خورد بخدای تعالی باین نوع
از سوگند در حالیکه دروغگو باشد شایسته شود بعقوبة و چون سوگند خورد
بوجهی که سوگند معهود هم بخدا آنکه نیست مستحق معبودیتی بغیر از او شایسته نشود
در عقوبت بجهة آنکه یگانگی او را یاد نموده خدای تعالی را پس بواسطه شرافت توحید
تأجیل میشود نقلست آورده اند که ساعی نزد منصور دوانقی علیه اللعنه [illegible]
حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه در حق تو چنین و
چنان میگوید و تو را بانواع مذمت در مجلس خود ذکر مینماید منصور ملعون
امر نمود باحضار امام علیه السلام چون حاضر شد فرمود که هرگاه این سخنان از من و
از آبای من صادر شده و ما از این نوع سخنان بری و منزهیم بلکه ساعی علی الطریق
کذب بعرض رسانیده بعد از آن احلاف نمود بتمام اسرائه از حول و قوه
خدای تعالی اگر کاذب باشد هنوز تمام ننموده بود آن ملعون سخن خود را
از حلف که او را فالج عارض شد پای خود را بر زمین میکشید تا مرد گوشت پاره
که هر او خورد شد پس امام علیه السلام از منصور ملعون نجات یافت قال علیه السلام
يا ابنَ آدَمَ كُن وَصِيَّ نَفسِكَ وَاعمَل فِي مالِكَ ما تُؤثِرُ أن يُعمَلَ فِيهِ
مِن بَعدِكَ مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است

ای فرزند آدم باش وصی نفس خود مادام که در حیات باشی و عمل کن در مال خود آنچه اختیار
میکنی که عمل کنند در آن مال بعد از تو قال علیه السلام الحدّة ضرب من الجنون
لانّ صاحبها یندم فان لم یندم فجنونه مستحکم معاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله علیه
این است افراط غضب و تیزخشمی که لازم خروج از حد اعتدال قوه غضبیه است نوعیست
از دیوانگی زیرا که صاحب او پشیمان میشود بعد از رفع آن رمیدگی همچو دیوانگی پس اگر
پشیمان نشود از آن کار پس دیوانگی او مستحکم است قال علیه السلام صحة الجسد من قلة الحسد
معاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است صحت بدن در بیشتر آن از کمی حسد
میباشد زیرا که لازمه حسد افراط هم و غمست در بدن و بسیاری آن موجب حرارت
غریزیت که قوام بدن باوست و سبب انطفاء اشتعال آن و اشتعال آن موجب پژمردگی
و هزال بدنست بیت نهال کینه چه در بوستان سینه نشست ۰ مذاق زهر رساند بکام جان
از او ۰ درخت حقد چنان تلخ میوه دارد ۰ که شهد ناب بود صبر در برابر او کفته اند
هر چند حسود آتش افروزد در حقیقت خود را میسوزد عربیه اصبر علی الحسود فان صبرک قاتله
کالنار تاکل نفسها ان لم تجد ما تاکله قال علیه السلام لکمیل بن زیاد النخعی رضی الله تعالی
یا کمیل مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم ویدلجوا فی حاجة من هو نائم
فوالذی وسع سمعه الاصوات ما من احد اودع قلبا سرورا الا وخلق الله له
من ذلک السرور لطفا فاذا نزلت به نائبة جری الیها کالماء فی انحداره
حتی یطردها عنه کما تطرد غریبة الابل معاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه

این است

١٦٧

این است فرموده آنحضرت مر کمیل بن زیاد را ای کمیل امر کن اهل خود را که شبانگاه کنند
در کسب اخلاق کریمه و صفات حسنه و بروند در شب در پی حاجت کسی که او در خواب است
کنایه فرموده لفظ خواب را یعنی ادخال سرور کن و طلب نما حاجت او را بواسطه قضای حاجت او
بی آنکه تکلف نماید و مشقت کشد از برای طلب حاجت پس قسم بکسی که وا رسیده شنوایی او
بهمه آوازها و شنوائی او بهمه دیدنیها که نیست هیچ یکی که بسپارد بدل عزیز سروری
و فرحی و برساند باو شادی و خوشحالی مگر آنکه بیافریند خدای تعالی برای او از آن
سرور لطفی پس چون فرود آید باو حادثه و واقعه روان شود آن لطف بسوی آن نائبه
همچو فرو شدن آب بر زمین نشیب و شتاب تا آنکه براند آن نازله را از آن کس همچنانکه
میرانند شتر غریب را باضطراب پس سزاوار است کسی را که این فرح بدل مومن رساند باصلاح آید
حال آن کس در نزد حق تعالی و آماده شود از برای او و رفع کنند بلائیکه فرود آید باو ناگهان
قال علیه السلام اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة معاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله علیه
این است چون درویش شوید و محتاج گردید پس تجارت نمائید با خدای تعالی بالصدقه
یعنی استفاضه کنید بصدقه ثواب او سبحانه را در دنیا و عقبی که اعتماد بقول او تعالی
ان الله یجزی المتصدقین فرد گر هوس داری تو بازرگانی با کردگار ۰ مفلسان را
دستگیر اندر فلاکت زینهار قال علیه السلام الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله
معاد کلام در رباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است وفا کردن با بیوفایان غدر و خیانت
در حضرت باری تعالی زیرا که وضع خیر است در غیر موضع آن کقوله تعالی واما تخافن

از لطف آن کس که انسان آن نجمه
باشد بصلاح حال ربوی
آن کس باشد

مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ فرد نکوئی با بدان کردن چنانست که
بد کردن بجای نیکمردان قال علیه السلام فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ذَاكَ ضَرَبَ
يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنَبِهِ فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ مفاد کلام
در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که هرگاه واقع شود آن علامتها
در آن زمان و آن علاماتی است که ذکر فرموده وقوع آنرا در آخر الزمان که ظهور
امام همام حضرت صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه عجل الله فرجه کند و بزند آنحضرت صلوات الله علیه
با اتباع خود در اقطاع ربع مسکون پس جمع شوند انصار و اتباع و دوستان
آنحضرت بسوی آن عالیمقدار مثل جمع شدن پاره‌های ابرهای تنک در فصل خریف
و جه شبه سرعت اجتماعست زیرا که قزع خریف سریع الالتیام است یعنی اصحاب
و اعوان آنحضرت صلوات الله علیه وعلیهم روان و شتابان باشند نزد وی چون
پاره‌های ابر تنک که بسرعت در فصل خزان قال علیه السلام هذا الخطیب
الشحشح مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که این خطیب
اشاره است بصعصعة بن صوحان که از اخیار شیعیان و خواص آنحضرت است در
خطبه خواندن درمانده نمی‌ماند قال علیه السلام إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحَماً مفاد کلام
در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که خصومت مهلکه‌ها دارد که منجر به هلاک
قال علیه السلام إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحِقَاقِ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است چون برسند زنان بمنتهای عقول و ادراک امور در باب تزویج ایشان

یعسوب: در اصل نام پادشاه زنبوران عسل است و در اینجا کنایه از حضرت صاحب الزمان است و کنایه از ... آنحضرت ... خلل ... قزع: ابر پاره است که در فصل خریف ... ضرب ... الشحشح ... قحم: دم ... در میان اعدا ... آنحضرت ... صلوات الله ... خدای تعالی ...

ولایت تصرف ایشان در حقوق فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى پس عصبهٔ محرم که آن خویشان پدری او باشند
از برادر و عم اولی‌اند بتزویج او از خویشان مادری او قال علیه السلام إِنَّ الْإِيمَانَ
يَبْدُو لُمْظَةً فِي الْقَلْبِ كُلَّمَا ازْدَادَ الْإِيمَانُ ازْدَادَتِ اللُّمْظَةُ
مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدرستیکه ایمان پدید می‌آید
همچو نقطهٔ سفید در دل اهل عرفان هر چند زیاد می‌شود ایمان زیاده
می‌شود آن نقطه و تابان می‌شود تا اینکه قوت پیدا میکند و استوار می‌شود
بتجربه و برهان و ملکه میشود و میرسد بکمال ایقان أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشاً يُغْزِيهِ فَقَالَ صلوات الله
وسلامه علیه اعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ بدرستی که آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
تشییع میفرمود لشکری را که بجهاد کفار میفرستاد میفرمود با ایشان که باز ایستید
و باز دارید نفس خود را از زنان آنقدر که توانید زیرا که مشغول نمودن دل را
بزنان خلل میرساند در مواضع قصد عزیمه و سست میکند شخص را بر دفع اعدا
و میشکند و ریزه ریزه میکند بازوی غیرت مرد را قال علیه السلام كُنَّا إِذَا
احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ
مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بودیم ما
چون سرخ می‌شد و شدت میکرد آتش حرب با اعدای دین خویشتن را نگاه
میداشتیم سپر در پناه انس و جان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در وقت حرب
پس نبود هیچیک از ما نزدیکتر بدشمن از سید انبیا صلی الله علیه وآله قال علیه السلام

صاحب السلطان کراکب الاسد مفاد کلام در بارۀ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است مصاحب پادشاه مانند کسی است که سوار است شیر را و تشبیه از ارتکاب
خطرات چنانچه میفرماید یغبط بموقعه وهو اعلم بموضعه حسد می برند بمرتبۀ او
واو داناتر است از خوف خطر وهلاک بسبب منزلۀ خود این کلام مبارک در تمام
درکمال متانت است زیرا که راکب شیر یا اینکه می اندازد او را بر زمین هلاک
ویا اینکه میدرد او را به پنجهای هلاک مقرب سلطان نیز چنین حال را دارد در اکثر
بجهة نظام مملکت خود را بمهلکه می اندازد که نجات نیابد یا اینکه بجهة حسد و عناد
حاسدین کار او بسیاست میکشد با وجود این جهان چند میبرد او بسبب مال و جاه او
قال علیه السلام احسنوا فی عقب غیرکم تحفظوا فی عقبکم مفاد کلام در بارۀ آنحضرت صلوات الله علیه
این است نیکوئی نمائید در عقب و نسل دیگران تا نگاه داشته شوید در نسل خود
باحسان زیرا که مجازات امریست مقرر در طبیعت جهان و بعلاوه خدای تعالی
بسبب ذکر جمیل جهان میفرماید خداوندان جزا بفرزندان او قال علیه السلام
ان کلام الحکماء اذا کان صوابا کان دواء واذا کان خطأ کان داء
مفاد کلام در بارۀ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که سخن حکیمان
و دانایان چون باشد درست و راست شود دوای شفای امراض و اسقام
جهالت و هرگاه باشد نادرست و ناراست باشد درد ضلالت و باعث اضلال
بندگان حضرت عزت سبحانه وتعالی شانه زیرا که مردمان بسبب حسن اعتقاد بکلام حکیمان

١٦٩

وتاثیر آن کلام در نفوس ایشان در شبهات می افتند و بضلالت می رسند
وازاینجهت است که گفته اند زلة العالم زلة العالَم قال علیه السلام یا ابن آدم
لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک علی یومک الذی قد اتاک
فانه ان یک من عمرک یأت الله فیه برزقک مفاد کلام در بارۀ
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است ای پسر آدم مخور غم روزی خود را
که نیامده است آن روز بر تو با امروز پس بدرستی که اگر باقی باشد عمر تو در این عالم
بیاورد در آن روز خدای تعالی روزی تو را چنانچه تقدیر اوست و مؤید این
کلام قضا را مانا خالق ارض و سما جل جلاله و عم نواله و فی السماء رزقکم وما توعدون
فورب السماء والارض مثل ما انکم تنطقون قال علیه السلام احبب حبیبک هونا ما
عسی ان یکون بغیضک یوما ما وابغض بغیضک هونا ما عسی ان
یکون حبیبک یوما ما مفاد کلام در بارۀ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
دوست دار دوست خود را دوستداشتنی نرمی و مدارا یعنی بر جمیع اسرار خود
او را مطلع مگردان شاید گردد دشمن تو در روزی و افشای سخن تو نموده تو را
ایذا رساند و دشمنی کن به دشمن خود در رفق و آسانی یعنی بر فحش و ناسزا که باشد
با او مگوی شاید گردد در روزی از روزها دوست تو و آن سخن موجب شرمندگی
تو شود پس در حب و بغض طرف اعتدال را نگاهدار قال علیه السلام الناس فی الدنیا
عاملان عامل فی الدنیا للدنیا قد شغلته دنیاه عن آخرته یخشی علی من

يخلف الفقر ويأمنه على نفسه فيفني عمره في منفعة غيره مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است مردمان در این جهان دو قسمند
یکی عمل کننده است در دنیا از برای دنیا که بتحصیل مشغول ساخته است او را
دنیای او از کار آخرت واصلا بکار عقبی نپرداخته میترسد بر آن کسی که باز
میگذارد بعد از خود در دنیا از اهل و فرزند فقر او را و ایمن میگرداند بر نفس خود
یعنی نمیترسد از فقر روز آخرت خود و توشه و سرمایه بجهة روز بازپسین خود
نمیفرستد از فقر صغیر خوف دارد و از فقر اکبر خوف نمیکند پس فانی میسازد
عمر خود را در منفعه غیر خود و غافل است از آنچه او را ضرور است از کار آخرت
از خیرات و مبرات وعامل في الدنيا لما بعدها فجاءه الذي من الدنيا
بغير عمل فأحرز الحظين معا وملك الدارين جميعا فأصبح وجيها عند الله
لا يسئل الله حاجة فيمنعه من كان لله كان الله له دویم عاملی است که
عمل نماید در دنیا برای چیزی که بعد از دنیاست از امور آخرت پس آمد باو آنچه او را
ضرور باشد از رزق او که مکتوب در لوح محفوظ بی کرد داری و کسبی پس جمع
نموده باشد و فراهم آورده باشد نصیب دنیا و آخرت خود را بیکبار و مالک شده
باشد هر دو سرا را باهم و توفیق برود که کار پس بگردد با آبرو در نزد آفریدگار
نخواهد از خدای تعالی حاجت خود را که منع نماید او را بلکه حاجات او در نزد
قاضی الحاجات مستجاب باشد هر که بهر برای خدای تعالی باشد خدای تعالی از برای او

روی

روی انه ذکر عند عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب فی ایامه
حلی الکعبة وکثرته فقال قوم لو اخذته فجهزت به جیوش المسلمین
کان اعظم للقدر وما تصنع الکعبة بالحلی فهم عمر علیه اللعنة بذلک
وسأل عنه و در روایتی واقع شده که یاد کردند نزد عمر بن الخطاب علیه اللعنه
در روزهای خلافت او زیور کعبه معظمه و بسیاری آن را پس گفتند گروهی از آنها
در آن باب اگر فراگیری آن حلی را پس بسازی و بیارایی با آن لشکرهای مسلمانان را
باشد بزرگتر از روی اجر و ثواب و چه میکند کعبه بزیور و کجا میبرد آن را
پس قصد نمود عمر علیه اللعنة باخذ آن زر و زیور رسید اخذ آن از
امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله وسلامه علیه فقال علیه السلام ان القرآن
انزل علی النبی صلی الله علیه وآله والاموال اربعة اموال المسلمین فقسمها
بین الورثة فی الفرائض والفیء فقسمه علی مستحقیه والخمس
فوضعه الله حیث وضعه والصدقات فجعلها الله حیث جعلها
وکان حلی الکعبة فیها یومئذ فترکه الله علی حاله ولم یترکه نسیانا
ولم یخف علیه مکانا فاقره حیث اقره الله ورسوله صلی الله علیه وآله
فقال عمر علیه اللعنة لولاک لافتضحنا فترک الحلی بحاله پس فرمود آن حضرت صلوات الله علیه
بدرستی که قرآن نازل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله اموال را در چهار
نوع مذکور است یکی مالهای مسلمانان پس خدای تعالی قسمت فرمود در آن

در فریضه‌ها ارث و در غنیمت و در الجزیت پس تقسیم فرمود آنرا بر سهام او
ثم خمس پس وضع فرمود حضرت معبود آنرا بجائیکه تعیین فرمود یعنی هاشمیین چهارم
صدقات و زکوة پس گردانید آنرا خدای تعالی بجائیکه مقرر فرمود و تعیین اصناف ثمانیه
و بود در روز بود کعبهٔ معظمه در کعبه در آنروز پس واگذاشت آنرا خدای تعالی بر حال
خود همچنانکه بود و ترک ننمود و واگذاشت آنرا از روی فراموشی و پوشیده برا او
نشد از روی موضع بلکه علم داشت بآن موضع پس ثابت گردانید آنرا در
آنجا که ثابت گردانید خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله پس عمر علیه اللعنه گفت
اگر نمی‌بودی تو رسوا می‌شدیم پس واگذاشت آن حلی را بحال خود و روی
انه علیه السلام رفع الیه رجلان سرقا من مال الله احدهما عبد من مال الله
و الآخر من عرض الناس فقال علیه السلام اما هذا فهو من مال الله و لا حد علیه
مال الله اکل بعضه بعضا و اما الآخر فعلیه الحد فقطع یده مرویست از روات
ثقات که الحضرت صلوات الله و سلامه علیه بعرض او رسانیدند دو مرد دزدی نموده اند
از مال خدای تعالی یعنی از بیت المال یکی از آن دو مرد بنده ایست که خریده شده است
از مال خدای تعالی و آن مرد دیگر از عوام الناس است پس فرمود الحضرت صلوات الله
اما آن مرد که بنده است از بیت المال پس او از مال خدای تعالی است هیچ حدی نیست بر او
شرعا مال خدای تعالی خورده است بعضی آن بعضی دیگر را و آن مرد دیگر که از عوام
الناس است بر او است حد الهی پس برید دست او را بمقتضای شرع غرا قال علیه السلام

لو قد استوت قدمای من هذه المداحض لغیرت اشیاء مفاد کلام در بار
الحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که اگر البته راست شود و محکم و استوار
گردد قدمهای من از این مواضع لغزیدن هر آینه تغییر و هم خوردگی چند از اقوال
و الحکام والیان و حاکمان سابق استوای احکام کنایه داشت از ثبات و تمکین
از اجرای احکام سید انام علیه الصلوة و السلام بر وجوه آن بالتمام و لفظ مداحض را
استعاره فرمود از برای مکان اجتهاد و نیت که محل لغزیدن اقدام عقول است اراده
فرمود از لفظ اشیاء احکامی که مخالفان بآن اجرا نموده اند پیش از خلافت آنحضرت
بر خلاف حق که نه موافق عقل است و نه موافق نقل قال علیه السلام اعلموا علما یقینا
ان الله لم یجعل للعبد و ان عظمت حیلته و اشتدت طلبته و قویت
مکیدته اکثر مما سمی له فی الذکر الحکیم مفاد کلام در بار الحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است بدانید بعلم الیقین بدرستی که خدای تعالی نگردانید برای بنده از امور خیر
بیشتر از مقدار اگر چه بزرگ باشد چاره سازی او مقصود و سعی جهت باشد
جستجوی او مطلوب و قوی باشد مکر اندیشی او در امر مرغوب مگر آنچه را که نامزد
کرده شده است از برای او در لوح محفوظ و آن لوحی است که امور را در او
مذکور است بطریق ثبت و کتابت از امور متیقنه و احکام ثابته بدون تغییر و انحراف
فرد در دایره امر که بیش و کم نگنجد بر تر قسم چون و چرا را نباید و لم یحل بین
العبد فی ضعفه و قلة حیلته و بین ان یبلغ ما سمی له فی الذکر الحکیم و تر حالی

و مانع نمی تواند شد میانه عبد و آنچه مقدر الهی است در روزی و قرار فرموده از امور خیر
و ثبت فرموده در لوح محفوظ با کمال ضعف و چاره سازی آن بنده در امور
مقدره یعنی اگر کسی قوی و عظیم باشد در مکر و حیله در طلب امر خیری که مرغوب است و
یا اینکه ضعیف باشد در مکر و حیله و چاره سازی بچیزی که مطلوب است از امور خیر
بهیچیک نمیرسد مگر آنچه را که مقدر خدای تعالی گشت و ثبت شده است در لوح محفوظ
والعارف لهذا العامل به اعظم الناس راحة فی منفعة والتارک له
الشاک فیه اعظم الناس شغلا فی مضرة و شناسنده باین کردار
که عمل کننده باشد به آن بزرگترین خلق است از روی آسایش در نفع و سود
و ترک کننده این امر نهان که شک کننده باشد در آن بزرگترین خلق است
از روی مشغولی و گرفتاری در ضرر و مشقت و زیان زده گی ورب منعم مستدرج
ورب مبتلی مصنوع له بالبلوی و بسا کسی که نعمت داده شده است بنعمتها
و نزدیک گردانیده شده است بغضب خدای تعالی بر سبیل تدریج بواسطه کثرت
و افزونی نعمت باین طور که هر بار خطائی کرد عطائی و نعمتی داده شد و انتظار
آن کس نعمت بنداشت تا آنکه فجاة بعقوبت الهی ملحق شد و بسا گرفتار
شده بلیت و محنتی که نیکوئی کرده شده است با و بواسطه بلیت و گرفتاری
باین وجه که نعم غیر متناهیه و مثوبات کثیره با و عطا فرمایند بواسطه صبر بر آن محنت
فزد ایها المستمع فی شکرک وقصر من عجلتک وقف عند منتهی رزقک

سب

۱۷۳

پس زیاد کن ای شنونده این نعمتها در شکرگذاری خود در نعمتهای نزد آن سبحانه
و کوتاه کن از شتاب زدگی خود در تحصیل متاع این جهان و توقف کن
و بایست نزد پایان روزی خود یعنی مباش جوینده بسیار پوینده در پی آن قسمت
که یزدان کرده تقدیر بجدّ و جهد کس افزون نگردد قال علیه السلام لا تجعلوا
علمکم جهلا ویقینکم شکا اذا علمتم فاعملوا واذا تیقنتم فاقدموا
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که مگردانید علم خود را
که منشأ حصول درجات آخرت است جهل و نادانی و یقینی را که دارید
باحوال مبدء و معاد شک و بدگمانی بجهة ترک نمودن عمل بجهة اخلال آن زیرا که
عالم و متیقن آنجا عمل کننده باشد بجهة آنکه تارک عمل مرکه است
که جاهل باشد و شک کننده باشد در آن وارد شده است
ان اشد الناس عذابا عالم لا ینتفع من علمه بشیء و نیز رسیده است
که ان اهل النار لیتأذون من ریح العالم التارک لعلمه شعر علم
که اعمال نشانیش نیست کالبدی دارد و جانش نیست علم درخت و
عمل او ثمر خاصیت ای شجر اندر شاخ که بی میوه بود ناخوش است
مطبخیان زاند داز آتش است پس عالم باید در عمل کوشد و در تحصیل اساس
طاعت و عبادت بکوشد چون عالم شد باید عمل کند و چون یقین حاصل نمود
پس اقدام کند و پیش رود در عبادت و طاعت قال علیه السلام ان الطمع مورد

غيرَ مُصْدِرٍ وَضامِنٍ غيرَ وَفِيٍّ وَرُبَّما شَرِقَ شارِبُ الماءِ قَبْلَ رِيِّهِ
وَكُلَّما عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ المُتَنافَسِ فيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ وَ
الأَمانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ البَصائِرِ وَالحَظُّ يَأْتِي مَنْ لا يَأْتِيهِ مفاد کلام در بارهٔ
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدرستی که طمع فرود آرنده طامع است بموارد
ذلت و خواری نیست بازگردانندهٔ او از آن موضع مذلت و بمقداری ضامن
طامع و متعهد او رسانیدن او در مطمع نیست وفا کننده بضمان و عهد خود
و بسا گلو گرفته شده آشامنده آب پیش از سیراب شدن او و این کنایه است از
عدم وصول طامع بنهایت مطمع خود و هر بار که بزرگ شود مقدار چیزی که رغبت
کرده شده است در او عظیم شود مصیبت نزد نیافتن آن و قادر نشدن
بر آن آرزوهای نفس کور میسازد چشمهای بصیرتها را از ادراک مطالب حقه
و نصیب و بهره مقرر می آید بکسی که نیاید آن کس بسوی او چه اگر ضعیف باشد
و مضطر پس احتیاج نباشد گشتن او را متاعب از برای مطالب و آرزوی نفس
قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لامِعَةِ العُيُونِ عَلانِيَتِي
وَتُقَبِّحَ فِيما أُبْطِنُ لَكَ سَرِيرَتِي مُحافِظاً عَلى رِئاءِ النّاسِ مِنْ نَفْسِي
بِجَمِيعِ ما أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي مُحافِظاً لِرِئاءِ النّاسِ فَأُبْدِيَ لِلنّاسِ
حُسْنَ ظاهِرِي وَأُفْضِيَ إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي تَقَرُّباً إِلى عِبادِكَ
وَتَباعُداً مِنْ مَرْضاتِكَ لا وَالَّذِي أَمْسَيْنا مِنْهُ فِي غَيْرِ لَيْلَةٍ دَعاءٍ

تُكْشَرُ عَنْ يَوْمٍ أَغَرَّ ما كانَ كَذا وَكَذا مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است بار خدایا پناه میبرم بتو از آنچه نیکو و درخشان نماید در چشمهای مردمان آشکار
و قبیح و زشت باشد چیزی که در بطون من است از برای تو که پوشیده
میدارم آن را در حالتی که محافظت کننده و نگاه دارنده باشم ریا نمودن مردمان
خود را بجمیع چیزی که تو مطلعی بر او از من محافظت ریا نمایم برای نفس خود که مردمان
پس ظاهر سازم بجهت مردمان نیکوئی ظاهر خود را و برسانم بسوی تو بدی کردار خود
تقرب جوینده به بندگان تو و دوری جستن از محل رضا و خوشنودی تو
لا وَالَّذِي بگفتن طریق استعاذه است بر دیان زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه
معصوم است از گناهان و اظهار فروتنی و بندگی است آنچه عرض کرد بجای گناهان نفی
سوگند نحو کسی که شبانگاه کردیم از توفیق او در لقای بابی شب سیاه که
ظاهر و لایح میشود آن سیاهی از روز در روشن که بتو چنین و چنین قال علیه السلام
فَلَقَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است اندکی که دایم باشی بر او امیدوارتر است از روی منفعت از
بسیاری که ملالت دارنده باشی از او قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ مَنْ ذَكَرَ بُعْدَ السَّفَرِ
اسْتَعَدَّ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است کسی که یاد کند
دوری سفر آخرت را آماده سازد زاد و تهیه را قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَيْسَتِ الرُّؤْيَةُ
مَعَ الأَبْصارِ فَقَدْ تَكْذِبُ العُيُونُ أَهْلَها وَلا يَغُشُّ العَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ

مفاد کلام دُرَر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است نیست رؤیة البصیرة
که عبارت از عقل و آگاهی و دولت باشد مانند دیدهای چشم ظاهر زیرا که چشم دروغ میگوید چشم
بصاحب خود هر جا که از دور کوچک میبیند و از نزدیک بزرگ و
خیانت نمیکند عقل با کسی که طلب نصیحت کند از او مر او را و آفت که اعتماد بعقل است
به حسن صورت قال علیه السلام بَیْنَکُمْ وَبَیْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجابٌ مِنَ الْغِرَّةِ
جاهِلُکُمْ مُزْدادٌ مُسَوِّفٌ مفاد کلام دُرَر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
میان شما و میان موعظه پرده ایست از فریب و غفلت جاهل و نادان شما
زیاد کننده گناه است تأخیر کننده توبه و انابه بدرگاه رب تعالی قال علیه السلام
قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِینَ مفاد کلام دُرَر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
قطع نمود علم عذر بهانه جویندگان را یعنی علم پیدا کردن تمام جاها و نیستی عذر
قطع کننده عذر بهانه جویندگانست و دعوی جهالت نمودن نزد که مسموع
نیست از ایشان که گویند اِنّا کُنّا عَنْ هذا غافِلِینَ قال علیه السلام کُلُّ
مُعاجِلٍ یَسْئَلُ الْاِنْظارَ وَکُلُّ مُؤَجَّلٍ یَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِیفِ مفاد کلام دُرَر بار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر شتاباننده شده سؤال مهلت کند
مهلت داده شده را که فرط تقصیر دارد هر وعده داده شده بآن بهانه میجوید تأخیر
آئین تو بخت در ترک عمل قسمت معاجل و مؤجل قال علیه السلام ما قالَ
النّاسُ لِشَیْءٍ طُوبی لَهُ اِلّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ یَوْمَ سُوءٍ مفاد کلام دُرَر بار

آنحضرت

آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که نگفتند مردمان هرگز را که خرمی
و خوشحالی از برای اوست مگر که پنهان نمود از برای او روزگار غدار
روز بد را که ضرر رساند باو در آخر کار و قد سُئِلَ علیه السلام عَنِ الْقَدَرِ فَقالَ
طَرِیقٌ مُظْلِمٌ فَلا تَسْلُکُوهُ وَبَحْرٌ عَمِیقٌ فَلا تَلِجُوهُ وَسِرُّ اللهِ فَلا تَتَکَلَّفُوهُ و تحقیق
پرسیده شد از آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه از سر قدر پس فرمود که قدر
راهی است ظلمت ناک پس مروید بآن راه تا گمراه نشوید و دریائیست بی پایان
پس در میایید در او تا در بحر ضلالت غرق نشوید و سریست از اسرار حق سبحانه
پس خود را در رنج میندازید در دانستن آن قال علیه السلام اِذا اَرْذَلَ اللهُ عَبْداً
حَظَرَ عَلَیْهِ الْعِلْمَ مفاد کلام دُرَر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است چون
رذل و پست میسازد خدای تعالی بنده را در میان خلق بواسطه عدم سلوک او
در طریق فرمان و ترک شدن عصیان منع کند حرام میسازد بر او علم احکام
ایمان را یعنی توفیق باو عطا نفرماید در دانستن آن بکلام والست بر آنکه
جهالت از رذالت و شرافت آدمی بعلم است قال علیه السلام کانَ فِیما مَضی
اَخٌ فِی اللهِ وَکانَ یُعَظِّمُهُ فِی عَیْنِی مفاد کلام دُرَر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
بود مرا در زمان سابق برادری در طریق رضای حق تعالی بعضی گفته اند ابوذر غفاری رضی الله عنه
بود و بعضی عثمان بن مظعون رحمة الله علیه را گفته اند بود که بزرگ مینمود در چشم من
صِغَرُ الدُّنْیا فِی عَیْنِهِ کوچک مینمود دنیا در چشم روشن بین او وَکانَ خارِجاً

من سلطان بطنه بود که بیرون آمده بود از سلطنت و غلبگی شکم خود یعنی نجات یافت
از خروج او از شهوات نفسانیه و عدم انقیاد او بنفس اماره و خلوص او از صفات
رذیله و توجه او بجانب عفت و علو همت فلا یشتهی ما لا یجد و لا یکثر
اذا وجد پس آرزو نمیکرد چیزی را که نمی یافت و بسیار بکار نمیداشت چون می یافت
بسبب عدم رغبت او در امتعهٔ دنیویه و امور فانیه و کان اکثر دهره صامتا
فان قال بذ القائلین و نقع غلیل السائلین بود در بیشتر اوقات خود خاموش
چه میترک کلام لا یعنی میکرد پس اگر در آمدی بگفتار غالب شدی بر گویندگان
در کار و فرو نشاندی تشنگی سؤال کننده گان را از زلال فیض آثار سؤالهای ایشان
و کان ضعیفا بود خوار بمقدار و ضعیف شمرده شده این کنایه است از
کثرت تواضع و عزت نفس او یعنی مردم از کثرت تواضع و فروتنی او او را ضعیف و خوار میشمردند
فان جاء الجد فهو لیث غاب و صل واد پس اگر در آمدی وقت کوشش در کارزار
پس او شیری بودی بیشه آشیانه و ستیزه کننده از غایت خشم و غضب و اژدهای
بیابان که در غایت زهرناکیست لا یدلی بحجة حتی یاتی قاضیا فرو نمیگذاشت
هیچ حجتی و برهانی تا بیاید بمحکمه قاضی یعنی او حاکم مستقل بود در نفس خود
در جاری ساختن حجت در مواضع او محتاج نبود بحاکمی غیر خود این اشاره است
بعدل او و وضع نمودن جمیع اشیا را در موضع خود و کان لا یلوم احدا
علی ما یجد العذر فی مثله حتی یسمع اعتذاره فی نفس الامر عذری مر بود

که

که ملامت هیچ احدی نمیکرد بر آنچه می یافت عذر را در مثل او و تا اینکه می شنید
عذر آوردن او را که در نفس الامر عذر باشد پس بواسطه عذر در مثل او ملامت او را
نمیکرد تا آنکه استماع اعتذار او نمینمود و کان لا یشکو وجعا الا عند برئه
و بود که شکایت و گله نمیکرد از هیچ دردی مگر در نزد خوش شدن آن درد
و این دلالت بر رضای او بقضای حق سبحانه و تعالی و صبر او در بلایا دارد و کان یقول ما یفعل
و لا یقول ما لا یفعل و بود که میکرد آنچه می گفت و نمیگفت آنچه نمیکرد و کان اذا غلب
علی الکلام لم یغلب علی السکوت و کان علی ما یسمع احرص منه
علی ان یتکلم و بود اگر مغلوب می شد بر کلام مغلوب نمیشد بر خاموشی
و این دلیل است بر ترک مماراة و مجادله او در اقوال و عدول او از قول ما لا یعنی بخاموشی
و بود بر شنیدن حریص تر که گویا شدن از جهة ترجیح دادن جانب استفاده
بر افاده و این از فضیلت حکمت است و کان اذا بدهه امران نظر ایهما اقرب
الی الهوی فخالفه و بود که چون رسیدی با وی دو کار نظر کردی که کدام از
آنها نزدیکترند بهوای نفس پس مخالفت کردی با آن یعنی آنچه خلاف نفس بود
اختیار نمودی فعلیکم بهذه الاخلاق فالزموها و تنافسوا فیها فان
لم تستطیعوها فاعلموا ان اخذ القلیل خیر من ترک الکثیر پس بر شماست که
متصف شوید باین خلقهای پسندیده و صفات حمیده پس بایستید بر آن و رغبت
کنید در آن تا بیابید سعادات دو جهان را و اگر نتوانید که متصف شوید بجمیع آن

پس بدانند فرا گرفتن اندکی از آن بهتر است از فرو گذاشتن بسیاری قال عليه السلام
لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب ان لا يعصى شكراً لنعمه و مع ذالک
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که اگر نفرموده بودی خدای تعالی
بر نافرمانی خود جزا البته واجب بودی که عصیان او نکنند از جهة شکر نعمتهای او
که آناً فاناً بایشان میرسد و مع ذالک که بیم نموده بر عصیان پس بطریق اولی ترک
عصیان اولی باشد قال عليه السلام وقد عزّى الاشعث بن قيس عن ابن له
يا اشعث ان تحزن على ابنك فقد استحقت ذلك منك الرحم
مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است وقتیکه بر صبر عزیمت نمود
اشعث بن قیس را بر مرگ فرزند او ای اشعث اگر محزون و اندوهناک شوی
بر فوت پسر خود پس بتحقیق استحقاق پیدا نموده و سزاوار شده باین حزن رحم
و خویش را وان تصبر ففي الله من كل مصيبة خلف و اگر صبر کنی و شکیبائی کنی
پس در رحمت خدای تعالی ثابت است از هر مصیبتی عوضی یا فرزندی یا اشعث
ان صبرت جرى عليك القدر وانت مأجور وان جزعت جرى عليك القدر
وانت مأزور ای اشعث اگر صبر کنی جاری شود بر تو تقدیر باری تعالی و حال آنکه تو
با مزد باشی و اگر جزع و زاری کنی روان شود بر تو تقدیر حضرت عزت در حالیکه
با وزر باشی در معصیت ابنك سرّك وهو بلاء وفتنة كقوله تعالى انما اموالكم
واولادكم فتنة پسر تو شاد ساخت ترا در حال ولادت و حال آنکه بلا بود و فتنه برای تو

١٧٦

زیرا که او سبب تعب و تحمل جهد و حرص و غیر اینهاست از رذایل مثل قول حق تعالی
انما اموالكم واولادكم فتنة وحزنك وهو ثواب ورحمة كقوله تعالى انما
يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب و اندوهناک کردانید ترا در حال وفات
و حال آنکه این ثواب است و رحمت حضرت ذی الجلال و ایمنی از اهوال روز حساب
كقوله تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب قال عليه السلام على قبر
رسول الله صلى الله عليه وآله ساعة دفن ان الصبر لجميل الا عنك و
ان الجزع لقبيح الا عليك وان المصاب بك لجليل وانه
قبلك وبعدك لجلل مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
فرمود آنحضرت علیه السلام بر بالای قبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در ساعتی که مدفون شد
صبر و شکیبائی نیکوست مگر از مفارقت تو ای برگزیده خدای تعالی و بیقراری
زشت است مگر بر موت تو ای خاصه و خلاصه اصفیا و بدرستی که ماتم و اندوه
که رسیده است بسبب تو هر آینه عظیمست بدرستی که هر مصیبت که واقع است پیش از
موت تو و پس از موت تو هر آینه آسان و حقیر است نسبت باین مصیبت و بعضی
گفته اند که لفظ جلل از لغة الاضداد است و اینجا بمعنی عظمت یعنی مصیبت تو بعد از
رحلت تو جلیل است و عظیم بسبب تصور آن امر پر خطر و آلام آن و بعد از تو همچنین است
بسبب اختلال کار اسلام و غلبت دشمنان جاهل بیت تو بعد از تو قال عليه السلام
لا تصحب المائق فانه يزين لك فعله ويود ان تكون مثله مفاد کلام دُرربار

آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است صحبت مدارید با نادان بدرستی که او
می آراید کردار خود را در نظر تو و دوست میدارد که باشی تو مانند او در حماقت
یعنی احمق تصور نمیکند نقصان خود را بلکه خیال مینماید نفس او کاملست و دوست میدارد
غیری مثل او باشد بعضی از حکما گفته اند که احمق تصور میکند مضار خود را در صورت
منافع پس این قول باید اگر همه آن احمق باشند زیرا که تصور میکنند زخارف
دنیا را که مضار آنهاست در صورت منافع خود قال علیه السلام أصدقاؤك
ثلاثة وأعداؤك ثلاثة فأصدقاؤك صديقك وصديق صديقك
وعدو عدوك مفاد کلام در این باب آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که
دوستان تو سه نفرند و دشمنان تو سه نفرند یکی دوستان تو دوست تست و دوست
دوست تست و دشمن دشمن تو وأعداؤك عدوك وعدو صديقك وصديق
عدوك و دشمنان تو دشمن تست و دشمن دوست تست و دوست دشمن تو باید که
مراد حضرت صلوات الله وسلامه علیه بعداوت و صداقت عداوت و صداقت
خالصه باشد نه شوبه و حکم باینکه صدیق صدیق تو و عدو عدو صدیق تست قال علیه السلام
لرجل رآه يسعى على عدو له بما فيه إضرار بنفسه إنما أنت كالطاعن نفسه
ليقتل ردفه مفاد کلام در این باب آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است فرمود
آنحضرت مردی که دید او را که سعی میکند و شتاب زده که میکند ضرر دادن
رسانیدن دشمنی که او را بود بچیزی که در او مضرت رساننده بود بنفس خود

١٧٧ جز این نیست که تو مثل آنکسی که نیزه زننده باشد بخویشتن که بگذرد آن نیزه
از سینه او از طرف پشت او بیرون آید که کشته شود کسی که در پشت او سوار است
قال علیه السلام ما أكثر العبر وما أقل الاعتبار مفاد کلام در این باب آنحضرت علیه السلام
این است چه بسیار است مواضع عبرتهای روزگار و موجبات عبرت
گرفتن فرد کاخ جهان پر است ز ذکر گذشتگان لیکن کسی که گوش کند
این ندا کمست قال علیه السلام من بالغ في الخصومة أثم ومن قصر فيها ظلم
ولا يستطيع أن يتقي الله من خاصم مفاد کلام در این باب آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است کسی که مبالغه نماید در منازعه و مجادله گناهکار باشد و کسی که تقصیر نماید
ستم رسیده شود و توانائی ندارد و آنکه پرهیز دارد از خدای تعالی کسی که روی خصومت
آورد یعنی در خصومت خدا عند الله اکثر از چه رعایت حد عدالت در خصومت
صعوبت دارد این تقریر است از طرفی افراط و تفریط در خصومت که طلبی که
مستلزم اثمست و انظلام که مستلزم حقارت و مذلت است و تعیه بر تعد
عدالت در خصومت قال علیه السلام ما أهمني ذنب أمهلت بعده
حتى أصلي ركعتين مفاد کلام در این باب آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
اندوهناک نکرد مرا گناهی که مهلت دادم شوم بعد از آن باندازه دو رکعت نماز
بعد خواهی از این ملحق است بجهه ارشاد دیگران و اگرنه آنحضرت صلوات الله علیه
معصوم است از جمیع خطیئات وسئل كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم

فقال علیه السلام کما یرزقهم علی کثرتهم فقیل کیف یحاسبهم ولا یرونه
قال علیه السلام کما یرزقهم علی کثرتهم ولا یرونه مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است پرسیده شد از آنحضرت سلام الله علیه
چگونه حساب خواهد کرد حق سبحانه و تعالی با خلایق و چه نوع شمار اعمال ایشان
خواهد نمود با وجود بسیاری ایشان پس فرمود همچنانکه روزی میدهد ایشانرا
با وجود بسیاری ایشان پس گفتند چگونه حساب نماید با ایشان و حال آنکه
نمی بینند خالق خود را در جواب فرمود همچنانکه روزی میدهد ایشانرا
با وجود کثرت ایشان و حال آنکه نمی بینند رازق خود را این کلام سعادت
فرجام صریح است بر نفی رؤیت حضرت عزت تعالی شأنه در دنیا و آخرت
قال علیه السلام رسولک ترجمان عقلک مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله علیه
این است فرستاده تو ازبرای پیغام بسوی کسی بیان کننده عقل تست یعنی
پیغام برنده در مهام میباید فطن و فهیم باشد چه از عقل تو دلالت تمام دارد
زیراکه رسول تعبیر میکند مقدار عقل مرسل و جهل او را ازبرای کسی که رسول الیه بود
تمام وکتابک ابلغ من نطق عنک و نامه تو بلیغ ترین کسی است که سخن گوید
از جانب تو زیراکه نامه مطابق مرسل است و ضابط مراد او بخلاف لسان غیر
در میان چه احتمال دارد زیاده و نقصان در زبان قال علیه السلام ما المبتلی الذی
قد اشتد به البلاء باحوج الی الدعاء من المعافی الذی لا یامن من البلاء

مفاد

١٧٨

مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است نیست گرفتاری که
سخت شده باشد با و بلا محتاج تر بدعا از کسی که ایمن شده باشد از بلا
زیراکه مبتلی محتاج است بدعا برای زوال بلا و معافی برای دوام عافیت و
خلاصی دار از بلا و رنج و عنا قال علیه السلام الناس ابناء الدنیا ولا یلام
الرجل علی حب امّه مفاد کلام در بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است
که مردمان پسران دنیا اند و ملامت نموده نمیشود مرد در دوستی مادر این کلام
توبیخ است از برای جمیع مردمان بمتابعت دنیا چه این کلام از قبیل آنست که گویند
افعال قبیحه فلان کس طبیعی است و جبلی ذات اوست قال علیه السلام
ان المسکین رسول الله فمن منعه فقد منع الله ومن اعطاه فقد اعطی الله
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله علیه این است فقیر بیچاره پیغام آور
خدای تعالی است و نفرموده او سبحانه و تعالی جهة ای رزق خود است امکان
و متصدق این است واقرضوا الله قرضا حسنا پس کسی که منع نماید او را
پس بتحقیق که منع نموده است خدای تعالی را و هر که عطا کند او را پس بتحقیق
که عطا نموده است خدای تعالی را قال علیه السلام ما زنی غیور قط مفاد کلام
در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هرگز زنا نکرد غیرت دارنده است
زیراکه شخص غیور هرگاه قصد زنا کند تخیل نماید مثل این عمل را در حرم خود پس
معارضه کند خیال او با آن امر شنیع و آن عمل را مستقبح شمرد و منع خود کند

قال علیه السلام کفی بالاجل حارساً مفاد کلام دررباز آنحضرت صلوات الله علیه
این است که کافیست اجل نگهبان عمر زیرا که انسان محفوظست وجود او
در مدت اجل موعود و زمان انقضای عمر خود و مصدق این است کلام
الهی جل جلاله واذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
قال علیه السلام ینام الرجل علی الثکل ولا ینام علی الحرب مفاد کلام
دررباز آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است خواب میکند مرد در مرگ فرزند
دلبند خود و خواب نمیکند بر ربوده شدن مال زیرا که صبر بر مرگ
فرزند از جهت عدم امکان وجود اوست و ممکن است استرداد مال و
بعضی گفته‌اند این کلمه محمول است بر جمع مال امیر به که تفضیل میدهد مال را
بر اقارب چه احتیاج بیشتر دارد بمال در حصول مطالب دو فرع آن است و
برخی گفته‌اند سبب تفضیل آنست که فوت فرزند تلف یک کس است و سلب مال
تلف جمیع اهل و عیال قال علیه السلام مودة الآباء قرابة بین الابناء و
القرابة احوج الی المودة من المودة الی القرابة مفاد کلام دررباز آنحضرت صلوات الله علیه
این است دوستی پدران فرزندان را خویشاوندیست و پیوند بایشان فرزندان
محتاج تراست بمودت دوستی از محبت بقرابت باعتبار آنکه دوستی فرزند
پدر بخلاف احتیاج قرابت بمودة قال علیه السلام اتقوا ظنون المؤمنین
فان الله جعل الحق علی السنتهم مفاد کلام دررباز آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه

این است

این است پرهیز کنید از گمانهای مؤمنان پس بدرستی که خداوند تعالی
حق را بر زبانهای ایشان نهاده و صفای ضمایر و جلای سرایر و افکار صافیه و حدس واقعه
ناطق میشود السنه ایشان بکرنهجی که منشأ آن امارت صادقه است و مطابق است
با این کلام قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتقوا من فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله قال علیه السلام لا یصدق ایمان عبد حتی یکون بما فی ید الله
اوثق منه بما فی یده مفاد کلام دررباز آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
صادق نیست کسی در ایمان بیقین کامل تا آنکه باشد آنچه در ید قدرت خالق آسمان
و زمین است استوارتر از آنچه در دست اوست از نافع و ضار در هر چه هست
زیرا که لازمه یقین کامل حسن رجاست و توکل و رضا و اعتماد کامل بپروردگار عالم
و وثوق رزق نزد او سبحانه و آنچه که آخر در این عالم حاصل است و مصدق
این است قول حق سبحانه و تعالی ما عندکم ینفد وما عند الله باق قال علیه السلام
ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فاحملوها وان ادبرت
فاقتصروا بها علی الفرائض مفاد کلام دررباز آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است بدرستی که دلها را رو نهادنیست و پشت دادنی پس چون رو آورند
دلها پس حمل نمایید ایشان را بنافله‌ها و اعمال مستحبه از جهت نشاط ایشان در
آن و چون پشت نمایند پس اقتصار نمایید بفریضه‌های واجبه یعنی ایشان را
فرو مگیرید و کوفت باک نشوند قال علیه السلام فی القرآن نبأ ما قبلکم

وَخَبَرُ مَا قَبْلَكُمْ وَخَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است در کلام الله مجید ربانی است خبر آنچه پیش از شما است از قرون ماضیه
و خبر آنچه بعد از شما است و خبر آنچه بعد از این است از امور آخرت و حکم آنچه میان
شما است از احکام امور خمسه قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ
فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
باز گردانید سنگ را از جائی که آمد پس بدرستی که بدی را دفع نمیکند الا بدی و
مصداق این است قول خدای تعالی فاعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم مصرع
کلوخ انداز را پاداش سنگ است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ
أَلِقْ دَوَاتَكَ وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ وَ
قَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ مفاد کلام در بارهٔ
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است فرمود آنحضرت در تعلیم کتابت مر کاتب نویسنده
خود عبید الله بن ابی رافع را اصلاح آور دوات خود را بمداد و دراز بساز
زبانهٔ قلم خود را تا سریع باشد در امتداد و گشاده کن میان سطرها را و درهم
میان حرفها را یعنی حرفها را نزدیک بهم نویس پس بدرستی که این نمودن
با این طور بصباحت نزدیکتر است و زیباست نیکوئی خط قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ مفاد کلام در بارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است که من پادشاه مؤمنانم و پیشوای ایشانم در حال تقدم در دین فاضل است

پیشوای

مؤمنان پیروی میکنند مرا در افعال و اقوال و فاجران و عاصیان در فکر
متاع دنیا و مال می بالند قَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ مَا دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ گفته با امیر مؤمنان صلوات الله علیه
بعضی از جهودان دفن نمودید پیغمبر خود را تا اینکه روی با خلاف آوردید پس
حضرت امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه در جواب ایشان فرمود که این که ما
اختلاف کردیم از روی آنچه از وصا در شد یا در جانشینی و خلافت کردیم
نه اینکه در او اختلاف کردیم یعنی شک نکردیم در رسالت و نبوت او و
لَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ
آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ و لکن گفتید شما به پیغمبر خود را از روی جهل و غی چون
بیرون نرفته بود پاهای شما از دریا که گردان از برای ما خدائی یعنی تعیین
معبودان کن از برای ما همچنانکه ایشان از بت پرستان خدایان را فرمود
پیغمبر شما بدرستی که شما گروهی هستید جاهلان شک نمودن در مرسل انبیا که
خدای تعالی است مستلزم شک نمودن در انبیاست پس لازم می آید که شما شک
نموده باشید در نبوت حضرت موسی علیه السلام قِيلَ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَقِيتُ أَحَدًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ گفته شد مر آنحضرت علیه السلام را
بکدام خبر غالب شدی بر همسران پس در جواب فرمود ملاقات نکردم و نرسیدم
بهیچیک از اقران مگر اینکه یاری داد مرا بر نفس من اشاره میفرماید آنحضرت باین کلام

الی تمکّنه وتثبیته للقلوب وقال علیه السلام للسائل عن معضلة سل
تفقّهاً ولا تسأل تعنّتاً فانّ الجاهل المتعلّم شبیه بالعالم
وانّ العالم المتعسّف شبیه بالجاهل مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است فرمود آن بزرگوار روحی له الفداء مر سؤال کننده را که پرسید
از مسئله مشکله بپرس مسئله را که جهة فقه آموختن و احکام شرع دانستن و مپرس
از جهة نزاع جستن و فراغ جدل افروختن پس بدرستی که نادانی که فرا گیرنده علم باشد
شبیه و مانند است بدانا و بدرستی که دانائی که رونده باشد در بیراهی و کج
روی مانند و شبیه است بنادان پس سؤال نمودن از جهة طلب علم حسن است
و آرزوی جدل غیر مستحسن وقال علیه السلام اتّقوا معاصی الله فی الخلوات
فانّ الشاهد هو الحاکم مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
بپرهیزید ای عباد الله از معصیت خدای تعالی در خلوات بدرستی که شاهد حاکم
و گواه است بر شما یعنی آنکسی که مطلع است بر معصیت شما حاکم است در شما حکم خواهد
نمود بجزای اعمال قال علیه السلام لمّا بلغه قتل محمّد بن ابی بکر رضی الله تعالی عنه
انّ حزننا علیه علی قدر سرورهم به الّا انّهم نقصوا بغیضاً ونقصنا
حبیباً مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است فرمود
آنحضرت علیه وقتی که رسید باو قتل محمّد بن ابی بکر رضی الله تعالی عنه بدرستی که
اندوه ما بر گشته شدن او بمقدار شادی قاتلان اوست لیکن ایشان کم کرده شدند

١٨١

از دشمنی یعنی از دشمنان ایشان یکی کم شد و کم کرده شدیم از دوستی یعنی
یک دوست ما کم شد قال علیه السلام العمر الّذی اعذر الله فیه الی ابن آدم
ستّون سنة مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
عمری که عذر آورد خدای تعالی در آن بسوی پسران آدم شصت سالست مراد
باعذار الهی امهال اوست یعنی عمری که در او مهلت داد خدای تعالی بنده را
بتحصیل زاد تقوی و اکتساب طاعات شصت سالست زیرا که بعد از شصت سال
آدمی ضعیف شود و قوی نقصان پذیرد و بدینجهت کلال بهم رساند از عمل پس هر که
تقصیر کرد ما بین شصت سالگی منقطع میگردد حجت او و با عذار و امهال خداوند
قال علیه السلام ما ظفر من ظفر الاثم به مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است فیروزی نیافت کسی که فیروزی یافت بگناه زیرا که مغضوب درگاه
پروردگار عالم شد الغالب بالشّر مغلوب و غالب شونده بشر مغلوب است
زیرا که او مغلوب هوا و هوس نفس است که بدترین دشمنان است و چگونه غالب
و ظفر یابنده باشد کسی را که در جنگ دشمنی باشد که بدترین اعداست قال علیه السلام
انّ الله تعالی فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما جاع
فقیر الّا بما متّع غنیّ والله سائلهم عن ذلک مفاد کلام دُرربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدرستی که خدای تعالی واجب گردانیده
در مالهای توانگران قوتها و روزیهای فقرا را که زکوة است پس گرسنه نشد

هیچ فقیر مضطر مکر بسبب اینکه منع نمود او را تو اکر خدای تعالی سؤال
کننده ایا باشد از آن منع در روز محشر وقال علیه السلام الاستغناء
عن العذر اعز من الصدق به مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است استغناء از عذر عزیزتر وارجمندتر است از راستی آن عذر مراد
آنست که ترک عذرخواهی عزت نفس بیشتر است از عذرخواهی نمودن اگرچه صاحب او
در آن عذرخواهی صادق باشد زیرا که صاحب اعتذار لاحق شود او را ذلت و خواری
قبل از قبول شدن عذر او وقال علیه السلام اقل ما یلزمکم لله تعالی ان لا
تستعینوا بنعمته علی معاصیه مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
کمترین چیزیکه لازم است شما را از برای خدای تعالی آنست که یاری نجویید
بنعمتهای او بر معاصی ها یعنی نعم او را در معاصی صرف ننمایید زیرا که وضع نعمت
از برای استقامت بر طاعت است پس اگر بنده بطاعت مشغول نشود
لااقل لازم است ترک معصیت نماید وقال علیه السلام ان الله تعالی جعل الطاعة
غنیمة الاکیاس عند تفریط العجزة مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است بدرستی که حق سبحانه وتعالی گردانید فرمان برداری را غنیمت زیرکان
نزد تقصیر نمودن عاجزان از فرمان برداری حضرت منان چه شخص فطن استعمال
میکند فطن و زیرکی خود را در آنچه سزاوار است از عبادت وطاعت وعاجز تقصیر نماید
وقال علیه السلام السلطان وزعة الله فی ارضه مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه

این است

این است که سلطان عادل بازدارندگان خداوند یعنی از جانب خدای تعالی
بازدارنده اند جاهل غافل را از ارتکاب عصیان قال علیه السلام المؤمن
بشره فی وجهه وحزنه فی قلبه مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است مؤمن شادی او در چهره او نمایانست و اندوه او در دل او
پنهانست اوسع شیء صدرا واذل شیء نفسا واسع ترین چیزیست از
روی سینه یعنی سینه او فراخ تر از همه چیزهاست بجهة اخذ معارف و اخلاق
حمیده و صفات پسندیده و خوارترین چیزیست از روی نفس از جهة
تواضع و فروتنی یکره الرفعة ویشنأ السمعة کراهت دارد از بلندی
و برتری و دشمن دارد ریا و خودفروشی را طویل غمه بعید همه
دراز است اندوه او بجهة قلت وکمی زاد آخرت و دور و طولانی است علو
همت او در طلب مطالب عالیه که سعادات باقیه است صمته کثیر مشغول وقته
بسیار است خاموشی او بجهة کثرت تفکر در امور عالیه مشغول است وقت او
بذکر و طاعت و عبادت پروردگار جل جلاله وعم نواله شکور صبور بسیار
صابر است نعمتهای آفریدگار بسیار صابر است در وقت نزول
مصیبت و بلا مغمور بفکرته غرق شده است بدریای اندیشه چون در ملکوت
آسمان و زمین و مسائل براهین ضنین بخلته بخیل است باد کردن حاجت خود
بکسی مکر بجانب غنی بی نیاز روزی رسان در بعضی از روایات خلته بضم خاء

واقع شده یعنی صداقت نمی سرعت نمیکند بصداقت احدی از جهة
قلة اخوان تسهل الخليقة لين العريكة سهل و آسانست خوی و سرشت
طبیعت او یعنی منکسر و با نخوت نیست نفسه أصلب من الصلد وهو
أذل من العبد نفس او سخت تر است از سنگ بجهة استحکام عقیده
و شجاعت و قوت در دین و او خوارتر است از بنده زر خرید بواسطه کمال
عبودیت قال علیه السلام لو رأى العبد الأجل ومسيره لأبغض الأمل
وغروره مفاد کلام دُرر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است اگر چنانچه ببیند
بنده اجل خود را و جای بازگشت خود را هر آئینه دشمن دارد خواهش نفس خود را
و فریب او را نخورد و رباعیه ای کاش بدانمی که من کیستمی . در دایره وجود بر چیستمی
گر چنبه عقلم نبود در گوش بر خود بهزار دیده بگریستمی قال علیه السلام لکل امرء
في ماله شريكان الوارث والحوادث مفاد کلام دُرر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است هر مردی را در مال او دو شریک است یکی میراث برنده و دیگری حوادث روزگار
که باعث فنای مالست قال علیه السلام الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر مفاد
کلام دُرر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است دعا کننده بدرگاه خدای تعالی
بی وسیله عمل شایسته مانند تیر زننده است که بی زه کمان باشد تیری بر اندازد دعا مستجاب نشود
قال علیه السلام العلم علمان علم مطبوع ومسموع ولا ينفع المسموع
إذا لم يكن المطبوع مفاد کلام دُرر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است

علم بر دو نوع است یکی مطبوع است که طبیعت عقل درک او کافی باشد و آن
علوم اصولست یعنی اثبات صانع و توحید و عدل و صفات ثبوتیه و صفات
سلبیه و نبوت و امامت و معاد و دوم مسموع است چون علومیکه متعلق است بسمع
و آن احکام شرعیه است که مسمی است بفروع دین پس فرمود نمیدهد علم مسموع که
علم فروع دین باشد وقتیکه نباشد علم مطبوع زیرا که علوم فرعی تابع علوم اصلیه اند
و لهذا صحت عبادات منوط است باصول خمسه قال علیه السلام العفاف
زينة الفقر مفاد کلام دُرر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است باز ایستادن
از حرام وجود را نگاه داشتن از آثام آرایش درویش است والشكر زينة الغنى
و شکر گذاری نعمهای حضرت آفریدگار آرایش توانگری است وقال علیه السلام
يوم العدل على الظالم أشد من يوم الجور على المظلوم مفاد کلام دُرر بار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است روز عدل پروردگار بر ستمکار
سخت تر است از روز ستم نمودن ستمکار بر ستم رسیده وقال علیه السلام
الأقاويل محفوظة مفاد کلام دُرر بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
گفتارها نگاه داشته شده است در صحایف اعمال کقوله تبارک و تعالی
ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد والسرائر مبلوة و نیات و عقاید
آزموده رسیده شود در یوم قیامت میتواند بود که مراد این باشد
که اقاویل هر گاه مسموع شدند متمیز میگردد خیر و شر و نیک و بد آن از یکدیگر

وبهره او تمیز نمی شود حسن و قبیح و خبیث و طیب آن الا باخبار كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
رَهِينَةٌ هر نفسی بآنچه کسب کرده اند وجهت در گرو است و گرفتار
وَالنَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ مردمان ناقص کرده شده اند
و داخل کرده شده است در عقول ایشان علت و عیب بسیار مگر کسی را که
نگاه داشت او در حضرت آفریدگار سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ
سؤال کننده ایشان به رنج جوینده و خطای غیر طلب کننده است و جواب
دهنده ایشان رنج کشنده گوینده خبریست که مطابق با واقع شد
يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْياً يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَا وَالسُّخْطُ نزدیک باشد
فاضلترین ایشان باندیشه و فکر آنکه باز دارد از فضل اندیشه خوشنودی و نکاری
وخشم او نکاری دیگر یعنی ایشان او بجواب نه از روی اتقان باشد بلکه بجهت قلت
دانش در غضب آید و راضی گردد بهر باطل و غیر واقع که جاری شود بر زبان او
يَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُوداً تَنْكَأُهُ اللَّحْظَةُ وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ نزدیک باشد
سخت ترین ایشان از جهت چوب درخت یعنی استوارترین ایشان در دین با یک نگرستن
و متغیر کند او را یک نگاه کردن از حال خود دیگر داند او را یک کلمه مَعَاشِرَ
النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ وَبَانٍ مَا لَا يَسْكُنُهُ وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ
يَتْرُكُهُ ای گروهان بپرهیزید از خدای تعالی پس بسا امیدواری که نرسد باو
و بسا بنا کننده بنائی که ننشیند در او و بسا جمع کننده مالی که رذو باشد

که بر جا میگذارد و آنرا و از آن بهره برندارد وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ
أَصَابَهُ حَرَاماً وَاحْتَمَلَ بِهِ آثَاماً فَبَاءَ بِوِزْرِهِ وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفاً لَاهِفاً
قَدْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و شاید آن مال را
از باطل فراهم آورده باشد و از حق منع نموده باشد یعنی حقوق واجبه از آن ادا نه
باشد و رسیده باشد بواسطه آن مال حرامی و برداشته باشد آن جرم و گناهی
پس بازگردد بثقل آن گناه و آید نزد پروردگار اندوهگین شده پشیمان
حسرت خورنده در آنجا بتحقیق که زیان کرد در دنیا و آخرت آن
بی بصیرت نادان این حالت زیان کاری روشن است و هویدا در آنجهان
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است از اسباب نگاهداشتن نفس است از بدیها متعذر شدن معصیت ها
و قادر نبودن بر آن گناهست حاصل شود از این ملکه تقوا و دشوار شود ترک
معصیت میکند نزد وجدان معصیت قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاءُ وَجْهِكَ جَامِدٌ
يُقْطِرُهُ السُّؤَالُ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است آبروی تو که نگاهست با عرق حیا بسته شده است بر رخسار تو
میچکاند از آن سؤال پس بنگر که میچکانی آنرا بهر چه قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّنَاءُ
بِأَكْثَرَ مِنَ الِاسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الِاسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ
مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است مدح و ثنا گفتن بیشتر

روزبا دترا استحقاق ملطف شده است در قول و افراط در مدح است
و کوتاه نمودن مدح و ثنا از استحقاق و عدم قیام وی آن را ثنا ان در ماندن است در
بیان یا حسد بر دوست پس واجب باشد با گفتن بقدر استحقاق قال علیه السلام
أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللهِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است سخت ترین گناهان نزد حق سبحانه و تعالی
آنست که خوار و کوچک انداد او را صاحب او و سهل داند او را زیرا که این
ملازمت است بر آن و مؤید این است کلام الهی وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللهِ
عَظِيمٌ قال علیه السلام مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که کسی که نظر نمود در عیب
نفس خود بکثرت فرصت باز داشت و اعراض نمود از عیب غیر خود بسبب اعتبار
گرفتن او از نقصان نفس خود و مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ
و هر که راضی شد بروزی داد خدای تعالی اندوه نکشید از آنچه فوت شد
از او در دنیا و مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ و هر که کشید شمشیر خود در راه
ناحق بعضی از تیز آن در اکشته گردید بآن شمشیر ستم فرد هر که تیغ ستم کشید بر روی
اجلش در زمان ریزد خون او و مَنِ اقْتَحَمَ اللُّجَجَ غَرِقَ و کسی که بزود در رفت در
دریا غرق و هلاک شد آن کنایه است از ارتکاب امور عظیمه بدون تأمل و مَنْ
دَخَلَ فِي مَدَاخِلِ السُّوءِ اتُّهِمَ و کسی که داخل شد در مواضع بد بتهمت زده شد

[illegible]

بدی

۱۸۸

[illegible] ابجد

ببدی اگرچه مرتکب نشود و مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ و کسی که دانست
که کلام او از کردار اوست اندک خواهد بود گفتار او مگر در آنچه مهم است و ضروری
از کلمات حسنه و مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ و هر که بسیار شد سخن گفتن او
بسیار شد خطای او زیرا که آدمی تأمل نمی‌تواند کرد در کلام کثیر و در رعایت صحت
و صواب او و بی محابا جاری می‌شود بر زبان او و محفوظ نمی‌ماند از خطاها
و مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ و هر که بسیار شد خطای کلام او قلیل شد حیای او
بسبب کثرت مقابله با مردمان در چیز مستحیانه و مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ
وَرَعُهُ و کسی که اندک شد حیای او اندک شد اجتناب و پرهیزکاری او از فعل منکر
و مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ و کسی که اندک شد ورع او مرد دل او زیرا که
حیوة قلب بسبب اخلاق حمیده و اعمال حسنه است که فرع عمده ورع است و عدم
آن موجب موت قلب باشد و مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ و هر که بمیرد دل او
یعنی خالی شود از علم و عمل داخل شود در آتش الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ قناعت
نمودن مالیست که فانی نمی‌شود زیرا که تساهل نمودن در اسباب معیشت و بداده
حق راضی شدن مالیست که باقی است تا روز جزا موعود در فردی که قانع است
وطن جز عقبا کرده که مالک در عالم پیش فرود آید و مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ
رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ و کسی که بسیار کرد ذکر مرگ را خوشنود شد از متاع
دنیا باندک چیزی بجهة علم ذاکر بعدم انتفاع او از مال بسیار و تجسر که لازمه

مفارقت اوست وللظالم من الرجال ثلاث علامات يظلم من فوقه
بالمعصية ومن دونه بالغلبة ويظاهر القوم الظلمة از برای مردم ستمکار
سه علامت است ستم میکند کسی را که بالای اوست از روی مرتبه چون خالق
و انبیا و اوصیای ایشان را بسبب نافرمانی و معصیت و فسوق و ستم میکند
بر کسی که زیر دست اوست بغلبه نمودن در حقوق او و پشتی میکند گروهی را
که اهل ظلمند و اهل عقوق قال علیه السلام عند التناهی الشدة الفرجة
وعند تضایق حلق البلاء الرخاء مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله علیه آن
این است نزد پایان رسیدن سختی گشایش است و خوشحالی و نزدیک تنگ شدن
حلقهای بلا آسایش است و آسانی و مصداق این است کلام الهی و لکل عسر یسرا
عربیة کم لیلة من غموم الدهر مظلمة ورجا من بعدها صبح من الفرج قال علیه السلام
لبعض اصحابه لا تجعلن اکثر شغلک باهلک و ولدک فان یکن اهلک و
ولدک اولیاء الله فان الله لا یضیع اولیاءه وان یکن اعداء الله
فرمود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه ببعضی از اصحاب خود مگردان بیشتر شغل خود را
باهل خود و فرزندان خود یعنی همگی همت خود در امر و مصالح دنیویه ایشان مکن
بلکه بقدر ضرورت مشغول شو بایشان و باقی را صرف عبادت پروردگار کن
پس اگر باشند اهل و عیال و فرزندان تو از دوستان خدای تعالی پس نیست که
ضایع نمیسازد دوستان خود را و اگر باشند دشمنان خدای تعالی پس چیست غم تو

قال

قال علیه السلام اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله مفاد کلام در باره
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است بزرگترین عیب آنست که عیب نمایی
چیزی را که باشد در ذات تو مانند آن عیب هنا بحضرته علیه السلام رجل
رجلا بغلام ولد له فقال لیهنک الفارس تهنیت گفت بحضور مبارک
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه مردی مردی را بپسری که متولد شده بود
مراو را باین تهنیت و این کلمه ایست که عرب چنین بیکدیگر تهنیت میکنند چون
این نوع تهنیت موافق و ملایم طبع مبارک نشد از آن جهت منع فرمود
و قال علیه السلام لا تقل ذلک ولکن قل شکرت الواهب
وبورک لک فی الموهوب وبلغ اشده ورزقت بره و فرمود بعد
مگو این کلمه را در وقت تهنیت مفاد کلام این است که بگو در وقت تهنیت
شکر خداوند بخشاینده را و برکت عطا باید در بخشیده شده و که است
و برساند آن فرزند را بسن قوت و کمال و روزی تو شود نیکویی او و قیل له
لو سد علی رجل باب بیته وترک فیه من این کان یأتیه رزقه فقال
من حیث یأتیه اجله و گفته شد مر آنحضرت را صلوات الله و سلامه علیه اگر بسته شود
بر مردی در خانه اش و گذاشته شود در آن خانه از کجا می آید او را روزی
پس فرمود آنحضرت روحی فداه از آنجا که آید باو اجل و این اشاره است بر قدرت
خالق و صانع جل جلاله و اشتراک ایشان در مبدء واحد و در قسمت موری

بعلم غیب برانند در تنگ جای زیر صخرها و عزّی علیه السلام قوماً عن
میّتٍ مات لهم فقال إنّ هذا الأمر لیس بکم بدأ ولا إلیکم انتهی
وقد کان صاحبکم هذا یسافر فعدّوه فی بعض أسفاره فإن
قدم علیکم وإلّا قدمتم علیه و تعزیت فرمود حضرت صلوات الله وسلامه علیه مر
پس فرمود بدرستی که این امر که موت نیست که شما آغاز کردید بلکه از ابتداء
آدم این امر مقدر است و متحتم و نه شما روی با شما آورده بلکه تا انقراض
عالم این حکم مقرر است و لازم بدرستی این کسی که مصاحب و همراه شما بود
سفر کرد پس شمارید او را در بعضی از سفرهای خود یعنی تعدوا ایام سفر او کنید
پس اگر باید از سفر و داخل شود بر شما فبها و الا شما پیش رونده اید
سوی او و قال علیه السلام یا ایها الناس لیرکم الله فی النعمة وجلین
کما یرٰکم من النقمة فرقین مفاد کلام دُرر بار حضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است ای گروه مردمان باید که ببیند شما را خداوند تبارک و تعالی در نعمت
خوفناک و ترسناک بنحوی که می بیند شما را در محنت و عقوبت ترسان و هراسان
انه من وسّع علیه فی ذات یده فلم یر ذلک استدراجا
فقد أمن مخوفا ومن ضیّق علیه فی ذات یده فلم یر ذلک
اختبارا فقد ضیّع مأمولا بدرستی که کسی که فراخ گردانیده شد برای او
در آنچه در دست اوست از متاع دنیا پس ندید آن را که آن نعمت وسعت گردانیدن

استدراج خدای

خدای تعالی است و از عقوبت بتدریج و ایمن شد از کار ترسیده شده
و کسی که تنگ گردانیده شد برای او در آنچه در دست اوست پس آن ضیق را
ندید که آزمودن خدای تعالی است مر او را با آن پس ضایع ساخت ثواب
تنگی معیشت امید داشته خود را از اجر صبر بر آن اشاره است که نعمت دنیا
بلاست و واجب است رفع آن بشکر بجا بلکه مقابله باید نمود در تحصیل عقبی
قال علیه السلام یا أسری الرغبة اقصروا فإنّ المعرّج علی الدنیا
لا یروّعه منها إلا صریف أنیاب الحدثان مفاد کلام دُرر بار آنحضرت
این است ای اسیران رغبت و آرزوی نفس و هوا کوتاه سازید آرزوها را
در این سرا بدرستی بالا رونده در دنیا و میل کننده باین سرا نمی ترساند و باز
نمیدارد او را مگر آواز دندانهای فتنه های حوادثها یعنی منع میکند از دنیا
مایل دنیا را الا نوائب و مصائب دهر یا ایها الناس تولّوا من أنفسکم
تأدیبها واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها ای گروه مردمان متولی شوید
نفسهای خود را یعنی بخودی خود مباشر شوید و مشغول که باید اصلاح آوردن
نفسهای خود و کم گردانید نفسها را از جرات کردن و اقدام نمودن بر اخذ
عادات خویش از هوا و آرزوها که مضرند در آخرت لا تظنّنّ بکلمة
خرجت من أحد سوءا وأنت تجد لها فی الخیر محتملا گمان مبر در مردمان
سخن بدی که بیرون آید از دهان ایشان و حال اینکه یابی مر آن کلمه را در نیکوئی

احتمال زیرا که حمل نمودن سخن برادر بخیر و نکوئی از حسن ظن است که از مکارم
اخلاق است اذا كانت لك الى الله حاجة فابدء بمسئلة الصلوة
على النبي صلى الله عليه وآله ثم سل حاجتك فان الله اكرم من ان يسأل
حاجتين فيقضي احديهما ويمنع الاخرى چون باشد مر ترا بدرگاه الهی
حاجتی پس آغاز کن قبل از حاجت بدرخواستن از خدای تعالی صلوة
و سلام بر پیغمبر او صلی الله علیه و آله پس از آن حاجت خود را بخواه پس بدرستیکه
خدای تعالی کریمتر از آنست که درخواسته شود از او دو حاجت پس روا
نماید یکی از آن دو را و منع نماید دیگری را قال علیه السلام من ضنّ بعرضه
فليدع المراء مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
هر کس بخل کند بناموس خود و ترسد از بدگویان پس باید که ترک نماید خصومت
کردن را خصوصا با عیب جویان و قال علیه السلام من الخرق المعاجلة
قبل الامكان والاناة بعد الفرصة مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است از بیراهی و حماقت است تعجیل نمودن در کارها پیش از اقتدار
داشتن و کاهلی کردن بعد از فرصت یافتن زیرا که اول طرف افراط است و ثانی
طرف تفریط و هر دو مذموم است و قال علیه السلام لا تسئل عمّا لا یکون
ففي الذي قد كان لك شغل مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است مپرس از آنچه بوقوع نیامده از احکام حوادث پس در آنچه واقع شده
مر ترا

مر ترا مشغولیت است ان الفكر مرآة صافية بدرستیکه اندیشه و فکر
آئینه ایست صافی از برای انتقاش صور معقوله در آن همچو انتقاش صور
محسوسه بآئینه الاعتبار منذر ناصح عبرت گرفتن از احوال نیکان و بدان بیم
کننده نفس است و نصیحت کننده او و كفى ادبا لنفسك تجنّبك ما كرهته
کافی است برای ادب کردن نفس تو دوری جستن تو از آنچه مکروه
می شماری آنرا از برای غیر خود قال علیه السلام العلم مقرون بالعمل
فمن علم عمل والعلم يهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل مفاد
کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است علم و دانش
پیوسته شده است بعمل و کردار پس کسیکه عالم باشد لازمست که روی
بعمل آورد تا اینکه نفس او کامل شود علم آواز میدهد بعمل بزبان حال اگر
اجابت نمود عمل ندای علم را مقرون شد نفس بکمال خود و الا که اجابت
ننمود علم روی در ادبار نهاد و منجر شد بزوال زیرا که عمل سبب است
ملکه را و ترک آن موجب نسیان است و محتمل است که مراد بارتحال علم عدم
منفعت آن باشد مجازا یعنی هر که عمل را مقارن علم نساخت منفعت
بر آن علم مترتب نشد قال علیه السلام یا ایها الناس متاع الدنيا حطام
موبئ فتجنبوا مرعاه قلعتها احظى من طمأنينتها وبلغتها ازكى من
ثروتها مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است ای گروه

مردمان متاع دنیا که گیاه ریزه خشک است پس دور شوید از چراگاهی که جلب نمودن
از آن باستعجال سودمندتر است از آرام گرفتن در آن بفراغت بال و اندکی
از قوت دنیا که با آن روزی گذرانید پاکیزه و با کرامت از توانگری در او
حُكِمَ عَلَى مُكْثِرِيهَا بِالْفَاقَةِ وَأُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ حکم کرده شده است
بر کسی که بسیار مالدار شده است بدرویشی و بی چیزی بجهت قلت زاد معاد
و کمی سرمایه اخروی و یاری داده شده است کسی که بسبب قناعت بی نیاز شده است
از مال با آسایش نمودن در آن جهان وَمَنْ رَاقَهُ زِبْرِجُهَا أَعْقَبَتْ نَاظِرَيْهِ كَمَهًا
کسی که بعجب آورد او را آرایش این جهان و محبت ورزد با آن فریبی در آورد
او را بهر دو چشم کوری که در راه دنیا یعنی دیده بصیرت او را کور گرداند از
دیدار او بست از احوال اشیاء آخرت وَمَنِ اسْتَشْعَرَ الشَّغَفَ بِهَا مَلَأَتْ
ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا لَهُنَّ رَقْصٌ عَلَى سُوَيْدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ وَغَمٌّ يَحْزُنُهُ
كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظَمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاهُ هَيِّنًا
عَلَى اللَّهِ فَنَاؤُهُ وَعَلَى الْإِخْوَانِ إِلْقَاؤُهُ و کسی که شعار خود ساخت محبت دنیا را
بر ساحت دنیا باطن او را باشد و بهای بالا مال که آن اندوهها را است
اضطراب و حرکت و آن حرکت فکر و خیالست در اهتمام زینت دنیا و فراهم
آوردن آن غمی که مشغول میگرداند او را و اتباع بی ثبات آن و غمی که محزون میسازد
او را همچنین غمی بعد از غمی بر او وارد شود تا اینکه فرا گرفته شود در راه نفس او معذور

189

و هلاک شود با نواع هموم و غموم پس انداخته شود بفضای قبور در آن حال که
بریده است رگهای آن معهود آیا گمشت بر خدای تعالی فانی ساختن او و موت
و بر برادران انداختن او بگور وَإِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ مِنْ بِعَيْنِ اعْتِبَارٍ وَيَقْتَاتُ
مِنْهَا بِبَطْنِ الِاضْطِرَارِ وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَالْإِبْغَاضِ قِيلَ
أَثْرَى قِيلَ أَكْدَى وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ عَلَيْهِ بِالْفَنَاءِ هَذَا
وَلَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمٌ يُبْلِسُونَ جز این نیست که نظر میکند مؤمن بدنیا بدیده عبرت گرفتن
و قوت فرا گیرد از او بشکم بیچاره گی یعنی اخذ قوت لا یموت میکند از او و
میشنود بگوش دشمن داشتن و اعدو عظیم بنده است اگر گویند توانگری یافت
گویند باز گشت یعنی لذت محروم در دنیا شود مصیبت و
و آمیخته است بمحنت و بلیه اگر شاد گردانیده شود ببقا و هستی اندوهناک کرده شود
بفنا و نیستی این بلا و محنت ثابت است همه را در حالی که نیامده ایشان را روز
نومید شوند در او از رحمت حضرت عزت جل جلاله بسبب هول و شدت آن روز
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ
وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ
خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى سُكَّانُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَ
إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ يَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْهَا فِتْنَةً فِيهَا وَيَسُوقُونَ
مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أُولَئِكَ فِتْنَةً

أترك الحكيم فيها حيران وقد فعل ونحن نستقيل الله عثرة الغفلة
معنا وكلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است مى آيد بر مردمان
زمانيكه باقى نماند در ميان ايشان از قرآن مگر اثر او كه آن تلاوت نمودن است بزبان
نه عمل نمودن بجوارح واركان و از اسلام مگر نام او و مسجدهاى ايشان در
آن روز آبادان باشد از بنا و خراب باشد از آنانكه هاديان و راه نمايان
باشند بسوى حق ساكنان مساجد و عمارت كنندگان آن بدترين اهل
زمين باشند از ايشان بيرون آيد فتنه وبلا و بسوى ايشان مأوى و پناه گناهكار
بالخطى باز گردانند كسى را كه تنها مانده از آن فتنه در آن تعقب بسيار و برانند
كسى را كه باز پس مانده از آن بسوى آن پس مى فرمايد خداوند عالميان كه
منزه است از معايب و نواقص پس بذات خود سوگند ميخورم هر آئينه
برانگيزانم بسوى ايشان فتنه وبلائى كه بگذارم حكيم را در آن متحير و سرگردان و
بتحقيق كرد آن چنان يعنى آن فتنه را نازل گردانيد و ما طلب اقاله ميكنيم از خداى تعالى
بسر در آمدن غفلت را يعنى از خداى تعالى در ميخواهيم كه زايل گرداند از ما
خبطى را كه از ما بسبب غفلت از ما صادر ميشود قال عليه السلام أيها الناس
اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثاً فيلهو ولا ترك سدى فيلغو وما
دنياه التي تحسنت له بخلف من الآخرة التي قبحها سوء النظر عنده
وما المغرور الذي ظفر من الدنيا بأعلى همته كالآخر الذي ظفر

من الآخرة بأدنى سهمته معنا وكلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه اين است
اى گروه مردمان بترسيد از خداى تعالى پس بدانيد كه هيچ مردى آفريده
نشده بازى تا بازى كند و در طريق لهو و لعب سلوك نمايد و فرو گذاشته
نشده مهمل و عاطل تا بيهوده گويد و راه بى فايده پويد و دنياى آن كس چنانكه
نيكو نموده است آن دنيا خود را براى آن كس و جانشين شده است
بجهه آن كس آن دنيا از آخرت و زشت و قبيح نموده است آخرت را
در نظر او نيست سبب فريفته شدن آن كس بدنيا آخرت در نظرش بد آمده است
فريفته شده بدنيا كه فيروزى يافت با آن بلندترين همتش همچو كسى كه
فيروزى يافت از آخرت بكمترين قسمت و نصيبى زيرا كه اعظم متاع دنيا
معروفست بفنا و زوال و اصغر نعم عقبى موصوفست ببقا پس كسى كه برسد
بادنى قسمتى و نصيبى از دار باقى و متاع آن كم نمى باشد با كسى كه داده
باشند با و از متاع دار فانى قال عليه السلام لا شرف أعلى من الإسلام
ولا عز أعز من التقوى ولا معقل أحسن من الورع ولا شفيع
أنجح من التوبة ولا كنز أغنى من القناعة ولا مال أذهب
للفاقة من الرضى بالقوت ومن اقتصر على بلغة الكفاف تبوأ
خفض الدعة والرغبة مفتاح النصب ومطية التعب و
الحرص والكبر والحسد دواع إلى التقحم في الذنوب والشر جامع

مساوی العیوب مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اینست
هیچ شرفی نیست برتر از اسلام زیرا که مستلزم سعادت دنیا و آخرت
فرد زندگی خود مکن در کفر و نادانی تلف کاندر انیست برتر از مسلمانی شرف
و نیست هیچ عزت و ارجمندی عزیزتر و ارجمندتر از تقوی و پرهیزکاری زیرا
آن مستلزم کرامت و رفعت در نزد حضرت عزت سبحانه و تعالی شانه است کقوله
تبارک و تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم فرد چون گرامی تر نبود از مردم پرهیزکار
زان سبب فرمود عند الله اتقیکم تا آن کر کاز و نیست هیچ بنائی محکم تر و
استوارتر از اجتناب نمودن از مناهی و متزین شدن باعمال جمیله و صفات حسنه
فرد از بدی پرهیز کن کر تو خواهی کمتع کاندر انیست محکم تر بنایی از ورع
و نیست هیچ شفاعت خواهی رهاننده تر از توبه نمودن از گناه و باز گشتن بدرگاه اله
فرد چون گناهی کرده باشی و رهیدن بایدت شفیع توبه از عذر گناهت بهتر است
از هر شفیع و نیست هیچ گنجی غنا گرداننده تر میرا از قناعت دنیا مثل گنج قناعت
زیرا که آن غنای نفس است مصرع هر که قانع شد بخشک و تر شه بحر و بر است
و نیست هیچ مالی برنده تر مر درد و شر را از راضی
شدن بقوت و هر که اقتصار کرد بروزی که ندانید و اکتفا کرد باندکی و
بازداشت خود را از سؤال و متصف ساخت خود را بعفاف پس بتحقیق که
منتظم و پیوسته شد براحت داخل شد و جایی گرفت در نرمی و استراحت

١٩١

و رسید براحت و آرامش فرد هر که راضی شد بقضای خدا بهره یابد
از رضای خدا و رغبت نمودن بدنیا رنجست و عنا و مرکب بار کش است
مر تعب و بلا را و حریص بودن و تکثیر نمودن و حسد بردن خواننده گاه دلها را
بسرعت در آمدن در گناهها و شر جمع کننده است عیبهای زشت و بد را
از جمله صدق شر جمیع عیوب فرد بدی عادت مکن بد مرد آن کو کند
نزد مردم عیبهای زشت را پیدا کند قال علیه السلام لجابر بن عبد الله
الانصاری یا جابر قوام الدنیا باربعة عالم مستعمل علمه وجاهل
لا یستنکف ان یتعلم وجواد لا یبخل بمعروفه وفقیر لا یبیع آخرته
بدنیاه فاذا ضیع العالم علمه استنکف الجاهل ان یتعلم واذا
بخل الغنی بمعروفه باع الفقیر آخرته بدنیاه فرمود آنحضرت صلوات الله علیه
مر جابر بن عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه را ای جابر بنای دنیا و صلاح
آن بچهار کس بسته است اول عالمی که بکار دارنده باشد علم خود را
دویم جاهلی که ننگ نداشته باشد که بیاموزد علم سیم صاحب جودی
که بخل نکند احسان خود را چهارم درویشی که نفروشد آخرت خود را
بدنیای خود پس هرگاه عالم ضایع سازد علم خود را و عمل بآن بجا نیاورد ننگ
داشته باشد جاهل از اینکه فرا گیرد علم را از او و هرگاه بخل نماید توانگر
بانعام و عطای خود بفروشد فقیر آخرت خود را بدنیا و مرتکب قبایح شود

يا جابر من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه فمن قام لله فيها بما يجب
عرّضها للدوام والبقاء ومن لم يقم لله فيها بما يجب عرّضها
للزوال والفناء ای جابر کسی که بسیار شد نعمتهای خدای تعالی بر او بسیار باشد
حاجتهای مردمان بسوی او پس هر که قیام نماید برای رضای خدای تعالی در آن
نعمتها بچیزی که واجب است بر او چون شکر نماید بدل و زبان و صرف آن نعمتها
بمصارفی که رضای منعم در آنست پیش آرد خدای تعالی آن نعمتها را بجهة او بدوام و بقا
و هر که قیام ننماید برای رضای خدای تعالی در آن نعمتها بچیزی که واجب است بر او
باین معنی که کفران نعمت نماید و صرف ننماید آن نعمت را در مصارفی که رضای منعم
در آن نیست پیش آورد خدای تعالی برای او در آن نعمتها فنا و زوال را قال علیه السلام
ایها المؤمنون انه من رأی عدوانا یعمل به و منکرا یدعی الیه فانکره
بقلبه فقد سلم و برئ و من انکره بلسانه فقد اجر و هو افضل من صاحبه
و من انکره بالسیف لتکون کلمة الله هی العلیا و کلمة الظالمین هی
السفلی فذلک الذی اصاب سبیل الهدی و قام علی الطریق و
نوّر فی قلبه الیقین مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
فرمود ای جماعت مؤمنان بدرستی که کسی که دید بدیرا که عمل میکنند
بآن جاهلان و فعل زشت و قبیحی را که میخوانند بسوی آن پس انکار نمود آنرا
بدل خود پس بتحقیق سلامت ماند از مؤاخذه در عاجل و آجل و بری شد از گناه

در آن کار باطل و کسی که انکار نمود آنرا بزبان خود پس بتحقیق اجر یافت و
این مرد افضل است در نزد خدای تعالی از مصاحبش که انکار بقلب نمود
و کسی که منکر شد آن کار را بشمشیر و نیزه باین قصد که باشد کلمه خدای تعالی که
آن دین اسلام است بلند و عالی مقدار و کلمه ظالمان پست و زبون پس آن مرد
کسی است که رسیده است براه هادیان و راه راست نمایندگان و ایستاده است
براه خدای تعالی و روشن شده است در دل او نور یقین قال علیه السلام
ان اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بایدیکم ثم بالسنتکم ثم
بقلوبکم مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که
اول چیزی که مغلوب میشوید شما از جهاد کردن جهاد کردن شما است بدستهای خودتان
بارباب غنا و طغیان پس بزبانهای خودتان پس از آن بدلهای خودتان مراد
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه از مغلوبیت از جهاد آنست که مردمان گاه
مغلوب نفس اماره شوند و بدستها و زبان خود در مقام نهی از فعل زشت و منکر
بر نیایند رفته رفته انکار فعل زشت و عمل ناشایست بیرون رود از قلوب
ایشان فمن لم یعرف بقلبه معروفا و لم ینکر منکرا قلب فجعل اعلاه اسفله
پس کسی که نیکو نداند بدل خود فعل معروف را و انکار نکند فعل منکر را باز
گردانیده شود پس گردانند اعلای او را باسفل یعنی نیکو نشود و منعکس شود
عقل او و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف

وَالنَّهيَ عَنِ المُنكَرِ الّا كَنَفثَةٍ فِي بَحرٍ لُجِّيٍّ یعنی نیست جمیع کردارهای نیک و جهاد
نمودن در راه خدای تعالی نزد امر معروف و نهی از منکر مگر همچو دمیدنی
که واقع شود در دریای عمیق مراد آنست که اعمال بر و جهاد در نزد
امر معروف در مرتبه و ثواب در نهایت قلت و کمیت همچنانکه نفثه
در نهایت قلت است بدریا وَاِنَّ الاَمرَ بِالمَعرُوفِ وَالنَّهيَ
عَنِ المُنكَرِ لا يُقَرِّبانِ مِن اَجَلٍ وَلا يَنقُصانِ مِن رِزقٍ بدرستی که
امر معروف و نهی از منکر نزدیک نمیگرداند اجل مقدر را و کم نمیکند روزی
مقرر را وَاَفضَلُ مِن ذٰلِكَ كَلِمَةُ عَدلٍ عِندَ اِمامٍ جائِرٍ و افضل و بهتر
در ثواب از امر معروف و نهی از منکر کلام حق و راستی است در نزد
پادشاه جور کننده ستمکار لا تَأمَنَنَّ عَلىٰ خَيرِ هٰذِهِ الاُمَّةِ عَذابَ اللّٰهِ
لِقَولِ اللّٰهِ سُبحانَهُ فَلا يَأمَنُ مَكرَ اللّٰهِ اِلَّا القَومُ الخاسِرُونَ وَلا
تَيأَسَنَّ لِشَرِّ هٰذِهِ الاُمَّةِ لِقَولِ اللّٰهِ سُبحانَهُ لا يَيأَسُ مِن رَوحِ اللّٰهِ
اِلَّا القَومُ الكافِرُونَ ایمن مباشید بر بهترین این امت از عذاب
خدای تعالی بجهة فرموده خداوند تبارک و تعالی ایمن نشود از مکر یزدان
مگر گروه زیانکاران و نومید نشوید از روح و رحمت خدای تعالی به بدترین
امت بجهة گفتار حضرت آفریدگار بدرستی که نومید نمیشود از رحمت
خداوند عالمیان مگر گروه کافران زیرا که شاید شخص یک عجب پیشه نماید

و بد توبه کند فرد بسا شیخ مناجاتی که از مرگ فرود آمد بسا رند خراباتی
که زین بر شیر نر بندد وَالبُخلُ جامِعٌ لِمَساوِي العُيُوبِ وَهُوَ زِمامٌ يُقادُ بِهِ
اِلىٰ كُلِّ سُوءٍ بخیلی نمودن جامع جمیع بدیها و عیبهاست و مهار است
که کشیده میشود بهر بدی زیرا که دشوار است بر شخص بخیل صرف مال در موضع
آن چه بخیل است بنفس خود و این صفت رذیله از امهات صفات است و در
تحت آن رذایل کثیره مندرج است چون حرص و حسد و کذب و شره و دنائت
همت و غدر و خیانت و قطع رحم و عدم مساوات و غیر اینها قال علیه السلام
اَلرِّزقُ رِزقانِ رِزقٌ تَطلُبُهُ وَرِزقٌ يَطلُبُكَ فَاِن لَم تَأتِهِ اَتاكَ
مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است جنس روزی بر دو نوع است
یکی روزیست که تو طلب میکنی آنرا دوم روزیست که او طلب میکند تو را پس
اگر نیائی بسوی او بیاید بسوی تو فَلا تَحمِل هَمَّ سَنَتِكَ عَلىٰ هَمِّ يَومِكَ
كَفاكَ كُلُّ يَومٍ ما فِيهِ فَاِن تَكُنِ السَّنَةُ مِن عُمرِكَ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ
سَيُؤتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ ما قَسَمَ لَكَ فَاِن لَم تَكُنِ السَّنَةُ
مِن عُمرِكَ فَما تَصنَعُ بِالهَمِّ لِما لَيسَ لَكَ وَلَن يَسبِقَكَ اِلىٰ
رِزقِكَ طالِبٌ وَلَن يَغلِبَكَ عَلَيهِ غالِبٌ وَلَن يُبطِئَ عَنكَ ما قَد قُدِّرَ
لَكَ پس متحمل مشو و مخور غم یک سال خود را بر غم روز بر رو خودت کافی است
تو را هر روزی آنچه در او هستی از روزی فرد بوفای زمانه کیسه مدوز

بگذرانش بقوت روز بروز پس اگر باشد آن سال از عمر تو پس بدرستی که
خدای تعالی زود باشد که بدهد تو در هر بامداد تو آن چیز را که قسمت تو کرده
از روزی پس اگر نباشد آن سال از عمر تو پس چکار است تو را بغصه خوردن
مر چیزی را که نیست از تو پیشی نمیگیرد و البته سبقت نمیگیرد بر روزی تو طلب کننده
و هرگز غالب نمی شود بر تو در روزی تو غالب شونده یعنی بعکس روزی
تو را اخذ نمی تواند نمود و تاخیر نمی افتد آنچه مقدر الهی است از روزی برای تو
رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْماً لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِه وَمَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ قَامَتْ بَوَاكِيهِ
فِي آخِرِهِ بسا استقبال کننده روزی که نیست پشت کننده آن روز بلکه
در یافته است او را مرگ و بسا آرزو کرده خوشحالی در اول شب که
بر خواستند گریه کننده گان او در آخر شب قال عليه السلام الكَلامُ فِي
وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ فَاخْزُنْ
لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً
وَجَلَبَتْ نِقْمَةً مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است سخن
در بند تست و در تحت تصرف تست تا دامیکه تکلم ننموده بآن پس چون تکلم
نمودی گردیدی تو در بند آن پس نگاهدار زبان خود را در خزانه دهان
همچنانکه در خزینه مینهی طلاهای خود را و نقره خود را پس بسا کلمه که سلب نمود نعمت را
از قومی کشید بدی و شر را فردا سخن گفته دیگر باز نگردد بدهان اول اندیشه کنند

مرد که عاقل باشد قال عليه السلام لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ
مِمَّا لَا يَعْنِي فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضَ يَحْتَجُّ
بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ القِيٰمَةِ مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
مگوی چیزی را که ندانی بلکه مگوی هر چیزی را که دانی از سخنان بیفایده پس بدرستیکه
حق سبحانه وتعالی فرض نموده بر همه اعضای تو فریضه های معین که
حجت می آورد بآن فرائض بر تو و تو را ملزم میسازد در روز قیامت
قال عليه السلام احْذَرْ أَنْ يَرَاكَ اللهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ
طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَإِذَا قَوِيتَ فَاقْوَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ
وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللهِ مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است بپرهیز از آنکه ببیند تو را خدای تعالی نزد نافرمانی تو او را
و نیابد تو را نزد فرمان برداری تو او را پس نزد این حال خواهی بود
از زیانکاران پس هرگاه توانا باشی پس توانا باش بر طاعت خدای تعالی
و چون ناتوان باشی پس ناتوان باش از نافرمانی حق تعالی قال عليه السلام
الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ جَهْلٌ وَالتَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا
وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الاخْتِبَارِ
عَجْزٌ مفاد کلام در ربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است میل نمودن
بمتاع دنیا با وجود آنچه معاینه دیده شود از او از تغیر و زوال جهل و نادانیست

وتقصیر نمودن در نیکوئی کردار چون واثق باشی بثواب دادن بدان کار غبنست
و زیان بسیار زیرا که خیر کثیر بواسطهٔ عمل قلیل میسر شود و پشیمانی است در
آخر کار و آرام گرفتن و مطمئن شدن بهر کس قبل از آزمودن باعث عجز
و ناتوانیست زیرا که بعد از تفحص و تجسس از احوال کسی سزاوار باشد آرمیدن
بسوی او و یا نفرت کردن از او قال علیه السلام من هوان الدنیا علی الله
انه لا یعصی الا فیها ولا ینال ما عنده الا بترکها مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است از جمله خواری دنیاست نزد
حق سبحانه و تعالی اینکه عصیان کرده نمیشود یعنی معصیت خدای تعالی و نافرمانی
او نمیکنند مگر در دنیا و نمیرسند بآنچه در نزد خدای تعالی است از درجات علیا
و مراتب عظمی مگر بترک نمودن دنیا قال علیه السلام ما خیر بخیر بعده النار
وما شر بشر بعده الجنة وکل نعیم دون الجنة محقور وکل بلاء
دون النار عافیة مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اینست
نیست خیری بخیر واقع در خیری که بعد از آن آتش دوزخ باشد و نیست شری
بشر واقع آن شری که بعد از آن بهشت باشد و هر نعمتی بغیر نعمت بهشت
حقیر است و بیمقدار و هر بلائی و مشقتی نسبت باتش دوزخ عافیت است
و راحت بسیار قال علیه السلام الا وان من البلاء الفاقة واشد
من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب

الا وان

الا وان من النعم سعة المال وافضل من صحة البدن تقوی القلب
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدان بدرستیکه
از جمله بلا و محن درویشی است و سخت تر از فقر بیماری بدنست و سخت تر
از بیماری بدن بیماری دلست که آن فساد در اعتقادات و بد کرداریست
و از جمله نعمتها فراوانی و وسعت مالست و بهترین صحت بدن پرهیزکاری
دلست از رذایل زیرا که آن موجب دولت عاجل است و سعادت آجل
قال علیه السلام للمؤمن ثلاث ساعات فساعة یناجی فیها ربه
وساعة یرم فیها معاشه وساعة یخلی بین نفسه وبین لذتها فیما یحل ویجمل
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اینست مر مومن را
سه ساعت است از روز یکی ساعتی است که راز میگوید در او با پروردگار خود
دوم ساعتی است که در او بصلاح میآورد امر معاش خود را که ناگزیر
و ناچار است از او سیم ساعتی است که وا میگذارد نفس را در میان او و خواهش
های او از لذات در آنچه حلال باشد و نیکو تعبیر خطا و در محل حلال باشد نه حرام
قال علیه السلام لیس للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلاث مرمة
لمعاش وخطوة فی معاد ولذة فی غیر محرم مفاد کلام در بار آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه اینست نیست مر عاقل را که رونده باشد از شهری
بشهری مگر در سه حال یکی بجهة اصلاح امر معاش یا گام برداشتن در امر معاد

بالذت بردن در غیر فعل حرام قال علیه السلام ازهد فی الدنیا یبصرک الله
عوراتها ولا تغفل فلست بمغفول عنک مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بی راغب باش در متاع دنیا
تا بینا کرداند ترا خدای تعالی بر عیوب آن زیرا که راغب بدنیا کور است
دیده بصیرت او و غافل مشو از طاعات و عبادات تا نباشی که
غافل باشند از تو در جمیع حالات قال علیه السلام تکلموا تعرفوا فان
المرء مخبوء تحت لسانه مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است سخن گوئید تا شناخته شوید پس بدرستی که مرد پنهان است در
زیر زبان خویشتن یعنی قیمت و قدرش ندانی تا نیاید در سخن قال علیه السلام
خذ من اموال الدنیا ما اتاک وتولّ عمّن تولّی فان انت لم تفعل
فاجمل فی الطلب مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
فراگیر از متاع دنیا آنچه آمد بتو بی تعب و برگرد از طلب آنچه روی گردانید
از تو پس اگر تو نکنی آنچه گفته شد پس توجه اجمال باش در طلب متاع
آن و امور خطیره از مطلب قال علیه السلام رب قول انفذ من صول
مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بسا گفتار
که آسان تر است در انجاح مرام از حمله نمودن با اضرار و آزار حرم
زبانی بسیار کارهای دشوار آسان شود بسهولت و حمله بسیار از آن حاصل نشود

قال علیه السلام کل مقتصر علیه کاف مفاد کلام آنحضرت صلوات الله علیه
این است هر چیز که اقتصار کرده شده است کافیست در امر معاش کلام
از روی حقیقت آن است بر اقتصار نمودن از دنیا بر متاع یسیر یعنی باید
اقتصار کند آدمی از متاع دنیا بر مقداری که ممکن باشد رفع ضرورت با آن
قال علیه السلام المنیّة ولا الدنیّة والتقلّل ولا التوسّل
من لم یعط قاعداً لم یعط قائماً والدهر یومان یوم لک ویوم
علیک فاذا کان لک فلا تبطر مفاد کلام آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است اختیار کن مرگ را و اختیار مکن پستی و خواری را چه موت از حرمت در
نزد کرام از تحمل نمودن دنائت که لازم شود و قناعت کن بقوت اندک
و متوسل مشو باغنیای دنیا بسیاری از کرام اختیار موت نمودند و متوجه
بغیر نشدند کسی که داده نشد در حالیکه نشسته است داده نشد در حالیکه
ایستاده است کنایه فرموده تا قائم و قاعد را از طلب بسهولت و صعوبت
یعنی هر که مرزوق نشد بسهولت طلب و آسانی نفع نرساند او را تعسّف
در طلب روزی روزگار دو روز است روزی برای تست و آن
زمان نعمت و رخا و وسعت و منفعت است و روزی بر تست که آن
زمان ضیق و بلا و مشقت و مضرت است پس هر گاه باشد زمان فسحت و نعمت
از برای تو پس از حد مگذران سرور و شادی را قال علیه السلام

مقاربة الناس في أخلاقهم أمنٌ من غوائلهم مفاد کلام دُرربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است نزدیک شدن بمردمان
در اخلاق ایشان و متخلق شدن بخلق‌های ایشان ایمنی است از کینه‌های
باطن ایشان قال علیه السلام لبعض مخاطبیه وقد تکلم بکلمة یُستصغر مثله
عن قول مثلها لقد طرت شکیراً وهدرت سقباً فرمود آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه مر بعض از خطاب کننده‌گان خود را در وقتی که
تکلم فرموده بکلامی که خورد شمرده می‌شد مانند چنین گفتار را از مثل آنحضرت
هر آینه پرواز نمودی در خوردی پیش از پر برآوردن و آواز نمودی
در حالتی که مثل بچه شتر نر بودی پیش از رسیدن بحد آواز استعاره نموده
لفظ شکیر و سقب را برای آن کس باعتبار صغر قدر او باینکه تکلم نموده بود
و وصف نموده او را بطیران باعتبار نهوض او بکلامی که از شأن او نبود
مثل آن کلام گفتن قال علیه السلام من أومأ إلی متفاوتٍ خذلته
الحیل مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر کسی که
اشاره کند و اقدام نماید بکارهای متفاوت و مختلف که جمیع آن دشوار
باشد و ما فوق وسع در عادت فرو گذارد او را چاره سازیها یعنی
حیله و تدبیر او فایده ندهد او را در تحصیل آن قال علیه السلام وقد سُئل عن
معنی قولهم لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظیم قال علیه السلام

۱۹۷

إنّا لا نملک مع الله شیئاً ولا نملک إلا ما ملّکنا فمتی ملّکنا
ما هو أملک به منّا وضع تکلیفه عنّا فرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
در حالیکه سؤال کرده شد از معنی قول ایشان کلمهٔ مبارکه لا حول ولا قوة إلا
بالله العلي العظیم فرمود بدرستی که مالک نیستیم با خدای تعالی هیچ چیزی و با او
شریک نیستیم در ملکیت و مالک نیستیم چیزی را مگر آنچه مالک گردانیده ما را و هر وقت
که مالک گردانید ما را چیزی را که مالک تر و توانا تر است بآن از ما
بجهة حکمت و مصلحتی که بود بآن از ما وضع کرد و برداشت تکلیف آن را از ما و از
حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند از معنی این کلمهٔ مبارکه جواب
فرمودند لا حول علی ترک المعاصي ولا قوة علی فعل الطاعات إلا بالله
قال علیه السلام ما أحسن تواضع الأغنیاء للفقراء طلباً لما عند الله
وأحسن منه تیه الفقراء علی الأغنیاء اتکالاً علی الله مفاد کلام دُرربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است چه نیکوست تواضع نمودن اغنیا
و توانگران بفقیران بجهة طلب نمودن آنچه نزد خدای تعالی است از نعمتهای
بی انتها و نیکوتر از آن تکبر فقیران است بر اغنیا بجهة اعتماد کردن بخدای تعالی
بجهة اینکه بااحتیاج ایشان از متاع دنیا قال علیه السلام ما استودع الله
امرءاً عقلاً إلا لیستنقذه به یوماً ما مفاد کلام دُرربار آنحضرت صلوات الله علیه
این است بودیعت ننهاد خدای تعالی هیچ مردی خرد را مگر اینکه برهاند

آن مرد را بسبب آن خرد روزی از روزها قال علیه السلام من صارع الحق
صرعه مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است هر که کشتی گرفت
با حق انداخت حق او را و تعبیر هر که مغالبه و مقارنه نمود با حق حق او را مغلوب
و مخذول نمود زیرا که حق سبحانه و تعالی و ملائکه و کتب و رسل از اعوان و انصار
و هیچ کس را قدرت آن نیست که با ایشان مقاومت جوید و طریق منازعه پیش گیرد
قال علیه السلام القلب مصحف البصر مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
این است دل مصحف بینائی است زیرا که منتقش و منطبع میشود در لوح دل آنچه
بحواس ظاهره مدرک میشود پس دیده ظاهر میخواند آنچه در قلب است بعد از آن
ظاهر میشود در نظر انسان آنچه در دل است پس دل همچو مصحفی است که از او خوانند
آنچه را یابند قال علیه السلام التقی رئیس الاخلاق مفاد کلام آنحضرت صلوات الله علیه
این است پرهیزکاری رئیس اخلاق حسنه است زیرا که او مستلزم جمیع سعادات است
بخلاف هر فرد دیگر از اخلاق قال علیه السلام ولا تجعلن ذرب لسانک
علی من انطقک و بلاغة قولک علی من سددک مفاد کلام دربارهٔ آنحضرت صلوات الله علیه
این است مگردان تیزی زبان خود را بکسی که بنطق آورده ترا و بلاغت گفتار
و قول خود را بر کسی که تعلیم صواب داده ترا این مذمت است از برای کسی که
تعلیم علوم و آداب کند او را کسی و بعد از آن بواسطهٔ آن علوم با معلم خود در صدد
مغالبه و مخاصمه در آید و کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد

قال

۱۹۸

قال علیه السلام کفاک ادبا لنفسک اجتناب ما تکرهه من غیرک مفاد کلام دربارهٔ
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بس است ترا بجهة ادب دادن تو
نفس تو را دور شدن تو از چیزی که مکروه میداری آن را از غیر خود قال علیه السلام
من صبر صبر الاحرار والا سلا سلو الاغمار مفاد کلام آنحضرت صلوات الله علیه
این است هر که صبر نمود همچو صبر نمودن آزادگان او است صبور و ناشکیبا
و اگر نه زایل شد اندوه او همچو زایل شدن غم نادانان و جاهلان و غافلان
قال علیه السلام فی صفة الدنیا الدنیا تغر و تضر و تمر
ان الله تعالی لم یرضها ثوابا لاولیائه ولا عقابا لاعدائه وان اهل الدنیا
کرکب بیناهم حلوا اذ صاح بهم سائقهم فارتحلوا فرمود آنحضرت صلوات الله علیه
در صفت دنیا میفریبد بزینت خود و میرساند مضرت و محنت و تلخ میکند معاش
یا میگذرد بسرعت بدرستی که خدای تعالی راضی نشد بدنیا که ثواب باشد
از برای دوستان او و عذاب باشد از برای دشمنان او و بدرستی که اهل دنیا
همچو کاروانی اند که ایشان نزول نمایند در جائی که ناگاه آواز دهد بایشان
راننده ایشان رحلت کنند و قال علیه السلام لابنه الحسن صلوات الله علیه
یا بنی لا تخلفن وراءک شیئا من الدنیا فانک تخلفه لاحد رجلین
اما رجل عمل فیه بطاعة الله فسعد بما شقیت به واما رجل عمل فیه بمعصیة الله
ولیس احد هذین حقیقا ان تؤثره علی نفسک مفاد کلام دربار

آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است فرمود مر پسر خود حضرت امام حسن علیه السلام را
ای پسرک من وا پس مگذار بعد از خود چیزی را از متاع دنیای بی اعتبار پس
بدرستی که تو وا پس میگذاری آن را برای یکی از دو مرد یا مردیکه عمل نماید در
آن بطاعت خدای تعالی پس نیکبخت گردد بانچه شقاوت پیدا نموده تو
بجمع نمودن آن یا مردیکه عمل نماید در آن بمعصیت خدای تعالی و نیستند
هیچیک از این دو مرد سزاوار تو که اختیار کنی او را بر نفس خود
قَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ أَتَدْرِی
مَا الاِسْتِغْفَارُ إِنَّ الاِسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعِلِّیِّینَ وَهُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَی
سِتَّةِ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَی مَا مَضَی وَالثَّانِی الْعَزْمُ عَلَی تَرْکِ
الْعَوْدِ أَبَداً وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّیَ إِلَی الْمَخْلُوقِینَ حُقُوقَهُمْ حَتَّی تَلْقَی اللّٰهَ
أَمْلَسَ لَیْسَ عَلَیْکَ تَبِعَةٌ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی کُلِّ فَرِیضَةٍ عَلَیْکَ
ضَیَّعْتَهَا فَتُؤَدِّیَ حَقَّهَا وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ
عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیبَهُ حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَیَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ
وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ کَمَا أَذَقْتَهُ حَلاوَةَ
الْمَعْصِیَةِ فَعِنْدَ ذَلِکَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فرمود آنحضرت صلوات الله علیه
مر قائلی را که در حضور مبارک آنحضرت علیه السلام کلمه استغفار گفت گریه کناد بر تو
مادر تو آیا میدانی که چیست استغفار بدرستی که استغفار نمودن درجه

علیین

۱۹۹

جماعتی است که بلند مرتبه وعالی رتبه اند در طاعت حضرت علی اعلا استغفار
اسمی است که واقع است بر شش معنی مادامیکه این شش معنی بفعل نیاید
ثمره بر استغفار مترتب نمیشود اول از آن معانی شش پشیمانی است
بر آنچه گذشت از گناه وعصیان دویم عزم جزم نمودن بر ترک نمودن آن همیشه
سیم ادا کنی و برسانی بخلایق حقهای ایشان را تا برسی بجزای خدای تعالی در
حالیکه پاک باشی از گناه و از مظالم ناس نباشد بر تو دامن گیری از حقوق واجبه
چهارم آنکه قصد کنی باداء هر فریضه که بر تست که ضایع ساخته آن را یعنی
قضا نمائی فرایض را که بر طبق شرع انور از تو صادر نشده و اعمال خود را
موافق سازی بر طریقه شریعت نبوی صلی الله علیه و آله پس بگذاری حق آن را
بر آن وجه که مخاطب شده بآن پنجم آنکه قصد کنی بر گوشتی که روئیده است
بر اکل حرام پس بگذاری آن را باندوهها و آلام تا آنکه بچسبد پوست بدن
باستخوان و بروید در میان پوست و استخوان گوشت نو از غذای حلال
ششم آنکه بچشاند ببدن الم عبادت را چنانچه چشانیده بود باو
حلاوت معصیت را پس نزد حصول این امور شش بگوید استغفر الله تا آنکه
موجب مغفرت و آمرزش شود در حضرت حق سبحانه وتعالی قوله علیه السلام الحلم
عشیرة مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است حلم و بردباری
خویش است یعنی مندفع میشود بحلم و بردباری اذیت جاهلان چنانچه مندفع میشود

بمعونت عشیره و خویشان استعاره فرموده لفظ عشیره را چه حلم سبب آنکه حلم حامی و معاون شخص است از آنچه منافی طبیعت است همچنانکه عشیره حامی او است
در رفع اذیت از او لاکن قال علیه السلام مسکین ابن آدم مکتوم الاجل
مکنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة و تقتله الشرقة و
تنتنه العرقة مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است بیچاره
فرزند آدم پنهان داشته شده است اجل او و پوشیده شده است امراض او
نگه داشته شده است کردار او در صحیفه بدرد می آورد او را پشه و می کشد
و هلاک میکند او را آب در گلو گرفتن و متعفن میسازد او را عرق و غرض آنحضرت
از این کلام شکستن نفوس است از صورت عجب و کبر و تجزیه و مباهات قال علیه السلام
کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است کافی است و بس است ترا از عقلک
آنچه روشن سازد برای تو راه ضلالت و گمراهی ترا از راه رشد و ثواب
قال علیه السلام افعلوا الخیر و لا تحقروا منه شیئا فانه صغیره کبیر و قلیله
کثیر و لا یقولن احدکم ان احدا اولی بفعل الخیر منی
فیکون والله کذلک ان للخیر و الشر اهلا فمهما ترکتموه منهما
کفاکموه اهله مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
بکنید کار خیر را از برای رضای خدای تعالی و حقیر شمارید از او چیزی را بدرستیکه

کوچک خیر بزرگست و اندک او بسیار باعتبار کثرت جزای ثواب آن در روز شمار
و باید نگوید یکی از شما که فلان کس سزاوارتر است بجا آوردن خیرات از من بلکه
باید تو در طلب عبادات و طاعات جد و جهد بلیغ نمائی و در صدد آن باشی که
در خیرات بهتر باشی از غیر و الا که در این ماده متقاعد شوی که فلان اولی است
پس بحق خدا که خواهد بود همچنان بدرستیکه خیر و شر را صاحبان هست پس وقت
که ترک کردید یکی از این دو کار را کفایت کنند شما را آن صاحبان آن
یعنی اگر چنانچه شما اتیان ننمائید بطاعت و خوشنودی حق سبحانه و تعالی بندگان
هستند که عصیان نمی نمایند او را در هیچ وقت بلکه همه مشغولند در عبادت
و فرمان برداری او پس سعی بلیغ نمائی و جد و جهد نمائی در خیرات و
اعمال حسنه تحقیقی که سبقت گیری بر غیر در خیرات و قال علیه السلام
من اصلح سریرته اصلح الله علانیته و من عمل لدینه کفاه الله امر دنیاه
و من احسن فیما بینه و بین الله کفاه الله ما بینه و بین الناس
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است هر که اصلاح
امر پنهان خود را از عقاید و نیات باصلاح آورد خدای تعالی ظاهر او را
از قبایحات هر کسی که عمل کرد از برای دین خود و مشغول شد بعبادات و طاعات
کفایت نمود حق سبحانه و تعالی امور دنیای او را از مرادات و مقصودات او
و کسی که نکو ساخت آنچه میان او است و میان پروردگار کفایت کرد او را

خدای تعالی آنچه میان او ست و میان مهمان قال علیه السلام الحلم غطاء ساتر
والعقل حسام قاطع فاستر خلل خلقک بحلمک وقاتل
هواک بعقلک مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
بردباری و مواسات پرده ایست پوشاننده اخلاق رذیله و عقل تیغی است
برنده بنفس اماره پس بپوشان نقصانهای خود را به بردباری خود و کارزار کن
با آرزوهای نفس اماره خود بعقل خود وقال علیه السلام ان لله عبادا
یختصهم بالنعم لمنافع العباد فیقرها فی ایدیهم ما بذلوها فاذا منعوها
نزعها منهم ثم حولها الی غیرهم مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله علیه
این است بدرستی که خدای تعالی را بندگانی اند که خاص گردانیده ایشان را
بنعمتهای فراوان برای نفع رسانیدن به بندگان پس ثابت میگرداند آن نعمتها را
در دستهای ایشان مادام که میدهند او را بمستحقان پس هرگاه منع نمودند و بازداشتند
آنرا از مستحقان نزع میفرماید حق تعالی آن نعمتها را از ایشان پس ازان میدهد
آن نعمتها را بغیر ایشان تا صرف نماید بمصرف آن قال علیه السلام لا ینبغی
للعبد ان یثق بخصلتین العافیة والغنی بینا تراه معافا اذا
سقم وبینا تراه غنیا اذا افتقر مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله علیه
این است سزاوار نیست بنده را که اعتماد نماید بدو خصلت و آن عافیت و صحت بدن است
و توانگری است زیرا که در اثنای تن درستی و صحت ناگاه میگردد بیمار

و در زمانیکه می طلبی او را مالدار میگردد ناگاه میگردد محتاج و پریشان روزگار
قال علیه السلام انما هو عید لمن قبل الله صیامه وشکر قیامه وکل یوم
لا یعصی الله فیه فهو یوم عید فرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه در بعضی از
عیدهای رمضان جز این نیست این عید مر کسیرا که قبول نماید حق تعالی
روزه او را و پسندید و ثواب داد بر ایستادن او در نماز و هر روزیکه
شخص عاصی نباشد بلکه مطیع و منقاد باشد آن روز عید است وقال علیه السلام
ان اعظم الحسرات یوم القیمة حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله
فورثه رجلا فانفقه فی طاعة الله سبحانه فدخل به الجنة ودخل به
الاول النار مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
بدرستی که بزرگترین حسرتها و ندامتها در روز قیامت حسرت مردیست که اندوخته
باشد مالی را در غیر فرمان برداری خدای تعالی و فراهم آورده باشد آنرا
از طرق محرمه و وجوه محظوره پس بمیراث برد آن مال را مردی که نفقه کند آنرا
آنمرد در طاعت حضرت عزت سبحانه پس درآید بجهت انفاق آن مال بهشت
و درآید آن مرد بدوزخ بسبب اندوختن آن مال قال علیه السلام ان
اخسر الناس صفقة واخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه فی طلب آماله
ولم تساعده المقادیر علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته و
قدم علی الاخرة بتبعته مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است

بدرستی که زیان کارترین مردمان از روی دست بیست نهادن از برای بیع و
نومیدترین ایشان از روی کوشش مردیست که کهنه نمود بدن خود را که صرف
نمود عمر خود را در طلب آرزوهای خود و مساعدت ننمود او را مقدارهای
آمال بر اراده و خواست او در مال پس بیرون رفت از دنیا بحسرت و ندامت خود
و در آمد باخرت بعقوبتها که تابع آمال او بود و قال علیه السلام الرزق رزقان
طالب و مطلوب فمن طلب الدنیا طلبه الموت حتی یخرجه منها ومن
طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی یستوفی رزقه منها مفاد کلام دربار
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است روزی دو قسمت رزقی که او طلب کننده
صاحب خود است و رزقی که طلب کرده شده است یعنی آدمی طلب کننده اوست
پس هر که طلب کند دنیا را طلب کند او را موت تا اینکه بیرون برد او را
از دنیا با صد اندوه و بلا و هر که طلب کند آخرت را طلب نماید او را دنیا تا اینکه
بستاند تمام روزی خود را از دنیا این کلام متضمن انجام ماخوذ از حدیث قدسی
که یا دنیا اخدمی من خدمنی واتعبی من خدمک یعنی ای دنیا خدمت کن کسی را
که خدمت میکند مرا و در تعب و رنج انداز کسی را که بروی میکند ترا و قال علیه السلام
ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها
واشتغلوا باجلها اذا اشتغل الناس بعاجلها فاماتوا منها ما خشوا
ان یمیتهم وترکوا منها ما علموا انه سیترکهم ورأوا استکثار

غیرهم استقلالا ودرکهم لها فوتا اعداء ما سالم الناس وسلم
ما عادی الناس بهم علم الکتاب وبه علموا وبهم قام الکتاب
وبه قاموا لا یرون مرجوا فوق ما یرجون ولا مخوفا فوق ما
یخافون مفاد کلام دربار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است بدرستی که
دوستان خدای تعالی آنانند که نظر نمودند بحقیقت دنیا و کنه آن و ملاحظه نمودند
چیزی را که مندرج است در تحت آن از محن و بلوی و تبعات و مؤاخذات در
حینی که نظر نمودند مردمان بظاهر لذات و امتعه آن و مشغول شدند بعافیت در
آن که آن ثواب عاقبت بعد از اجل است و حال آنکه مشغول گشتند مردمان بمتاع سریع الزوال
گذشتنده آن پس میرانیدند از دنیا چیزی را که ترسیدند بمیراند ایشان را و ترک نمودند
از دنیا چیزی را که دانستند زود ترک میکند ایشان را از امتعه سرای فانی و دیدند
بدیده بصیرت بسیار خواستن غیر خود را از متاع ناپایدار نسبت بچیزی که اند
خواستن آن نزد او را ازراست از برای دار قرار و دیدند دریافتن خود را
از آن متاع زوال و دشمنانند چیزی را که صلح نمودند با آن مردمان از متاع دنیا
و صلح کنند بچیزی که دشمنی کنند با آن مردمان از امور عقبی بسبب ایشان دانسته شده
قرآن زیرا که بوجود ایشان حل غوامض و مشکلات قرآنی شود و بقرآن
دانسته شدند و با ایشان قایم و محکم شده حکم پروردگار و با آن کلام قایم شدند
ایشان نمی بینند امید داشته شده بالاتر از آنچه امید میدارند از حق تعالی

و نمی بلند برسیده شده بالای انچه بیشتر رسند از عذاب حق تعالی قال علیه السلام
اذکروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات مفاد کلام سعادت در باره
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است یاد نمائید انقطاع لذتهای فانی را
دنیا را و باقی ماندن آثام و عقوبت آثام را در دار عقبی قال علیه السلام اختبر تقله
مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که آزمایش کن مردمان را
تا دشمن داری ایشان را بسبب ظهور رذایل و قبایح بواطن ایشان که ظاهر شود از اختبار
این ضرب المثل است که مستلزم اخبار و آزمایش مردمان اجتناب کرده شود از ایشان
بسبب ظاهر شدن قبح بواطن ایشان کقوله تعالی فلیمدد له الرحمن مدا ای
مده الرحمن مدا خلاصه سخن آنست که اختبار و آزمایش نمائید مردمان را بعد بکرر و بواسطه
آن ظاهر شود افعال رذیله بواطن ایشان بعد از آن دشمن میدارند بلکه از عرض
ذم مردمان است از بدی معاشرت با یکدیگر قال علیه السلام ما کان الله لیفتح علی عبد
باب الشکر و یغلق علیه باب الزیادة و لا یفتح علی عبد باب الدعاء
و یغلق عنه باب الاجابة و لا یفتح علی عبد باب التوبة و یغلق عنه
باب المغفرة مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
نیست که خدای تعالی بگشاید بر بنده در شکر را و ببندد بر او در زیادتی نعمت را
و نیست که بر بنده بگشاید در دعا را و ببندد بر او در اجابت را و نیست که بگشاید
بر بنده در توبه را و ببندد بر او در آمرزش را سئل عنه ایهما افضل

العدل

العدل و الجود فقال علیه السلام العدل یضع الامور مواضعها و الجود
یخرجها عن جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص فالعدل
اشرفهما و افضلهما سؤال نمودند از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه که کدام
فاضلتر است از این دو خصلت جود و بخشش نمودن یا عدالت کردن فرمود
عدالت میگذارد کارها را در جای خود بر آن نهج که باید و شاید و سخاوت
بیرون میبرد امور را از جهات خود زیرا که جود مقتضی آنست که جواد بیرون نماید
آنچه مالک شده از موضع خویش که آن موقع حاجت او است و عدالت نگاه
دارنده عامست و سخاوت امریست که خاص است بکسی که رسیده است باو عطا و بخشش او
پس صفت عدالت افضل است از سخاوت قال علیه السلام الناس اعداء ما جهلوا
مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است که مردمان دشمن آنچه را اند
که نمیدانند و قال علیه السلام الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال الله
تبارک و تعالی لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و من لم
یأس علی الماضی و لم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه
مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است همه زهد منحصر است در
تحت دو کلمه از کلام خدا و ثنای او جل جلاله و عم نواله و آن این است که تا
نترسید بر آنچه از شما فوت شده و شاد نگردید بآنچه داده شده شما را از متاع
کسی که اندوهناک نشد بر گذشته و شاد نگشت بآینده پس تحقیق که گرفت زهد را بدو طرف

قال علیه السلام ما انقض النوم لعزائم الیوم مفاد کلام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است چه منهدم و ویران ساخت خواب عزیمتهای روز را یعنی هر که
خواب کرد فوت شد از او عزیمتی که دارد و این ضرب المثل است یعنی کسی که عزمی
دارد نباید تهاون و تغافل نماید تا اینکه منقضی شود عزم او و تا موجب تأخیر
آفات زمان کار نشود و قال علیه السلام لیس بلد باحق بک من بلد مفاد کلام
در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است نیست شهری بتو سزاوارتر از شهری
خیر البلاد ما حملک بهترین شهرها آنست که بردارد مؤونت ترا یعنی در
خیریت بلاد همین کافی است که متحمل مایحتاج تو بشود و قال علیه السلام
وقد جاءه نعی الاشتر مالک و ما مالک لو کان جبلا لکان فندا
لا یرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است فرمود وقتیکه رسید باو خبر موت مالک اشتر فوت شد مالک و چه چیز بود
مالک مردی بود مالک در شجاعت اگر بودی کوه هر آینه بودی منفرد و تنها
و مستقل در علو مرتبت و قوت و شوکت بالا نرفتی بر او هیچ سم داری از راه
و قصد بالا شدن آن و نپریدی مرغ بلند پرواز در محاربه عدو و مقابله خصمان
شجاعی بود یگانه و مبارزی بود مردانه قال علیه السلام قلیل مدوم علیه
خیر من کثیر مملول منه مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
اندکی که مداومت نماید شخص بر آن از کارهای نیکو مانند خیر و احسان بهتر است

[illegible]

از بسیاری که ملول و منزجر و متنفر گردند از فعل آن قال علیه السلام اذا کان
فی رجل خلة رائعة فانتظروا اخواتها مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
این است چون باشد در مردی خصلت حسنه خوش آینده پس توقع و انتظار برید
از او مثل آن فضیلت از مکارم اخلاق و این کلام قریب است بانقول که اطلبوا الخیر
عند حسان الوجوه و قال علیه السلام من اتجر بغیر فقه فقد ارتطم فی الربا
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است کسی که تجارت کند
بی علم باحکام شرع و شرایع پس بتحقیق که بیفتد در ربا قال علیه السلام من عظم
صغار المصائب ابتلاه الله بکبارها فرمود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
کسی که بزرگ شمارد مصیبتهای کوچک را مبتلا گرداند او را خدای تعالی بمصیبتهای
بزرگ بواسطه عدم رضا بقضای الهی و تضجر و سخط از حکم خدای تعالی باعث
آن گردد که مبتلا شود بر او بلایی زیاده از آن قال علیه السلام من کرمت علیه
نفسه هانت علیه شهوته مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
کسی که کریم دانست و بزرگ شمرد نفس خود را خوار شد و لئیم گردد
شهوات او بجهت تضاد این وصف و تناقض این خصلت که اکرام احد
مستلزم اهانت دیگری است قال علیه السلام ما مزح امرؤ مزحة الا مج
من عقله مجة مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است مزاح ننمود
هیچ مردی مزاح کردنی مگر اینکه انداخت پاره از عقل خود را از

چه مزاح آبروی مرد را ببرد و موجب مذلت میکردد و بسبب آن بی عرضی حاصل میشود
و مهابتش کم شود و عقل مقتضی حفظ آنهاست پس مزاح باعث نقص عقل باشد
و قال علیه السلام زهدک فی راغب فیک نقصان حظ و رغبتک فی
زاهد فیک ذل نفس مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
بی رغبتی تو در کسی که رغبت کننده باشند بر تو کمی حظ و نصیب تو زیرا که کثرت
دوستان و برادران مایه حظ است بجهة اعانت ایشان در امر معاش و معاد و رغبت
نمودن تو در کسی که بی رغبت باشند بتو ذلت و خواریست از برای نفس تو و اینچنین دیده است
که رغبت نمودن بکسی که کمره باشد از آدمی موجب خلت است و خواری نفس است
قال علیه السلام یا ابن آدم اوله نطفة و آخره جیفة لا یرزق نفسه
و لا یدفع حتفه مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
چیست مر پسر آدم را افتخار نمودن و مباهات کردن چه اول او آب منی است گندیده
و بی اعتبار و آخر او مرداریست متعفن و بمقدار روزی نمیدهد نفس خود را
و قادر نیست بر آن که دفع بکند مرگ خود را و توانائی منع آن قال علیه السلام
الا حر یدع هذه اللماظة لاهلها انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة
فلا تبیعوها الا بها مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
بدان و آگاه باش که مرد آزاد میگذارد این متاع پست دنیا را بجهة اهل دنیا
بدرستی که نیست از برای نفسهای شما ثمن و بهائی مگر بهشت عنبر سرشت که قوله تبارک و تعالی

ان الله

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة پس مقرر شد ۲۰۵
نفسهای خود را مگر باین قال علیه السلام علامة الایمان ان تؤثر الصدق
حیث یضرک و ان لا یکون فی حدیثک فضل عن علمک و ان
یتقی الله فی حدیث غیرک مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
نشانه ایمان آنست که اختیار کنی راستی را در جائی که مضرت رساند بتو و آنکه
نباشد در سخن تو افزونی از دانش تو یعنی نگوئی چیزی را که ندانی و آنکه بپرهیزی از
خدای تعالی در سخن کفتن در غیبت نمودن یا استماع آن یا آنکه مراد این باشد
که در روایت و حدیث شرط احتیاط بجا آوری و آنچنان که هست ادا نمائی بی
زیاده و نقصان قال علیه السلام الحلم و الاناة توامان ینتجهما علو الهمة
مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است حلم و بردباری و تانی و
تانی در کارها دو فرزندند از یک شکم نتیجه ایشان در یکدیگر اثر و نتیجه این دو صفت
بزرگوار علو همت است قال علیه السلام الغیبة جهد العاجز مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است غیبت کردن توانائی عاجز است از اعلام
زیرا که اگر غیبت کننده صادر میشود که قادر نیست بر انتقام غیر و بواسطه عجز زبان
بغیبت او میکشاید فی الجمله توانائی و تسلط و تسکین قلب او میشود و قال علیه السلام
رب مفتون بحسن القول مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
بسا کسی که در آزمایش خدای تعالی افتاده است بسبب نیکوئی گفتار مردم در حق او

این کلام موعظه و پند است که اگر کسی مدح و ثنای مهان عجب و تکبر کند در معرض هلاکت افتاد
و اگر خضوع و تذلل و مسکنی و افتقار و اظهار خود نمود ناجی گشت پس آدمی باید
که فکر کند که مادح در مدح او صادق است یا کاذب اگر چنانچه کاذب است در مدح او
پس مستهزی است و اگر صادق است فریفته نشود و مبتهج و مسرور نشود و خود را قاصر داند
تا در زمرهٔ متکبران گردیده نباشد یأتی علی الناس زمان عضوض یعض
الموسر فیه علی ما فی یده و لم یؤمر بذلک قال الله تعالی و لا تنسوا
الفضل بینکم ینهد فیه الاشرار و یستذل الاخیار و یبایع المضطرون
و قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع المضطرین مفاد کلام در بار
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است می آید بر جهان زمانی گزنده و دشوار
بگزد مالدار در آن زمان آنچه در دستهای اوست یعنی جمع نماید مال را از برای
نفس خود و انفاق نکند و در استحقاق و حال آنکه مامور نباشد با آن کار
فرمود حضرت رب العزه جل جلاله و عم نواله فراموش ننمائید فضل کردن را در
میان خود یعنی احسان نمائید در حق یکدیگر از برای آنکه پروردگار بفضل و کرم خود
شما احسان نموده تا رستگار شوید بلند شوند در آن زمان اشرار و خوار کرده
شوند در او نیکوکاران و مبایعه کرده شوند در آن زمان بیچارگان که قادر نباشند
و حال آنکه نهی فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بیع نمودن با مضطرین زیرا که
ایشان سزاوار ایثار و احسان اند نه مبایعه و سئل علیه السلام عن التوحید و العدل

فقال

۲۰۶

فقال علیه السلام التوحید ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه پرسیدند
از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه از معنی توحید و عدل فرمود توحید آنست که
در وهم نیاری حضرت عزت جل جلاله و عم نواله تعالی شانه را زیرا که هر چه در وهم
و خیال درآید از جنس محسوسات است و ذات بزرگوار خدای تعالی منزه است از آن
چنانچه منقول است از آن بحر ذاخر و آن دُر فاخر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
کل ما میزتموه باوهامکم فهو مخلوق و عدل آنست که متهم نسازی حق سبحانه و تعالی را
بفعل قبیح چه فعل قبیح کسی نماید که عالم نباشد بقبح آن یا آنکه محتاج باشد و حضرت
حق سبحانه و تعالی از این هر دو مبراست و قال علیه السلام انه لا خیر فی الصمت
عن الحکم کما انه لا خیر فی القول بالجهل مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله علیه
این است هیچ خیری نیست در خاموشی از حکمت که آن قول صواب و درست است
همچنانی که خیری نیست در گفتار جهالت و قال علیه السلام فی دعاء استسقی اللهم
اسقنا ذلل السحاب یعنی بار خدایا آب ده ما را از ابرهای رام کرده شده
نه از ابرهای سرکش که کثیر الاضطراب باشد و قال علیه السلام منهومان لا یشبعان
طالب علم و طالب الدنیا مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه این است
دو پرخوار و حریص‌اند که سیر نمی‌شوند یکی طلب کننده علم است که رضای خدا تعالی
و دیگری جوینده متاع دنیاست و قال علیه السلام لزیاد ابن ابیه و قد استخلفه
لعبد الله بن عباس علی فارس و اعمالها فی کلام طویل بینهما استعمل العدل

۳۰۷

۴۱۳

وَاحْذَرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ
فرمود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه مر زیاد بن ابیه را وقتیکه خلیفه ساخته بود ویرا
از برای عبد الله بن عباس بر فارس و عملهای آن در کلامی دراز که بود در میان ایشان
بکار دار عدالت را و حذر کن از بیراه رفتن و جور و ستم کردن پس بدرستیکه
بیراهی باز میگردد به رعایا بجلای وطن و آواره گی و ستمکاری میخواند بشمشیر یعنی محاربه
نمودن رعایا با والی ظالم یا بهلاکت او بشمشیر غیر قال علیه السلام اشد الذنوب
ما استخف به صاحبه مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است
سخت ترین گناه آنست که سبک شمارد آنرا صاحب آن زیرا که باعث استصغار
مرتکب آن میشود همیشه و اصرار بر صغایر از گناه چون کبایر است قال علیه السلام
قال علیه السلام ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم
ان یعلموا مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است که فرا گرفت
خدای تعالی بر خداوند جهل آنکه تعلیم گیرند علم را تا آنکه اهل علم تعلیم دهند ایشان را
زیرا که وجوب تعلم علم بر جاهل مستلزم وجوب تعلیم است بر عالم و در حدیث
وارد است که من تکلم علماً فکتمه الجمه الله یوم القیمة بلجام من النار بدانکه
علم بر دو قسمت عقلی و نقلی ناچار است در علوم عقلی از رغبت کننده بر ادله
و براهین و در نقلی لابد است از بیان کننده و راه نماینده بر طریقه
و قوانین اصول و فروع دین مبین و بر متعلم واجبست فرا گرفتن آن از روی تعمق

قال علیه السلام شر الاخوان من تکلف مفاد کلام در باره آنحضرت صلوات الله علیه
این است بدترین برادران کسی است که تکلف کرده شود برای او زیرا که
تکلف مستلزم مشقت است و آن شریست که لازم آمده مکلف له است
قال علیه السلام اذا احتشم المؤمن اخاه فقد فارقه مفاد کلام در باره
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه این است چون در غضب آرد یا خجل سازد
مؤمن برادر خود را پس بتحقیق که برادر او روی بمفارقت آورد زیرا که
خشم و شرم منجر میشود بمفارقت آخر الامر